الائمۃ الراشدون

رہبران معصوم

جلد اوّل

مؤلف: سید محمد حسینی بہارانچی

بسم الله الرحمن الرحیم

رهبران معصوم علیهم السلام

نویسنده:

محمد حسینی بهارانچی

ناشر چاپی:

عطرعترت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

رهبران معصوم علیهم السلام جلد ۱

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : رهبران معصوم علیهم السلام/محمد حسینی بهارانچی

مشخصات نشر : قم: عطر عترت، ۱۳۸۹

مشخصات ظاهری : ۴۴۸ص،

شابک : ۷۰۰۰۰ریال ۳-۷۴-۵۵۸۸-۶۰۰-۹۷۸ دوره:۶-۷۳-۵۵۸۸-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع :معصومین- زندگی نامه

موضوع :سیره- شخصیت- فضائل-

یادداشت : ج۱ چاپ اول

شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۰۷۲۱۰

ص :۱

اشاره

بِسمِ اللهِ الرّحمنِ الرّحيم

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقينَ»

(توبه / ۱۱۹)

رهبران معصوم علیهم السلام

جلد اوّل

مؤلّف:

سیّد محمّد حسینی بهارانچ

ص :۳

فهرست

ص: ۱۰

ص :۱۴

خطبه الكتاب

الحمد للّه الّذى أنعم علينا بنبوّه خاتم الأنبياء، و أنقذنا به من شفا جرف الهلكات و من النّار، و بعثه فى الأمّيّين رسولاً يتلو عليهم آياته و يزكّيهم و يعلّمهم الكتاب و الحكمه و ان كانوا من قبل لفى ضلال مبين و أكمل دينه بإمامه أميرالمؤمنين علىّ بن أبى طالب و أولاده الطّاهرين عليهم السلام فقال سبحانه: «اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتى و رضيت لكم الإسلام ديناً»، فأمر نبيّه بأن ينصبه علماً للإسلام و مبيّناً للحلال و الحرام و هادياً لمن يهتدى به و إماماً لمن يقتدى به و صراطاً لمن يسلك فى سبيله و جعله أفضل الأوصياء و أوصى نبيّه أن يبلّغ ما أنزل إليه من ربّه فيه فقال: «يا أيّها الرّسول بلّغ ما أنزل إليك من ربّك [فى علىٍ] و إن لم تفعل فما بلّغت رسالته و اللّه يعصمك من النّاس». و أوجب اتباعه و اتباع أولاده فى قوله: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقينَ».

اللّهمّ صلّ على محمّد كما حمل وحيك و بلّغ رسالاتك و أحلّ حلالك و حرّم حرامك و علّم كتابك، و صلّ على محمّد كما أقام الصّلاه و آتى الزّكاه و دعا إلى دينك و صدّق بوعدك و أشفق من وعيدك، و صلّ على محمّد كما غفرت به الذّنوب و سترت به العيوب و فرّجت به الكروب، و صلّ على محمّد كما رحمت به العباد و أحييت به البلاد و قصمت به الجبابره و أهلكت به الفراعنه، و صلّ على محمّد كما أضعفت به الأموال و أحرزت به من الأهوال و كسرت به الأصنام و رحمت به الأنام، و صلّ على محمّد كما بعثته بخير

ص :15

الأديـان و أعززت به الإيمـان و تبرت به الأوثـان و عظّمت به البيت الحرام، و صـلّ على محمّـد و على أهـل بيته الأئمّه الطّاهرين الأخيار الّذين أذهبت عنهم الرّجس و طهّرتهم تطهيراً سيّما الإمام المنتظر و الحجّه الثّانى عشـر سمّى المصطفى و كنّى المرتضى الّذى بيمنه رزق الورى و بوجوده ثبتت الأرض و السّماء، فصـلّ على مولاى و سيّدى صـاحب الزّمـان و اجعلنى من أنصاره و أشياعه و الذّابّين عنه، و المستشهدين بين يديه، طائعاً غير مكرهٍ فى الصّفّ الّذى نعتّ أهله فى كتابك فقلت: صـفّاً كأنهّم بنيان مرصوص على طاعتك و طاعه رسولك و آله عليهم السّلام. اللّهمّ و العن أعـداء محمّـد و آل محمّد و مخالفيهم و زدهم عذاباً فوق العذاب و هواناً فوق هوان و ذلّاً فوق ذلّ. اللّهمّ دعّهم على النّار دعّاً و أركسهم فى أليم عذابك ركساً و احشرهم و أتباعهم إلى جهنّم زمراً.

ص :۱۶

پیش گفتار

سال ها بود که آرزو داشتم در شرح حال أئمّه معصومین علیهم السلام چیزی بنویسم تا بدین وسیله نام من در دفتر خدمت گذاران به آنان ثبت شود تا این که خداوند توفیق داد و کتاب «میزان الحقّ» «و آیات الفضائل» را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نوشتم.

و پس از آن کتاب «دوله المهدی» و کتاب «انتظار مهدی» را درباره امام زمان علیه السلام نگاشتم. آن گاه کتاب «أسوه النّساء» را درباره فاطمه زهراعلیها السلام و کتاب «امام الشّهداء» را درباره امام حسین علیه السلام و کتاب «شهید خراسان» را درباره حضرت رضاعلیه السلام به رشته تحریر در آوردم.

همچنین کتاب «الإمام الصّادق» مرحوم علّامه مظفّر را ترجمه نمودم و نام آن را «امام صادق علیه السلام» گذاردم و کتاب «مناقب» مرحوم علّامه ابن شهرآشوب، قسمت مربوط به رسول خداصلی الله علیه وآله، را ترجمه کردم و به نام «پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله» منتشر ساختم و چون هراس پیدا کردم که در اثر کهولت و ناتوانی نتوانم برای سایر معصومین علیهم السلام چیزی بنویسم، با استمداد از خداوند و توسّلات و مشورت با دوستان بر آن شدم که کتابی درباره چهارده معصوم علیهم السلام بنویسم و در حدّ توان خود ادای وظیفه نمایم.

بر این اساس، این کتاب را در دو جلد نوشته و نام آن را «رهبران معصوم» گذاردم. در پایان جلد دوّم کتاب نیز شرح حال مختصری از احوال خلفا و حکّام زمان هر کدام از معصومین علیهم السلام را بیان کردم.

اشعار مناسب با شخصیّت هر کدام از معصومین علیهم السلام را نیز از ولادت تا شهادت جمع آوری کرده و در انتهای شرح حال آنان قرار دادم. به امید آن که مورد قبول آن بزرگواران قرار بگیرد و دوستان و شیعیانشان از آن استفاده کنند. و السّلام علی عباد اللّٰه الصّالحین.

سیّد محمّد حسینی بهارانچی

خادم اهل البیت علیهم السلام

رهبران

معصوم

پیامبر خدا حضرت محمّد بن عبداللَّه صلی الله علیه وآله

اشاره

ص :۱۹

ولادت رسول خداصلی الله علیه وآله

معروف بین مورّخین شیعه این است که ولادت آن حضرت در مکّه معظّمه روز جمعه هفدهم ربیع الأوّل بعد از طلوع فجر در سال عام الفیل در زمان سلطنت انوشیروان عادل بوده است، و بعثت آن حضرت در سنّ چهل سالگی در بیست و هفتم رجب واقع شده است.(۱) و در روز بیست و هشتم ماه صفر سال یازدهم هجری از دنیا رحلت نموده است.

مرحوم کلینی در کتاب کافی می فرماید: «رسول خداصلی الله علیه وآله ظهر روز جمعه دوازدهم ربیع الأوّل سال عام الفیل به دنیا آمد و سیزده سال در مکّه بود و سپس به مدینه هجرت نمود و ده سال در آن دیار اقامت کرد و روز دوشنبه دوازدهم ربیع الأوّل در سنّ شصت و سه سالگی از دنیا رحلت نمود.»

سپس می افزاید: «پیامبر خداصلی الله علیه وآله دو ماه بعد از تولّد، پدر خود عبداللّه را از دست داد، و چهار سال داشت که مادر خود آمنه بنت وهب را از دست داد، و هشت سال داشت که جدّ خود عبدالمطّلب را از دست داد و در سنّ بیست و چند سالگی با خدیجه ازدواج نمود، و قبل از بعثت از خدیجه فرزندانی مانند قاسم و رقیّه و زینب و امّ کلثوم را پیدا نمود و پس از بعثت، طیّب و طاهر و فاطمه علیهم السلام از او به دنیا آمدند، و یک سال قبل از هجرت، هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله از شعب

۱- ۱) أنوار البهیّه / ۴.

ابوطـالب خـارج گردیـد، خـدیجه از دنیـا رحلت نمود و پس از آن بـا فاصـله یک سال نیز ابوطالب از دنیا رحلت کرد و چون خدیجه و ابوطالب از دنیا رفتند رسول خداصـلی الله علیه وآله اندوه شدیدی پیدا کرد و به جبرئیل علیه السـلام شکایت نمود و خداوند به او وحی کرد: تو در مکّه یاوری نداری و باید به مدینه هجرت کنی.»(۱)

پدران و مادران رسول خداصلی الله علیه وآله تا آدم علیه السلام

نسب پیامبر اسـلام صلی الله علیه وآله این گونه است: حضرت محمّدصلی الله علیه وآله بن عبداللَّه بن عبدالمطّلب بن هاشم بن عبـد مناف بن قصـیّ بن کلاب بن مرّه بن کعب بن لویّ بن غالب بن فهر بن مالک بن نضـر بن کنانه بن خزیمه بن مـدرکه بن إلیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان.

مشـهور بین امـامیّه این است که عـدنان فرزنـد ادّ بن [ادد بن] یسع بن همیسع بن سـلامان بن حمـل بن قیـدار بن إسـماعیل بن إبراهیم خلیـل فرزنـد تـارخ بن نـاخور بن شـروع بن أرغو بن قـالع بن عـابر بن سالـح بن ارفحشـد بن سام بن نوح بن مالک بن متوشلح بن اخنوخ بن بارز بن مهلائیل بن قنیان بن أنوس بن شیث بن آدم علیه السلام می باشد.

و نسب مـادر آن حضـرت - آمنه بنت وهب بن عبـد منـاف تا آخر - هماننـد نسب پیامبرصـلی الله علیه وآله است. بنابراین جدّ اعلای پیامبرصـلی الله علیه وآله، هاشم بن عبدمناف و جدّ اعلای آمنه، وهب بن عبدمناف بوده اند و بعد از آن تا حضرت آدم یکسان بوده اند.(۲)

مؤلّف گویـد: اجـداد پیامبرصـلی الله علیه وآله در کتاب مناقب آل ابی طالب به طور تفصـیل بیان شده است و ما آن را ترجمه نمودیم و نام آن را «پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله» قرار دادیم.

ایمان پدران رسول خداصلی الله علیه وآله تا آدم علیه السلام

اختلافی بین علمای شیعه نیست که پدران و اجداد رسول خداصلی الله علیه وآله همگی

۱- ۲) کافی: ۱ / ۴۳۹.

۲- ۳) حقّ الیقین شبّر / ۱۱.

مؤمن و اهل توحیـد بوده و از شـرک و کفر و زنا و هر پلیدی پاک بوده اند؛ همان گونه که خداوند در آیه «الَّذی یَراکَ حینَ تَقُومُ * وَ تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدینَ»(۱) بیان نموده است، «وَ تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدینَ»، یعنی «فی أصلاب السّاجدین». و در مورد پدر ابراهیم علیه السلام [در روایات] آمده که پدر او «آزر» نبوده، بلکه آزر عموی او بوده است و چون آن حضـرت را تربیت می نموده او را پدر می نامیده اند و پدر ابراهیم - همان گونه که گذشت - «تارخ» بوده است.

طبق روایات اهل بیت علیهم السلام پدر و مادر رسول خداصلی الله علیه وآله یعنی عبداللّه و آمنه، مسلمان و تابع دین حضرت ابراهیم علیه السلام بوده انـد و این که اهل تسنّن می گویند آنان مشرک بوده اند و رسول خداصلی الله علیه وآله برای آنان استغفار نموده است، خلاف صریح آیه «ما کانَ لِلنَّبِیِّ وَالَّذینَ آمَنُوا أَنْ یَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِکینَ وَ لَوْ کانُوا أُولی قُرْبی...»(۲) است. بلکه عبدالمطّلب و سایر پدران آن حضرت تا اسماعیل همگی از اوصیا بوده اند. و همچنین ابوطالب بعد از پدر خود عبدالمطّلب، وصیّ او بوده و هرگز بت نپرستیده است، بلکه مؤمن بودن ابوطالب از ضروریّات مذهب شیعه است و در روایات معصومین علیهم السلام آمده که فرموده اند: «هر کس اعتقاد به ایمان او نداشته باشد از شیعیان ما نیست»، و این بیت از ابوطالب است که می گوید:

و لقد علمت بأنّ دین محمّد

من خیر أدیان البریّه دیناً(۳)

حوادث هنگام ولادت

امام صادق علیه السلام فرمود: «شیطان قبلًا در آسمان های هفتگانه رفت و آمد می کرد و هنگام ولادت حضرت عیسی علیه السلام از سه آسمان ممنوع گردید و تنها در چهار آسمان رفت و آمد داشت و هنگام ولادت رسول خداصلی الله علیه وآله از همه آسمان ها ممنوع

۱- ۴) شعراء / ۲۱۸ - ۲۱۹.

۲- ۵) ذیلها: «مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحابُ الْجَحیمِ». توبه / ۱۱۳.

۳- ۶) شرح النهج للحدیدی: ۳ / ۳۱۱ و ۳۱۲، حقّ الیقین للشبّر / ۱۳۴.

گردید و تیرهایی از ناحیه ستارگان به شیاطین پرتاب شد و مردم قریش با دیدن این صحنه گفتند: "این نشانه قیامت است که ما از اهل کتاب می شنیدیم." و عمرو بن امیّه، کاهن بزرگ زمان جاهلیّت گفت: بنگرید اگر دگرگونی مربوط به ستارگان ثابتی است که تابستان و زمستان به وسیله آنها شناخته می شود پس بدانید که عالم دگرگون خواهد شد [و قیامت برپا خواهد گردید] و گرنه این دگرگونی مربوط به حادثه ای است که روی زمین رخ داده است.»

سپس فرمود: «بامداد ولادت رسول خداصلی الله علیه وآله همه بت های مشرکین سرنگون شدند و در شب ولادت آن حضرت ایوان پادشاه کسرا لرزید و چهارده کنگره آن فرو ریخت و دریاچه ساوه (که مورد پرستش بود) خشکید، و در وادی سماوه (منطقه ای بین کوفه و شام) که همواره خشک بود آب جاری شد، و آتشکده فارس که (مورد پرستش بود و) هزار سال بود که خاموش نشده بود خاموش گردید، و مؤبدان، یعنی فقیه فارس و حاکم مجوس، در آن شب در خواب دیدند شتران نیرومندی اسب های تازی را با خود می برند و از دجله عبور کردند و داخل شهرهای آنان شدند، و طاق کسرا شکست و آب دجله آن را فرو گرفت، و در آن شب نوری از ناحیه حجاز منتشر گردید و به همه مشرق زمین رسید، و تخت هر پادشاهی واژگون شد، و همه پادشاهان در روز ولادت آن حضرت گنگ شدند و نتوانستند سخن بگویند، و دانش اهل کهانت [کسانی که پیشگویی می کردند] گرفته شد، و سحر ساحران باطل گردید، و هر کاهنی از همتای جنّی خود (که از او خبر می گرفت) جدا شد، و قریش بین عرب عظمت یافتند و آل اللَّه نامیده شدند.»

امام صادق علیه السلام سپس می فرماید: «به این علّت آنان را آل اللَّه نامیدند که در کنار کعبه می زیستند.»

آمنه مادر رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: «به خدا سوگند، هنگامی که فرزندم به دنیا آمد دست های خود را روی زمین گذارد و سپس سر به سوی آسمان بالا نمود و من دیدم نوری از او خارج شد و همه جا را روشن کرد، و در بین آن نور شنیدم که

گوینده ای می گفت: تو بهترین فرزند و آقای همه انسان ها را به دنیا آوردی پس نام او را محمّد بگذار.»

سپس آن نوزاد را نزد حضرت عبدالمطّلب آوردند و سخن آمنه را به او خبر دادند، عبدالمطّلب او را به دامن گرفت و گفت:

الحمد للّه الّذی أعطانی

هذا الغلام الطیّب الأردان

قد ساد فی المهد علی الغلمان

عوّذه الإله بالأرکان

حتّی أراه مبلغ الفتیان

أعیذه من کلّ ذی شنآن

حتّی یکون بلغه الغشیان

من حاسد ذی ناظر معیان

سپس او را به ارکان کعبه تعویذ نمود و اشعار گذشته را درباره او انشا کرد. و شیطان وحشت زده فریاد زد و فرزندان خود را جمع نمود؛ فرزندان او جمع شدند و به او گفتند: «تو را چه می شود که این گونه وحشت کرده ای؟» او گفت: «وای بر شما! امشب من وضع آسمان و زمین را دگرگون می بینم؛ چرا که در روی زمین حادثه بزرگی رخ داده که از زمان به آسمان رفتن عیسی علیه السلام تا کنون چنین حادثه ای رخ نداده است و شما باید بگردید و از آن اطّلاعی برای من بیاورید.» پس آنان به جستجو رفتند و بازگشتند و گفتند: «ما چیزی نیافتیم.» ابلیس بزرگ - لعنه اللّه - گفت: «من خود باید حرکت کنم.» سپس به شکل گنجشگی شد و چون خواست از ناحیه کوه حراء وارد مکّه شود، جبرئیل علیه السلام به او فرمود: «باز گرد! خدا تو را لعنت کند.» او گفت: «ای جبرئیل! آیا دیشب تاکنون حادثه ای در روی زمین رخ داده است؟» جبرئیل علیه السلام گفت: «آری، پیامبر رحمت حضرت محمّدصلی الله علیه وآله به دنیا آمد.» ابلیس گفت: «آیا برای من در او نصیبی هست [و من راهی برای گمراه کردن او دارم]؟» فرمود: «خیر.» ابلیس گفت: «آیا در امّت او نصیبی دارم [و می توانم آنان را گمراه کنم]؟» فرمود: «آری.» ابلیس گفت: «به همین راضی هستم.»(۱)

۱- ۷) امالی صدوق / ۳۶، فضائل ابن شاذان / ۲۳.

در این رابطه شاعر عرب می گوید:

بدا بمولده المسعود طالعه

بدر الهدی و اختفت فیه الأضالیل

یعنی، با تولّد مبارک و خجسته او، طالعش، ماه هدایت بدرخشید و در پرتو آن گمراهی ها ناپدید گردید.

و زال عن رأس کسری التاج حین علا

من فوق بهرام للإیمان إکلیل

یعنی، و تاجی از ایمان اورنگ شاهی را از سر خسرو - که پس از بهرام به سلطنت رسیده بود - بینداخت.

بخاتم الرّسل قد زلّت أساوره

فعرشه بعد کرسیّ الملک مشلول

یعنی، با ظهور آخرین پیامبر، دستبند اقتدارش گسیخت و تخت سلطنت او به دنبال کرسی حکومتش در هم شکست.

سبحان من خصّ بالإسراء رتبته

بقربه حیث لا کیف و تمثیل

یعنی، منزّه است خدایی که با معراج او به نزد خود، مقامش را به حدّی که در وصف و تمثیل نمی گنجد بالا برد.

بالجسم أسری به و الرّوح خادمه

له من اللّه تعظیم و تبجیل

یعنی، معراجش جسمانی و روح الامین خادمش بود. خدا برای او ارزش و احترام زیادی قائل شد.

له البراق جواد و السّما طرق

مسلوکه و دلیل السیر جبریل

یعنی، براق اسب راهوار او و آسمان راه پیموده شده اش و جبرئیل راهنمای سفرش بود.

له شریعه حقّ للهدی و له

شریعه فی النّدی من دونها النیل

یعنی، او دین حقّی برای هدایت داشت و در بخشندگی شیوه ای داشت که کسی به پایه او نمی رسید.

و جاءه الرّوح بالقرآن ینسخ من

شریعه الرّوح ما یحویه إنجیل

یعنی، روح الامین برای او قرآنی آورد و آنچه را در انجیل از شریعت مسیح

ص :۲۶

بود، منسوخ و باطل گردانید.

و کل أسفار توراه الکلیم لها

من بعد أسفار صبح الذکر تعطیل

یعنی، و تمامی سفرهای تورات کلیم اللّه، پس از تابش انوار درخشان قرآن تعطیل گردید.

لولاه ما کان لا علم و لا عمل

و لا کتاب و لا نصّ و تأویل

یعنی، اگر او نبود، علم و عمل و کتاب و نصّ و تأویل وجود نداشت.

و لا وجود و لا إنس و لا ملک

و لا حدیث و لا وحی و تنزیل

یعنی، و نه وجودی، و نه انسانی، و نه فرشته ای، و نه حدیثی و نه وحی و تنزیلی.

له الخوارق فالعرجون فی یده

مهنّد من سیوف اللّه مسلول

یعنی، او را معجزه ها بود: [از جمله این که] خوشه خرما در دستش شمشیری از شمشیرهای آخته خداوندی می شد.

حروبه و مغازیه لها سیر

بها یحدث جیل بعده جیل

یعنی، جنگ ها و غزوه های او را چنان شیوه ای بود که نسل به نسل زبانزد مردم خواهد بود(۱).

و قال الشّیخ الأزریّ رحمه اللّه فی وصفه صلی الله علیه وآله:

ما عسی أن أقول فی ذی معالٍ

علّه الکون کلّه إحداها

نوّهت باسمه السّماوات و الأرض

کما نوّهت بصبح ذکاها

طربت لإسمه الثری فاستطالت

فوق علویّه السّما سفلاها

لا تجل فی صفات أحمدصلی الله علیه وآله فکراً

فهی الصّوره الّتی لن تراها

تلک نفس عزّت علی اللّه قدراً

فارتضاها لنفسه و اصطفاها

ما تناهت عوالم العلم إلّا

و إلی کنه أحمد منتهاها

ص :۲۷

۱- ۸) انوار البهیّه / ۶.

فاض للخلق منه علم و حلم

أخذت عنهم العقول نهاها

و سمت باسمه سفينه نوح

فاستقرّت به على مجراها

و به نال خلّه اللّٰه إبراهيم

و النّار باسمه أطفاها

و به سخّر المقابر عيسى

فأجابت ندائه موتاها

و هو سرّ البحور فى الملاء الأ

على و لولاه لم تعفّر جباها

لم تكن هذه العناصر إلّا

من هيولاه حيث كان أباها

إلى آخر الأشعار(۱).

و قال فى وصفه صلى الله عليه وآله محمّد بن سعيد البوصيرى رحمه اللّٰه:

فاق النّبيّين فى خَلقٍ و فى خُلقٍ

و لم يدانوه فى علم و لا كرم

و كلّهم من رسول اللّٰه ملتمس

غرفاً من البحر أو رشفاً من الديم

فهو الّذى تمّ معناه و صورته

ثمّ اصطفاه حبيباً بارء النّسم

منزّه عن شريك فى محاسنه

فجوهر الحسن فيه غير منقسم

دع ما ادعته النّصارى فى نبيّهم

و احكم بما شئت مدحاً فيه و احتكم

فانسب إلى ذاته ما شئت من شرفٍ

و انسب إلى قدره ما شئت من عظم

فإنّ فضل رسول اللّٰه ليس له

حدّ فيعرب عنه ناطق بفم

و كيف يدرك فى الدّنيا حقيقته

قوم نيام تسلّوا منه بالحلم

فمبلغ العلم فيه أنّه بشر

و أنّه خير خلق اللّٰه كلّهم

و كلّ آيٍ أتى رسل الكرام بها

فإنّها اتّصلت من نوره بهم

فإنّه شمس فضل هم كواكبها

يَظهرن أنوارها للنّاس فى الظلمِ

فظلت ترقى إلى أن نلت منزلةً

من قاب قوسين لم تدرك و لم ترم

و قدّمتک جميع الأنبياء بها

و الرّسل تقديم مخدوم على خَدَمِ

و أنت تخترق السّبع الطباق بهم

فی موکب کنت فیه صاحبَ العَلَمِ(٢)

١- ٩) أنوار البهیّه / ۶ .

٢- ١٠) همان / ٧.

و قال الشّيخ حسين بن عبدالصّمد الحارثى رحمه اللّٰه فى وصفه صلى الله علیه وآله:

محمّد المصطفى الهادى البشير

رسول اللّٰه أفضل خلق اللّٰه كلّهم

لولا هداه لكان النّاس كلّهم

كأحرفٍ ما لها معنىً من الكلم

و لو تفرّق بعض من خلائقه

فى النّاس لم يبق ذو جهل و لا غَرَمِ

لو لم تطأ رجله فوق التّراب لما

غدا طهوراً و تسهيلاً على الأممِ

لو لم يكن سجد البدر المنير له

ما أثّر التُرب فى خديه بالوسم

فيا نجوم السّماء طوفوا بكعبته

سعدتم إذ له صرتم من الخدمِ

و لو تكلّف صمّ فوق طاعته

سعت إليه جبال الحِلّ و الحرمِ

زاكى الفعال و محمود الخصال و

مبذول النوال و مختار من القدم

نصرت بالرعب حتّى كاد سيفك أن

يسطو بغير اسلال فى رقابهم

البدر يخبر أنّ النور مكتسب

فيه و نورك أصلّى و ذو شَمَمِ

كفاك فخراً كمالات خصِصْتَ بها

أخاك حتّى رعوه بارئ النَسَمِ(۱)

و قال الصفى الحلّىّ فى مدحه صلى الله عليه وآله:

شخص هو العالم الكلّى فى شرف

و نفسه الجوهر القدسىّ فى عظم

هو النّبىّ الّذى آياته ظهرت

من قبل مظهره للنّاس فى القدم

صلّى عليه إله العرش ما طلعت

شمس و ما لاح نجم فى دجى الظلم

و آله أمناء اللَّه من شهدت

لقدرهم سوره الأحزاب فى العظم(۲)

مقام والای رسول خداصلی الله علیه وآله

تردیـدی نیست که خداونـد مخلوقی بهتر از حضـرت محمّدصـلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین و فـاطمه و ائمّه معصومین علیهم السلام خلق نکرده است و آنان انوار الهیّه هستند و مقامشان از انبیا و ملائکه برتر است.

۱- ۱۱) أنوار البهیّه / ۸ .

۲- ۱۲) همان / ۹.

حسین بن عبداللَّه می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «آیا رسول خداصلی الله علیه وآله بهترین فرزند آدم بوده است؟» امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، او آقای همه خلق خداست و خداوند مخلوقی بهتر از حضرت محمّدصلی الله علیه وآله خلق نفرموده است.»(۱)

ابوحمزه ثمالی می گوید: از امام باقرعلیه السلام شنیدم که می فرمود: «خداوند به حضرت محمّدصلی الله علیه وآله وحی نمود: تو چیزی نبودی و من تو را آفریدم و از روح خود در تو دمیدم و تو را گرامی داشتم و اطاعت تو را بر همه خلق خود واجب نمودم، هر که از تو اطاعت و پیروی کند از من اطاعت و پیروی نموده است، و هر که تو را نافرمانی کند از من نافرمانی کرده است، و این گونه نیز اطاعت علی و فرزندان او را بر مردم واجب نمودم و آنان را از مخصوصین خویش قرار دادم.»(۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «برخی از قریش به رسول خداصلی الله علیه وآله گفتند: برای چه مقام تو از پیامبران دیگر بالاـ گرفت، در حالی که تو آخرین آنان و خاتم آنان هستی؟ رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: به این علّت که من قبل از همه پیامبران به خدای خود ایمان آوردم و چون خداوند از مردم گواهی خواست و فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ»، من نخستین کسی بودم که به ربوبیّت پروردگار خود اعتراف نمودم. از این رو، از آنان [در مقام و منزلت]سبقت گرفتم.»(۳)

۱- ۱۳) فی الکافی ... عن الحسین بن عبداللَّه قال: قلت لأبی عبداللَّه علیه السّلام: کان رسول اللَّه سیّد ولد آدم؟ فقال: «کان و اللَّه سیّد من خلق اللَّه و ما برأ اللَّه بریّةً خیراً من محمّد صلّی اللَّه علیه و آله.» کافی: ۱ / ۴۴۰.

۲- ۱۴) و فیه ... عن أبی حمزه قال: سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول: «أوحی اللَّه تعالی إلی محمّد صلّی اللَّه علیه و آله: إنّی خلقتک و لم تک شیئاً و نفخت فیک من روحی کرامةً منّی أکرمتک بها حین أوجبت لک الطّاعه علی خلقی جمیعاً، فمن أطاعک فقد أطاعنی و من عصاک فقد عصانی و أوجبت ذلک فی علیّ و فی نسله، ممّن اختصصته منهم لنفسی.» المصدر.

۳- ۱۵) و فیه ... عن صالح بن سهل عن أبی عبداللَّه علیه السّلام: إنّ بعض قریش قال لرسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله: بأیّ شی ء سبقت الأنبیاء و أنت بعثت آخرهم و خاتمهم؟ قال: إنّی کنت أوّل من آمن بربّی و أوّل من أجاب حین أخذ اللَّه میثاق النّبیّین «و أشهدهم علی أنفسهم ألست بربّکم قالوا: بلی»، فکنت أنا نبیّ قال: بلی، فسبقتهم بالإقرار باللَّه. المصدر / ۴۴۱.

امیرالمؤمنین علیه السـلام در توصـیف رسول خداصـلی الله علیه وآله می فرماید: «خداوند از همان هنگامی که پیامبر خداصـلی الله علیه وآله از مادر جدا گردید، بزرگ ترین ملك از ملائکه خود را در کنار او قرار داد تا شبانه روز او را به مکارم اخلاق و زیبایی های عالم وابـدارد، و من تنها کسـی بودم که همانند فرزندی که همراه مادر حرکت می کند همراه او بودم و از او جدا نمی شـدم و آن حضـرت هر روز دانشـی از اخلاـق خـود را بـه من می آمـوخت و مرا امر می نمـود که به او اقتـدا کنم و از او پیروی نمـایم. او هر سال به کوه حرا می رفت و تنها من او را می دیـدم و جز من کسـی او را نمی دیـد و در آن زمان تنها اهل یك خانواده در مکّه مسلمان بودند و آنان رسول خداصلی الله علیه وآله و خدیجه بودند و من نیز سوّمین آنان بودم، و من نور وحی و رسالت را در چهره آن حضرت می دیدم و بوی آن را استشمام می کردم.»(۱)

گواهی اهل کتاب به نبوّت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله

قال اللَّه سبحانه: «الَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِندَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(۲).

خداونـد در آیه قبـل از این می فرمایـد: «رحمت من در دنیـا همه چیز را احـاطه نمـوده و من رحمت خود را برای پرهیزگـاران مؤمن و پرداخت کنندگان زکات واجب

---

۱ – ۱۶) فی نهـج البلاـغه: قـال أمیرالمؤمنین علیه السّـلام: «و لقـد قرن اللَّه تعالی به من لـدن کان فطیماً أعظم ملك من ملائکته یسـلك به طریق المکـارم و محـاسن أخلاق العالم لیله و نهاره و لقـد کنت معه أتّبعه اتّباع الفصـیل أثر أمّه یرفع لی فی کلّ یوم علمـاً من أخلاـقه و یـأمرنی بالإقتـداء به و لقـد کان یجاور فی سـنّهٍ بحراء فأراه و لا یراه غیری و لم یجمع بیت واحـد یومئـذٍ فی الإسـلام غیر رسول اللَّه و خدیجه و أنا ثالثهما، أری نور الوحی و الرّساله و أشمّ ریح النبوّه.» أنوار البهیّه / ۷ عن نهج البلاغه: ۲ / ۱۵۷.

۲– ۱۷) اعراف / ۱۵۸.

نمودم.» سپس آنان را چنین توصیف نموده است:

«آنان کسانی هستند که از پیامبر و رسول امّی که او را نزد خود در کتاب تورات و انجیل یافته اند پیروی می نمایند. او آنان را امر به معروف و نهی از منکر می نمایـد و طیّبات [و خوردنی های پاکیزه] را بر آنان حلال، و چیزهای پلید و خبیث را بر آنان حرام می کنـد و بارهای گران و زنجیرهای جهالت را از دوش آنان بر می دارد، کسانی که به او ایمان بیاورند و او را تکریم و تعظیم و یـاری نماینـد و از نوری که همراه او فرود آمـده [یعنی قرآن یـا علی علیه السـلام که قرآن نـاطق است] پیروی نمـایند رستگار خواهند بود.»

امام باقرعلیه السـلام می فرماید: «مقصود از آیه فوق، یهود و نصارا هستند که اوصاف و نام رسول خداصلی الله علیه وآله را در کتاب تورات و انجیل دیده بودند [و او را همانند فرزندان خود می شناختند؛ [یعرفونه کما یعرفون أبنائهم].»(۱)

امیرالمؤمنین علیه السـلام نیز ضـمن حدیثی می فرماید: «یکی از یهودیان به رسول خدا گفت: من وصف تو را در تورات چنین یـافته ام: "او پیـامبری است به نـام محمّـد بن عبـداللَّه صـلی الله علیه وآله. ولادت او در مکّه، و هجرت او به مـدینه است. او بد اخلاق و سـخت دل نیست. او اهل فریاد و فحش و بد زبانی نیست." سپس گفت: من شهادت به یگانگی خداوند و رسالت تو می دهم و مال خود را در اختیار تو قرار می دهم، هر چه دستور خداوند است تو مرا به آن امر کن.»(۲)

در معنـای آیه «الَّذینَ آتَیْنـاهُمُ الْکِتـابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْنائَهُمْ»(۳) در تفسـیر قمّی آمـده که عمر بن خطّاب به عبـداللَّه بن سلام گفت: «آیا شـما محمّدصلی الله علیه وآله را در کتاب های خود یافته اید؟» عبداللَّه بن سلام گفت: «آری، به خدا سوگند ما او را همان گونه که خدا معرّفی نموده و می بینیم در کتاب های خود یافته ایم؛ همانند این

۱- ۱۸) تفسیر صافی.

۲- ۱۹) همان.

۳- ۲۰) أنعام / ۲۰.

که یکی از ما اگر فرزند خود را در بین فرزندان دیگران ببیند او را می شناسد، ما نیز این چنین او را می شناسیم.» سپس گفت: ابن سلام سوگند یاد می کند که من به محمّد بیشتر از فرزند خود معرفت دارم؛ [چرا که فرزند من ممکن است از نطفه دیگری باشد، لکن معرفت و شناخت من نسبت به محمّد هیچ گونه تردیدی ندارد].(۱)

امام حسن علیه السلام ضمن حدیث طولانی فرمود: «عدّه ای از یهودیان نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمدند و آن که از همه آنان عالم تر و داناتر بود سؤالاتی از آن حضرت نمود و چون رسول خداصلی الله علیه وآله سؤالات او را پاسخ داد، مرد یهودی مسلمان شد و نوشته سفیدی را باز نمود که همه سخنان رسول خداصلی الله علیه وآله در آن نوشته شده بود.

سپس گفت: "یا رسول اللّه! سوگند به خدایی که تو را به پیامبری مبعوث نموده، آنچه من نوشته ام از الواح توراتی است که خداوند بر موسی علیه السلام نازل نموده است و من در تورات فضل تو را می خواندم و درباره تو شکّ داشتم. از این رو، چهل سال بود که نام تو را از تورات محو و نابود می کردم و هر بار به تورات باز می گشتم باز می دیدم نام تو در آن ثبت شده است، و در تورات خواندم که این مسائل را جز تو کسی پاسخ نمی دهد و در ساعتی که تو این مسائل را پاسخ می دهی، جبرئیل در طرف راست تو و میکائیل در طرف چپ تو و وصیّ و جانشین تو مقابل تو خواهند بود."

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: "راست می گویی؛ اکنون جبرئیل در طرف راست من و میکائیل در طرف چپ من و وصیّ و جانشین من علیّ بن ابی طالب مقابل من می باشند." پس مرد یهودی مسلمان شد و اسلام او نیکو گردید.»(۲)

حضرت ابوطالب علیه السلام گوید: من در سال هشتم ولادت رسول خداصلی الله علیه وآله [به ناچار] در سفر تجارتی خود به شام او را همراه خود بردم، در آن زمان هوا بسیار گرم

۱- ۲۱) بحارالأنوار: ۱۵ / ۱۸۰، نقل از تفسیر قمی.

۲- ۲۲) خصال: ۲ / ۹، بحارالأنوار: ۱۵ / ۱۸۱.

بـود و چون آمـاده حرکت شـدم، عـدّه ای از بنی هـاشم به من گفتنـد: «محمّدصـلی الله علیه وآله را می خواهی نزد چه کسـی بسـپاری؟» گفتم: «او را نزد احدی نمی سـپارم، بلکه همراه خود می برم.» گفتند: «فرزند خردسالی را در این هوای گرم با خود می بری؟» گفتم: «به خـدا سوگنـد، به هر کجـا بروم هرگز او را از خود جـدا نخواهـم نمود و برای او مرکـب منـاسبی فراهم می کنم.»

پس برای او مرکـبی منـاسب فراهم نمـودم و عـدّه ای را نیز بر او گماشـتم، و به خـدا سوگنـد در طـول مسـیر شـتری که رسول خداصـلی الله علیه وآله بر او سوار بود مقابـل من حرکت می کرد و از همه قـافله جلوتر بود و در طول مسـیر هر کجـا هوا گرم بود، ابر سـفیدی مانند قطعه ای از برف بالای سـر او می آمد و بر او سلام می کرد و همواره بالای سر او بود و بسا آن ابر انواع میوه ها را بر ما می بارید.

در بین راه تهیه آب برای ما سـخت شـد، به گونه ای که ناچار شدیم یک مشک آب را به دو دینار خریداری کنیم و به برکت وجود آن حضرت هر کجا فرود می آمدیم جوی و حوضچه ها پر از آب می شد و زمین سبز و خرّم می گشت و شترهای عدّه ای از همراهان از حرکت بازماندند و رسول خداصلی الله علیه وآله دست مبارک خود را بر آنها کشید و آنها به راه افتادند.

و چون به روستای بُصرای شام رسیدیم صومعه [راهبی] را دیدیم که به طرف ما مانند چهارپای سریع السّیری حرکت می کرد و چون به ما نزدیک شـد توقّف نمود. ناگهان دیـدم راهبی در آن قرار دارد. از سویی، ابری که بالای سـر رسول خداصـلی الله علیه وآله بود لحظه ای از او جـدا نمی شد. پس راهب به ما نگاه می کرد و نمی دانست قافله از کجا می آید و مال التجاره آن چیست و چون نگاهش به رسول خداصـلی الله علیه وآله افتاد، او را شـناخت و من شـنیدم که به او می گوید: «اگر پیامبری بین شمـا باشـد تنها و تنها تو هستی.» پس ما کنار درخت بزرگی که نزدیک دیر راهب بود و شاخه های کمی داشت و میوه ای بر آنها نبود فرود آمدیم و چون رسول خداصلی الله علیه وآله زیر آن درخت قرار گرفت درخت به اهتزاز آمد و شاخه های خود را بالای سر مبارک رسول خداصلی الله علیه وآله

قرار داد و سه نوع از میوه بر آن ظاهر گشت؛ دو میوه تابستانی و یک میوه زمستانی، و همه اهل قافله تعجّب نمودند.

پس راهب [بحیرا] رفت و غذایی برای رسول خداصلی الله علیه وآله آورد که فقط او را کفایت می کرد. سپس گفت: «سرپرست این نوجوان کیست؟» گفتم: «من سرپرست او هستم.» راهب گفت: «چه نسبتی با او داری؟» گفتم: «من عموی او هستم.» راهب گفت: «او چندین عمو دارد، تو کدام یک از آنها هستی؟» گفتم: «من عموی پدر و مادری او هستم.» راهب گفت: «من گواهی می دهم که او همان پیامبر موعود است و گرنه من بحیرای عابد نخواهم بود.»

سپس به من گفت: «آیا اجازه می دهی من این غذا را نزد او گذارم؟» گفتم: «مانعی نیست.» پس من به رسول خداصلی الله علیه وآله گفتم: «فرزند عزیزم، این مرد می خواهد به تو اکرام کند، از غذای او استفاده کن.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «آیا غذای او فقط مربوط به من است و برای اهل قافله نیست؟» عابد گفت: «آری، مخصوص توست.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من بدون اهل قافله از این غذا نخواهم خورد.» عابد گفت: «من بیش از این غذایی نداشتم که برای همه اهل قافله بیاورم.» رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود:

«آیا اجازه می دهی که اهل قافله در این غذا با من شریک باشند؟» عابد گفت: «آری.» پس رسول خداصلی الله علیه وآله بسم اللَّه گفت و آنان را دعوت به غذا نمود و همه اهل قافله از آن غذا خوردند، در حالی که جمعیّت ما یکصد و هفتاد نفر بودند و همه آنان سیر شدند و بحیرای عابد بالای سر رسول خداصلی الله علیه وآله ایستاده بود و از آن حضرت حفاظت می نمود و تعجّب می کرد از جمعیّت زیاد ما و غذای ناچیز او و در هر لحظه سر مبارک رسول خداصلی الله علیه وآله را بوسه می زد و می گفت: «سوگند به پروردگار مسیح، این همان است! این همان است!» و مردم سخن او را نمی فهمیدند.

پس یکی از اهل قافله به بحیرای عابد گفت: «من تو را صاحب شأن و کرم می بینم و ما قبلاً در این مکان بر تو وارد می شدیم و چنین احسانی را تو به ما

نمی کردی؟» بحیرا گفت: «آری، به خدا سوگند، مرا مقام بلندی است و من چیزی را می بینم که شما نمی بینید و چیزی را می دانم که شما نمی دانید. همانا زیر این درخت جوانی است که اگر آنچه من از او می دانم شما می دانستید او را به دوش می گرفتید و به وطن باز می گردانیدید. به خدا سوگند، من به واسطه او به شما اکرام نمودم.»

سپس گفت: «او هنگامی که به طرف من آمد نوری از او بین آسمان و زمین ساطع بود و من عدّه ای را دیدم که در دست آنان بادبزن هایی از یاقوت و زبرجد بود و باد او را می زدند، و عدّه دیگری را دیدم که انواع میوه ها را نثار او می کردند و این ابر را دیدم که سایه بر او افکنده بود و از او جدا نمی شد و صومعه خود را دیدم که مانند چهارپایی به طرف او حرکت می کرد و این درخت را دیدم که مدّت زیادی بود خشک شده بود و شاخه های کمی داشت و اکنون به برکت این جوان زنده شد و شاخه ها و برگ های زیادی پیدا نمود و سه نوع از میوه پیدا کرد؛ دو میوه تابستانی و یک میوه زمستانی. سپس دیدم این جوی ها و حوضچه هایی که بنی اسرائیل بعد از حواریّین عیسی علیه السلام در کنار آنها فساد می کردند و در کتاب شمعون الصّفا یافتیم که او بر آنان نفرین نموده بود و آب آنها خشکیده بود، به برکت این نوجوان آب در آنها جاری شد.»

سپس گفت: «آیا شما تاکنون دیده بودید که این جوی ها و حوضچه ها آب داشته باشد؟ پس بدانید که این برکات از ناحیه پیامبری است که در مکّه قیام می کند و به مدینه هجرت خواهد نمود و نام او در بین اهل مکّه "امین" و در آسمان ها "احمد" است و او از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم می باشد. به خدا سوگند، این جوان همان پیامبر موعود خواهد بود.»

سپس بحیرای عابد مقابل رسول خداصلی الله علیه وآله ایستاد و گفت: «من به حقّ لات و عزّا تو را سوگند می دهم که به سه سؤال من پاسخ بدهی.» رسول خداصلی الله علیه وآله با شنیدن لات و عزّا [دو بت بزرگ مشرکین] خشمگین شد و فرمود: «به واسطه

این هـا از من سؤال مکن؛ چرا که چیزی نزد من مبغوض تر از این ها نیست و این ها بت های قوم من می باشـند.» بحیرای عابد گفت: «این یک نشانه.»

سپس گفت: «من تو را به خدا سوگند می دهم که پاسخ سؤال های مرا بدهی.» رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: «حال که با نام خدای من و خدای خود که مثل و مانندی ندارد مرا سوگند دادی، هر چه می خواهی سؤال کن.»

بحیرا گفت: «خواب و بیـداری و احوال شـما چگونه است؟» و چون رسول خداصـلی الله علیه وآله خواب و بیـداری [و شؤون دیگر] خود را برای او توصـیف نمود، بحیرا خود را بر قدم های رسول خداصلی الله علیه وآله انداخت و پاهای او را بوسه زد و گفت: «عزیزم! چقدر تو خوشـبو و معطّر هستی؟ ای کسـی که پیروان او از همه پیامبران بیشتر است! ای کسی که از نور تو دنیا منوّر گردیـده و با نام تو مساجد آباد می گردد! گویی من می بینم که تو فرمانده لشـکرهایی هستی و عرب و عجم، خواسـته و ناخواسـته، از تـو پیروی خواهنـد نمـود و می بینم که به دست تو لاـت و عزّا شکسـته می شود و تو مالـک کعبه خواهی شـد و بزرگان عرب را خواهی کشت و کلیـدهای بهشت و دوزخ به دست تو خواهـد بود و ذبـح اکبر [ریح اکبر] و نابودی بت ها به دست تو خواهد بود، و قیامت برپا نخواهد شد تا این که همه پادشاهان را با خواری به دین خود داخل نمایی.»

سپس پیاپی دست ها و پاهای رسول خداصلی الله علیه وآله را بوسه زد و گفت: «اگر من زمان تو را درک کنم با شمشیر از تو حمایت خواهم نمود، همانا تو آقا و سیّد فرزنـدان آدم و سیّد پیامبران و امام متّقین و خاتم مرسـلین هستی. به خدا سوگند، از هنگامی که تو به دنیا آمـده ای تا قیامت زمین خندان است و معبدهای یهود و نصاری و بت های مشـرکین و شـیاطین تا قیامت گریاننـد، و تو آن کسـی هستی که به دعای ابراهیم خداونـد تو را آفریـد و عیسـی بشارت آمـدن تو را به بنی اسـرائیل داد، تو مقدّس و مطهّر از پلیدی های جاهلیّت هستی.»

سپس رو به ابوطالب نمود و گفت: «این جوان چه نسبتی با تو دارد که از او جدا

نمی شوی؟» ابوطالب گفت: «او فرزند من است.» بحیرا گفت: «امکان ندارد او فرزند تو باشد و پدر و مادر او نیز زنده نیستند.» ابوطالب گفت: «او فرزند برادر من است و هنگامی که او در شکم مادر بود پدر او از دنیا رحلت نمود و شش ساله بود که مادر او نیز از دنیا رفت.»

بحیرا گفت: «اکنون راست گفتی، لکن من صلاح تو می دانم که او را به وطن خود بازگردانی؛ چرا که همه یهود و نصارا و اهل کتاب ولادت او را دانسته اند و اگر همان گونه که من او را دیدم آنان نیز او را ببینند او را خواهند کشت و این خطر از ناحیه یهودیان بیشتر است.» ابوطالب گفت: «برای چه او را می کشند؟» بحیرا گفت: «چون برادرزاده تو دارای مقام نبوّت و رسالت است و ناموس اکبر که برای موسی و عیسی می آمد برای او نیز خواهد آمد.» ابوطالب فرمود: «اگر خدا اراده کرده باشد که او پیامبر باشد هرگز کسی نمی تواند به او آسیبی برساند.»

ابوطالب گوید: سپس ما به طرف شام حرکت کردیم و چون نزدیک شام رسیدیم، به خدا سوگند، من دیدم که قصرهای شامات لرزان شد و از آنها نوری بزرگ تر از نور خورشید بالا رفت و چون وارد شام شدیم از زیادی جمعیّت که برای دیدن جمال رسول خداصلی الله علیه وآله آمده بودند نتوانستیم وارد بازار شام شویم تا این که خبر ورود رسول خداصلی الله علیه وآله به همه شامات رسید و هر عالم و راهبی به جستجوی او آمد. پس عالم بزرگی از آنان به نام «نسطور» مقابل رسول خداصلی الله علیه وآله نشست و به او نگاه می کرد و چیزی نمی گفت و تا سه روز کار او همین بود و چون شب سوّم رسید صبر او تمام شد و برخاست و به دور او می گردید و از او چیزی می خواست. پس به او گفتم: «مثل این که در جستجوی چیزی هستی؟» او گفت: «آری، سؤالی از او دارم؛ اسم او چیست؟» گفتم: «اسم او محمّد بن عبداللّه است.» و چون نام او را شنید، به خدا سوگند، رنگ صورت او تغییر کرد و سپس گفت: «آیا به او امر می کنی که پشت خود را به من نشان دهد؟» پس رسول خداصلی الله علیه وآله پیراهن خود را عقب نمود و چون آن عالم مهر نبوّت را بر پشت او دید گریان شد و خود را بر قدم های رسول خداصلی الله علیه وآله

انـداخت و قـدم هـای او را می بوسـید و سـپس به من گفت: «به سـرعت این جـوان را به زادگـاه خـود بـازگردان و اگر تو می دانستی که در بلاد ما او دشمن زیادی دارد او را به این جا نمی آوردی.»

آن عالم هر روز به سراغ رسول خداصلی الله علیه وآله می آمد و برای او غذا می آورد، و چون خواستیم از شام خارج شویم، آن عـالم، پیراهنی برای او آورد و گفـت: «آیـا حاضـری ایـن پیراهن را بپوشـی و به یـاد من باشـی؟» و چـون من دیـدم رسـول خداصـلی الله علیه وآله کراهت دارد و پیراهن را از او قبـول نکرد من از او گرفتم از ترس آن که انـدوهی پیـدا نکنـد و گفتم: «من آن را به او می پوشانم.» سپس با عجله به مکّه بازگشتیم و چون به مکّه رسیدیم، به خدا سوگند، هر که در مکّه بود از پیر و جوان و صغیر و کبیر از شوق به استقبال او آمدند، مگر ابوجهل؛ چرا که او مردی خونخوار و مست و نادان بود(۱).

ابوطالب پس از این ماجرا قصیده دالیه خود را انشا نمود و فرمود:

إنّ ابن آمنه النّبی محمّداً

عندی بمثل منازل الأولاد

لمّا تعلّق بالزمام رحمته

و العیس قد قلّصن بالأزواد

فارفضّ من عینی دمع ذارف

مثل الجمان مفرّد الأفراد

راعیت فیه قرابهً موصولهً

و حفظت فیه وصیّه الأجداد

و أمرته بالسیر بین عمومه

بیض الوجوه مصالت الأنجاد

ساروا لأبعد طیّه معلومه

و لقد تباعد طیّه المرتاد

حتّی إذا ما القوم بصری عاینوا

لاقوا علی شرف من المرصاد

حبراً فأخبرهم حديثاً صادقاً

عنه و ردّ معاشر الحسّاد

قوماً يهوداً قد رأوا ما قد رأى

ظلّ الغام و عزّ ذى الأكباد

ساروا لقتل محمّد فنهاهم

عنه و اُجهد أحسن الإجهاد(۲)

ص :۳۹

۱- ۲۳) بحارالأنوار: ۱۵ / ۱۹۳، كمال الدّين / ۱۰۷، اعلام الورى / ۱۱، تاريخ ابن هاشم: ۱ / ۱۹۴.

۲- ۲۴) بحارالأنوار: ۱۰ / ۲۰۰.

مؤلّف گوید: خداوند در تعدادی از آیات قرآن از قول اهل کتاب در تورات و انجیل و کتاب های دیگر آسمانی بشارت آمدن پیامبر خود حضرت محمّدصلی الله علیه وآله را داده است و آیات مربوط به آن حضرت چنین است:

۱- آیه ای که گذشت، «الَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجیلِ...»(۱).

۲- «وَ لَمَّا جاءَهُمْ کِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ کانُوا مِن قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذینَ کَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهِ عَلَی الْکافِرینَ»(۲).

۳- «الَّذینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَریقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ»(۳).

۴- «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ میثاقَ النَّبِیّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَهٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلی ذلِکُمْ إِصْری قالُوا أَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَکُمْ مِنَ الشَّاهِدینَ»(۴).

۵- «وَ إِذْ قالَ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یا بَنی إِسْرائیلَ إِنّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْراهِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جاءَهُمْ بِالْبَیِّناتِ قالُوا هذا سِحْرٌ مُبینٌ»(۵).

از آیات فوق ظاهر می شود که در تورات و انجیل و کتب دیگر پیامبران بشارت آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به طور صریح ثبت شده بوده است و علمای بنی اسرائیل از ترس این که به دنیای آنان زیانی وارد شود آن را انکار و حتّی نام پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را از کتب آسمانی خود محو می کرده اند و آخرت خود را به دنیا که بهره ناچیزی است فروخته و کافر شده اند.

از این رو، خداوند در آیه ۱۸۷ آل عمران می فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ الَّذینَ

۱- ۲۵) اعراف / ۱۵۷.

۲- ۲۶) بقره / ۸۹ .

۳- ۲۷) بقره / ۱۴۶.

۴- ۲۸) آل عمران / ۸۱ .

۵- ۲۹) صف / ۶ .

أَوتُوا الْکِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لا تَکْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلیلًا فَبِئْسَ ما یَشْتَرُونَ».

معجزات رسول خداصلی الله علیه وآله

نشانه پیامبری هر پیامبری ادّعای نبوّت و اظهار معجزات خارق العاده مطابق ادّعای نبوّت اوست و این دو نشانه بدون شکّ برای پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله حاصل شده است، چرا که ادّعای نبوّت آن حضرت در مکّه متواتر و نزد همه مردم روشن و معروف است و اظهار معجزات خارق العاده از آن بزرگوار نیز متواتر و قطعی و غیر قابل انکار است تا جایی که برای آن حضرت یک هزار معجزه ضبط شده است بلکه می توان گفت همه افعال و گفتار و احوال او معجزه روشن و بزرگ و برهان قطعی برای نبوّت او بوده است و همه مردم آنها را مشاهده نموده و به طور متواتر برای ما نقل شده و هیچ پیامبری این اندازه معجزه نداشته است.

معجزه باقی و جاوید آن حضرت قرآن است که در آن زمان مقابل عرب ها تحدّی نموده و فرموده است: «شما [که اهل فصاحت و بلاغت کلام هستید و اشعار بلیغ و فصیح و کلمات شیرین خود را بر کعبه آویزان می کنید و به آنها افتخار می نمایید]هرگز نمی توانید مانند این قرآن سخن بگویید؛ حتّی اگر همه شما جمع شوید و به یکدیگر کمک کنید نمی توانید مانند آن را بیاورید، بلکه ده سوره و یا یک سوره آن را نیز نمی توانید بیاورید.»

به همین علّت، هنگام نزول قرآن، عرب های فصیح و بلیغ عاجز شدند و مبهوت ماندند و اعتراف نمودند که قدرت مقابله با قرآن را ندارند. از این رو، خداوند با صدای بلند اعلان نمود: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهیراً»(۱). و چون قدرت مقابله

۱- ۳۰) إسراء / ۸۸ .

با آن را نداشتند گرفتار قتل و اسارت شدند و باز از پذیرفتن قرآن و دین خدا امتناع ورزیدند، به گونه ای که حاضر شدند به جنگ با اسلام برخیزند و حقّانیّت آن را نپذیرند. البتّه آنان همان گونه که در مبارزه فرهنگی مغلوب شدند در مبارزه نظامی نیز مغلوب گردیدند.

یکی از نشانه های مغلوبیت فرهنگی آنان این بود که قرآن را سحر خواندند و پیامبر خداصلی الله علیه وآله را ساحر و مفتری نامیدند و او را استهزا نمودند و گفتند: «إِنْ هذا إِلّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ»، و یا گفتند: «سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ»، و یا «إِفْكٌ افْتَراهُ»، و یا «أَساطيرُ الْأَوَّلينَ»، و نیز اعتراف به نادانی و کوری خود کردند و گفتند: «قُلُوبُنا غُلْفٌ»، و یا «فی أَكِنَّةٍ مِمّا تَدْعُونا إِلَيْهِ»، و یا «وَ فی آذانِنا وَقْرٌ»، و یا «وَ مِنْ بَيْنِنا وَ بَيْنِكَ حِجابٌ»، و یا به مردم گفتند: «گوش به این قرآن فرا ندهید و چون قرآن خوانده می شود با القای سخن لغو آن را بی اثر کنید»: «لا تَسْمَعُوا لِهذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فيهِ»، و یا ناتوانی خود را با ادّعا همراه نمودند و گفتند: «لَوْ نَشاءُ لَقُلْنا مِثْلَ هذا»، و قرآن در پاسخ آنان فرمود: «وَ لَنْ تَفْعَلُوا»؛ یعنی آنان هرگز توان مقابله با قرآن را ندارند.

معجزه جاوید رسول خداصلی الله علیه وآله

ولید بن مغیره هنگامی که آیه «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ...»(۱) را از پیامبر خداصلی الله علیه وآله شنید گفت: «به خدا سوگند، این سخن بسیار شیرین و زیباست و مانند درختی است که از پایین تا بالای آن میوه شیرین داشته باشد و چنین سخنی را بشر نمی تواند بگوید.»

اصمعی از کنیزی شنید که این آیه را تلاوت می کند: «وَ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى أَنْ أَرْضِعيهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقيهِ فِی الْيَمِّ وَ لا تَخافی وَ لا تَحْزَنی إِنّا رادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلينَ»(۲)، به او گفت: «خدا تو را بکشد، چقدر سخن تو زیبا و فصیح است!» کنیز

۱- ۳۱) نحل / ۹۰.

۲- ۳۲) قصص / ۷.

گفت: «مگر زیباتر از این سخن کلامی هست که در آن دو امر و دو نهی و دو خبر و دو بشارت جمع شده باشد؟ [این کلام خداست.]»

فصحای عرب از زیبایی و کوتاهی الفاظ و معانی بلند آیات ذیل بسیار سخن گفته و علوم زیادی را از آنها استخراج نموده اند و هر که در آنها نظر کند برای او نیز ایجاز الفاظ و کثرت معانی و ظرافت عبارات روشن می شود و می فهمد که در ذیل هر کلمه معانی فراوانی جمع شده است، مانند: «وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ يا أُولِي الْأَلْبابِ»(۱)، و «وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِن مَكانٍ قَرِيب»(۲)، و «ادْفَعْ بِالَّتِى هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذى بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَداوَةٌ»(۳)، و «وَ قِيلَ يا أَرْضُ ابْلَعى ماءَكِ وَ يا سَماءُ أَقْلِعى وَ غيضَ الْماءُ وَ قُضِىَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قيلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمينَ»(۴)، و «فَكُلّاً أَخَذْنا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنا عَلَيْهِ حاصِباً»(۵).

علّامه بزرگوار و متتبّع در آثار و روایات، مرحوم سیّد عبداللّه شبّر که او را مجلسی دوّم خوانده اند می فرماید: حقّ این است که آیات قرآن از جهات مختلفی دارای اعجاز است:

۱- قرآن از حروف الفبا تألیف شده، مردم نیز با همین حروف سخن می گویند، با این وجود مردم هرگز مانند قرآن قدرت ترکیب آن حروف را با آن زیبایی شگفت آور ندارند. از این رو، در تفسیر حضرت عسکری علیه السلام به این نکته اشاره شده است و امام علیه السلام، در تفسیر «الم» می فرماید: «الم» اشاره است به این که این کتاب با همین حروف مقطّعه مانند الف و لام و میم تألیف شده است و شما قدرت گفتن مثل آن را ندارید؛ اگر راست می گویید که از طرف خداوند نیست مانند آن را بیاورید: «وَإِنْ كُنْتُمْ فى رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلى عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ»(۶).

۱- ۳۳) بقره / ۱۷۹.

۲- ۳۴) سبأ / ۵۱ .

۳- ۳۵) فصّلت / ۳۴.

۴- ۳۶) هود / ۴۴.

۵- ۳۷) عنکبوت / ۴۰.

۶- ۳۸) بقره / ۲۳.

۲- هیچ سخن فصیح و بلیغی قابل مقایسه با قرآن نیست، گر چه با زیور علوم بلاغت و فصاحت بیان شده باشد. مشهور و معروف است که در زمان جاهلیّت هر سخن و شعر زیبایی را به کعبه می آویختند و اگر کسی بهتر از آنها را می گفت جایگزین سخنان قبلی می کردند و سبعه معلّقه ای که به کعبه آویخته بودند مشهور است، و لکن چون آیه «وَ قیلَ یا أَرْضُ ابْلَعی ماءَكِ وَ یا سَماءُ أَقْلِعی وَ غیضَ الْماءُ وَ قُضِیَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ وَ قیلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمینَ»(۱) نازل شد، از ترس رسوایی و فضیحت، آنها را از کعبه فرود آوردند.

۳- اسلوب و نظم عجیب قرآن چیزی است که همه فصیحان و بلیغان و حکما به شیرینی و ملاحت آن اعتراف نموده اند و هیچ کلامی در بین اعراب به این اسلوب و نظم دیده نشده و در حقیقت نه کلام نثر است و نه وزن شعری دارد، بلکه وزن خاصّی است که تا کنون کسی بر زبان جاری نکرده و نمی تواند جاری کند و چون جذّاب و گیرا است و دل ها را به خود جذب می کند کفّار آن را سحر نامیده اند.

۴- کلمات و آیات قرآن همه به طور یکسان شیرین و در نهایت فصاحت و بلاغت است و اختلافی در بین آنها دیده نمی شود، بلکه در معانی و مفاهیم آنها نیز اختلافی نیست و این معنی فقط در قرآن دیده می شود، و کلمات فصحا و نویسندگان ماهر عرب، بلکه اهل تحقیق، همواره ابتدا و انتهایشان از جهت لفظ و معنا اختلاف دارد و یکسان نیست.

۵- قرآن مشتمل بر مسائل توحید و کمال معرفت به ذات و صفات و اسماء خداوند است، به گونه ای که عقل های حکما و متکلّمین را مبهوت نموده و قرن هاست که مسلک اشراقیّین و مشّائیّین را بی اساس و ضایع نموده است.

۱- ۳۹) هود / ۴۴.

۶- قرآن مشتمل بر آداب نیکو و قوانین پایدار و محکم و مستقیم است و نظام زندگی و معاش و معاد مردم را به خوبی روشن نموده و از فساد و نزاع در معاملات و معاشرات و روابط زندگی و ازدواج مردم جلوگیری نموده و حدود و احکام حلال و حرام آن، عقول همگان را متحیّر کرده است. حقّاً اگر همه عقلا و حکما و عرفا جمع شوند و تمام کوشش خود را به کار بندند نمی توانند چنین قوانینی را آماده کنند.

۷- قرآن مشتمل بر قصّه های عجیبی از امّت های گذشته است و حقایق پنهان را آشکار نموده که برخی از آنها را جز خواصّ امّت های گذشته، مانند علما و احبار و رهبانان یهود و نصارا نمی دانسته اند و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از قبل با آنان معاشرتی نداشته است، مانند قصّه اصحاب کهف و قضایای موسی و خضر و ذوالقرنین و ماجرای یوسف و امثال آنها.

[از سویی، حکمت های عجیبی در الفاظ و معانی آنها به کار رفته و در ذکر قصّه های گذشتگان تنها موارد اخلاقی و تربیتی و اعتقادی آنها بیان شده و از بیان رخدادهایی که نتیجه ای نداشته خودداری شده است].

۸- قرآن در بسیاری از آیات خبر از اسرار درونی و عیوب باطنی مردم داده که احدی از آنها آگاه نبوده است، مانند اخبار به احوال کفّار و منافقین و آنچه در سینه های آنان نهفته بوده است؛ و پس از بیان قرآن، آنان اعتراف به اسرار باطنی خود نموده اند.

۹- قرآن از وضعیّت آینده برخی از امّت ها خبر داده است؛ چنان که درباره قوم یهود می گوید: «...ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ...»(۱)، از این رو، آنان تاکنون حکومت پایداری در دنیا پیدا نکرده اند. و یا درباره مقابله با منکرین قرآن فرموده

۱- ۴۰) بقره / ۶۱ .

است: «...لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ...»(۱)، و تاکنون کسی نتوانسته با قرآن مقابله نماید. و یا درباره یهود فرموده است: «شما که گمان می کنید تنها اولیای خدا شمایید پس باید آرزوی مرگ و ملاقات خدا را داشته باشید.» سپس فرموده است: «یهودیان هرگز آرزوی مرگ نخواهند نمود.» و تاکنون چنین بوده است و آنان بیش از همه مردم از مرگ هراس دارند چنان که خداوند می فرماید: «قُلْ یا أَیُّهَا الَّذینَ هادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّکُمْ أَوْلِیاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ کُنتُمْ صادِقینَ * وَ لا یَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِما قَدَّمَتْ أَیْدیهِمْ...»(۲). یا اعلان نموده که ابولهب و جماعت دیگری همانند او ایمان نخواهند آورد و چنین بوده است. و یا به پیامبر خودصلی الله علیه وآله خبر داده است که او بعد از صلح حدیبیّه باز برای عمره به مکّه خواهد رفت و یا خبر داده که پیامبر خود را از شرّ مشرکین حفظ خواهد نمود و یا فرموده است «رومیان بعد از مغلوب شدن باز غالب خواهند شد.» و همگی محقّق شده است.

۱۰- قرآن مشتمل بر بهترین و عالی ترین دستورات حقوقی و اخلاقی و اجتماعی است که در هیچ مکتبی چنین دستورات زیبایی دیده نمی شود، مانند:

توصیه نسبت به خویشان و فقرا و مستمندان در آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسْکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ...»(۳)؛

و جلوگیری از اسراف و تبذیر در آیه «...وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذیراً * إِنَّ الْمُبَذِّرینَ کانُوا إِخْوانَ الشَّیاطینِ وَ کانَ الشَّیْطانُ لِرَبِّهِ کَفُوراً»(۴)؛

و در برخورد با فقرا می فرماید: «وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّکَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً مَیْسُوراً»(۵)؛

و در اعتدال در انفاق و دستگیری از فقرا می فرماید: «وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً

۱- (۴۱) إسراء / ۸۸ .

۲- (۴۲) جمعه / ۶ - ۷.

۳- (۴۳) إسراء / ۲۶.

۴- (۴۴) إسراء / ۲۶ - ۲۷.

۵- (۴۵) إسراء / ۲۸.

إلی عُنُقِکَ وَ لاـ تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً * إِنَّ رَبَّکَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ إِنَّهُ کانَ بِعِبادِهِ خَبیراً بَصیراً»(۱)؛

و در جلوگیری از فساد اجتماعی می فرماید: «وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنی إِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ ساءَ سَبیلًا»(۲)؛

و در پرهیز از خونریزی و حفظ جان مردم می فرماید: «وَ لاـ تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللَّهُ إِلّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً»(۳)؛

و در حمایت و دفاع از یتیمان می فرماید: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ إِلّا بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ حَتّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ...»(۴)؛

و در حمایت از تعهّدات و پیمان های مردم نسبت به یکدیگر می فرماید: «...وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُولًا»(۵)؛

و در جلوگیری از خیانت در معامله و تجارت می فرماید: «وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ إِذا کِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقیمِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْویلًا»(۶)؛

و در حفظ آبرو و حیثیات مردم می فرماید: «وَ لاـ تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُولًا»(۷)؛

و در جلوگیری از سرکشی و استکبار می فرماید: «وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولًا * کُلُّ ذلِکَ کانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوهاً * ذلِکَ مِمّا أَوْحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ...»(۸)؛

و درباره عدالت و احسان و دوری از زشتی ها می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ

۱- ۴۶) إسراء / ۲۹ - ۳۰.

۲- ۴۷) إسراء / ۳۲.

۳- ۴۸) إسراء / ۳۳.

۴- ۴۹) أنعام / ۱۵۲.

۵- ۵۰) إسراء / ۳۴.

۶- ۵۱) إسراء / ۳۵.

۷- ۵۲) إسراء / ۳۶.

۸- ۵۳) إسراء / ۳۷ - ۳۹.

تَذَكَّرُونَ»(۱).

۱۱- قرآن با گـذشت زمان کهنه و ملالت آور نشـده، بلکه همیشه با طراوت و زنـده و زیباست و در هر زمان قرائت شود مانند این است که برای همان زمان نازل شده است، در حالی که کتاب های دیگر چنین نیستند.

۱۲- قرآن موعظه و شفا و رحمت و هدایت است؛ چنان که خداوند می فرماید: «...قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفاءٌ لِما فِی الصُّدُورِ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنینَ»(۲)؛

و یا می فرماید: «...قَدْ جاءَكُم مِّنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُّبِینٌ * یَهْدی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ یَهْدِیهِمْ إِلی صِراطٍ مُّسْتَقیمٍ»(۳)؛

و یا می فرماید: «...وَ نَزَّلْنا عَلَیْكَ الْكِتابَ تِبْیاناً لِكُلِّ شَیْ ءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَةً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمینَ»(۴)؛ و آیات فراوان دیگری نیز در این موضوع هست.

در سخنان معصومین علیهم السلام نیز قرآن، نور و هدایت و شفا معرفی شده است که به برخی از آنها اشاره می شود:

در تفسیر عیاشـی از رسول خداصـلی الله علیه وآله نقل شـده که فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمّد! زود است که در امّت تـو فتنـه ای رخ دهـد. به او گفتم: راه نجـات از آن چیست؟ جبرئیـل گفت: تـوجّه به کتـاب خـدا که در آن خبرهـای گذشـته و آینده و خبرهای این زمان نهفته است و آن نشان دهنده حقّ از باطل می باشد، و هر حاکم جبّاری بر آن ولایت پیدا کند و بر خلاف آن عمل نماید خداوند او را می شکند، و کسی که هدایت را در غیر قرآن بجوید خداوند او را گمراه خواهد نمود، و قرآن ریسمان محکم ارتباط مردم با خدا و ذکر حکیم و صراط مستقیم است که هرگز

۱- ۵۴) نحل / ۹۰.

۲- ۵۵) یونس / ۵۷ .

۳- ۵۶) مائده / ۱۵ - ۱۶.

۴- ۵۷) نحل / ۸۹ .

هوس ها و زبان های مسموم مردم نمی تواند حقّانیّت آن را از بین ببرد، و از گفته های مردم کهنه نخواهد شد، و عجایب آن تمام نخواهد گردید و دانشمندان از آن سیر نخواهند شد و این همان قرآنی است که چون جنّیان آن را شنیدند گفتند: «وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَهً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمینَ»(۱).

و در سخن دیگری رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «قرآن، هادی مردم از گمراهی و راهنمای آنان در تاریکی و لغزش است، قرآن نوری است برای مردم در ظلمت، و چراغی است برای دیدن باطل، و عصمتی است برای نجات از هلاکت، و وسیله رشدی است برای نجات از گمراهی، و بیانی است برای نجات از فتنه، و وسیله ای است برای رسیدن به سعادت آخرت و کمال دین؛ کسی از قرآن عدول نمی کند مگر آن که سوی آتش و عذاب می رود.»

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در یکی از خطبه های خود که در نهج البلاغه موجود است می فرماید: «قرآنی که خداوند بر پیامبر خودصلی الله علیه وآله نازل نمود، نوری است که هرگز خاموش نمی شود، و چراغی است که هرگز نور آن کم نمی شود، و دریایی است که هرگز کسی به قعر آن نمی رسد، و راه مستقیمی است که کسی را گمراه نمی کند، و نوری است که هرگز به تاریکی نمی گراید، و چراغ حقّی است که خاموش نمی شود، و بنیادی است که هرگز خراب نمی گردد، و وسیله شفایی است که با بودن آن هراسی از بیماری نیست، و سرمایه عزّتی است که شکست ندارد، و حقّی است که پیروان آن ذلّت نخواهند دید، بنابر این قرآن معدن و مرکز ایمان و دریای دانش و باغستان عدل و... است.»

زهرای اطهرعلیها السلام نیز درباره قرآن می فرماید: «قرآن کتاب صادق و ناطق خدا، و نور فروزان هدایت است، حقایق آن آشکار و اسرار آن روشن و ظواهر آن جذّاب و گیراست. قرآن پیروان خود را به سوی بهشت رهبری می نماید و مستمعین خود را

۱- ۵۸) همان. حقّ الیقین شبّر.

به نجات می رساند. به وسیله قرآن می توان به حجّت های نورانی و اسرار الهی و محارم دین و دلیل های نورانی و برهان های کافی و ارزش ها و حلال ها و دستورات واجب خدا پی برد.» آن گاه فرمود: «کتابی که در اختیار شماست حقایق آن آشکار و احکام آن نورانی و نشانه های حقّانیّت آن استوار و محرّمات آن ظاهر و امور آن واضح و آشکار است.»(۱)

معجزه ناطق و گویای رسول خداصلی الله علیه وآله

همان گونه که برخی از دانشمندان گفته اند زیباترین معجزه پیامبر خداصلی الله علیه وآله جانشینان معصوم و عترت پاک آن حضرت هستند. هر کدام آنان در هر زمانی تا قیامت معجزه روشنی برای حقّانیّت اسلام و پیامبر خداصلی الله علیه وآله بوده و خواهند بود؛ یعنی هر کدام آنان در هر زمانی حجّت و دلیل آشکاری برای حقّانیّت اسلام می باشند و اگر کسی به احوال و آثار و فضائل و معجزات آنان بنگرد این حقیقت برای او آشکار خواهد شد، آنان کسانی هستند که اقتدا و پیروی از آنان سبب هدایت و پیروزی و رسیدن به حوائج و برطرف شدن بلاها خواهد بود، با دعای آنان رحمت خدا نازل می شود و به سبب وجودشان بلاـ و نقمت برطرف می گردد و همان گونه که قرآن تا قیامت معجزه باقیه پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است، عترت و جانشینان آن حضرت نیز در هر زمانی چنین خواهند بود. از این رو، پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: «إِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتابَ اللّهِ وَ عِتْرَتی لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ».(۲)

اعجاز اخلاق کریمه رسول اللّه صلی الله علیه وآله

اخلاق کریمه رسول خداصلی الله علیه وآله به قدری ارزشمند و با عظمت است که خداوند درباره آن می فرماید: «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ»(۳). البتّه خداوند چیزی را به بزرگی یاد

۱- ۵۹) حقّ الیقین شبّر.

۲- ۶۰) همان / ۱۱۱ - ۱۱۷.

۳- ۶۱) قلم / ۴.

نمی کند جز آن که بزرگ و با عظمت باشد و چیزی را ناچیز نمی شمارد جز آن که ناچیز و حقیر باشد؛ چنان که درباره دنیا می فرماید: «قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلیلٌ»(۱)، و این نیز از معجزات آن حضرت است؛ چرا که اخلاق نیک آن حضرت عنایت الهی بوده است؛ همان گونه که خود رسول اللّه فرمود: «أَدَّبَنی رَبّی». از این رو، با عظمت یاد شده است.

برخی از دانشمندان می گویند: رسول خداصلی الله علیه وآله همواره به درگاه خداوند سؤال و تضرّع می نمود که خداوند او را به محاسن آداب و مکارم اخلاق زینت بدهد و در دعای خود می فرمود: «اللَّهُمَّ حَسِّنْ خَلْقی وَ خُلُقی»(۲).

و یا می فرمود: «اللَّهُمَّ جَنِّبْنی مُنْکَراتِ الْأَخْلاق»(۳)، و خداوند دعای او را مستجاب نمود و قرآن را بر او نازل کرد و او را به اخلاق نیک تربیت فرمود. از این رو خلق او مطابق با قرآن است و خداوند او را به وسیله آیه شریفه «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلینَ»(۴)، و آیه «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسانِ وَ إیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاء وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ...»(۵)، و آیه «...وَ اصْبِرْ عَلی ما أَصابَکَ...»(۶)، و آیه «...فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ...»(۷)، و آیه «...ادْفَعْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمیمٌ»(۸)، او را تأدیب فرمود و چون به کمال خلق نیک و زیبایی وجود رسید او را ستود و فرمود: «إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ»(۹)، و این فضل بزرگ خداوند است که نعمتی را به بنده خود بدهد و سپس او را بر آن ستایش نماید.

پس از نزول آیات فوق رسول خداصلی الله علیه وآله به مردم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ مَکارِمَ

۱- ۶۲) نساء / ۷۷.

۲- ۶۳) کشف الخفاء / ۱۸۹.

۳- ۶۴) سنن النّبی / ۱۲۷.

۴- ۶۵) أعراف / ۱۹۹.

۵- ۶۶) نحل / ۹۰.

۶- ۶۷) لقمان / ۱۷.

۷- ۶۸) مائده / ۱۳.

۸- ۶۹) فصّلت / ۳۴.

۹- ۷۰) قلم / ۴.

الْأَخْلاقِ وَ یُبْغِضُ مَساویها»، و یا فرمود «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَکارِمَ الْأَخْلاقِ». و با تمام نیرو مردم را به محاسن اخلاق امر نمود، و خود نیز بین مردم از همه آنان بردبارتر و شجاع تر و عادل تر و با گذشت تر و با سخاوت تر بود، و اگر دینار یا درهمی از بیت المال نزد او بود نمی خوابید تا آن را به اهلش برساند و اگر کسی را نمی یافت که به او بدهد به بستر خواب وارد نمی شد، و به قدری متواضع بود که با دست خود کفش خویش را پینه می زد و لباس خود را وصله می نمود و در مشکلات زندگی با همسران خود یکسان بود و همانند آنان کارهای خانه را انجام می داد و حیای او از همه مردم بیشتر بود.

او در چشم کسی خیره نمی شد و دعوت هر کسی را می پذیرفت و هدیه مردم را قبول می نمود، گر چه جرعه شیری بود، از آن می نوشید و از صاحب آن تشکّر می نمود. او صدقه را نمی پذیرفت، لکن دعوت کنیز و مسکین را اجابت می نمود. خشم او برای خدا بود و برای خود خشم نمی نمود. حقّ را می پذیرفت، گرچه برای او و یا اصحاب او زیان آور بود... .(۱)

معراج رسول خداصلی الله علیه وآله

اصل معراج رسول خداصلی الله علیه وآله مسلّم و از ضروریّات دین است و منکر آن از اسلام خارج می باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: «از ما نیست کسی که چهار چیز را انکار نماید: معراج، سؤال قبر، خلقت بهشت و دوزخ و شفاعت.»(۲)

امام رضاعلیه السلام نیز فرمود: «کسی که ایمان به معراج پیامبر خداصلی الله علیه وآله نداشته باشد، آن حضرت را تکذیب نموده است.»

اعتقاد امامیّه [یعنی شیعیان دوازده امامی] این است که رسول خداصلی الله علیه وآله با جسم شریف خود به معراج برده شد و در بیداری بود و [معراج او] تنها به مسجد اقصی نبود، بلکه به آسمان ها معراج نمود. آیات در این بخش فراوان است [و ما در

۱- ۷۱) حقّ الیقین شبّر / ۱۲۲.

۲- ۷۲) همان / ۱۲۶.

کتاب واجبات اسلام، نظر علمای شیعه را درباره معراج بیان نمودیم، مراجعه شود.

تفصیل مسأله معراج در ذیل آیه «سُبْحانَ الَّذی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا...»(۱) در تفسیرها و کتب حدیث بیان شده است، و مشروح آن در تفسیر علی بن ابراهیم قمّی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده است و ما به گوشه هایی از آن برای تنبّه و بیداری برادران و خواهران مسلمان اشاره می کنیم:

امام صادق علیه السلام می فرماید: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل براق را حاضر نمودند. یکی از آنان افسار آن را گرفت و دیگری رکاب را آماده نمود و سوّمی لباس و زین آن را مهیّا کرد و چون پشت نمی داد جبرئیل لطمه ای بر او زد و فرمود: «ای براق! آرام بگیر که بهترین خلق عالم می خواهد بر تو سوار شود!» پس براق تسلیم شد و رسول خداصلی الله علیه وآله بر آن سوار گردید.

رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید: جبرئیل علیه السلام در این سفر با من همراه بود و آیات و نشانه های عظمت و قدرت خداوند را در عالم خلقت به من نشان می داد... تا به بیت المقدس رسیدیم و من وارد مسجد شدم و جبرئیل علیه السلام در کنار من بود و ابراهیم و موسی و عیسی و بسیاری از پیامبران گرد من آمدند و چون وقت نماز رسید جبرئیل مرا مقدّم نمود و من بر آنان نماز خواندم. پس خازن [بهشت] ظرفی از شیر و ظرفی از آب و ظرفی از شراب برای من آماده نمود و از گوینده ای شنیدم که می گوید: «اگر آب را بگیرد امّت او غرق می شوند و اگر شراب را بگیرد گمراه می شوند و اگر شیر را بگیرد هدایت می شوند.» پس من شیر را گرفتم و نوشیدم و جبرئیل گفت: «تو و امّت تو هدایت شدید... .»

سپس صدای وحشتناکی را شنیدم، جبرئیل علیه السلام گفت: «این سنگی بود که من چهل سال پیش آن را به دوزخ انداختم و اکنون به قعر دوزخ رسید.» - از این رو،

۱- ۷۳) إسراء / ۱.

رسول خداصلی الله علیه وآله تا زنده بود خندان نشد - .

سپس همراه جبرئیل به آسمان دنیا رفتیم، ملکی در آنجا بود به نام اسماعیل. او مأمور پرتاب شهاب به شیاطین بود؛ چنان که در آیه «إِلّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ»(۱) به آن اشاره شده است و آن ملک به من خوش آمد گفت، و چون داخل آسمان دنیا شدیم، همه ملائکه خندان بودند و به من بشارت می دادند تا این که ملکی را دیدم که از همه ملائکه بزرگ تر و کریه المنظر و خشم آلود بود. او نیز مانند سایر ملائکه به من خوش آمد گفت، با این تفاوت که نمی خندید و در صورت او بشارت وجود نداشت. پس من به جبرئیل گفتم: «من از این ملک هراس پیدا کردم.» جبرئیل گفت: «سزاوار است از او بترسی؛ چرا که ما همگی از او می ترسیم و او مالک دوزخ است که تا کنون نخندیده است و هر روز خشم و غیظ او بر دشمنان خدا و اهل معصیت افزوده می شود و خداوند به وسیله او از دشمنان خود انتقام می گیرد و اگر در مقابل کسی می خندید در مقابل شما نیز خندان بود.»

پس من بر او سلام کردم و او مرا به بهشت بشارت داد. پس من به جبرئیل که مطاع و امین بود گفتم: «آیا او را امر نمی کنی که آتش دوزخ را به من نشان دهد.» پس جبرئیل به او گفت: «آتش را به محمّدصلی الله علیه وآله نشان بده.» و چون او سرپوش را از دوزخ برداشت و دری از آتش را گشود، شعله ای از آن به آسمان بالا رفت و چنان شعله ور شد که من گمان کردم مرا فرو می گیرد، به جبرئیل گفتم: «به او امر کن آن را مهار کند.» و او امر جبرئیل را اطاعت نمود و آتش را مهار کرد.

سپس مرد بزرگ و بلند قامتی را دیدم، به جبرئیل گفتم: «او کیست؟» جبرئیل گفت: «او پدر شما آدم علیه السلام است؟...» پس من بر آدم سلام کردم و برای او استغفار نمودم، او نیز بر من سلام و استغفار کرد و گفت: «مرحبا به فرزند صالح و پیامبر صالح و مبعوث در زمان صالح».

۱- ۷۴) صافات / ۱۰.

سپس به ملکی از ملائکه برخورد نمودم که نشسته بود و همه دنیا مقابل او آماده بود و در دست او لوحی از نور بود و همواره در آن نگاه می کرد و صورت خود را به طرف چپ و راست نمی نمود و هیئت او حزین بود. پس به جبرئیل گفتم: «این کیست؟» جبرئیل گفت: «این ملک الموت است و همواره مشغول قبض ارواح می باشد.» گفتم: «مرا نزد او ببر.» پس جبرئیل مرا نزد او برد و من بر او سلام کردم و جبرئیل به او گفت: «این پیامبر رحمت است که خداوند او را بین مردم مبعوث نموده است.» پس عزرائیل به من خوش آمد گفت و مرا تکریم نمود و به من گفت:

«ای محمّد! بشارت باد تو را؛ چرا که من همه خیر را در امّت تو می بینم.» پس من گفتم: «اَلْحَمْدُ للَّهِ الْمَنّانِ ذِی النِّعَمِ عَلی عِبادِهِ ذلِکَ مِنْ فَضْلِ رَبّی وَ رَحْمَتِهِ عَلَیَّ.» جبریل گفت: «کار این ملک از همه ملائکه بیشتر و سخت تر است.»

پس من گفتم: «آیا همه کسانی که آمده و خواهند آمد را او قبض روح می کند؟ و هر کجا هستند آنان را می بیند؟» جبرئیل گفت: «آری.» پس ملک الموت گفت: «خداوند قدرتی به من داده که همه دنیا نزد من مانند درهمی است که در دست داشته باشم و هیچ خانه ای نیست مگر آن که من در هر شبانه روز پنج مرتبه به اهل آن سر می زنم و چون یکی از آنان را قبض روح می نمایم و بقیّه بر او گریه می کنند، به آنان می گویم: گریه نکنید؛ چرا که من همواره به این خانه خواهم آمد و تمام شما را خواهم برد». پس من به جبرئیل گفتم: «حقّا که مرگ مرحله سختی است برای بنی آدم.» جبرئیل گفت: «بعد از مرگ، سخت تر و سخت تر خواهد بود.»

سپس من عدّه ای از مردم را دیدم که گوشت های پاکیزه و غیر پاکیزه و خبیث مقابل آنان قرار دارد و آنان گوشت های پاکیزه و طیّب را رها می کنند و از گوشت های خبیث و پلید می خورند. پس من به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «اینان کسانی هستند که حلال را رها می کنند و از حرام استفاده می نمایند و آنها از امّت تو هستند.»

سپس ملکی از ملائکه را دیدم که وضع او شگفت آور بود، نصف بدن او آتش

بود و نصف دیگر آن یخ بود، در حالی که نه آتش یخ را آب می کرد و نه یخ آتش را خاموش می کرد و با صدای بلند می گفت: «سُبْحانَ الَّذی کَفَّ حَرَّ هذِهِ النّارِ فَلا یُذیبُ الثَّلْجَ وَ کَفَّ بَرْدَ هذَا الثَّلْجِ فَلا یُطْفِئُ حَرَّ هذِهِ النّارِ، اَللَّهُمَّ یا مُؤَلِّفَ بَیْنَ الثَّلْجِ وَ النّارِ أَلِّفْ بَیْنَ قُلُوبِ عِبادِکَ الْمُؤْمِنینَ.» پس من به جبرئیل گفتم: «این کیست؟» جبرئیل گفت: «این ملکی است که خداوند او را به اطراف آسمان ها و زمین مأمور نموده و او خیرخواه ترین ملائکه است نسبت به مؤمنین و همان گونه که شنیدی او از زمانی که آفریده شده در حقّ مؤمنین دعای خیر می نماید.»

و دو ملک دیگری را دیدم که در آسمان با صدای بلند دعا می کردند، یکی از آنان می گفت: «خدایا، هر که [در راه تو] انفاق می کند عوض آن را [چند برابر] به او عطا کن.» و دیگری می گفت: «خدایا، بر هر انسان ممسک و بخیلی زیان و خسارت وارد کن». سپس به انسان هایی برخورد نمودم که مانند شتر لب های بزرگی داشتند و ملائکه گوشت جلوی بدن آنان را می بریدند و در دهان آنان می انداختند. پس به جبریل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «اینان کسانی هستند که از مردم بدگویی می کرده اند.»

سپس عدّه ای را دیدم که ملائکه سرهای آنان را به سنگ می کوبیدند، به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «اینان کسانی هستند که هنگام نماز عشا در خواب بوده اند و نماز عشا را نمی خوانده اند.»

سپس کسانی را دیدم که آتش وارد دهان های آنان می شد و از پایین آنان خارج می گردید. به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «این ها کسانی هستند که مال یتیم را از روی ظلم می خورده اند. چنان که خداوند می فرماید: «الَّذینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْماً إِنَّما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعیراً»(۱).»

سپس مردمی را دیدم که چون یکی از آنان می خواست برخیزد از بس شکم او

۱- ۷۵) نساء / ۱۰.

بزرگ بود نمی توانست برخیزد. به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «اینان رباخواران هستند که خداوند درباره آنان می گوید: «الَّذینَ یَأْکُلُونَ الرِّبا لا یَقُومُونَ إِلّا کَما یَقُومُ الَّذی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِّ...»(۱).»

ناگهان دیدم همانند آل فرعون هر صبح و شام به آتش برده می شوند و می گویند: «خدایا، قیامت را کی برپا می کنی؟» سپس زنانی را دیدم که به پستان های خود آویزان بودند. به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «اینان کسانی هستند که از غیر شوهران خود فرزندانی پیدا می کردند و به شوهران خود نسبت می دادند و آنان را وارث اموال شوهران خود می نمودند.» سپس رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خشم و غضب خدا شدید است نسبت به زنی که فرزند دیگران را وارد خانه شوهر خود کند و آن فرزند محارم مردم را محارم خود بداند و اموال آنان را به ارث ببرد [و آگاهی از آن نداشته باشد].»

سپس به گروهی از ملائکه برخورد کردیم که خداوند خلقت و صورت های آنان را به گونه عجیبی آفریده بود و هر کدام از اعضای بدن آنان با صداهای مختلف خدا را تسبیح و تحمید می نمودند و صداهای آنان به تمجید و گریه از خوف خدا بلند بود. به جبرئیل گفتم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «این ها همین گونه که می بینی آفریده شده اند و چنان از خوف خدا در هراس هستند که تاکنون یکی از آنان با ملکی که در کنار اوست سخن نگفته است و هرگز آنان سرهای خود را بالا و پایین نمی کنند.» پس من بر آنان سلام کردم و آنان با اشاره جواب سلام مرا گفتند و از خشوعی که داشتند به من نگاه نکردند.

پس جبرئیل به آنان گفت: «این محمّد، پیامبر رحمت است که خداوند او را به عنوان رسول و خاتم پیامبران و آقای آنان فرستاده است، آیا شما با او سخن نمی گویید؟» و چون این سخنان را از جبرئیل شنیدند روی به من کردند و بر من

۱- ۷۶) بقره / ۲۷۵.

سلام و احترام نمودند و به من و امّت من بشارت به خیر دادند.

سپس به آسمان دوّم صعود کردیم و من در آنجا دو مرد را دیدم که بسیار شبیه به یکدیگر بودند. از جبرئیل پرسیدم: «اینان کیانند؟» جبرئیل گفت: «آنان یحیی و عیسی هستند که پسر خاله همدیگرند.» پس من بر آنان سلام و استغفار کردم و آنان نیز بر من سلام و استغفار نمودند و گفتند: «خوش آمدی ای برادر صالح و ای پیامبر صالح.» و در آنجا ملائکه ای را دیدم که دارای خشوع بودند و صورت های عجیبی داشتند و هر کدام با صداهای گوناگون مشغول تسبیح خداوند بودند.

سپس به آسمان سوّم صعود نمودیم و در آنجا مرد بسیار زیبایی را دیدم که از همه مخلوقات خدا زیباتر بود و همانند ماه شب چهاردهم در بین ستارگان می درخشید. به جبرئیل گفتم: «او کیست؟» جبرئیل گفت: «او برادرت یوسف است.» پس من بر او سلام و استغفار کردم و او نیز به من سلام و استغفار نمود و گفت: «مرحباً به پیامبر صالح و برادر صالح و مبعوث در زمان صالح.» و در آنجا نیز مانند آسمان اوّل و دوّم ملائکه ای بودند در حال خشوع و جبرئیل همان گونه با آنان سخن گفت و آنان نیز به من خوش آمد گفتند.

سپس به آسمان چهارم صعود نمودیم و در آنجا مرد با عظمتی را دیدم و جبرئیل گفت: «او ادریس پیامبر است که خداوند او را به آسمان بالا برده و در جایگاه بلندی قرار داده است [رَفَعَهُ اللَّهُ مَکاناً عَلِیّاً]، و در این آسمان نیز ملائکه ای در حال خشوع بودند و جبرئیل مرابه آنان معرفی نمود و آنان نیز به من خوش آمد گفتند و برای من و امّت من بشارت خیر دادند... .

سپس به آسمان پنجم صعود نمودیم. ناگهان من در آنجا پیرمرد بزرگ چشمی را دیدم که تاکنون کسی را بزرگ تر از او ندیده بودم. اطراف او جمعیّت زیادی جمع بودند که از زیادی آنان تعجّب نمودم، به جبرئیل گفتم: «او کیست؟» جبرئیل گفت: «این هارون فرزند عمران است.» پس بر او سلام کردم و استغفار نمودم و او نیز بر من سلام کرد و استغفار نمود و در این آسمان نیز ملائکه در حال خشوع بودند.

سپس به آسمان ششم صعود نمودیم. در آنجا نیز مرد گندم گون و بلند قامتی را دیدم... و از او شنیدم که می گفت: «بنی اسرائیل گمان کرده اند که من بهترین فرزند آدم هستم، در حالی که این مرد [یعنی رسول صلی الله علیه وآله] نزد خداوند از من گرامی تر است.» پس من به جبرئیل گفتم: «او کیست؟» جبرئیل گفت: «او برادر تو موسی بن عمران می باشد.» پس من بر او سلام و استغفار نمودم و او نیز بر من سلام و استغفار نمود. در این آسمان نیز مانند آسمان های دیگر ملائکه ای در حال خشوع بودند.

تا این که به آسمان هفتم صعود نمودیم و در آنجا به هر ملکی برخورد نمودم به من گفت: «ای محمّد! حجامت کن و امّت خود را نیز به حجامت امر کن.» و در آنجا مردی را دیدم «أَشْمَطُ الرَّأْسِ وَ اللِّحْیَهِ»؛ یعنی موهای سیاه سر و محاسن او آمیخته به موهای سفید بود و بر تختی نشسته بود. به جبرئیل گفتم: «او کیست که در آسمان هفتم در جوار الهی بر باب بیت المعمور قرار گرفته است؟»

جبرئیل گفت: «ای محمّد! او پدر تو ابراهیم است و این مکان و جایگاه تو و متّقین از امّت تو نیز هست.» سپس رسول خداصلی الله علیه وآله این آیه را تلاوت نمود: «إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْراهیمَ لَلَّذینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنینَ»(۱). پس من به ابراهیم سلام کردم و او نیز به من سلام کرد و گفت: «مَرْحَباً بِالنَّبِیِّ الصّالِحِ وَ الْإِبْنِ الصّالِحِ وَ الْمَبْعُوثِ فِی الزَّمَنِ الصّالِحِ»، در آنجا نیز ملائکه ای را در حال خضوع دیدم و آنان به من و امّت من بشارت خیر دادند.

رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید: من در آسمان هفتم دریاهایی از نور را دیدم که نور آنها همواره می درخشید و نزدیک بود چشم ها را ساقط کند و دریاهایی ظلمانی را دیدم و دریاهایی از یخ را نیز دیدم و چون وحشت نمودم به جبرئیل گفتم: «این ها چیست؟» جبرئیل گفت: «ای محمّد! شاد باش و نسبت به کرامات پروردگارت شاکر باش.»

ص: ۵۹

۱- ۷۷) آل عمران / ۱۸.

پس خداونـد بـا قـدرت و عنايت خود مرا تثبيت نمود و چون تعجّب و سؤال من از جبرئيل زياد شـد، جبرئيل به من گفت: «اى محمّد! آيا از آنچه ديدى به شـگفت آمدى؟ در حالى كه آنها مخلوق خداى تو هسـتند، تا چه رسد به خالق و آفريدگارى كه آنان را خلق نموده است.» سـپس گفت: «آنچه را تو نديده اى بزرگتر از آنچه است كه ديده اى.» سپس گفت: «بين خدا و بين خلق او نود هزار حجـاب وجود داد و نزديـك ترين خلق خـدا به خـدا من و اسـرافيل هستيم، و بين مـا و خداونـد چهار حجاب است: حجاب نور، حجاب ظلمت و حجاب غمام و حجاب آب.»

سپس فرمود: «و از عجايبى كه خداونـد خلق نموده و مسـخّر او است خروسـى است كه يك پاى آن در انتهاى زمين و سـر آن نزد عرش است و من ملكى از ملائكه خـدا را ديـدم كه خداوند آن گونه كه مى خواسـته او را آفريده بود؛ پاهاى او در انتهاى زمين بود و تـا آسـمان هفتم پرواز مى كرد و از آنجـا نيز پرواز مى كرد تـا نزديـك عرش مى رسـيد و چون نزديك عرش مى رسـيد مى گفت: "سُـبْحانَ رَبّى حَيْثُ ما كُنْتُ لا تَدْرى أَيْنَ رَبُّكَ مِنْ عِظَمِ شَأْنِهِ"، و بر شانه هاى او دو بال بود كه چون باز مى كرد از مشرق و مغرب مى گذشت و چون وقت سحر مى رسد بال هاى خود را مى گشايد و بر هم مى زند و فرياد او به تسبيح بلنـد مى شود و مى گويـد: "سُـبْحانَ اللَّهِ الْمَلِـكِ الْقُـدُّوسِ، سُـبْحانَ اللَّهِ الْكَبيرِ الْمُتَعـالِ، لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَىُّ الْقَيُّومُ"، و چون اين تسبيحات را مى گويد همه خروس هاى روى زمين بال بر هم مى زنند و شـروع به خواندن مى كنند و چون او ساكت مى شود خروس هاى روى زمين نيز ساكت مى شوند، و اين خروس را تاجى است سبز و ريشى است بسيار سفيد... .»

سپس فرمود: بـا جبرئيل داخل بيت المعمور شـديم. پس من دو ركعت نماز خوانـدم و عـدّه اى از اصـحاب من با لباس نيكو و تازه و عدّه اى با لباس هاى كهنه بودند. پس آنان كه لباس هاى نيكو و تازه پوشـيده بودند با من همراه شدند و آنان كه لباس هـاى كهنه در برداشـتند محبـوس و ممنـوع گرديدنـد. سـپس از بيت المعمور خـارج شـدم و نهر كوثر و نهر رحمت همراه من بودند. آن گاه من از نهر كوثر نوشيدم و

در نهر رحمت غسل کردم و آن دو نهر همراه من آمدند تا داخل بهشت شدم و دیدم که در دو طرف آن خانه های من و خانه های همسران من است و خاک آن از مشک بود و کنیزی را دیدم که در نهرهای بهشتی فرو می رفت. به او گفتم: «تو از آن که هستی؟» او گفت: «من از آن زید بن حارثه هستم.» و چون صبح شد این بشارت را به زید بن حارثه دادم.

سپس پرنده ای را دیدم که مانند بخت [یعنی شتر بزرگ] بود. و درختی را دیدم که اگر پرنده ای از پایین آن هفتصد سال پرواز می کرد به اطراف آن نمی رسید، و هیچ خانه ای در بهشت نبود مگر آن که شاخه ای از آن درخت بر آن فرود آمده بود. پس من به جبرئیل گفتم: «این درخت چیست؟» جبرئیل گفت: «این درخت طوباست که خداوند می فرماید: «...طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ»(۱).

رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید: چون من داخل بهشت شدم با خود اندیشیدم و از جبرئیل درباره آن دریاهای بهشتی و شگفتی آنها و چیزهای عجیبی که دیده بودم سؤال نمودم. جبرئیل گفت: «آنچه دیدی سرادقات حجاب الهی بود که پروردگار تو به آنها احتجاب نموده است و اگر این حجاب ها نمی بود نور عرش و آنچه در آن بود مهتوک می گردید.»

سپس به درخت سدره المنتهی رسیدم که هر برگی از آن بر امّتی سایه افکنده بود و من [و امّت من] نیز یکی از آنان بودیم [و این نهایت قرب الهی بود]؛ همان گونه که خداوند می فرماید: «...قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی»(۲). پس خداوند مرا خطاب نمود و فرمود: «آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ». پس من از ناحیه خود و امّت خود گفتم: «وَ الْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلآئِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِن رُّسُلِهِ». سپس گفتم: «سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَکَ رَبَّنا وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرُ». پس خطاب آمد: «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلّا وُسْعَها لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ». پس من گفتم:

۱- ۷۸) رعد / ۲۹.

۲- ۷۹) نجم / ۹.

«رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِن نَّسِينا أَوْ أَخْطَأْنا»، پس خطاب آمد: «ما تو را مؤاخذه نخواهیم نمود.» پس من گفتم: «رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَيْنا إِصْراً كَما حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذينَ مِن قَبْلِنا»، پس خطاب آمد: «ما بار سنگین بر دوش تو نمی گذاریم.» پس من گفتم: «رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا أَنتَ مَوْلانا فَانْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرينَ»(۱)، پس خداوند فرمود: «آنچه خواستی را ما به تو و امّت تو دادیم.»

امام صادق علیه السلام در پایان حدیث معراج فرمود: «احدی به درگاه خدا نرفت که عزیزتر از رسول خداصلی الله علیه وآله باشد؛ چرا که آن حضرت برای امّت خود درخواست هایی نمود و فرمود: «خدایا، تو به پیامبران خود فضایلی را عطا نمودی، به من نیز آنها را عطا بفرما.» خطاب شد: «من دو کلمه از تحت عرش خود به تو عطا نمودم: "وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَ لا مَنْجى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ".»

سپس رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «ملائکه نیز ذکری به من یاد دادند که من هر صبح و شام آن را می گویم و آن این است: "اَللَّهُمَّ إِنَّ ظُلْمى أَصْبَحَ مُسْتَجيراً بِعَفْوِكَ وَ ذَنْبى مُسْتَجيراً بِمَغْفِرَتِكَ وَ ذُلّى مُسْتَجيراً بِعِزَّتِكَ وَ فَقْرى أَصْبَحَ مُسْتَجيراً بِغِناكَ وَ وَجْهِىَ الْبالى أَصْبَحَ مُسْتَجيراً بِوَجْهِكَ الْباقى الَّذى لا يَفْنى".»

سپس صدای اذان را شنیدم که ملکی می گوید: «اَللَّهُ أَكْبَرُ، اَللَّهُ أَكْبَرُ»، و از طرف خداوند ندا آمد: «بنده من راست می گوید، من بزرگ تر از هر چیزی هستم.» سپس گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ». پس ندا آمد: «بنده من راست می گوید، همانا پروردگاری جز من نیست.» پس آن ملک گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ». پس خطاب آمد: «بنده من راست می گوید، همانا محمّد بنده و رسول من است و من او را برگزیدم و مبعوث نمودم.» پس آن ملک گفت: «حَىَّ عَلَى الصَّلاةِ»، و خطاب آمد: «بنده من راست می گوید، او مردم را به واجب من دعوت می کند و هر کس با رغبت و میل و نیّت خالص به طرف نماز

۱- ۸۰) بقره / ۲۸۵ - ۲۸۶.

برود، نماز کفّاره گناهان گذشته او خواهد بود.» تا این که آن ملک گفت: «حَيَّ عَلَى الْفَلاحِ»، و خطاب آمد: «همانا نماز صلاح و فلاح و نجاح است.»

رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید: سپس من بر ملائکه امامت نمودم، همان گونه که در بیت المقدس بر پیامبران امامت نمودم، و ناگهان غشوه ای بر من وارد شد و به سجده افتادم و پروردگارم مرا خطاب نمود و فرمود: «من بر هر پیامبری قبل از تو پنجاه نماز واجب نمودم و بر امّت تو نیز پنجاه نماز واجب کردم.»

رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید: سپس من پایین آمدم و به ابراهیم علیه السلام برخورد کردم و او از من چیزی سؤال نکرد تا به موسی علیه السلام رسیدم و او به من گفت: «ای محمّد! خدا با امّت تو چه کرد؟» گفتم: «پروردگارم فرمود: من بر پیامبران قبل از تو پنجاه نماز واجب نموم و بر تو و امّت تو نیز پنجاه نماز واجب نمودم.»

موسی گفت: «ای محمّد! امّت تو امّت آخرالزّمان است و از همه امّت ها ضعیف تر است و تو آنچه از خدا بخواهی به تو خواهد داد و امّت تو طاقت پنجاه نماز را ندارد، برای آنان از خدای خود تخفیف بگیر.» پس من به سدره المنتهی بازگشتم و سجده نمودم و گفتم: «خدایا، امّت من طاقت پنجاه نماز را ندارد.»

پس خداوند برای من تخفیف داد و ده نماز را کم کرد. پس نزد موسی آمدم و به او خبر دادم. موسی گفت: «بازگرد که تو و امّت تو طاقت چهل نماز را ندارید.» پس من بازگشتم و باز خداوند ده نماز دیگر را به من تخفیف داد و چون نزد موسی آمدم، موسی گفت: «بازگرد و از خدای خود تخفیف بگیر.» پس بازگشتم و در هر نوبت سجده نمودم و خداوند ده نماز برای من کم نمود تا ده نماز باقی ماند. و چون نزد موسی آمدم، موسی گفت: «امّت تو طاقت ده نماز را ندارند.»

پس بازگشتم و خداوند پنج نماز دیگر را برای من کم نمود و تنها پنج نماز باقی ماند و چون نزد موسی آمدم، موسی گفت: «بازگرد که امّت تو طاقت آن را ندارند.» پس من به موسی گفتم: «از خدای خود حیا می کنم که باز گردم و درخواست تخفیف نمایم و بر این پنج نماز صبر می کنم.»

پس از طرف خداونـد ندا آمد: «حال که تو بر این پنج نماز صبر کردی ما آن را به جای پنجاه نماز از امّت تو قبول نمودیم.» و سپس خطـاب آمـد: «هر کس از امّت تو کـار نیکی را اراده کنـد و انجـام بدهـد من برای او ده پـاداش می نویسم و اگر انجـام ندهـد یـک پاداش برای او می نویسم، و هر کس از امّت تو اراده کار زشتی را بکنـد و انجام بدهـد، من برای او یک گناه می نویسم و اگر انجـام ندهـد چیزی بر او نوشـته نمی شود.» سـپس امـام صـادق فرمود: «خداونـد از نـاحیه این امّت به موسـی علیه السلام جزای خیر بدهد.»(۱)

عبداللّه عمر گوید: از رسول خداصـلی الله علیه وآله سؤال شد: «خداوند در شب معراج با چه لغتی با شـما سخن گفت.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «با لغت علیّ بن ابی طالب علیه السلام، و چون من سخن علی علیه السلام را شنیدم گفتم: خدایا، تو با من سـخن می گویی یا علی علیه السـلام با من سخن می گوید؟» خطاب آمد: «ای احمد! من مانند چیزهای دیگر نیستم و بـا مردم مقـایسه نمی شـوم و به اوصـاف مخلـوق خـود متصـف نمی گردم، من تـو را از نـور خـود آفریـدم و علی را از نور تو آفریدم، من بر اسـرار باطن و قلب تو آگاه بودم و کسی را در قلب تو محبوب تر از علیّ بن ابی طالب نیافتم. از این رو، با زبان او با تو سخن گفتم تا قلب تو مطمئن گردد.»(۲)

مرحوم علّـامه شبّر در پایـان نقل معراج می گویـد: عموم علما و محـدّثین و مورّخین گفته انـد: معراج رسول خداصـلی الله علیه وآله قبل از هجرت واقع شده است. و عدّه ای نیز گفته اند: معراج چندین مرتبه واقع شده است و مؤیّد آن روایتی است از امام

۱- ۸۱) حقّ الیقین شبّر / ۱۲۶.

۲- ۸۲) روی الإربلی فی کشف الغمّه عن ابن عمر قال: سمعت رسول اللّه و قد سئل بأیّ لغهٍ خاطبک ربّک لیله المعراج؟ فقال: خـاطبنی بلغه علیّ بن أبی طـالب علیه السّـلام فـألهمت أن قلت: یـا ربّی أنت خـاطبتنی أم علیّ؟ فقـال: یـا أحمـد أنا شـی ء لیس کالأشـیاء و لا أقاس بالنّاس و لا أوصف بالأشـیاء خلقتک من نوری و خلقت علیّاً من نورک فاطلعت علی سرائر قلبک فلم أجد إلی قلبک أحبّ من علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فخاطبتک بلسانه کیما یطمئنّ قلبک. الجواهر السّنیّه للحرّ العاملی / ۲۵۹، حقّ الیقین للشّبّر / ۸۲۳.

صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خداصلی الله علیه وآله یکصد و بیست مرتبه به معراج رفت»، و اللَّه العالم.(۱)

مؤلّف گوید: مسأله معراج چون از معجزات رسول خداصلی الله علیه وآله بود، همانند اخلاق شریفه آن حضرت، در بخش معجزات قرار گرفت و ترجمه همه حدیث معراج نیز به دلیل اهمیّت آن و به امید تأثیرگزاری تقدیم خوانندگان محترم شد.

ایمان رسول خداصلی الله علیه وآله قبل از بعثت

در این که رسول خداصلی الله علیه وآله قبل از بعثت دارای ایمان و تعبّد بوده است تردیدی نیست، لکن برخی گفته اند تابع آیین نوح و یا ابراهیم و یا موسی و یا عیسی و یا تابع همه شرایع قبل از اسلام بوده، و حقّ این است که آن حضرت تابع هیچ آیین و شریعتی نبوده، بلکه او از هنگام تولّد، بلکه هنگامی که آدم به دنیا نیامده بوده پیامبر بوده است، جز آن که در سنّ چهل سالگی مأمور و مبعوث به رسالت و دعوت مردم شده است و بر این معنا ادلّه زیادی دلالت می کند، از جمله:

۱- اگر پیامبر خداصلی الله علیه وآله تابع شریعت پیامبر دیگری بوده باشد لازم می آید آن پیامبر افضل از او باشد و این خلاف ضرورت دین است؛ چرا که او به اتّفاق و اجماع همه مسلمانان [بلکه همه پیامبران] افضل از همه پیامبران است.

۲- اگر او به شریعت دیگری عمل کرده باشد، دستورات آن شریعت یا از طریق وحی به او رسیده است و یا از علمای آن شریعت تعلیم گرفته است. در صورت اوّل، نبوّت او ثابت می شود، و در صورت دوّم، لازم می آید او از غیر راه وحی چیزی یاد گرفته باشد و این خلاف قرآن و اجماع مسلمین است.

۳- رجوع افضل به فاضل و یا مفضول، عقلاً و شرعاً جایز نیست، از سویی بیشتر علمای ادیان گذشته فاسق و اهل دنیا بوده اند و امکان ندارد بهترین خلق خدا

---

۱ - ۸۳) روی الصّدوق و الصفّار عن الصّادق علیه السّلام: إنّه عرج برسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله مأه و عشرین مرّةً، و اللَّه العالم. المصدر

به آنان رجوع نماید؛ وانگهی اگر چنین چیزی واقع شده بود قطعاً برای ما نقل می شد.

۴- پیامبر خداصلی الله علیه وآله در زمان نبوّت خود، اگر چیزی از او سؤال می شد که نمی دانست، منتظر وحی می ماند و پاسخی نمی داد، در صورتی که اگر او تابع شریعت دیگری می بود، باید طبق آن شریعت پاسخ می داد و منتظر نمی ماند.

۵- در حدیث مشهور و مستفیضی از طریق شیعه و سنّی آمده که آن حضرت فرموده است: «کُنْتُ نَبِیّاً وَ آدَمُ بَیْنَ الْماءِ وَ الطّینِ».

۶- در اخبار صحیح و فراوانی آمده که رسول خداصلی الله علیه وآله و ائمّه علیهم السلام مؤیّد به ملك روح القدس بوده اند و او آنان را نگهداری می نموده و معالم دین را به آنان یاد می داده است و تا آخر عمر آنان را از خطا و فراموشی حفظ می کرده است.

۷- صریح قرآن و اخبار متواتر و اتّفاق مسلمانان این است که آن حضرت از همه پیامبران افضل بوده و آنان اگر دارای هر فضیلتی بوده اند او دارای فضیلتی بالاتر از آنان بوده است. برای مثال، اگر عیسی بن مریم در گهواره سخن گفته و مقام نبوّت و حکمت به او داده شده، و یا یحیی در کودکی به نبوّت رسیده است، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز در کودکی به نبوّت و رسالت رسیده [و آیات قرآن را تلاوت نموده است]، و روایات زیادی وارد شده که آن حضرت و اوصیای او از کودکی ناطق به حکمت و آیات شریفه قرآن بوده اند(۱).

معنای امّی بودن رسول خداصلی الله علیه وآله

در قرآن و روایات با صراحت آمده که رسول خداصلی الله علیه وآله «أمّی» است: «النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجیلِ...»(۲)، و مشهور بین اهل سنّت این است که «امّی» یعنی کسی که خواندن و نوشتن را نمی داند، لکن این معنا خلاف نظر اهل البیت علیهم السلام است. اختلافی نیست که آن حضرت قبل از بعثت و

۱- ۸۴) حقّ الیقین / ۱۳۵.

۲- ۸۵) أعراف / ۱۵۷.

پیامبری از احدی خواندن و نوشتن را تعلیم نگرفته است، با این وجود، قادر به خواندن و نوشتن بوده است، همان گونه که قادر بر چیزهایی بوده که دیگران قادر بر آن نبوده اند و لکن مصلحت نبوده است که خود بنویسد و بخواند، بلکه غالباً دیگران را به نوشتن وحی و خواندن نامه ها امر می فرموده، در حالی که عاجز از آن نبوده است.

در کتاب بصائر الدّرجات از صولی نقل شده که گوید: به حضرت جوادعلیه السلام گفتم: «برای چه رسول خداصلی الله علیه وآله امّی نامیده شده است؟» امام علیه السلام فرمود: «مردم چه می گویند؟» گفتم: «آنان می گویند: پیامبرصلی الله علیه وآله نمی نوشت و نمی خواند.»

امام علیه السلام فرمود: «دروغ می گویند، - لعنت خدا بر آنان باد - هرگز چنین نبوده است؛ چرا که خداوند در قرآن می فرماید: «هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ...»(۱).» سپس فرمود: «چگونه آنان را تعلیم می داده، و خود خواندن را نیاموخته بوده است؟»

سپس فرمود: «به خدا سوگند، رسول خداصلی الله علیه وآله با هفتاد و دو زبان می خوانده و می نوشته است و معنای امّی بودن او این است که او در "أمّ القری" یعنی مادر قریه ها، مکّه به دنیا آمده است چنان که در آیه شریفه «لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُری وَ مَنْ حَوْلَها» به آن اشاره شده است.»(۲)

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: «رسول خداصلی الله علیه وآله آنچه می نوشت و آنچه

۱- ۸۶) جمعه / ۲.

۲- ۸۷) بصائرالدّرجات عن الصولی قال: سألت أباجعفر محمّد بن علیّ الرّضا علیه السّلام و قلت له: یابن رسول اللّه لم سمّی النّبیّ الأمّی؟ قال: ما یقول النّاس؟ قلت: یقولون: إنّما سمّی الأمّی لأنّه لم یکتب فقال: کذبوا علیهم لعنه اللّه أنّی یکون ذلک و اللّه تعالی یقول فی محکم کتابه: «هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ» فکیف یعلّمهم ما لم یحسن، و اللّه لقد کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله یقرأ و یکتب بإثنین و سبعین لساناً و إنّما سمّی الأمّی لأنّه کان من مکّه و مکّه من أمّهات القری و لک قول اللّه فی کتابه: «لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُری وَ مَنْ حَوْلَها».حقّ الیقین / ۱۳۶ عن علل الشّرایع: ۱ / ۱۲۴.

نمی نوشت را می خواند.»(۱)

نبوّت رسول خداصلی الله علیه وآله از نظر زمان و مکان

تردیـدی نیست که پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله آخرین پیامبر خدا و خاتم پیامبران است؛ همان گونه که در آیه شـریفه «ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَـدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِیّینَ...»(۲) به آن اشاره شده است، و به طور متواتر از آن حضـرت نیز نقل شـده که فرمود: «پیامبری بعـد از من نخواهـد بود.» [چنان که در حـدیث منزلت فرمود: «یا عَلِیُّ أَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَهِ هارُونَ مِنْ مُوسی إِلّا أَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْـدی.»] بنابراین، دین او ناسـخ همه ادیان گذشـته است و با آمـدن اسـلام هیـچ دین دیگری پـذیرفته نیست، «وَ مَن یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ»(۳).

و نیز تردیدی نیست که آن حضـرت مبعوث بر جنّ و انس است. و جانشـینان او نیز حجّت های الهی بر جمیع خلق خدایند و تا قیامت هیچ زمانی از حجّت خدا خالی نیست و مردم باید به آنان مراجعه نمایند و اگر دو نفر روی زمین باشند باید یکی از آن دو یا پیامبر و یا امام باشد و گرنه عالم برقرار نخواهد ماند، [لَوْ لاَ الْحُجَّهُ لَساخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِها]، و اعتقاد امامیّه در این موضوع قطعی و روایات آن متواتر است.

همچنین تردیـدی نیست که رسـالت پیامبر خداصـلی الله علیه وآله محـدود به انسان ها نیست، بلکه اجنّه نیز موظّف به اعتقاد به نبوّت و اطاعت از او و اوصـیای او می باشـند و این معنا نیز در روایات با صراحت کامل وارد شده است که به برخی از روایات آن اشاره می شود.

مرحوم کلینی از ابن جبل نقل نموده که گوید: ما درب خانه امام صادق علیه السلام

۱- ۸۸) و قـال الصّادق علیه السّـلام: إنّ النّبیّ صـلّی اللَّه علیه و آله کان یقرأ ما یکتب و یقرأ ما لم یکتب. المصـدر عن الفصول المهمّه للحرّ العاملی: ۱ / ۴۱۳.

۲- ۸۹) أحزاب / ۴۰.

۳- ۹۰) آل عمران / ۸۵ .

بودیم. ناگهان دیـدیم عـدّه ای با لباس های مخصوص و کیسه هایی از منزل امام علیه السلام خارج شدند. از امام علیه السـلام سؤال نمودیم، فرمود: «این ها برادران مؤمن شما از جنّیان هستند.»(۱)

و از سـعد اسـکاف نیز نقل نموده که گوید: خدمت امام باقرعلیه السـلام رسـیدم و گفتم: «فدای شـما شوم، امروز با تأخیر به ما اجازه ورود دادید و من عدّه ای را دیدم عمامه بر سر داشتند و از خانه شما خارج شدند و من آنان را نشناختم؟»

امـام صـلی الله علیه وآله فرمود: «آیا می دانی آنان چه کسانی بودنـد؟» گفتم: «خیر.» فرمود: «آنان برادران مؤمن شـما از جنّیان بودند؛ آمده بودند از حرام و حلال و مسائل دین خود سؤال کنند.»(۲)

جابر از امام باقرعلیه السـلام نقل نموده که فرمود: «هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السـلام بر فراز منبر کوفه بود، ناگهان اژدهایی از یکی از درهای مسـجد کوفه وارد شد، مردم دویدند که آن را بکشـند. پس امیرالمؤمنین علیه السـلام دستور داد: «آن را رها کنیـد.» و چون مردم آن را رها کردنـد، نزد منبر آمد و سـر خود را بالا نمود و به امیرالمؤمنین علیه السـلام سـلام کرد. پس آن حضـرت به آن اژدهـا اشـاره نمـود صـبر کنـد تـا سـخن او تمـام شود و چون امیرالمؤمنین از منبر پـایین آمـد، به او فرمود: «تو کیستی؟» او گفت:

«یا امیرالمؤمنین! من عمر بن عثمان هسـتم نماینده شـما بین جنّیان، اکنون آمده ام بگویم: پدرم از دنیا رفته و وصـیّت نموده که من خدمت شما بیایم و کسب تکلیف نمایم. اکنون شما هر دستور و نظری دارید بفرمایید.» امیرالمؤمنین علیه السلام به او

۱- ۹۱) الکـافی عن ابن جبـل عن الصّـادق علیه السّـلام قـال: کنّا ببابه فخرج علینا قوم أشـباه الزُّطّ علیهم أزر و أکیسه فسألنا أبا عبداللّه علیه السّلام عنهم فقال: هؤلاء إخوانکم من الجنّ. کافی: ۱ / ۳۹۴.

۲- ۹۲) و عن سـعد الإسـکاف قال: دخلت علی أبی جعفر علیه السّـلام فقلت: جعلت فداک أبطأ علیّ إذنک الیوم و رأیت قوماً خرجوا علیّ متعمّمین بالعمـائم فـأنکرتهم؛ فقـال علیه السّـلام: أو تـدری من أولئـک یا سـعد؟ قلت: لا قال: أولئک إخوانکم من الجنّ یأتون فیسألوننا عن حرامهم و حلالهم و معالم دینهم. الفصول المهمّه للحرّ العاملی: ۱ / ۴۰۱.

فرمود: «من تو را به تقوا وصیّت می کنم، و تو باید بازگردی و به جای پدرت باشی و تو خلیفه من بر آنان هستی.»

امام باقرعلیه السلام فرمود: «سپس اژدها با امیرالمؤمنین علیه السلام وداع نمود و بازگشت و خلیفه آن حضرت بین جنّیان شد.» جابر می گوید: من به امام باقرعلیه السلام گفتم: «فدای شما شوم، آیا او نزد شما نیز می آید و چنین چیزی را بر خود واجب می داند؟» فرمود، «آری.»(۱)

مؤلّف گوید: موضوعات فراوان دیگری، مانند مسائل اخلاقی و معاشرت ها و جنگ ها و دعوت های آن حضرت از ملوک و احوال اصحاب و یاران و اهل بیت آن حضرت وجود دارد که خوانندگان محترم را به کتب مفصّله ارجاع می دهیم، در کتاب «پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله» که ترجمه کتاب مناقب آل ابی طالب است نیز مطالب بسیاری را در این باره بیان نموده ایم، از این رو از تکرار آنها در کتاب حاضر صرف نظر کردیم.

حجّه الوداع و ماجرای غدیر خم

علّامه مجلسی از اعلام الوری و ارشاد مفید حوادث سال دهم هجرت و حجّه الوداع و قصّه غدیر خم را به طور تفصیل بیان نموده و ما خلاصه آن

را بیان می کنیم.

ص: ۷۰

۱- ۹۳) فی الکافی عن جابر عن أبی جعفر علیه السّلام قال: بینما أمیرالمؤمنین علیه السّلام علی المنبر إذ أقبل ثعبان من ناحیه باب من أبواب المسجد، فهمّ النّاس أن یقتلوه، فأرسل إلیهم أمیرالمؤمنین علیه السّلام أن یکفّوا، فکفّوا و اقبل الثّعبان ینساب حتّی أتی إلی المنبر، فتطاول فسلّم علی أمیرالمؤمنین علیه السّلام، فأشار إلیه أمیرالمؤمنین علیه السّلام أن یقف حتّی یفرغ من خطبته و لمّا فرغ من خطبته، أقبل علیه فقال له: من أنت؟فقال: أنا عمر بن عثمان خلیفتک علی الجّن و إنّ أبی مات و أوصانی أن آتیک فاستطلع رأیک و قد أتیتک یا أمیرالمؤمنین فما تأمرنی و ماتری؟ فقال أمیرالمؤمنین علیه السّلام: أوصیک بتقوی اللّه و أن تنصرف فتقوم مقام أبیک فی الجنّ فإنّک خلیفتی علیهم. قال: فودّع عمر أمیرالمؤمنین علیه السّلام و انصرف فهو خلیفته علی الجنّ. فقلت: جعلت فداک فیأتیک عمر و ذلک الواجب علیه؟ قال: نعم. حقّ الیقین للشّبّر / ۱۳۳.

رسول خداصلی الله علیه وآله در سال دهم هجرت مردم را دعوت نمود تا با او به حجّ بروند و مناسک حجّ را از او بیاموزند. آن حضرت پنج روز به ماه ذی قعده حرکت نمود و با سیاق هدی [یعنی همراه بردن قربانی] از میقات مدینه به نیّت حجّ قِران مُحرِم گردید و نامه ای نیز به یمن برای امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد که او نیز برای حجّ حرکت کند، لکن نوع حجّ را برای او بیان ننمود.

از این رو، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز با لشکری که در یمن با او بودند به سوی مکّه حرکت کرد و نزدیک مکّه به رسول خداصلی الله علیه وآله ملحق شد. و رسول خداصلی الله علیه وآله از ملاقات او خشنود گردید و فرمود: «چگونه محرم شدید؟ [یعنی حجّ را با سیاق هدی و قربانی شروع کردید و یا با لبّیک؟]»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «چون شما دستوری نداده بودید، من به همان نیّتی که شما محرم شده اید محرم شدم و می گفتم: "اَللَّهُمَّ إِهْلالاً کَإِهْلالِ نَبِیِّکَ"، و با خود سی و چهار شتر برای قربانی آوردم.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «اللَّه أکبر، من نیز شصت و شش قربانی آورده ام و تو در مناسک حجّ و قربانی با من شریک هستی... .»

در آن سال، بسیاری از مسلمانان حجّ قِران نیّت نکرده بودند و قربانی همراه خود نیاورده بودند و حجّ آنان حج إفراد بود. پس در همان مکان آیه «وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ ...»(1) نازل شد و رسول خداصلی الله علیه وآله دستور داد کسانی که قربانی با خود نیاورده اند، حجّ تمتّع انجام دهند [یعنی پس از انجام عمره تمتّع از احرام خارج شوند و سپس در روز نهم ذی الحجّه برای قسمت دوّم حجّ یعنی حجّ تمتّع از مکّه محرم شوند].

پس رسول خداصلی الله علیه وآله پس از نزول آیه فوق انگشتان خود را داخل در یکدیگر نمود و فرمود: «از این پس تا قیامت عمره داخل حجّ گردید [و کسانی که از راه دور به حجّ می روند باید حجّ و عمره را با هم انجام دهند و بین عمره و حجّ از احرام

۱- ۹۴) بقره / ۱۹۶.

خارج گردند].» و فرمود: «من نیز اگر قربانی همراه خود نیاورده بودم حجّ تمتّع انجام می دادم.»

سپس دستور داد تا اعلام کنند هر که با خود قربانی نیاورده پس از انجام عمره از احرام خارج گردد و آن را عمره تمتّع قرار دهد و هر که با خود قربانی آورده بر احرام خود باقی باشد [تا حجّ او کامل گردد].

دنبال این دستور، برخی از مردم از رسول خداصلی الله علیه وآله اطاعت نمودند و برخی مخالفت کردند و نزاعی بین حجّاج رخ داد و برخی گفتند: «آیا رسول خداصلی الله علیه وآله در حال احرام باشد و غبار سفر بر او نشسته باشد و ما از احرام خارج گردیم و با همسران خود آمیزش کنیم؟!» برخی دیگر گفتند: «آیا حیا نمی کنید که از سرهای شما آب غسل بریزد و رسول خداصلی الله علیه وآله بر احرام خود باقی باشد؟»

پس رسول خداصلی الله علیه وآله مخالفین را نکوهش نمود و فرمود: «من نیز اگر قربانی با خود نیاورده بودم از احرام خارج می شدم و آن را عمره تمتّع قرار می دادم. بنابراین [طبق امر خدا]، هر که با خود قربانی نیاورده باید از احرام خارج شود.»

پس از این سخن عدّه ای به دستور آن حضرت عمل کردند و عدّه ای نیز بر مخالفت خود باقی ماندند و عمر بن خطّاب یکی از آنان بود. پس رسول خداصلی الله علیه وآله او را خواست و به او فرمود: «برای چه به حال احرام باقی مانده ای؟ آیا تو قربانی با خود آورده ای؟» او گفت: «خیر.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «پس برای چه به حال احرام باقی مانده ای؟ مگر نشنیدی که من [از طرف خدا] گفتم: هر که با خود قربانی نیاورده از احرام خارج شود؟» عمر گفت: «به خدا سوگند، تا شما در حال احرام هستی من از احرام خارج نخواهم شد.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «تو به این حکم خدا ایمان نخواهی آورد تا از دنیا بروی.»

از این رو، عمر حجّ تمتّع را انکار نمود و در دوران حکومت خود نیز بالای منبر رسول خداصلی الله علیه وآله رفت و از آن نهی کرد و گفت: «هر که حجّ تمتّع انجام دهد من او را

کیفر خواهم نمود.» [و در کلام معروف خود که شیعه و سنّی نقل کرده اند] گفت: «متعتان کانتا محلّلتان زمن رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله و أنا أحرّمهما و أعاقب علیهما؛ متعه الحجّ و متعه النّساء»؛ یعنی: رسول خداصلی الله علیه وآله حجّ تمتّع و عقد موقّت را حلال نمود و من حرام می نمایم و هر که انجام دهد او را کیفر خواهم کرد.»

رسول خداصلی الله علیه وآله مناسک حجّ را انجام داد و علی علیه السلام را در قربانی های خود شریک نمود و به طرف مدینه آمد تا به غدیر خم رسید و توقف نمود، و در آن زمان آنجا محلّ اقامت نبود و آب و علفی در آنجا یافت نمی شد و علّت نزول آن حضرت در آن مکان این بود که آیه شریفه «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ...»(۱) بر ایشان نازل شد و مأمور گردید که در این مکان که همه مسلمانان جمع شده اند و پس از آن چنین اجتماعی نخواهند داشت خلافت علیّ بن ابی طالب علیه السلام را از طرف خداوند به مردم ابلاغ نماید و برای چندمین بار حجّت را بر آنان کامل کند؛ چرا که در این آیه خداوند با تأکید فراوان امر به ابلاغ این رسالت نموده و اجازه تأخیر آن را نداده و از خطر منافقین نیز آن حضرت را در امان قرار داده است.

در آن روز هوا بسیار گرم بود و چون مردم جمع شدند از جهاز شتران منبری تهیّه نمودند و رسول خداصلی الله علیه وآله بر بالای آن رفت و علی علیه السلام را در کنار خود قرار داد و فرمود: «ای مردم! مرگ من فرا رسیده است»، سپس حمد و ثنای خداوند را انجام داد و مردم را نصیحت نمود و فرمود: «من دو چیز بزرگ را به جای خود بین شما باقی می گذارم؛ کتاب خدا و عترت و اهل بیت خود را و آنان از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر مرا ملاقات نمایند.»

سپس با صدای بلند فرمود: «آیا من سزاوارتر به شما از خود شما نیستم؟» گفتند: «آری.» پس رسول خداصلی الله علیه وآله دست علی علیه السلام را با دست خود بلند کرد به گونه ای که زیر بغل او دیده شد، سپس فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ. اَللَّهُمَّ

۱- ۹۵) مائده / ۶۷ .

والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.»

سپس پایین آمد و چون وقت ظهر بود، مؤذّن اذان گفت و رسول خداصلی الله علیه وآله نماز ظهر را شکسته خواند و در خیمه خود نشست و دستور داد علیّ علیه السلام نیز در خیمه ای مقابل او بنشیند و مسلمانان گروه گروه بیایند و با او به عنوان امیرالمؤمنین بیعت کنند و سلام نمایند. پس همه مردم با او بیعت کردند و به همسران خود و زن های دیگر نیز فرمود تا با او به عنوان امیرالمؤمنین سلام دهند و بیعت نمایند و یکی از کسانی که با احترام و اقرار به مقام ولایت و اظهار سرور با آن حضرت بیعت نمود عمر بن خطاب بود که در آن حال گفت: «بَخٍّ بَخٍّ لَکَ یا عَلِیّ! أَصْبَحْتَ مَوْلایَ وَ مَوْلا کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَهٍ.»

سپس شاعر رسول خداصلی الله علیه وآله حسان بن ثابت از آن حضرت اجازه گرفت و این حادثه را به صورت شعر بیان کرد و گفت:

ینادیهم یوم الغدیر نبیّهم

بخمٍّ و أسمع بالرّسول منادیا

و قال: فمن مولاکم و ولیّکم؟

فقالوا و لم یبدوا هناک التعادیا

إلهک مولانا و أنت ولیّنا

و لن تجدن منّا لک الیوم عاصیا

فقال له قم یا علیّ فإنّنی

رضیتک من بعدی إماماً و هادیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیّه

فکونوا له أتباع صدق موالیا

هناک دعا اللّهمّ وال ولیّه

و کن للّذی عادی علیّاً معادیا

رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: «ای حسّان! تا زمانی که تو ما را با زبان خود یاری می کنی از ناحیه روح القدس تأیید می شوی.» و چون آن حضرت می دانست که حسّان در نهایت از ولایت علی علیه السلام جدا خواهد شد، به همین دلیل، فرمود: «تا زمانی که با زبان خود ما را یاری کنی.» مؤلّف گوید: ما حوادث بعد از رحلت پیامبر خداصلی الله علیه وآله

را به طور تفصیل درکتاب «أسوه النّساء» بیان کرده ایم. خوانندگان محترم می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

ص: ۷۴

آخرین لحظات زندگی رسول خداصلی الله علیه وآله

مرحوم صدوق در کتاب خصال از أمّ سلمه همسر رسول خداصلی الله علیه وآله نقل نموده و در چندین روایت دیگر نیز از شیعه و سنّی نقل شده که رسول خداصلی الله علیه وآله در ساعات آخر عمر شریف خود و در آخرین بیماری که منتهی به رحلت او از دنیا شد فرمود: «خلیل و دوست مرا خبر کنید تا نزد من بیاید.» پس عایشه پدر خود را خبر نمود و چون آمد رسول خداصلی الله علیه وآله صورت خود را از او برگرداند.

باز رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خلیل و دوست مرا بگویید بیاید.» پس حفصه پدر خود عمر را خبر نمود و چون آمد رسول خداصلی الله علیه وآله صورت خود را از او برگردانید.

باز رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خلیل و دوست مرا بگویید بیاید.» پس فاطمه علیها السلام کسی را نزد علی علیه السلام فرستاد و چون علی علیه السلام آمد، رسول خداصلی الله علیه وآله مقابل او برخاست تا او وارد شد. سپس علی علیه السلام را زیر بستر خود برد و با او راز نمود به گونه ای که بدن علی و بدن رسول خداصلی الله علیه وآله با یکدیگر مخلوط گردید و علی علیه السلام فرمود: «پیامبر خداصلی الله علیه وآله در آن حال هزار حدیث از علم را به من آموخت که از هر حدیثی هزار حدیث برای من گشوده شد.»(۱)

صاحب مناقب گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله در آخرین بیماری خود که منتهی به رحلت او از دنیا شد - و آن روز شنبه و یا روز یکشنبه از ماه صفر بود - دست علی علیه السلام را گرفت و با اصحاب خود وارد بقیع گردید و فرمود: «اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْقُبُورِ».

سپس فرمودند: «مرگ بر شما گوارا باد، اکنون شما از فتنه ای که مردم در آن واقع شده اند نجات یافتید. همانا فتنه های کوری همانند شب تاریک پیاپی به آنها رو آورده است.» سپس فرمود: «جبرئیل هر سال یک مرتبه قرآن را بر من عرضه می نمود و در این سال او دو مرتبه قرآن را بر من عرضه نموده است و این نشانه رسیدن اجل من است.»

ص: ۷۵

۱- ۹۶) بحارالأنوار: ۲۲ / ۴۶۱.

و چون روز چهارشنبه رسید، در حالی که سر مبارک خود را بسته بود و بر علی علیه السلام و فضل بن عبّاس تکیه نموده بود، وارد مسجد گردید و بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای مردم! مرگ من نزدیک شده، پس هر کدام از شما چیزی نزد من دارد و یا من وعده ای به او داده ام بیاید تا به او ردّ نمایم و اگر کسی طلبی از من دارد به من خبر دهد...» [و قصّه عصای ممشوق که در باب وفات آن حضرت بیان شده است رخ داد].

صاحب مناقب سپس از ابن بطّه و طبری و مسلم و بخاری نقل نموده و عبارت بخاری چنین است: از ابن عبّاس شنیده شد که گفت: «روز پنج شنبه و چه روز پنج شنبه ای!» و سپس به قدری گریه کرد که اشک او روی زمین ریخت و گفت: «روز پنج شنبه بیماری رسول خداصلی الله علیه وآله سخت شد و فرمود: "برای من قلم و کاغذی بیاورید تا چیزی را برای شما بنویسم که هرگز بعد از من گمراه نشوید." پس مردم در کنار رسول خداصلی الله علیه وآله به نزاع و جدال پرداختند و سزاوار نبود که در کنار پیامبر خداصلی الله علیه وآله نزاع و جدال انجام شود و سپس برخی از آنان گفتند: رسول خداصلی الله علیه وآله هذیان می گوید.»(۱)

در صحیح بخاری و مسلم آمده که در آن جلسه که عمر گفت: «بیماری بر پیامبر خداصلی الله علیه وآله غلبه کرده و قرآن نزد ما موجود است و کتاب خدا برای ما کافی است.» و با گفتن این سخن در کنار رسول خداصلی الله علیه وآله بین مردم اختلاف افتاد؛ و برخی گفتند: «باید دستور رسول خداصلی الله علیه وآله انجام شود.» و برخی گفتند: «سخن عمر صحیح است.» و چون اختلاف و نزاع آنان شدید شد، رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «از من دور شوید.» و ابن عبّاس پس از آن همواره می گفت: «همه مصیبت وقتی رخ داد که نگذاردند رسول خداصلی الله علیه وآله چیزی برای آنان بنویسد که هرگز گمراه نشوند.»(۲)

در کشف الغمّه آمده است: ابوثابت غلام ابوذرّ می گوید: از أمّ سلمه، همسر

۱- ۹۷) بحارالأنوار: ۲۲ / ۴۷۲.

۲- ۹۸) بحارالأنوار: ۲۲ / ۴۷۳.

رسول خداصلی الله علیه وآله، شنیدم که می گفت: در بیماری رسول خداصلی الله علیه وآله که به رحلت آن حضرت منتهی شد، حجره او از اصحاب پر بود و من از او شنیدم که به اصحاب خود می فرمود: «ای مردم! نزدیک است که من از دنیا بروم و من آنچه وظیفه داشته ام نسبت به شما انجام داده ام و برای کسی عذری باقی نمانده است.»

سپس فرمود: «آگاه باشید که من پس از خود کتاب خدا و عترت و اهل بیت خود را بین شما باقی می گذارم.» و دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و فرمود: «این علی با قرآن است و قرآن نیز با علی است و اینان دو خلیفه و جانشین و دو یاور من در این امّت می باشند و از یکدیگر جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض کوثر مرا ملاقات نمایند و من از آنان سؤال خواهم نمود که مردم با آنان چگونه برخورد نموده اند.»(۱)

مرحوم سیّد بن طاووس در کتاب طُرَف، از کتاب الوصیّه عیسی بن مستفاد، از امام کاظم علیه السلام نقل نموده که فرمود: پدرم امام صادق از علیّ بن ابی طالب نقل نمود که آن حضرت فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله این گونه به من وصیّت نمود:

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم این وصیّت نامه ای است که محمّد بن عبداللّه صلی الله علیه وآله به امر الهی به وصیّ خود علیّ بن ابی طالب امیرالمؤمنین می نماید...» و در پایان آن وصیّت نامه آمده بود: «جبرئیل و میکائیل و اسرافیل گواهان وصیّت رسول خداصلی الله علیه وآله به علیّ ابن ابی طالب علیه السلام هستند.» و علی علیه السلام آن وصیّت نامه را گرفت و همانند یوشع بن نون که وصیّ موسی بن عمران بود و همانند وصیّ عیسی بن مریم و اوصیای دیگر پیامبران، ضامن و متعهّد گردید که محمّدصلی الله علیه وآله افضل پیامبران و علیّ بن

۱- ۹۹) البحار عن کشف الغمّه: قال أبو ثابت مولی أبی ذرّ: سمعت أمّ سلمه رضی اللّه عنها قالت: سمعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله فی مرضه الّذی قبض فیه یقول - وقد امتلئت الحجره من أصحابه -: «أیّها النّاس یوشک أن أقبض قبضاً سریعاً، فینطلق بی، وقد قدّمت إلیکم القول معذرةً إلیکم، ألا إنّی مخلف فیکم کتاب اللّه، ربّی عزّوجلّ، و عترتی أهل بیتی» ثمّ أخذ بید علیٍّ علیه السّلام فرفعها فقال: هذا علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ، خلیفتان نصیران، لا یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض فأسألها ماذا خلّفت فیهما. بحارالأنوار: ۲۲ / ۴۷۶.

ابی طالب افضل اوصیا می باشند و این وصیّت نامه را محمّدصلی الله علیه وآله تحویل علیّ بن ابی طالب نمود و علی علیه السلام آن را دریافت کرد؛ همانند وصیّت هایی که [در این باره]پیامبران به اوصیای خود نمودند. و محمّدصلی الله علیه وآله [امّیت]خود را به دستور خداوند به علیّ بن ابی طالب واگذار کرد و ولایت امر را به او تحویل داد و فرمود: «بعد از محمّدصلی الله علیه وآله پیامبری و نبوّت نیست، نه برای علی و نه برای غیر علی.» و خدا را بر آن گواه گرفت.

در کتاب خصایص الأئمّه سیّد رضی نیز از امام کاظم، از پدرش امام صادق علیهما السلام نقل شده که رسول خداصلی الله علیه وآله هنگام تحویل وصیّت نامه خویش به علی علیه السلام فرمود:

«تو باید برای این وصیّت نامه در پیشگاه پروردگار پاسخ صحیح آماده کنی؛ چرا که من در روز قیامت درباره آن از تو نسبت به کتاب خدا و حلال و حرام و محکم و متشابه آن طبق آنچه از طرف خداوند نازل شده و من به تو امر کرده ام سؤال خواهم نمود. [و تو باید نسبت به تبلیغ آنچه به تو گفته ام پاسخ گو باشی]، و نیز تو باید نسبت به فرایض الهی، همان گونه که نازل شده و احکام دیگر خدا از امر به معروف و نهی از منکر و پرهیز از منکرات و اقامه حدود الهی و شرایط آنها و همه اوامر و نواهی الهی و اقامه نماز در اوقات خود و پرداخت زکات به اهل آن و حجّ خانه خدا و جهاد در راه خدا متعهّد و جوابگو باشی. پس بگو بدانم چه خواهی کرد؟»

علی علیه السلام در پاسخ رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «پدر و مادرم فدای شما باد! من امیدوارم که خداوند با کرامتی که بر شما دارد و منزلتی که نزد او دارید و عنایتی که خدا به شما دارد، مرا یاری کند و بر انجام وظیفه ای که بر عهده گرفته ام مرا پایدار نماید و چون در قیامت شما را ملاقات می کنم مقصّر و مفرّط نباشم. و در امر خدا کوتاهی نکرده باشم و شما و پدران و مادرانم روی خود را از من نگردانند، بلکه شما مرا تا زنده هستم نسبت به وصیّت و سنّت و طریقه خود پابرجا و کوشا بیابید تا من و فرزندانم یکایک بر شما وارد شویم، در حالی که تقصیر و افراطی در انجام وظایف خود نکرده باشیم.»

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «[سپس رسول خداصلی الله علیه وآله بی هوش گردید و] من خود را روی صورت و سینه او انـداختم و گفتم: یا رسول اللَّه! چقـدر زندگی من بعد از تو وحشـتناک است. پدر و مادرم فدای تو باد! چقدر زندگی برای دخترت و فرزنـدانت بعـد از تو سـخت و وحشـتناک است. و چقدر غم و اندوه من بعد از تو طولانی خواهد بود؛ چرا که اخبار آسمان از ما قطع شد و جبرئیل و میکائیل از ما جدا شدند و ما اثری از آنان نمی بینیم و نمی شنویم.»

امام کاظم علیه السـلام می فرمایـد: به پـدرم امام صادق گفتم: «پس از به هوش آمـدن پیامبر خداصـلی الله علیه وآله چه شد؟» پـدرم فرمود: «زن ها وارد شدنـد و صـدای آنان به گریه بلند گردید و مردم نیز از مهاجرین و انصار درب خانه صدا به گریه و ناله بلند کرده بودند. ناگهان ندا رسـید: علی علیه السـلام کجاست؟ پس علی علیه السـلام وارد حجره رسول خداصلی الله علیه وآله شد و خود را بر روی رسول خداصـلی الله علیه وآله انداخت. رسول خداصـلی الله علیه وآله به او فرمود: ای برادر! خدا تو را فهیم و دانا و رشید و قوی نماید و توفیق و کمک دهد و تو را ببخشد و نام تو را بلند نماید. بدان ای برادر که زود است این مردم به سبب دنیا از من غافل شوند [و وصیّت های مرا فراموش کنند].

آنان بر من وارد خواهند شد [و به کیفر اعمال خود خواهند رسـید]، مبادا تو مانند آنان غافل شوی و به دنیا روی آوری. همانا مَثَل تو در این امّت مَثَل کعبه است که خداونـد آن را برای مردم نشانه حقّ قرار داده است. آنان وظیفه دارنـد از هر ناحیه و از راه دور به طرف تو بیایند و تو وظیفه نداری که به طرف آنان بروی. تو نشانه هدایت و نور دین، یعنی نور خدا هستی.

ای برادر! سوگند به خدایی که مرا به حقّ به رسالت مبعوث نمود، من همه خطرها و کیفرها را به آنان گفتم و یکایک آنان را نسـبت به حقّ واجب تو بر آنان آگاه ساختم و اطاعت تو را بر آنان واجب نمودم و همه آنان سخن مرا پذیرفتند و تسلیم امر تو گردیدنـد، و من می دانم که آنـان به گفته خـود عمـل نخواهنـد نمـود [و بیعت خود را نسـبت به امـارت و ولاـیت تو خواهند شکست]. پس هنگامی که من از دنیا

رحلت نمودم و تو به وصیّت های من عمل کردی و مرا به خاک سپردی، در خانه خود بنشین و قرآن را جمع آوری کن و فرایض و احکام آن را مطابق تنزیل مرتّب کن و عزائم آن را، همان گونه که به تو امر نمودم، قرار ده و بر تو باد به صبر و شکیبایی نسبت به آنچه از آنان خواهی دید تا مرا ملاقات نمایی.»(۱)

رحلت و شهادت رسول اللّه صلی الله علیه وآله

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ...»(۲) می فرماید: «رسول خداصلی الله علیه وآله قبل از مرگ مسموم گردید و به وسیله سمّ از دنیا رفت و آن دو زن او را مسموم نمودند.»(۳)

در تفسیر آیه «إِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلی بَعْضِ أَزْواجِهِ حَدیثاً...»(۴) نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله را قبل از رحلت از دنیا مسموم نمودند... .»(۵)

امام حسین علیه السلام می فرماید: سه روز قبل از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله جبرئیل علیه السلام نزد او آمد و گفت: «ای محمّد! خداوند از اکرام و تفضیل و عنایت خاصّی که به تو دارد مرا نزد تو فرستاده تا از تو سؤال کنم - اگر چه او داناتر به احوال تواست - که تو حال خود را چگونه می یابی؟»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «ای جبرئیل ! من خود را اندوهگین و مصیبت زده

۱- ۱۰۰) بحارالأنوار: ۲۲ / ۴۸۲، به نقل از: الطُرَف / ۲۵ - ۲۷.

۲- ۱۰۱) آل عمران / ۱۴۴.

۳- ۱۰۲) تفسیر العیّاشی عن عبد الصّمد بن بشیر عن أبی عبداللّه علیه السّلام قال: تدرون مات النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله أو قتل؟ إنّ اللّه یقول: «أفإن مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم» فسمّ قبل الموت إنّهما سقتاه [سمّتاه]قبل الموت فقلنا: إنّهما و أبوهما شرّ من خلق اللّه. تفسیر عیّاشی: ۱ / ۲۰۰، و رواه فی البحار: ۳۱ / ۶۴۱، و فی تفسیر الصافی: ۱ / ۳۰۵.

۴- ۱۰۳) تحریم / ۳.

۵- ۱۰۴) فی البحار عن الصّادق علیه السّلام فی قوله تعالی: «و إذ أسرّ النّبیّ إلی بعض أزواجه حدیثاً...» قال: هی حفصه کفرت فی قولها: «من أنبأک هذا» و قال اللّه فیها و فی أختها: «إن تتوبا إلی اللّه فقد صغت قلوبکما» أی زاغت، و الزیغ: الکفر.

می یابم.» تا این که روز سوّم جبرئیل علیه السلام با ملک الموت و ملک دیگری به نام اسماعیل با هفتاد هزار از ملائکه در هوا آماده شدند و جبرئیل علیه السلام بر همه آنان سبقت گرفت و نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و گفت: «ای محمّد! خداوند از آن عنایت خاصّی که به تو دارد مرا نزد تو فرستاده که از تو سؤال کنم: در چه حالی هستی؟ گر چه او به حال تو آگاه تر از تو است.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «ای جبرئیل! من خود را اندوهگین و مصیبت زده می بینم.»

پس ملک الموت اجازه ورود خواست و جبرئیل به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: «این ملک الموت است و از شما اجازه ورود می طلبد، در حالی که تاکنون از کسی اجازه ورود نخواسته و نخواهد خواست.»

پس رسول خداصلی الله علیه وآله به او اجازه داد و ملک الموت مقابل آن حضرت حاضر گردید و گفت: «ای محمّد! خداوند مرا نزد تو فرستاده و به من دستور داده که از تو اطاعت نمایم. پس اگر به من دستور بدهی که تو را قبض روح کنم چنین خواهم نمود و اگر از آن کراهت داشته باشی خود داری خواهم کرد.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «ای ملک الموت! آیا به چنین چیزی مأموری و مرا آزاد می گذاری؟» ملک الموت گفت: «آری، خداوند به من امر فرموده که از تو اطاعت نمایم.» در این هنگام، جبرئیل علیه السلام گفت: «یا رسول اللّه! خداوند مشتاق لقای تواست.» رسول خداصلی الله علیه وآله چون این سخن را شنید به ملک الموت فرمود: «به آنچه مأمور شده ای عمل کن.»(۱)

---

۱ – ۱۰۵) فی امالی الصّدوق عن علیّ بن الحسین علیه السّلام قال: سمعت أبی علیه السّلام یقول: لمّا کان قبل وفات رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بثلاثه أیّام هبط علیه جبرئیل علیه السّلام، فقال: یا أحمد إنّ اللّه أرسلنی إلیک إکراماً و تفضیلاً لک و خاصّهً یسألک عمّا هو أعلم به منک یقول: کیف تجدک یا محمّد! قال النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله: أجدنی یا جبرئیل مغموماً و أجدنی یا جبرئیل مکروباً. فلمّا کان الیوم الثّالث هبط جبرئیل و ملک الموت و معهما ملک یقال له: إسماعیل فی الهواء علی سبعین ألف ملک، فسبقهم جبرئیل فقال: یا أحمد إنّ اللّه عزّوجلّ أرسلنی إلیک إکراماً لک و تفضیلاً لک و خاصّهً یسألک عمّا هو أعلم به منک، فقال: کیف تجدک یا محمّد؟ قال: أجدنی یا جبرئیل مغموماً و أجدنی یا جبرئیل مکروباً. فاستأذن ملک الموت فقال جبرئیل: یا أحمد هذا ملک الموت یستأذن علیک لم یستأذن علی أحدٍ قبلک و لا یستأذن علی أحدٍ بعدک؛ قال صلّی اللّه علیه و آله: إئذن له. فأذن له جبرئیل فأقبل حتّی وقف بین یدیه، فقال: یا أحمد إنّ اللّه تعالی أرسلنی إلیک و أمرنی أن أطیعک فیما تأمرنی، إن أمرتنی بقبض نفسک قبضتها و إن کرهت ترکتها. فقال النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله: أتفعل ذلک یا ملک الموت؟ فقال: نعم بذلک أمرت أن أطیعک فیما تأمرنی. فقال له جبرئیل: یا أحمد إنّ اللّه تبارک و تعالی قد اشتاق إلی لقائک. فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: یا ملک الموت إمض لما أمرت به. امالی صدوق / ۲۴۷، و رواه فی أنوار البهیّه / ۸ .

در مناقب از ابن عبّاس نقل شده که گوید: هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله در روز آخر عمر شریف خود بی هوش بود، ناگهان شخصی درب خانه او را کوبید. پس فاطمه علیها السلام از داخل خانه فرمود: «تو کیستی؟» کوبنده گفت: «من مرد غریبی هستم، آمده ام از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال کنم، آیا به من اجازه دخول می دهید؟»

فاطمه علیها السلام فرمود: «خدا تو را رحمت کند، بازگرد که رسول خداصلی الله علیه وآله ملاقات ندارد.» پس او بازگشت و پس از ساعتی باز درب را کوبید و گفت: «غریبی هستم می خواهم بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شوم، آیا شما غریبان را راه نمی دهید؟»

پس رسول خدا به هوش آمد و فرمود: «ای فاطمه! آیا می دانی کوبنده درب خانه کیست؟» فاطمه علیها السلام عرض کرد: «من او را نمی شناسم.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «این ملک الموت است که اجتماعات را دگرگون می کند و لذت ها را درهم می شکند. به خدا سوگند، او قبل از من و بعد از من از کسی اجازه ورود نخواسته و نخواهد خواست و به احترام من اجازه ورود می خواهد.»

پس فاطمه علیها السلام به او اجازه داد و او مانند نسیم پاکی وارد شد و گفت: «سلام بر اهل بیت رسول خدا.»

پس رسول خداصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را سفارش به صبر و حفظ فاطمه علیها السلام و جمع آوری قرآن و پرداخت دیون و مباشرت در غسل آن حضرت نمود و فرمود دیواری اطراف

قبر او قرار دهد و از امام حسن و امام حسین علیهما السلام نگهداری نماید(۱).

علی و فاطمه علیهما السلام در لحظات آخر زندگی رسول خداصلی الله علیه وآله

امام باقرعلیه السلام در تفسیر آیه شریفه «وَ لا یَعْصینَکَ فی مَعْرُوفٍ»(۲) فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله به فاطمه علیها السلام فرمود: «هنگامی که من از دنیا می روم صورت مخراش و گیسوان خود را پریشان مکن و فریاد واویلا بلند مکن و اقامه ماتم مکن.»

سپس امام باقرعلیه السلام فرمود: «این همان معنای معروف است که خداوند در آیه «وَ لا یَعْصینَکَ فی مَعْرُوفٍ» بیان نموده است.»

مرحوم شیخ مفید در ارشاد می گوید: چون حال رسول خداصلی الله علیه وآله سخت شد و مرگ او فرا رسید امیرالمؤمنین علیه السلام نزد او حاضر بود و چون نزدیک جان دادن رسید، به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی! سر من را به دامن بگیر. همانا امر خدا رسیده است. و چون روح از بدن من خارج گردید، تو آن را با دست خود بگیر و بر صورت خود مسح کن و سپس مرا به طرف قبله قرار ده و خودت مرا تجهیز کن و قبل از همه مردم بر من نماز بخوان و از من جدا مشو تا مرا به خاک بسپاری و از خدای خود استمداد کن.» و چون علی علیه السلام سر رسول خداصلی الله علیه وآله را به دامن گرفت، رسول خداصلی الله علیه وآله بی هوش شد و در آن حال فاطمه علیها السلام به صورت پدر نگاه می کرد و گریه می نمود و به اشعار ابوطالب تمثّل می جست و می فرمود:

وَ أَبْیَضُ یُسْتَسْقَی الْغَمامُ بِوَجْهِهِ

ثِمالُ الْیَتامی عِصْمَةٌ لِلْأَرامِلِ

پس رسول خداصلی الله علیه وآله چشمان خود را باز نمود و با صدای ضعیفی فرمود: «فاطمه جان! این شعر عمویت ابوطالب است و اکنون وقت خواندن آن نیست و تو سخن خدا را بخوان که می فرماید: «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ».» پس فاطمه علیها السلام فراوان گریه کرد و رسول خداصلی الله علیه وآله او را نزد خود خواند و سخنی در گوش او گفت که فاطمه علیها السلام شاد شد و آرام گرفت.

۱- ۱۰۶) مناقب: ۳ / ۱۱۶.

۲- ۱۰۷) ممتحنه / ۱۲.

روایت شـده که از فاطمه علیها السـلام سؤال شـد: «پدرت در آن حال چه گفت که تو خشـنود گردیدی؟» فاطمه علیها السـلام فرمود: «پدرم نخست خبر رحلت خود را به من داد [و من پریشان گردیدم] و سـپس به من فرمود: تو نخستین کسـی هستی که به من ملحق خواهی شد، از این رو خشنود گردیدم.»

مرحوم صدوق از ابن عبّاس نقل نموده که گوید: در آن هنگام، امام حسن و امام حسـین علیهما السـلام با ناله و گریه آمدند و خود را بر روی رسول خداصلی الله علیه وآله انداختند. علی علیه السلام خواست که آنان را جدا کند، رسول خداصلی الله علیه وآله به هوش آمد و فرمود: «یا علی! بگذار آنان را ببویم و از آنان توشه بگیرم و آنان نیز از من توشه بگیرند و شـما بدانید که آنان پس از من مظلوم خواهند شد و این امّت آنان را از روی ظلم خواهند کشت.» پس سه مرتبه فرمود: «خدا کشـندگان آنان را لعنت کند.»

سپس رسول خداصـلی الله علیه وآله بـا دست مبـارک خود علی علیه السـلام را به طرف خود کشـید و دهان مبارک خود را بر دهـان او گـذارد و در مـدّت طولانی با او راز گفت تا روح پاک آن حضـرت از بـدن او خارج گردیـد. پس امیرالمؤمنین علیه السـلام پیراهن رسول خداصـلی الله علیه وآله را از پـایین بیرون آورد و فرمود: «خـدا پـاداش شـما را در مصـیبت رحلت رسول خداصـلی الله علیه وآله زیاد گردانـد.» پس صـدای گریه و ناله بلنـد شـد و همه مردم در رحلت رسول خداصـلی الله علیه وآله پریشان و گریان شدند(1).

خلاصه آنچه مرحوم طبرسی و دیگران درباره رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله گفته اند این است که در آن ساعت رسول خداصـلی الله علیه وآله به جبرئیـل فرمود: «نزد من بیا.» پس جبرئیل علیه السـلام در طرف راست رسول خداصـلی الله علیه وآله قرار گرفـت و میکائیـل در طرف چپ و ملـک المـوت شـروع به قبض روح آن حضـرت نمـود، در حـالی که سـر مبـارک آن حضـرت بر دامن امیرالمـؤمنین علیه السـلام بـود و امیرالمؤمنین دست خود را زیر چـانه رسول خداصـلی الله علیه وآله گرفت و جان آن حضرت در دست او قرار گرفت و امیرالمؤمنین علیه السلام

۱- ۱۰۸) أنوار البهیّه / ۱۰.

دست های خود را به صورت کشید و سپس چشمان رسول خداصلی الله علیه وآله را بست و دست های او را کشید و پارچه ای بر روی او قرار داد و مشغول تجهیز او گردید. در آن هنگام صدای ناله فاطمه علیها السلام بلند شد و مسلمانان نیز ناله می زدند و بر سر خود خاک می ریختند(۱).

تاریخ رحلت و شهادت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله

شیخ طوسی در کتاب تهذیب گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال یازدهم هجرت مسموم از دنیا رحلت نمود.

صاحب مناقب گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله ده سال در مدینه بود و در [۲۸] ماه صفر سال یازدهم [روز دوشنبه] هنگام غروب خورشید در سنّ شصت و سه سالگی از دنیا رحلت نمود صلوات اللَّه علیه و آله(۲).

ثعلبی می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله هنگام غروب آفتاب از دنیا رفت و چون از دنیا رحلت نمود، خضر بر در خانه آن حضرت - که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در آن بودند و جنازه رسول خداصلی الله علیه وآله هنوز به جای مانده بود - آمد و گفت: «السّلام علیکم یا أهل البیت... یعنی سلام بر شما ای اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله.» سپس گفت: «هر کسی طعم مرگ را می چشد و شما در قیامت به پاداش خود می رسید، هر چه از دست برود خدا جایگزین می کند و بر هر مصیبتی خدا تسلیت و جبرانی دارد. پس بر خدای خود توکّل و اعتماد کنید و من برای خود و برای شما خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله استغفار می نمایم.»

صدای خضر را همه شنیدند و او را نمی دیدند، تا این که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «این کوبنده برادرم خضر است؛ او آمده تا شما را نسبت به رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله تسلیت دهد.»(۳)

۱- ۱۰۹) أنوار البهیّه / ۱۱.

۲- ۱۱۰) همان.

۳- ۱۱۱) و عن الثّعلبی: إنّه [صلّی اللَّه علیه و آله] قبض حین زاغت الشّمس، فلمّا قبض رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله جاء الخضر فوقف علی باب البیت و فیه علیّ و فاطمه و الحسن و الحسین [علیهم السّلام] و رسول اللَّه [صلّی اللَّه علیه و آله] قد سجّی بثوب، فقال: «السّلام علیکم یا أهل البیت "کلّ نفسٍ ذائقه الموت و إنمّا توفّون أجورکم یوم القیامه"، إنّ فی اللَّه خلفاً من کلّ هالک و عزاءً من کلّ مصیبهٍ و درکاً من کلّ فائتٍ، فتوکّلوا علیه و ثقوا به، و أستغفر اللَّه لی و لکم.» و أهل البیت یسمعون کلامه و لا یرونه، فقال أمیرالمؤمنین [علیه السّلام]: هذا أخی الخضر جاء یعزّیکم بنبیکّم. أنوار البهیّه / ۱۲، البحار: ۱۳ / ۲۹۹، کمال الدّین / ۲۱۹.

سنگینی رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله بر اهل بیت آن حضرت علیهم السلام

تردیدی نیست که رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله بر اهل بیت آن حضرت بسیار سخت و ناگوار بوده است و مقصود از اهل بیت همان کسانی هستند که در زیر کسا با آن حضرت جمع شدند و آنها یعنی حضرت فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام در فقدان رسول خداصلی الله علیه وآله بیش از دیگران می سوختند. دیگران نیز در این مسأله یکسان نبودند. برخی از آنان هیچ گونه تأثّر و تألّمی پیدا نکردند، مانند: عایشه و حفصه و ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و عمرو بن عاص و منافقین دیگر که تاریخ، هیچ گونه اظهار تأثّر و تألّمی از آنان نقل نکرده است. البتّه آشکار است که تأثّر و تألّم و گریه اهل بیت علیهم السلام به دلیل محبّت و علاقه ای بوده که نسبت به آن حضرت داشته اند و کسی که محبّت رسول خداصلی الله علیه وآله را در دل نداشته، نمی توانسته در فقدان آن حضرت پریشان و گریان باشد و این خود دلیل روشنی است برای شناخته شدن مؤمن از منافق و صادق از کاذب و دوست از دشمن و... .

آری، ارادتمندان واقعی رسول خداصلی الله علیه وآله از فراق محبوب خود بسیار متأثّر و نالان بودند. این حقیقت از سخنان امیرالمؤمنین و فاطمه زهراعلیهما السلام روشن و آشکار است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله مصیبتی بر من وارد شد که گمان نمی کنم کوه ها طاقت آن را می داشتند. از این رو، خویشان و اهل بیت خود را دیدم که بی تاب بودند و نمی توانستند چنین مصیبتی را تحمّل نمایند و صبر آنان

تمام گردیده بود و عقل از سرهایشان پریده و نمی دانستند چه می کنند و چه می گویند، و بقیه مردم که از بنی هاشم نبودند برخی ما را تسلیت می دادند و برخی نیز همانند ما گریان و پریشان بودند و من بار سنگین صبر و بردباری را به دوش گرفتم و سکوت را بر خود لازم دانستم و مشغول انجام وصیّت های رسول خداصلی الله علیه وآله و مراسم غسل و حنوط و تکفین و نماز بر او شدم تا این که بدن مبارک آن حضرت را به خاک سپردم و سپس مشغول جمع آوری قرآن گردیدم و هرگز این حادثه بزرگ و مصیبت جانگداز مرا از این وظیفه باز نداشت تا این که حقّ واجب خدا و رسول اوصلی الله علیه وآله را انجام دادم و صبر و بردباری را در این راه برای خدا تحمّل نمودم.»(۱)

مؤلّف گوید: ما گریه ها و ناله های حضرت زهراعلیها السلام را در مصیبت رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله در کتاب «أسوه النّساء» بیان نموده ایم. خوانندگان عزیز می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند، و در این کتاب به مختصری از آن ها اشاره می کنیم.

امام باقرعلیه السلام می فرماید: «هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود آل محمّدعلیهم السلام طولانی ترین شب را گذراندند، به گونه ای که گمان می کردند آسمانی بالای سر آنان نیست و زمینی زیر قدم آنان قرار ندارد؛ چرا که رسول خداصلی الله علیه وآله [با آن اخلاق و محبّتی که به مردم داشت]، دور و نزدیک را با فقدان خود عزادار و بی پناه نموده بود. و در آن هنگام که اهل بیت آن حضرت پریشان و گریان بودند، گوینده ای

۱- ۱۱۲) فی الخصال: قال أمیرالمؤمنین علیه السّلام: فنزل بی من وفاه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ما لم أکن أظنّ الجبال لو حملته عنوهً کانت تنهض به، فرأیت النّاس من أهل بیتی ما بین جازع لا یملک جزعه و لا یضبط نفسه و لا یقوی علی حمل فادح ما نزل به، قد أذهب الجزع صبره و أذهل عقله و حال بینه و بین الفهم و الإفهام و القول و الإستماع و سایر النّاس من غیر بنی عبدالمطّلب بین معزٍّ یأمر بالصّبر و بین مساعدٍ باک لبکائهم جازع لجزعهم و حملت نفسی علی الصّبر عند وفاته بلزوم الصّمت و الإشتغال بما أمرنی به من تجهیزه و تغسیله و تحنیطه و تکفینه و الصّلاه علیه و وضعه فی حفرته و جمع کتاب اللّه و عهده إلی خلقه لا یشغلنی عن ذلک بادر دمعهٍ و لا هایج زمزهٍ و لا لادغ حرقهٍ و لا جزیل مصیبهٍ، حتّی أدیّت فی ذلک الحقّ الواجب للّه عزّوجلّ و لرسوله علیّ و بلغت منه الّذی أمرنی به و احتملته صابراً محتسباً. الخصال / ۳۷۰، و رواه فی البحار: ۲۲ / ۵۱۲.

آمد - که او را نمی دیدند، ولی سخن او را می شنیدند [و بر درب خانه فاطمه علیها السلام ایستاد] - و گفت: «السّلام علیکم یا أهل البیت و رحمه اللَّه و برکاته.» سپس گفت: «در راه خدا، به دنبال هر مصیبتی تسلیتی است و به دنبال هر هلاکتی نجاتی است و به دنبال هر فقدانی جبرانی است، و هر کسی مرگ را خواهد چشید و شما در قیامت پاداش خود را خواهید گرفت، و کسی که از دوزخ نجات یابد و داخل بهشت شود حقّاً رستگار شده است و دنیا جز بهره ناچیز فریبنده ای نیست. خداوند شما را برگزید و بر همه عالمیان فضیلت داد و از هر پلیدی پاکیزه نمود و اهل بیت پیامبر خود قرار داد، و دانش خود را نزد شما سپرد و شما را وارث کتاب خویش نمود.»(۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «هنگامی که پیامبر خداصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود، اندوهی بر فاطمه علیها السلام وارد شد که جز خداوند کسی مقدار آن را نمی دانست. از این رو، خداوند ملکی را نزد فاطمه علیها السلام فرستاد تا او را تسلیت دهد و با او سخن بگوید، و چون فاطمه علیها السلام این خبر را به امیرالمؤمنین داد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «مرا خبر کن.» از این رو، امیرالمؤمنین علیه السلام گفته های آن ملک را مکتوب نمود تا این که مصحف و کتاب بزرگی شد و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«در این مصحف احکام حلال و حرام نبود، بلکه حوادث و علومی از آینده بود.»(۲) و در روایتی آمده که آن ملک جبرئیل علیه السلام بوده و او همواره بعد از رحلت

۱- ۱۱۳) روی فی الکافی عن أبی جعفر علیه السّلام قال: لمّا قبض رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله، بات آل محمّد علیهم السّلام بأطول لیله حتّی ظنّوا أن لا سماء تظلّهم و لا أرض تقلّهم لأنّ رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله وتر الأقربین و الأبعدین فی اللَّه فبیناهم کذلک إذ أتاهم آتٍ لا یرونه و یسمعون کلامه، فقال: «السّلام علیکم یا أهل البیت و رحمه اللَّه و برکاته إن فی اللَّه عزاءً من کلّ هلکه و درکاً لما فات، "کلّ نفسٍ ذائقه الموت و إنّما توفّون أجورکم یوم القیامه، فمن زحزح عن النّار و أدخل الجنّه فقد فاز و ما الحیاه الدّنیا إلاّ متاع الغرور"، إنّ اللَّه اختارکم و فضّلکم و طهّرکم و جعلکم أهل بیت نبیّه و استودکم علمه و أورثکم کتابه. الکافی: ۱ / ۴۴۵.

۲- ۱۱۴) و فی الکافی أیضاً عن أبی عبد اللَّه علیه السّلام إنّ اللَّه لمّا قبض نبیّه دخل علی فاطمه علیها السّلام من الحزن ما لا یعلمه إلّا اللَّه عزّوجلّ فأرسل إلیها ملکاً یسلّی غمّها و یحدّثها، فشکت ذلک إلی أمیرالمؤمنین علیه السّلام فقال لها: إذا أحسست بذلک و سمعت الصّوت قولی لی، فأعلمته ذلک و جعل أمیرالمؤمنین علیه السّلام یکتب کلّ ما سمع حتّی أثبت من ذلک مصحفاً. و قال علیه السّلام: أما أنّه لیس فیه شی ء من الحلال و الحرام و لکن فیه علم ما یکون. الکافی: ۱ / ۲۴۰. و فی روایهٍ أخری إنّه کان جبرئیل علیه السّلام یأتیها فیحسن عزائها علی أبیها و یطیّب نفسها. الخرایج و الجرایح: ۲ / ۵۲۶ .

رسول خداصلی الله علیه وآله حضرت زهراعلیها السلام را تسلیت می داده و با بشارت هایی او را مسرور می نموده است.

مراسم غسل و نماز و دفن رسول خداصلی الله علیه وآله

محدّث بزرگوار، مرحوم علّامه حاج شیخ عبّاس قمّی می فرماید: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام می خواست رسول خداصلی الله علیه وآله را غسل بدهد، به فضل بن عبّاس فرمود چشم های خود را ببندد و سپس پیراهن آن حضرت را پاره نمود و تا ناف پایین آورد و مشغول غسل دادن شد، و فضل بن عبّاس به او کمک می کرد و ملائکه نیز اعوان او بودند تا این که رسول خداصلی الله علیه وآله را در لباس او غسل داد.

شیخ طوسی رضوان اللَّه تعالی علیه در کتاب تهذیب از یعلی بن مرّه نقل نموده که گوید: هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود، پارچه ای روی بدن آن حضرت انداختند و امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار جنازه آن حضرت نشست و صورت خود را بر کف دست رسول خداصلی الله علیه وآله گذارد در حالی که باد پارچه را بر صورت علی علیه السلام می زد و مردم درب مسجد و مقابل درب خانه آن حضرت گریه می کردند. ناگهان صدایی در خانه آن حضرت شنیدیم که گوینده ای می گوید: «پیامبرتان پاک و پاکیزه است، بدون غسل او را دفن کنید.»

پس من دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام، در همان حال فزع و ناراحتی، فرمود: «دور شو ای دشمن خدا! این سنّت دین ماست و رسول خداصلی الله علیه وآله خود به من فرموده که او را غسل بدهم و کفن کنم و دفن نمایم.» تا این که گوینده دیگری گفت: «یا علی! عورت

پیامبر خود را بپوشان و پیراهن از بدن او خارج مکن.»(۱)

قطب راوندی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که فرمود: «رسول خداصلی الله علیه وآله به من دستور داد که چون از دنیا رحلت می نماید، من هفت مشک آب از چاه غرس بیاورم و با آن او را غسل بدهم و هنگامی که او را غسل می دهم دیگران را از خانه خارج کنم و دهان خود را بر دهان او گذارم و آنچه را می خواهم از فتنه ها و اخبار آینده تا قیامت از او سؤال نمایم، و من چنین کردم و آن حضرت مرا از اخبار آینده و فتنه ها خبر داد و اکنون من همه اهل حقّ و اهل باطل را تا قیامت می شناسم.»(۲)

مرحوم کلینی در کتاب کافی از ابومریم انصاری نقل نموده که گوید: به امام باقرعلیه السلام گفتم: «نماز مردم بر بدن مبارک رسول خداصلی الله علیه وآله چگونه بوده است؟»

امام باقرعلیه السلام فرمود: «هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام بدن آن حضرت را غسل داد و کفن نمود، به مردم اجازه داد تا ده نفر ده نفر وارد شدند و اطراف جنازه ایستادند و امیرالمؤمنین علیه السلام در وسط آنان ایستاد و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیماً»(۳)، مردم نیز به عنوان نماز، همین آیه را تلاوت می نمودند تا این که همه اهل مدینه و عوالی به این صورت بر آن حضرت نماز خواندند.»(۴)

امام باقرعلیه السلام در سخن دیگری می فرماید: «مردم روز دوشنبه و شب سه شنبه تا صبح و روز سه شنبه بر بدن رسول خداصلی الله علیه وآله [همان گونه] نماز خواندند تا این که

۱- ۱۱۵) أنوار البهیّه / ۱۳.

۲- ۱۱۶) روی القطب الراوندی عن علیّ علیه السّلام إنّه قال: أمرنی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله إذا توفّی أن أستسقی سبع قرب من بئر غرس فأغسّله بها، فإذا غسّلته و فرغت من غسله أخرجت من فی البیت قال: «فإذا أخرجتهم فضع فاک علی فیّ ثمّ سلنی عمّا هو کائن إلی أن تقوم السّاعه من أمر الفتن.» قال علیّ علیه السّلام: ففعلت ذلک فأنبأنی بما یکون إلی أن تقوم السّاعه و ما من فئهٍ تکون إلّا و أنا أعرف أهل صلاحها من أهل حقّها. أنوار البهیّه / ۱۴، الخرائج و الجرائح: ۲ / ۸۰۱.

۳- ۱۱۷) أحزاب / ۵۶.

۴- ۱۱۸) أنوار البهیّه / ۱۵.

خویشـان و خواصّ آن حضـرت نیز بر بـدن مبارک او نماز خواندنـد، لکن اهل سـقیفه [مشـغول نزاع و انتخاب خلیفه بودنـد و برای مراسم رسول خداصـلی الله علیه وآله] نیامدند تا این که علی علیه السـلام بریده را نزد آنان فرستاد و آنان مشغول بیعت با ابوبکر بودند و بیعت آنان هنگامی تمام شد که بدن پیامبر خداصلی الله علیه وآله دفن گردیده بود.»(۱)

امـام صـادق علیه السـلام فرمود: «هنگامی که رسول خداصـلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود جبرئیل و ملائکه و روح که در شب های قدر فرود می آمدند، فرود آمدند و پرده از چشم مبارک علی علیه السـلام برداشـتند و آن حضرت آنان را از منتهای آسـمان ها تا زمین مشاهده نمود که در غسل دادن و نماز بر پیامبر خداصلی الله علیه وآله با او شرکت دارند و به خدا سوگند، آنان قبر پیامبرصـلی الله علیه وآله را حفر نمودند و آنان بدن پیامبرصلی الله علیه وآله را در قبر گذاردند و در آن هنگام رسول خداصـلی الله علیه وآله سـخن گفت و امیرالمؤمنین علیه السلام شنید که آن حضرت سفارش او را به ملائکه می فرماید. از این رو، گریان شد و از آنان شـنید که می گویند: هرگز کسی نمی تواند به او آسیبی برساند و او بعد از شما صاحب و همنشین ما خواهد بود جز آن که پس از این به چشم خود ما را نخواهد دید.»(۲)

انس بن مالک می گوید: هنگامی که ما از دفن رسول خداصـلی الله علیه وآله فارغ شدیم، حضرت فاطمه علیها السلام نزد من آمـد و فرمود: «ای انس! چگونه توانستیـد خاک بر روی صورت رسول خداصـلی الله علیه وآله بریزیـد؟!» سـپس گریان شـد و گفت:

یا أَبَتاه أَجابَ رَبّاً دَعاهُ

یا أَبَتاه مِنْ رَبِّهِ ما أَدْناه(۳)

رسول خداصـلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: «یا علی! هر کس مصـیبتی پیـدا کنـد بایـد به یاد مصـیبت من بیفتد؛ چرا که مصیبت من از همه مصایب بزرگ تر است.»(۴)

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

الْمَوْتُ لا والِداً یُبْقی وَ لا وَلَداً

هذَا السَّبیلُ إِلی أَن لا تَری أَحَداً

هذَا النَّبِیُّ وَ لَمْ یُخْلَدْ لِأُمَّتِهِ

لَوْ خَلَّدَ اللَّهُ خَلْقاً قَبْلَهُ خُلِدا

۱- ۱۱۹) أنوار البهیّه / ۱۵.

۲- ۱۲۰) همان / ۱۶۰.

۳- ۱۲۱) بحارالأنوار: ۲۲ / ۵۲۲ ، أنوار البهيّه / ۱۷.

۴- ۱۲۲) بحارالأنوار: ۲۲ / ۵۲۲ .

لِلْمَوْتِ فینا سِهامٌ غَیْرُ خاطِئَهٍ

مَنْ فاتَهُ الْیَوْمَ سَهْمٌ لَمْ یَفُتْهُ غَداً

زهرای اطهرعلیها السلام نیز فرمود:

إِذا ماتَ یَوْماً مَیِّتٌ قَلَّ ذِکْرُهُ

وَ ذِکْرُ أَبی مُذْ ماتَ وَ اللَّهِ أَزْیَدُ

تَذَکَّرْتُ لَمّا فَرَّقَ الْمَوْتُ بَیْنَنا

فَعَزَّیْتُ نَفْسی بِالنَّبِیِّ مُحَمَّدٍ

فَقُلْتُ لَها: إِنَّ الْمَماتَ سَبیلُنا

وَ مَنْ لَمْ یَمُتْ فی یَوْمِهِ ماتَ فی غَدٍ

یکی از جنّیان نیز در مصیبت و رحلت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله گفت:

تأمّل إذا الأحزان فیک تکاثرت

أعاش رسول اللَّه أم ضمّه القبر؟

ابراهیم بن مهدی نیز چنین گفت:

اصبر لکلّ مصیبهٍ و تجلّد

و اعلم بأنّ المرأ غیر مخلّد

أو ما تری أنّ الحوادث جمّه

و تری المنیّه للرّجال بمرصد

فإذا ذکرت مصیبه تشبحی لها

فاذکر مصابک بالنّبیّ محمّد

و دیگری نیز گفت:

فلو كانت الدّنيا يدوم بقاؤها

لكان رسول اللّه فيها مخلّد(۱)

مؤلّف گوید: ما اوصاف و خصلت ها و عادات و سایر احوال رسول خداصلی الله علیه وآله را از کتاب مناقب آل ابی طالب ترجمه نموده و به نام «پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله» در دسترس علاقه مندان قرار داده ایم. خوانندگان می توانند به آن کتاب که در زمره بهترین کتاب ها در این موضوع است مراجعه نمایند.

توسّل به محمّد وآل محمّدعلیهم السلام

شفاعت محمّد و آل محمّدعلیهم السلام برای این امّت و امّت های پیشین و پیامبران آنان ثابت و مسلّم بوده و هست، در قیامت نیز شفاعت آنان برای همه امّت ها و پیامبران آنان ثابت است، و بر اساس روایات صحیحه و کلماتی که در آیه «وَ لَوْ أَنَّما

۱- ۱۲۳) بحارالأنوار: ۲۲ / ۵۲۳ .

فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَهٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللَّهِ...»(۱) آمده آنان هستند، و نیز «أسماء الحسنی» که در آیه «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها...»(۲) آمده آنان می باشند، و هر گرفتار و صاحب حاجت و مبتلایی باید آنان را به درگاه خداوند واسطه قرار دهد.

کلماتی که آدم علیه السلام خدای خود را به وسیله آن ها خواند و در آیه شریفه «فَتَلَقّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ»(۳) به آن اشاره شده است آنان هستند. و بر اساس روایاتی که در کتب معتبره نقل شده، خداوند متعال بر خود حتم نموده است که اگر کسی به آنان توسّل پیدا کند و آنان را به درگاه او واسطه نماید، و یا خدا را به حقّ آنان سوگند دهد، دعای او را مستجاب نماید، و ما در این کتاب به مختصری از روایات این موضوع اشاره می کنیم به امید آن که دوستانشان از این روایات استفاده کنند، و ارتباط خود را با آنان محکم تر نمایند همان گونه که خداوند می فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ»(۴).

امام باقرعلیه السلام می فرماید: بنده [گنهکاری] هفتاد خریف - که هر خریفی هفتاد سال است - در آتش دوزخ می ماند و سپس خدا را به حقّ محمّد و اهل بیت اوعلیهم السلام سوگند می دهد که به او ترحّم نماید، پس خداوند جبرئیل علیه السلام را امر می کند که وارد آتش شود و این بنده گهنکار را نجات دهد، جبرئیل عرض می کند: «خدایا چگونه من وارد آتش شوم؟» خطاب می رسد: «من آتش را امر کردم که برای تو سرد و سلامت شود.» جبرئیل می گوید: «من محلّ او را در آتش نمی دانم؟» خطاب می رسد: «او در چاهی از سجّین است.» پس جبرئیل وارد دوزخ می شود و می بیند که او به صورت در آتش بسته شده است و چون او را خارج می کند خداوند به او می فرماید:

۱- ۱۲۴) لقمان / ۲۷.

۲- ۱۲۵) أعراف / ۱۸۰.

۳- ۱۲۶) بقره / ۳۷.

۴- ۱۲۷) توبه / ۱۱۹.

«بنـده من چند سال می گذرد که تو در آتش مرا سوگند می دهی؟ و به من اسـتغاثه می کنی؟» او می گوید: «خدایا مقدار آن را نمی دانم.» خطاب می رسـد: «به عزّت و جلالم سوگند، اگر مرا به حقّ محمّد و آل او سوگند نمی دادی من تو را با خواری در آتش بـاقی می گـذاردم، و لکن من بر خود حتم نموده ام که هر کس مرا به حقّ محمّـد و اهل بیت او سوگنـد دهـد، او را ببخشم و از خطاهای او بگذرم، از این رو اکنون من تو را بخشیدم.»(۱)

امام باقرعلیه السلام می فرماید: «هر کس خدا را با نام ما بخواند رستگار می شود و هر کس خدا را با غیر نام ما بخواند هلاک خواهد شد.»(۲)

مرحوم طبرسـی در کتاب احتجاج از محمّد بن عبداللَّه بن جعفر حمیری نقل نموده که گوید: توقیعی از ناحیه مقدّسه امام زمان علیه السـلام به دست مـا رسـید و متن آن چنین است: «بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم، شـما نه به امر خـدا تعقّل می کنیـد و نه سـخن اولیای او را می پذیرید، در حالی که سخن خدا و اولیای او حکمت بالغه الهی است، [جز آن که]پند و اندرز خدا و اولیای او برای کسـانی که ایمـان در قلب آنـان وارد نشـده است سودی نخواهـد داشت. السّـلام علینا و علی عباد اللَّه الصّالحین. [سـپس فرمود:] اگر شـما بخواهیـد بـا نام ما به خـدای خود توجّه نماییـد، بایـد این گونه بگوییـد: سَـلامٌ عَلی آلِ یس، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا داعِیَ اللَّهِ وَ رَبّانِیَّ آیاتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا بابَ اللَّهِ وَ دَیّانَ دینِهِ...»(۳)

سلمان فارسی می گویـد: روزی خـدمت رسول خداصـلی الله علیه وآله بودم ناگهان دیدم یک عرب بادیه نشـین که بر شتری سوار بود نزد آن حضـرت آمـد و سـلام کرد و سـپس گفت: «کـدامیک از شـما محمّدصـلی الله علیه وآله هستیـد؟» و چون به رسول خداصلی الله علیه وآله اشاره شد اعرابی گفت: «ای محمّد! به من بگو در شکم این شتر چیست؟ تا من بدانم که تو

۱- ۱۲۸) معانی الأخبار: / ۲۲۶، ثواب الأعمال / ۱۳۹، مجالس مفید / ۱۳۶، بحارالأنوار: ۲ / ۱۴۰.

۲- ۱۲۹) امام طوسی: ۱ / ۱۷۵.

۳- ۱۳۰) احتجاج / ۲۷۵.

پیامبری و به تو و خدای تو ایمان بیاورم و از تو پیروی نمایم؟» پس رسول خداصلی الله علیه وآله روی مبارک خود را به امیرالمؤمنین علیه السلام نمود و فرمود: «این آقا که حبیب من است پاسخ تو را خواهد داد.»

پس علی علیه السلام افسر شتر را گرفت و دستی به گلوی او کشید و سپس سر به سوی آسمان نمود و فرمود: «خدایا من تو را به حقّ محمّد و اهل بیت او و اسماء الحسنی و کلمات تامّه ات سوگند می دهم که این شتر را به زبان درآوری تا بگوید در شکم او چیست؟» ناگهان شتر به زبان درآمد و روی خود را به علی علیه السلام کرد و گفت:

«یا امیرالمؤمنین! این اعرابی روزی برای زیارت پسر عمّ خود بر من سوار شد و با من مجامعت کرد و فرزندی که در شکم من است از او می باشد.» اعرابی گفت: «آیا این آقا پیامبر است و یا او؟» به او گفته شد: «همان آقا پیامبر است و این پسر عمّ و برادر اوست.» ناگهان اعرابی شهادتین گفت و مسلمان شد و گفت: «أَشْهَدُ أَن لّا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّکَ رَسُولُ اللَّه.»(۱).

حضرت رضاعلیه السلام می فرماید: «هنگامی که مشکلی برای شما رخ می دهد، خدا را با نام ما بخوانید چنان که خداوند می فرماید: «وَ لِلَّهِ ِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها»(۲)».

امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند مائیم "أسماء الحسنی"، و خداوند عمل احدی را بدون معرفت ما نمی پذیرد، پس شما در هنگام دعا ما را به درگاه خداوند واسطه نمایید [تا دعای شما مستجاب شود].»(۳)

در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آمده که چون فرعونیان حضرت موسی علیه السلام و اصحاب او را تعقیب کردند تا به رود نیل رسیدند [و راه فراری نداشتند]، خداوند به موسی علیه السلام وحی نمود: «به بنی اسرائیل بگو: مرا به یگانگی یاد

۱- ۱۳۱) بحارالأنوار: ۹۴ / ۵ از قصص الأنبیاء.

۲- ۱۳۲) أعراف / ۱۸۰.

۳- ۱۳۳) تفسیر عیّاشی: ۲ / ۴۲.

کنید و از محمّدصلی الله علیه وآله نیز که بهترین بنده من است یاد کنید و ولایت برادر او علی و آل طیّبین او را نیز به یاد بیاورید و بگویید: "خدایا به آبروی آنان ما را از روی این آب عبور ده." و اگر چنین کنید آب نیل برای شما متحوّل به زمین می شود [و از روی آن عبور خواهید نمود].» و چون موسی علیه السلام این سخن را به آنان گفت، بنی اسرائیل گفتند: «ما تازه از ترس کشته شدن از فرعونیان فرار کرده ایم، اکنون تو می خواهی با این کلمات ما را در این آب خطرناک غرق کنی؟!»

پس یکی از آنان به نام «کالب بن یوحنّا» که بر چهارپایی سوار بود به حضرت موسی علیه السلام گفت: «آیا شما مرا امر به این کار می نمایی؟» فرمود: «آری.» پس مقابل آب ایستاد و یگانگی خدا و نبوّت حضرت محمّدصلی الله علیه وآله و ولایت امیرالمؤمنین و فرزندان پاک او را به یاد آورد و گفت: «خدایا به آبروی آنان مرا از روی این آب عبور ده.» سپس با اسب خود وارد آب شد و از روی آب همانند زمین حرکت نمود و بازگشت و به بنی اسرائیل گفت: «از موسی اطاعت کنید که این دعا [و این کلمات]، کلید درهای بهشت و نجات از دوزخ و نزول رحمت، و فرود آمدن روزی بندگان خدا، و خشنودی خداوند مهیمن خلّاق است.»

بنی اسرائیل این سخنان را نپذیرفتند و گفتند: «ما جز بر روی زمین حرکت نخواهیم نمود.» تا این که خداوند به موسی علیه السلام وحی نمود: «عصای خود را به دریا بزن و بگو: "اَللَّهُمَّ بِجاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبینَ لَمَّا فَلَقْتَهُ".» و چون موسی چنین کرد، آب نیل شکافی پیدا کرد و زمین نمایان شد و موسی علیه السلام به بنی اسرائیل فرمود: «حرکت کنید.» بنی اسرائیل گفتند: «این زمین گل آلود است و ما ترس آن داریم که در آن فرو برویم.» پس خداوند به موسی علیه السلام فرمود: «بگو: اَللَّهُمَّ بِجاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبینَ جَفَّفَها.» و چون چنین گفت، خداوند بادی را فرستاد و بر کف دریا وزید و کف دریا خشک شد و موسی به بنی اسرائیل فرمود: «حرکت کنید.»

بنی اسرائیل گفتند: «ما دوازده قبیله هستیم و ترس آن داریم که اختلافی بین ما رخ دهد و اگر برای هر قبیله ای راه مستقلّی باشد، از اختلاف ایمن خواهیم بود.»

پس خداونـد موسـی علیه السـلام را امر نمود تا با عصای خود دوازده راه آماده کنـد و بگوید: «اَللّٰهُمَّ بِجاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبينَ بَيِّنِ الْأَرْضَ لَنا وَ أَمِطْ أَلَمَنا عَنّا.» پس دوازده راه آماده شـد و به وسـیله باد کف دریا خشـکید و موسـی به بنی اسـرائیل فرمود: «حرکت کنید.» باز بنی اسرائیل گفتند: «اگر هر قبیله ای از ما از راهی برود ما از همدیگر اطلاعی نداریم و امکان دارد بر یکی از ما حادثه ای رخ دهد و دیگران از او اطّلاعی نداشته باشند.»

پس خداوند به موسی فرمود: «با عصای خود بین این آب ها روزنه هایی قرار ده تا هر قبیله ای قبیله دیگر را به بیند و این گونه بگو: اَللّٰهُمَّ بِجاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبينَ لَمّا جَعَلْتَ هذَا الْماءَ طَبَقاتٍ واسِعَةً يَرى بَعْضُهُمْ بَعْضاً مِنْها.»

پس آب ها طبقات وسـیعی پیدا کرد و بنی اسـرائیل همدیگر را مشاهده کردند. و چون وارد نیل شدند و فرعونیان نیز به همراه آنـان وارد نیل گردیدنـد، هنگامی که آخرین نفر قوم موسـی علیه السـلام از رود نیل خارج شـد و آخرین نفر قوم فرعون وارد نیل شد، خداوند آب نیل را امر نمود تا پیوسته شود و فرعون و قومش هلاك شدند و اصحاب موسی علیه السلام به آنان نگاه می کردنـد، از این رو خداونـد به بنی اسـرائیلی که در زمان رسول خداصـلی الله علیه وآله بودنـد می فرمایـد: «آن خـدایی که پـدران شـما را به برکت محمّد و آل محمّدعلیهم السـلام از هلاکت نجات داد و پیامبر شـما موسـی علیه السـلام خدا را به حقّ آنان سوگنـد داد تا شـما نجات یافتیـد، اکنون که او را مشاهـده می کنید چگونه به یاد آن سوگندهای خود نیستید؟ مگر شـما نگفتید: به خدا سوگند اگر آن پیامبر [آخرالزّمان]را یافتیم به او ایمان خواهیم آورد؟!»(۱)

در تفسـیر امام عسـکری علیه السـلام نیز آمده که آن حضـرت در تفسیر آیه «وَ إِذْ قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلى بـارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَـكُمْ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنـدَ بارِئِكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحيمُ»(۲) و قصّه توبه

۱- ۱۳۴) تفسیر امام عسکری علیه السّلام / ۱۱۷.

۲- ۱۳۵) بقره / ۵۴ .

کسانی که از اصحاب موسی علیه السلام گوساله پرست شدند فرمود: «ششصد هزار نفر از قوم موسی گوساله پرستیدند و دوازده هزار نفر آنان گوساله نپرستیدند و خداوند به علّت این که این دوازده هزار نفر، از گوساله پرستان کناره گیری نکردند، به آنان دستور داد باید با شمشیرهای برهنه حرکت کنند و گوساله پرستان را بکشند تا توبه آنان قبول شود. و منادی از طرف موسی علیه السلام ندا کرد: "لعنت خدا بر کسی که با دست و یا پای خود از آنان جلوگیری کند، و لعنت خدا بر کسی که از کشتن گوساله پرستی خودداری کند گر چه خویش و یا دوست او باشد." پس گوساله پرستان خود را تسلیم نمودند تا کشته شوند [و توبه آنان قبول شود].

از سویی کسانی که گوساله نپرستیده بودند گفتند: "مصیبت ما بزرگ تر می باشد چرا که ما به دست خود پدران و مادران و برادران و خویشان خود را می کشیم در حالی که ما گوساله نپرستیده ایم." پس خداوند به موسی علیه السلام وحی نمود: "من به این علّت آنان را گرفتار این مصیبت نمودم که از گوساله پرستان کناره گیری و قطع رابطه نکردند، اکنون به آنان بگو: هر کس خدا را به حقّ محمّد و آل طیّبین او بخواند، خداوند کشتن گوساله پرستان را برای او آسان خواهد نمود."

و چون چنین کردند خداوند کشتن گوساله پرستان را برای آنان آسان نمود و چون کشتن گوساله پرستان ادامه یافت، خداوند به فکر برخی از گوساله پرستان انداخت و به یکدیگر گفتند: "مگر خداوند توسّل به محمّد و آل پاک او را وسیله استجابت دعا قرار نداده و مگر پیامبران گذشته به آنان توسّل پیدا نکردند؟ پس چه مانع است که ما نیز برای نجات خود، آنان را به درگاه خداوند واسطه قرار دهیم و به آنان توسّل پیدا کنیم؟"

پس اجتماع نمودند و به درگاه خداوند ناله زدند و گفتند: "خدایا به آبروی محمّد اکرم، و علیّ افضل و اعظم، و فاطمه صاحب فضل و عصمت، و حسن و حسین دو سبط آقای پیامبران و آقای جوانان اهل بهشت، و به آبروی ذرّیه پاک و طاهر از آل طه و یس گناه ما را ببخش و از خطای ما بگذر و این آدمکشی را از ما

بردار." و چون این دعا را کردند، به موسی علیه السلام ندا شد:

"از کشته شدن بنی اسرائیل جلوگیری کن؛ چرا که برخی از آنان مرا به کسانی سوگند دادند که اگر گوساله پرستان از اوّل مرا به حقّ آنان سوگند می دادند من آنان را از این عمل دور می کردم، و اگر شیطان نیز قبل از خطای خود مرا به حقّ آنان سوگند می داد من او را هدایت می نمودم، و اگر نمرود و یا فرعون نیز مرا به حقّ آنان سوگند می دادند من آنان را نجات می دادم." پس کشتار از بین بنی اسرائیل برطرف گردید و حسرت خوردند که ای کاش ما قبل از این به یاد دعا افتاده بودیم و خدا را به حقّ محمّد و آل طاهرین او می خواندیم تا خداوند ما را از این فتنه حفظ نماید و گرفتار چنین مصیبتی نشویم!!»(۱)

مؤلّف گوید: قضایای مفصّل دیگری نیز در این رابطه نقل شده که به علّت اختصار از نقل آن ها خودداری شد، طالبین می توانند به جلد ۹۴ بحار الأنوار مرحوم علّامه مجلسی مراجعه نمایند.

با توجّه به آنچه گذشت لازم دیدم که در پایان احوال هر معصومی به طور اختصار، توسّلات و نمازها و احراز و صلوات مخصوصه و فضلیت زیارت آن معصوم را نیز بیان نمایم، به امید آن که شیعیان و دوستانشان بهره بیشتری ببرند و این حقیر را نیز از دعای خیرشان بهره مند نمایند.

دعاها و تعویذات و توسّلات رسول خداصلی الله علیه وآله

ربیعه بن کعب می گوید: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «هیچ بنده ای نیست که هر روز هفت مرتبه بگوید: "أَسْئَلُ اللَّهَ الْجَنَّهَ وَ أَعُوذُ بِهِ مِنَ النَّارِ"، جز آن که آتش دوزخ می گوید: خدایا او را از من دور گردان.»(۲)

و نیز روایت شده که چون بنده ای می گوید: «اَللَّهُمَّ أَعْتِقْنی مِنَ النَّارِ وَ أَدْخِلْنِی

۱- ۱۳۶) تفسیر امام عسکری علیه السّلام / ۱۲۰، بحارالأنوار: ۹۴ / ۷.

۲- ۱۳۷) بحارالأنوار: ۹۴ / ۱۹۷.

الْجَنَّهَ وَ زَوِّجْنی مِنَ الْحُورِ الْعینِ»(۱)، دوزخ و بهشت و حورالعین دعای او را آمین می گویند.

سیّد بن طاوس در مهج الدّعوات از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل نموده که به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر گاه از چیزی ترسیدی و یا مشکل سختی برای تو رخ داد، بگو: اَللَّهُمَّ إِنّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُنْجِیَنی مِنْ هذَا الْغَمِّ.»(۲)

تعویذ جبریل نسبت به رسول خداصلی الله علیه وآله هنگامی که مرد یهودی قصد سویی به آن حضرت نمود، و آن تعویذ کلماتی است که خداوند برای او فرستاده است:

«أُعیذُکَ بِکَلِماتِ اللَّهِ التَّامَّهِ وَ أَسْمائِهِ کُلِّها، مِنْ شَرِّ کُلِّ عَیْنٍ لامَّهٍ، وَ مِنْ شَرِّ أَبی قِتْرَهَ [أبی قتره کنیه شیطان است] وَ أَبی عُرْوَهَ، وَ دَنْهَشَ وَ ما وَلَدُوا، وَ مِنْ شَرِّ الطَّیّاراتِ الْمَرَدَهِ، وَ مِنْ شَرِّ مَنْ یَعْمَلُ الْخَطیئَهَ وَ یَهُمُّ بِها، وَ مِنْ شَرِّ النَّفّاثاتِ فِی الْعُقَدِ وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ وَ مِنْ شَرِّ الْخَفِیّاتِ فِی الرَّصَدِ اللّاتی یُحِطْنَ [یجعلن] الْإِنْسانَ کَالْبَلَدِ بَعْدَ ما کانَ کَالْأَسَدِ.»(۳)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «هنگامی که در جنگ احد، مردم از گرد رسول خدا متفرّق شدند، آن حضرت با خدای خود چنین گفت: "اَللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ وَ إِلَیْکَ الْمُشْتَکی وَ أَنْتَ الْمُسْتَعانُ". پس جبرئیل نازل شد و گفت: "ای محمّد! این دعایی است که ابراهیم علیه السلام هنگامی که در آتش انداخته شد خواند، و این دعای یونس است هنگامی که در شکم ماهی قرار گرفت."»

سپس گوید: «رسول خداصلی الله علیه وآله را عادت این بود که در دعای خود [در سختی ها]چنین می خواند: "اَللَّهُمَّ وَ اجْعَلْنی صَبُوراً، وَ اجْعَلْنی شَکُوراً وَ اجْعَلْنی فی أَمانِکَ."»(۴)

عبداللَّه بن مسعود می گوید: روزی خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدم و پس از

ص: ۱۰۰

۱- ۱۳۸) کافی: ۳ / ۳۴۴.

۲- ۱۳۹) مهج الدّعوات / ۴، بحارالأنوار: ۹۱ / ۲۰۹.

۳- ۱۴۰) مهج الدّعوات / ۸۷، بحارالأنوار: ۹۱ / ۲۱۲.

۴- ۱۴۱) همان.

سلام به آن حضرت عرضه داشتم: «یا رسول اللَّه! حقّ را به من نشان دهید، به گونه ای که من آشکار آن را ببینم.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «داخل مخدع [یعنی اتاق پسین] شو تا آن را ببینی.» پس من وارد پس اتاق شدم و علیّ بن ابی طالب علیه السلام را دیدم که در حال رکوع و سجده بود و با حال خشوع می فرمود:

«اَللَّهُمَّ بِحَقِّ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ إِلّا ما غَفَرْتَ لِلْمُذْنِبینَ مِنْ شیعَتی.» پس من خارج شدم تا این خبر را به رسول خداصلی الله علیه وآله برسانم، ناگهان رسول خداصلی الله علیه وآله را دیدم که در حال رکوع و سجده بود و با حال خشوع می فرمود: «اَللَّهُمَّ بِحَقِّ عَلِیٍّ وَلِیِّکَ إِلّا ما غَفَرْتَ لِلْمُذْنِبینَ مِنْ أُمَّتی.» پس ترس و هراس مرا گرفت [و به حال غشوه افتادم] و رسول خداصلی الله علیه وآله نماز خود را کوتاه نمود و به من فرمود: «ای ابن مسعود! آیا پس از ایمان به خدا کافر شدی؟» گفتم: «کافر نشدم و لکن [متحیّر ماندم]؛ چرا که دیدم علی علیه السلام خدا را می خواند و او را به حقّ شما سوگند می دهد، و شما را دیدم که خدا را می خوانید و او را به حقّ علی سوگند می دهید و ندانستم کدام یک از شما نزد خدا آبرومندتر و عزیزتر هستید؟»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «ای ابن مسعود! خداوند متعال، من و علی و حسن و حسین را از نور قدس خویش آفرید و چون خواست خلق را بیافریند، از نور من آسمان ها و زمین را آفرید، و به خدا سوگند من از آسمان ها و زمین عزیزتر هستم، و از نور علی نیز عرش و کرسیّ را آفرید، و به خدا سوگند علی از عرش و کرسی عزیزتر است، و از نور حسن ملائکه و حورالعین را آفرید و به خدا سوگند حسن از ملائکه و حورالعین عزیزتر است، و از نور حسین لوح و قلم را آفرید، و به خدا سوگند حسین از لوح و قلم عزیزتر است، و چون عالم تاریک بود ملائکه به درگاه خدا ناله کردند و صدا زدند: "خدایا به حق این اشباحی که خلق نمودی ما را از این ظلمت و تاریکی نجات ده." پس خداوند روح را آفرید و از آن نور آفریده شد و فاطمه زهراعلیه السلام را از آن نور آفرید و او را مقابل عرش قرار داد و با نور او شرق و غرب عالم روشن گردید، از این رو او را زهرا نامیدند.»

سپس فرمود: «ای ابن مسعود! روز قیامت خداوند به من و علی می فرماید: "هر که را دوست می دارید داخل بهشت کنید و هر که را دشـمن می داریـد داخـل دوزخ نماییـد، همـان گونه که خداونـد می فرمایـد: «أَلْقِیا فی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنیـدٍ»(۱)".» ابن مسـعود می گویـد: گفتم: «مقصود از کفّـار عنیـد کیست؟» فرمود: «"کفّار" کسـی است که به نبوّت من کافر باشـد و "عنیـد" کسی است که با علی عناد کند.»(۲)

دعای رسول خداصلی الله علیه وآله برای نجات از شرّ جنّ

عبـداللَّه بن مسـعود می گویـد: من خـدمت رسول خداصـلی الله علیه وآله بودم هنگـامی که جبرئیل علیه السـلام با او بود، پس رسول خداصـلی الله علیه وآله شـروع به خواندن [قرآن] نمود، ناگهان عفریتی از مَرَده جنّ - که در دست او شعله ای از آتش بود - به آن حضـرت نزدیک شـد، و جبرئیل علیه السـلام به او فرمود: «ای محمّد! آیا می خواهی کلماتی را به تو یاد بدهم که چون بخوانی شیطان مقابل تو به رو بیفتد و آتش او خاموش شود؟»

رسـول خداصـلی الله علیه وآله فرمـود: «حبیبی جبرئیـل! آری.» جبرئیـل فرمـود: «این کلمـات را بخـوان: أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِ اللَّهِ، وَ کَلِماتِهِ التَّامَّاتِ الَّتی لا یُجاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَ لا فاجِرٌ، مِنْ شَرِّ ما ذَرَأَ فِی الْأَرْضِ، وَ ما یَخْرُجُ مِنْها، وَ مِنْ شَرِّ ما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما یَعْرُجُ فیها وَ مِنْ شَـرِّ فِتَنِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ مِنْ شَـرِّ طَوارِقِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ إِلّا طارِقاً یَطْرُقُ بِخَیْرٍ یا رَحْمنُ.» و چون رسول خداصـلی الله علیه وآله این کلمات را خواند، آن عفریت [و شیطان جنّی] به رو افتاد و شعله او خاموش شد.(۳)

حرز حضرت خدیجه، همسر رسول خداصلی الله علیه وآله

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ یا حَیُّ یا قَیُّومُ بِرَحْمَتِکَ أَسْـتَغیثُ فَأَغِثْنی وَ لا تَکِلْنی إِلی نَفْسی طَرْفَهَ عَیْنٍ أَبَداً، وَ أَصْلِحْ لی شَأْنی کُلَّهُ.» این حرز به حضرت فاطمه زهراعلیها السلام نیز

ص: ۱۰۲

۱- ۱۴۲) ق / ۲۴.

۲- ۱۴۳) بحارالأنوار: ۳۶ / ۷۳.

۳- ۱۴۴) مهج الدّعوات / ۹۰.

نسبت داده شده است.(۱)

حرز دیگری از حضرت خدیجه علیها السلام

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، یا اللَّهُ، یا حافِظُ، یا حَفیظُ، یا رَقیبُ.»(۲)

حرز آمنه مادر رسول خداصلی الله علیه وآله

حضرت آمنه علیها السلام چون به رسول خداصلی الله علیه وآله باردار شد، در خواب به او گفته شد: «تو بهترین انسان ها را حمل نموده ای؛ نام او را "محمّد" قرار ده و در تورات نام او "احمد" است، و این حرز را به او بیاویز.» و چون آمنه از خواب بیدار شد، کنار سر او این حرز آماده شده بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، أَسْتَرْعیکَ رَبَّکَ، وَ أَعُوذُ بِالْواحِدِ مِنْ شَرِّ کُلِّ حاسِدٍ قائِمٍ أَوْ قاعِدٍ وَ کُلِّ خَلْقٍ رائِدٍ فی طُرُقِ الْمَوارِدِ لا تُضِرُّوهُ فی یَقَظَهٍ وَ لا مَنامٍ وَ لا فی ظَعْنٍ وَ لا فی مُقامٍ سَجیسَ اللَّیالی وَ أَواخِرَ الْأَیّامِ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدیهِمْ وَ حِجابُ اللَّهِ فَوْقَ عادِیَتِهِمْ.»(۳)

۱- ۱۴۵) مهج الدّعوات / ۶، بحارالأنوار: ۹۴ / ۲۲۴.

۲- ۱۴۶) همان.

۳- ۱۴۷) بحارالأنوار: ۹۱ / ۲۱۴، مهج الدّعوات / ۴.

اشعار مدح و مرثیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

اشاره

ص: ۱۰۵

ولادت رسول خداصلی الله علیه وآله

امشب وجود را شرف دیگر آمده

در جلوه آن جمال خدا منظر آمده

در شام تیره مهر جهان گستر آمده

دوران تیرگیّ و ستم بر سر آمده

بر جنّ و انس و حور و ملک رهبر آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده

ای آفتاب، جلوه نمایی مبارک است

ای حسن غیب، پرده گشایی مبارک است

ای بزم شب، فروغ خدایی مبارک است

ای برده گان، طلوع رهایی مبارک است

خوبان روزگار، حقیر محمّدند

خورشید و ماه، هر دو اسیر محمّدند

پیغمبران تمام، بشیر محمّدند

یک جلوه از جمال منیر محمّدند

او آفتاب و خیل رسل اختر آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده

این است آن که بتکده زیر و زبر کند

زانگشت خویش، معجز شقّ القمر کند

خود را تمامِ عمر، چراغ بشر کند

شامِ سیاه عالمیان را سحر کند

در دامن تو، مهرِ جهان پرور آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده

ای مکّه بر تو نور محمّدصلی الله علیه وآله خجسته باد

بت هایِ شرک، با تبر او شکسته باد

پیوند کفر با نفسِ او گسسته باد

دستِ ستمگران جهان خوار بسته باد

دستی که دادِ عدل ستاند بر آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده

پیدایش دو آیت سرمد مبارک است

یک صبح را دو عید مؤیّد مبارک است

در تیرگی تجلّی احمد مبارک است

میلاد جعفر بن محمّدصلی الله علیه وآله مبارک است

درّی الهی از صدف دیگر آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده

ما را بود هماره ره و رسمِ جعفری

مشی و مرام جعفری و عشق حیدری

داریم بر تمام ملل مجد و سروری

با چارده چراغ نمودیم رهبری

«میثم» در این مسیر ثناگستر آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده(۱)

ولادت حضرت رسول صلی الله علیه وآله

امشب زمین کند به سماوات سروری

امشب نسیم مکّه کند روح پروری

امشب به دور مکّه مه و مهر و اختران

از زهره تا زحل همه گشتند مشتری

ص :۱۰۷

۱- ۱۴۸) نخل میثم.

امشب زخاک رفته بر افلاک موج نور

امشب به عرش، فرش زند کوس برتری

آمد خلیل بت شکنِ دهر با تبر

افتاده لرزه بر تن بت های آذری

بت های کعبه نغمه تهلیلشان به لب

احجار مکّه کرده به تقدیس گوهری

نوشیروان! ز کنگره قصر خویشتن

بشنو سرود معدلت و دادگستری

دریایِ ساوه، رودِ سماوه شدند خشک

حیرت برند هر دو به اسرار دیگری

تاج شرف نهاده خدا بر سر بشر

افتاده شور در مَلَک و حوری و پری

مسدود شد به روی شیاطین، رهِ سپهر

از کاهنان گرفته شده علم ساحری

آتشکده خموش و بتان سرنگون به خاک

افتاده نطق پادشهان از سخنوری

مرد و زن و فقیر و غنی کوچک و بزرگ

خوانند عاشقانه سرود برابری

باور کنید نور عدالت دمیده است

باور کنید طی شده دور ستمگری

باور کنید مژده میلاد احمد است

باور کنید عید بزرگ محمّدصلی الله علیه وآله است(۱)

ص: ۱۰۸

۱- ۱۴۹) نخل میثم: ۴ / ۳۳.

ثنای رسول اللّه صلی الله علیه وآله

ملک وجود تحت لوای محمّدصلی الله علیه وآله است

بحرِ بقا نمی ز عطای محمّدصلی الله علیه وآله است

توحید زنده از نفس روح بخش او

قرآن کتاب مدح و ثنای محمّدصلی الله علیه وآله است

عیسی که بر سپهر چهارم عروج کرد

طول حیات او به دعای محمّدصلی الله علیه وآله است

هر آیه ای که وجه خدا را نشان دهد

آئینه تمام نمای محمّدصلی الله علیه وآله است

گوشی که بشنود سخن وحی را کجاست؟

عالم پر از صدای رسای محمّدصلی الله علیه وآله است

قرب خدا، دعای ملائک، صفای دل

در خواندن حدیث کسای محمّدصلی الله علیه وآله است

مفتاح رمز وحدت اسلام و مسلمین

در دست های عقده گشای محمّدصلی الله علیه وآله است

شاگرد ابتدایی او کیست، جبرئیل

مرهون درس روح فزای محمّدصلی الله علیه وآله است

نور ولایتش همه جا موج می زند

ظرف وجود، جام ولای محمّدصلی الله علیه وآله است

عالم اگر که حاتم طایی شوند، باز

بر هر که بنگرند گدای محمّدصلی الله علیه وآله است

تنها مزار و تربتِ پاکش مدینه نیست

ملکِ وجود صحن و سرای محمّدصلی الله علیه وآله است

حصن خدا، بهشت خدا، رحمت خداست

هر جا که سایه ای ز لوای محمّدصلی الله علیه وآله است

عالم بود به ظلّ لوای علی ولی

حتّی علی به ظلّ لوای محمّدصلی الله علیه وآله است

باور کنید جز مدد جبرئیل نیست

«میثم» اگر مدیحه سرای محمّدصلی الله علیه وآله است(۱)

رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله

ای مدینه آفتاب حسن سرمد را چه کردی؟

آن خدایی عبد آن عبد مؤیّد را چه کردی؟

جانِ جانِ عالم ایجاد، احمد را چه کردی؟

از چه خاموشی بگو آخر محمّدصلی الله علیه وآله را چه کردی؟

جا به زیر خاک دادی روحِ روحِ انبیا را؟

آن که بار خلق را بر دوش می برد چون شد؟

آن که بهر عزّت ما خون دل می خورد چون شد؟

آن که خندید و لبش از سنگ کین آزرد چون شد؟

آن که گُل گفت و گُل رویش زغم پژمرد چون شد؟

در کجا کردی تو پنهان آفتابِ جان ما را؟

قلب آدم در غم پیغمبر خاتم گرفته

بغض مانده در گلوی عترت و عالم گرفته

منبر و محراب و مسجد را غبارِ غم گرفته

حضرت زهرا سیه پوشیده و ماتم گرفته

ص :۱۱۰

۱- ۱۵۰) نخل میثم: ۴ / ۳۶.

اشک غربت کرده پر، چشم علیِ مرتضی را

ای مدینه ای مدینه جامه نیلی به تن کن

یا امیرالمؤمنین جان دو عالم را کفن کن

گوهر اشک از دو چشم خود نثار آن بدن کن

پاک با دست محبّت اشک از چشم حسن کن

کن نوازش از ره رأفت شهید کربلا را

زینب و کلثوم با مادر عزا دارند هر دو

با علی در گریه و اندوه و غم یارند هر دو

در کنار فاطمه با چشم خونبارند هر دو

دیده گریان، دست بر دل، سر به دیوارند هر دو

هر دو می بینند اشک غربت شیر خدا را

فاطمه یکدم نیفتد نام بابا از زبانش

جان رسیده بر لب و از دست رفته جان جانش

تیره تر از گوشه بیت الحزن شد آشیانش

هیزم آوردند جای دسته گل در آستانش

سوختند از شعله آتش درِ بیت الولا را

باغبانا بعد عمری خون دل، حقّت ادا شد

غنچه از گُل، گُل ز بلبل، بلبل از گلشن جدا شد

با تنِ تنها اسیرِ روبهان شیرِ خدا شد

فاطمه از پا فتاد و طفل معصومش فدا شد

تسلیت دادند با ضرب لگد خیرالنّسا را

اوّلین تیغی که دشمن بعد پیغمبر کشیده

پیش چشم فاطمه بر کشتن حیدر کشیده

ص :۱۱۱

ناله آنجا از جگر صدّیقه اطهر کشیده

زین جنایت، ناله هم محراب و هم منبر کشیده

در غم حیدر کشیده ناله واغربتا را

یا محمّدصلی الله علیه وآله بعد تو شیر خدا خانه نشین شد

چون کتاب آسمانی دخترت نقش زمین شد

لاله باران پیکر پاک حسن از تیر کین شد

کشته فرزندت حسین از خنجر شمر لعین شد

شرح، «میثم» می دهد بر امّتت این غصّه ها را

شهر پیامبرصلی الله علیه وآله

ای زائرین به شهر پیمبر خوش آمدید

در خانه بتول مطهّر خوش آمدید

این است آن مدینه که بود آرزویتان

گرد و غبارِ اوست به رخ آبرویتان

این است آن مدینه که انوار کبریا

تابد به دیده از حرم ختم انبیا

این است آن مدینه که خاکش سرشت ماست

این است آن مدینه که رشک بهشت ماست

این است آن مدینه که بر حضرت رسول

آیات وحی کرده ز سوی خدا نزول

این است آن مدینه که از بام و از درش

خیزد صدای زمزمه های پیمبرش

این جا طنین زمزمه های محمّدصلی الله علیه وآله است

این جا مزار روح فزای محمّدصلی الله علیه وآله است

ص: ۱۱۲

این شهر زادگاه دو سبط پیمبر است

این جا مقام حضرت زهرا و حیدر است

این جا به گوش، ناله و فریاد و زمزمه است

گویی صدای گریه زهرا و فاطمه است

دیوار و در کشد ز جگر دمبدم خروش

گویی صدای یا ابتا می رسد به گوش

این جا تمام هستی و بود و نبود ماست

این جا بهشت دامن یاس کبود ماست

این جا شرر ز خانه مولا زبانه زد

این جا مغیره فاطمه را تازیانه زد

این جا ز کینه ضربه به پهلوی او زدند

این جا غلاف تیغ به بازوی او زدند

این جا اگر چه نیست نجف، تربت علی است

هر گوشه گوشه اش سند غربت علی است(۱)

۱- ۱۵۱) نخل میثم: ۴ / ۳۰.

رهبران

معصوم

امامت ائمّه معصومین علیهم السلام

اشاره

ص: ۱۱۵

امامت در مکتب شیعه امامیّه

نصب امام برای هدایت مردم، همانند ارسال رسول بر خداوند لازم و واجب است و گرنه مردم دچار حیرت و گمراهی و انحراف از مسیر حقّ خواهند شد و اگر امامان و اوصیای پیامبران علیهم السلام حقایق ادیان الهی را بیان نکنند، اختلاف و تشتّت بین مردم فراوان خواهد شد و فرقه گرایی - همان گونه که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «امّت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند و یک فرقه آنان اهل نجات هستند و بقیه اهل آتش اند.» - به وجود خواهد آمد که اکنون مشاهده می کنیم.

از این رو، دانشمندان شیعه نصب امام را همانند ارسال رسول، عقلاً و نقلاً واجب می دانند و ادلّه عقلیّه و نقلیّه ای برای آن بیان نموده اند که به صورت اجمال به آنها اشاره می شود. ادلّه عقلیّه آنان در پنج دلیل خلاصه می شود:

۱- به همان دلیل که اضطرار و نیاز به وجود پیامبر احساس می شود، اضطرار و نیاز به وجود امام نیز احساس می شود، و کتاب های آسمانی و احکام ادیان نمی تواند جایگزین امام باشد؛ چرا که گروه ها و فرقه های گوناگون و صاحبان مذاهب مختلف هر کدام برای مذهب خود به کتاب خدا استدلال می نمایند؛ از این رو باید هر پیامبری برای خود جانشینی قرار دهد تا مردم را به حقایق دین آشنا سازد و از گمراهی برهاند. به عنوان مثال، کسانی که خدا را جسم می دانند، به آیه

شریفه «الرَّحمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی»(۱) و آیه «یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدیهِمْ»(۲) استدلال می کنند، قائلین به جبر نیز به آیه «قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»(۳) استدلال می نمایند، و قائلین به این که کارها همه توسط خدا انجام می گیرد و مردم دخالتی در آنها ندارند به آیه «یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدی مَنْ یَشاءُ»(۴) استدلال می نمایند، و کسانی که می گویند: خدا در قیامت دیده می شود به آیه «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَّاضِرَهٌ * إِلی رَبِّها ناظِرَهٌ»(۵) استدلال می نمایند، و کسانی که خدا را عادل می دانند و قائل به جبر نیستند به آیات دیگری [مانند آیه «إِنَّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ إِمَّا شاکِراً وَ إِمَّا کَفُوراً»(۶) و آیه «وَ هَدَیْناهُ النَّجْدَیْنِ»(۷) و امثال آن] استدلال می کنند.

خلاصه این که هر فرقه و صاحب مذهبی به کتاب خدا و سنّت رسول اوصلی الله علیه وآله تکیه می نماید؛ چرا که آیات قرآن محکم و متشابه و مجمل و مؤوّل و ناسخ و منسوخ دارد و در سنّت نیز، روایات مجعول و ساختگی [از زمان خلفا و امویّین]بسیار یافت می شود.

افزون بر آن بیشتر مردم نسبت به معنای آیات و روایات آگاهی ندارند و [یا]هواهای نفسانی و اغراض دنیوی آنان سبب می شود که آیات و روایات را مطابق میل خود تفسیر نمایند. از این رو، بر هر پیامبر مرسلی واجب است برای خود وصیّ و جانشینی تعیین نماید که به اسرار کتاب خدا [و حقایق دین] آگاه باشد تا مردم در حیرت و گمراهی واقع نشوند و از همین راه نیز مردم حجّت خدا و وصیّ پیامبر خود را در هر زمان بشناسند و اختلاف و فرقه گرایی در بین مردم ایجاد نشود.

خداوند این خطر را در آیه «هُوَ الَّذی أَنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاء الْفِتْنَهِ

۱- ۱۵۲) طه / ۵ .

۲- ۱۵۳) فتح / ۱۰.

۳- ۱۵۴) نساء / ۷۸.

۴- ۱۵۵) نحل / ۹۳.

۵- ۱۵۶) قیامه / ۲۲ - ۲۳.

۶- ۱۵۷) إنسان / ۳.

۷- ۱۵۸) بلد / ۱۰.

وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...»(1) بیان نموده است. و از این آیه به خوبی روشن می شود که افراد ناآگاه و کسانی که اهداف دنیایی دارند، آن دسته از آیات قرآن را که قابل تأویل است به نفع خودشان تأویل می نمایند. از این رو برای روشن شدن و شناسایی امام و حجّت خدا [همان گونه که در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده]، خداوند آیات قرآن را یکسان قرار نداده و آنها را مجمل و متشابه و قابل تأویل و ناسخ و منسوخ قرار داده تا مردم امام و حجّت خدا را به این وسیله شناسایی نمایند.

۲- لطف و ترحّم خداوند نسبت به هدایت مردم عقلاً واجب است و تعیین امام معصوم از طرف خداوند لطفی است به مردم؛ چرا که با بودن او اختلاف ها برطرف می شود و بین مردم اتّحاد برقرار می گردد و حقّ ضعیف از قوی و حقّ فقیر از غنی گرفته می شود و اگر چنین امام معصومی از ناحیه خدا و رسول اوصلی الله علیه وآله تعیین نشود، دین خدا دگرگون و واجبات آن مختل می ماند [و حقّ ضعیف از قوی و مظلوم از ظالم گرفته نمی شود] و این خلاف هدف ادیان آسمانی و ارسال رسل خواهد بود.

۳- عقل سالم و فهم صحیح محال می داند خدای حکیم و رسول کریم - که مبعوث برای هدایت همه انسان ها است و دین و شریعت او تا قیامت باید هادی مردم باشد - با توجّه به نهایت رأفت و مهربانی او به مردم - آنان را سرگردان و بدون راهنما رها کند و برای کتابی که دارای آیات متشابه و مجمل و ناسخ و منسوخ است مفسّر و مبیّن و معلّمی که همه اسرار آن را بداند قرار ندهد و مردم را در معرض اشتباه و انحراف از دین قرار دهد.

آری، این عمل نسبت به ربّ العالمین و رسول او سیّدالمرسلین بسیار قبیح و دور از تدبیر می باشد و چگونه می توان پذیرفت که خداوند انسان ها را امر به

۱- ۱۵۹) آل عمران / ۷.

وصیّت کند تا اطفال آنان پس از پدران خود ضایع و بدون قیّم و سرپرست نشوند، و لکن بر پیامبر خدا واجب نکند که امام و جانشینی برای خود تعیین نماید تا امّت او سرگردان نباشند و راه دیانت و صراط مستقیم دین را بدانند؟ با این تفاوت که رأفت و مهربانی خدا و رسول اوصلی الله علیه وآله نسبت به امّت با مهر و محبّت مردم نسبت به یکدیگر قابل مقایسه نیست.

۴- مخالفین ما یعنی اهل تسنّن معترف اند که عادت خداوند از آدم تا خاتم این بوده که هیچ پیامبری را از بین مردم نبرده جز آن که برای او خلیفه و جانشینی تعیین نموده است و عادت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز این بوده که هر زمان به مسافرت می رفته در مدینه کسی را جایگزین خود می نموده است و این عادت بین رؤسا و حکّام و ولات نیز جاری بوده است و چگونه می توان پذیرفت که پیامبر اسلام چنین عملی را انجام نداده باشد و مردم را سرگردان رها کرده باشد؟ با توجّه به این که - برخلاف پیامبران گذشته - آیین او تا قیامت ادامه خواهد داشت.

۵- همان گونه که گذشت، مقام امامت نیز مانند مقام نبوّت و پیامبری است و همان طور که پیامبر باید از طرف خدا تعیین شود، امام نیز باید از ناحیه خداوند تعیین شود. از سویی، چنان که گذشت، عقول مردم از تشخیص کسی که صلاحیّت این منصب بزرگ و مسئولیّت سنگین را داشته باشد عاجز و ناتوان است، و وجدان هر انسانی نیز این معنا را درک می کند، چرا که ما فراوان دیده ایم افراد عاقل و دانا و صاحب تدبیر، شخصی را برای ولایت و سرپرستی محلّی و یا شهری و یا کشوری معرّفی کردند و سپس به خطای خود پی بردند و دیگری را به جای او معرّفی کردند و همواره این مشکل وجود داشته است، با این وضعیت، عقول ناقص مردم چگونه می تواند رهبر صالحی برای مردم تعیین کند که مصالح دنیا و آخرت آنان را تأمین نماید؟

گذشته از آنچه گفته شد، عصمت برای امام و رهبر شرط مسلّم است و عصمت یک امر باطنی است که احدی جز خداوند از آن آگاه نیست.

و امّا دلیل نقلی برای اثبات این مسأله از قرآن بسیار زیاد است و ما در کتاب «آیات الفضائل» آن ها را جمع آوری نمودیم و اکنون به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- آیه شریفه «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً»(۱).

از آیه فوق و احادیث فراوانی در کتب شیعه و اهل تسنّن استفاده می شود که این آیه پس از انتصاب امیرالمؤمنین علیه السلام به امامت در غدیر خم نازل شده است.

۲- آیه شریفه «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ»(۲).

از این آیه نیز استفاده می شود که اختیار امور دین و دنیای مردم مربوط به خداوند است و همان گونه که گذشت انتخاب امام همانند انتخاب پیامبر در اختیار خداوند است و اوست که از مصالح واقعیّه و اسرار درونی مردم آگاه است و جز او کسی توانایی و حقّ انتخاب امام و یا پیامبر را ندارد. مؤیّد این معنا این است که بسیاری از مفسّرین اهل سنّت گفته اند: این آیه در پاسخ کسانی نازل شده که می گفته اند: برای چه خداوند پیامبر دیگری را جز این پیامبر برای مردم نفرستاده است؟

۳- آیات قرآن و اخبار متواتر می گوید: حکم هر چیزی در قرآن بیان شده است. مانند آیه شریفه «ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ»(۳)، و آیه شریفه «وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ»(۴)، و آیه شریفه «وَ کُلَّ شَیْ ءٍ أحْصَیْناهُ فی إِمامٍ مُبینٍ»(۵)، و آیه شریفه «وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلّا فی کِتابٍ مُبینٍ»(۶).

و معلوم است که عقول مردم قادر نیست که همه چیز را بداند و یا از قرآن استفاده کند و خداوند باید کسی را که دانای به همه چیز باشد و حقایق قرآن را بداند بین مردم قرار بدهد تا مردم برای فهم حقایق دین و قرآن به او مراجعه نمایند.

۱- ۱۶۰) مائده / ۳.

۲- ۱۶۱) قصص / ۶۸ .

۳- ۱۶۲) أنعام / ۳۸.

۴- ۱۶۳) نحل / ۸۹ .

۵- ۱۶۴) یس / ۱۲.

۶- ۱۶۵) أنعام / ۵۹ .

از سویی، اگر حکم همه چیزها در قرآن آمده، چگونه مسأله امامت امّت که بزرگ ترین مسأله اسلام است در قرآن نیامده باشد؟

۴- آیه شریفه «أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ»(۱).

این آیه اطاعت اولی الأمر را همانند اطاعت از رسول خداصلی الله علیه وآله واجب دانسته است. و شکّی نیست که خداوند امر به اطاعت هر صاحب امری نمی کند؛ چرا که برخی از صاحبان امر [و حکّام]، فاسد و فاسق هستند و مردم را به معصیت امر می نمایند و امکان ندارد خداوند مؤمنین را موظّف به اطاعت از آنان نماید. بنابر این، خداوند امر به اطاعت کسی می نماید که همانند رسول خدا از ناحیه او منصوب باشد و گرنه نقض غرض خواهد شد.

۵- آیه شریفه «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ»(۲).

اهل سنّت از ابن عبّاس نقل کرده اند که گوید: ما زمان رسول خداصلی الله علیه وآله این آیه را، «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیْکَ فی عَلِیٍّ» قرائت می کردیم.(۳) و دیگران از اهل سنّت نیز گفته اند: این آیه درباره علیّ بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

مؤلّف گوید: تفصیل این آیات را در کتاب آیات الفضائل بیان نموده ایم. خوانندگان می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

۶- از آیه «أَیَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ یُتْرَکَ سُدیً»(۴)، و آیه «فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ»(۵) ظاهر می شود که مردم به هوا و هوس های خود واگذار نشده اند و اگر در چیزی اختلاف و نزاع پیدا کنند باید آن را به خدا و رسول اوصلی الله علیه وآله ارجاع دهند، و هیچ نزاعی مهمّ تر از نزاع در امامت نبوده و مردم باید در این مسأله به

۱- ۱۶۶) نساء / ۵۹ .

۲- ۱۶۷) مائده / ۶۷ .

۳- ۱۶۸) الدّر المنثور: ۳ / ۳۱۸.

۴- ۱۶۹) قیامه / ۳۶.

۵- ۱۷۰) نساء / ۵۹ .

خدا و رسول او مراجعه می کردند و از پیش خود کسی را برای امامت انتخاب نمی نمودند.

۷- از آیه شریفه «وَ کُلَّ شَیْ ءٍ أَحْصَیْناهُ فی إِمامٍ مُبینٍ»(۱) به روشنی استفاده می شود که خداوند امامی را برای مردم برگزیده که به همه امور و حقایق، عالم است [و چنین امامانی جز ائمّه معصومین علیهم السلام نخواهند بود].

شرایط لازم امام و رهبر

همان گونه که پیش از این در شرایط مشترک بین پیامبر و امام بیان شد، چند شرط برای امام علیه السلام لازم است:

۱- عصمت: دلیل لازم بودن عصمت این است که امامت برای آن است که حقّ مظلوم از ظالم گرفته شود و فساد و فتنه بین مردم رخ ندهد، و امام باید مردم را به انجام واجبات و ترک محرّمات وا بدارد و حدود و فرائض الهی را اقامه کند و متخلّفین و فسّاق را مجازات نماید، و اگر او معصوم نباشد و امکان داشته باشد که خطایی از او سر بزند نمی تواند چنین وظایفی را انجام بدهد، از سویی، وجوب نصب او برای جلوگیری از خطاهای مکلّفین است و اگر او نیز جایز الخطا باشد نیاز به امام دیگری پیدا می کند(۲) و نقض غرض خواهد بود.

۲- امام باید از جمیع مردم در جمیع خصلت های نیک افضل باشد. بنابر این تقدیم مفضول بر فاضل و بالا بردن مرتبه مفضول و پایین آوردن مرتبه فاضل عقلاً قبیح است و قرآن نیز می فرماید: «أَفَمَنْ یَهْدی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدّی إِلّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ»(۳)، و در آیه دیگری می فرماید: «هَلْ یَسْتَوِی الَّذینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذینَ لا یَعْلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ»(۴)، و در آیه دیگری می فرماید:

۱- ۱۷۱) یس / ۱۲.

۲- ۱۷۲) و تسلسل به وجود می آید و آن محال و باطل خواهد بود.

۳- ۱۷۳) یونس / ۳۵.

۴- ۱۷۴) زمر / ۹.

«فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنتُمْ لا تَعْلَمُونَ»(۱)، و اهل ذکر اهل قرآن و دانش دین هستند. و آیه «إِنّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلیفَهً»(۲)، و آیه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَهً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ»(۳) نیز به همین معنا اشاره دارند. توضیح این آیات در موضوعات پیشین گذشت.

۳- امامت امام باید از ناحیه خدا و رسول او باشد تا عصمت که شرط اوّل آن است و از امور باطنی و پنهان است و مردم نمی توانند از آن اطّلاع پیدا کنند تأمین شود.

خواجه نصیر الدّین طوسی به طور خلاصه برای امام علیه السلام هشت شرط بیان نموده است:

۱ - عصمت.

۲ - علم به جمیع آنچه مردم برای دنیا و دین خود به آن نیاز دارند؛ چرا که بدون آن غرض از امامت امام حاصل نخواهد شد [امام باید همه لغات و زبان های مردم جهان، بلکه زبان حیوانات را نیز بداند تا بتواند جوابگوی نیازهای آنان باشد].

۳ - شجاعت: امام برای جلوگیری از فتنه و از بین بردن اهل باطل و دفاع از حقّ مظلومین باید شجاع باشد؛ چرا که اگر رئیس فرار کند، زیان او بیشتر از مردم دیگر خواهد بود و سبب شکست مسلمین و سلطه اجانب خواهد شد.

۴ - امام باید در تمام صفات نیک، مانند شجاعت، سخاوت، مروّت، احسان، علم و... افضل از همه مردم باشد تا این که تقدیم مفضول بر فاضل نشود.

۵ - امام باید از عیوب و نواقص خَلقی و خُلقی که مردم از آنها نفرت پیدا می کنند سالم باشد، یعنی کور و جذامی و بخیل و حریص به دنیا و بداخلاق و زنازاده و.... نباشد.

۱- ۱۷۵) نحل / ۴۳.

۲- ۱۷۶) بقره / ۳۰.

۳- ۱۷۷) بقره / ۲۴۷.

۶ – زهد و عبادت امام باید از همه مردم بیشتر باشد.

۷ – امام باید دارای معجزاتی باشد که امامت او را اثبات نماید.

۸ – امامت امام باید بر همه مردم باشد تا فسادی بین مردم رخ ندهد.(۱)

مؤلّف گوید: آنچه گفته شد جز بر ائمّه اهل البیت علیهم السلام تطبیق نمی شود و تاریخ و روایات شیعه و اهل سنّت نیز شاهد بر آن است. تفصیل این مطلب در مباحث آینده خواهد آمد.

خلاصه ای از ادلّه معرفت و شناخت امام علیه السلام

امام را از سه راه می توان شناخت؛ گر چه نشانه های امامت او بیش از این هاست، لکن مهم ترین نشانه های امام سه چیز است:

۱- تصریح پیامبرصلی الله علیه وآله بر امامت امام و خلیفه بعد از خود و تصریح هر امامی بر امامت امام بعد از خود. و این آسان ترین و روشن ترین راه شناخت امام و انسب به لطف خداوند نسبت به بندگان خود می باشد.

۲- معجزات امام علیه السلام که باید همراه با ادّعای امامت او باشد.

۳- افضلیّت امام علیه السلام نسبت به همه امّت و یا کسانی که ادّعای امامت کرده اند باید ثابت باشد؛ از این رو آنچه اهل سنّت برای اثبات خلافت و امامت ابوبکر و عمر و عثمان گفته اند: مانند این که برخی از خبرگان و اهل حلّ و عقد آنان را انتخاب نموده اند و رسول خداصلی الله علیه وآله فرموده است: «امّت من بر خطا اجتماع نمی کنند»، سخن سست و بی پایه است، زیرا این انتخاب اوّلاً- سبب فتنه و فساد و اختلاف و دشمنی و ریخته شدن خون ها و هتک نوامیس و قتل و غارت گردیده و در همان نشست شوم سقیفه نیز بین آن چند نفر که خود را قیّم مردم قرار داده بودند اتّفاقی نبوده و اختلاف رخ داده است، و ثانیاً نتیجه این انتخاب متابعت و پیروی افضل از مفضول و ارجح از مرجوح و معصیت خالق و اطاعت از مخلوق شده و بر

ص: ۱۲۵

۱- ۱۷۸) حقّ الیقین شبّر / ۱۳۶.

مردم واجب نموده که از کسی مثل یزید برای کشتن امام حسین علیه السلام پیروی کنند و از مثل معاویه نیز برای جنگ با علی علیه السلام اطاعت نمایند و یزید و معاویه را ولیّ امر مسلمین بدانند، در حالی که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِیّ»، و یا فرمود: «الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ سَیِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ»، و یا فرمود: «إِنَّهُما إِمامانِ قاما أَوْ قَعَدا» و... .

و از عجایب این استدلال آن است که اهل سنّت برای خلافت و امامت ابوبکر به اجماع امّت استدلال کرده اند، در حالی که خودشان معترفند که تنها عمر با او بیعت نمود و ابوعبیده و سالم غلام حذیفه و بشر بن سعد و اسید بن حصین از آن بیعت راضی بودند و عجیب تر این که برای حقّانیّت این بیعت به سخن رسول خداصلی الله علیه وآله استدلال کرده اند که فرمود: «لا تجتمع أمّتی علی الخطاء»، و اتّفاق این چند نفر را اجتماع امّت پیامبرصلی الله علیه وآله در شرق و غرب عالم قلمداد کرده اند.

اهل سنّت اتّفاق نظر دارند که اجتماع و اتّفاقی برای خلافت ابوبکر حاصل نشد [و عمر که اوّلین بیعت کننده با او بود گفت: «کانت بیعه أبی بکر فلتهً وقی اللّه المسلمین شرّها»؛ یعنی بیعت با ابوبکر به صورت دفعی و عجله انجام گرفت. خدا مردم را از شرّ او حفظ نماید].

بنابر این، اجماع اگر دلیل باشد، دلیل صحیح نبودن خلافت ابوبکر است، نه دلیل اثبات خلافت او؛ چرا که علمای آنان، مانند قاضی و جوینی و غزالی و دیگران می گویند: «اجماع به معنای اتّفاق امّت محمّدصلی الله علیه وآله است بر امری از امور دین.» و اکثر علمای آنها اتّفاق دارند که عدّه زیادی از بزرگان صحابه پیامبرصلی الله علیه وآله، مانند عبّاس و فرزندان او و اسامه بن زید و زبیر و سلمان و ابوذرّ و مقداد و عمّار و حذیفه و ابوبرده اسلمی و ابیّ بن کعب و خزیمه بن ثابت ذوالشّهادتین و ابو هیثم بن تیهان و سهل بن حنیف و برادر او عثمان بن حنیف و ابو ایّوب انصاری و جابر بن عبداللّه انصاری و خالد بن سعید و سعد بن عباده و قیس بن سعد و بسیاری دیگر از صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله با ابوبکر بیعت نکردند و ابن قتیبه در کتاب خود آنان را

هیجده نفر دانسته و می گوید: آنها رافضی بوده اند.(۱)

اثبات امامت ائمّه اهل البیت از قرآن

مؤلّف گوید: همان گونه که گذشت ما آیات مربوط به ائمّه اهل البیت علیهم السلام را در کتاب آیات الفضائل جمع آوری نمودیم و آنها حدود پانصد آیه است که با تفاسیر شیعه و سنّی امامت و عصمت ائمّه علیهم السلام و فضائل دیگر آنان را اثبات می نماید، و در این جا نیز برخی از آنها را با تفاسیر شیعه و اهل سنّت ذکر می نماییم.

۱- «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ»(۲).

مفسّران و محدّثان شیعه و سنّی اتّفاق دارند که این آیه درباره علیّ بن ابی طالب علیه السلام نازل شده، هنگامی که او در حال رکوع مقابل چشم اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله انگشتر خود را به فقیر داد، و روایات آن در صحاح ستّه اهل سنّت نقل شده و علمای آنان، مانند سیوطی و دیگران با سندهای فراوان این معنا را نقل نموده اند.

امام فخر رازی این روایات را با دو سند نقل کرده و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن بتیع و واحدی و سمّانی و بیهقی و نثری و صاحب مشکاه و مؤلّف مصباح و سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبه بن ابی حکم و غالب بن عبداللّه و قیس بن ربیع و عبایه بن ربعی و ابن عباس و ابوذرّ و جابر بن انصاری و دیگران از عامّه و خاصّه این روایات را نقل کرده اند.(۳) و عدّه ای از شعرا، مانند حسّان و غیره نیز آن را به نظم آورده اند.

ص: ۱۲۷

۱- ۱۷۹) حقّ الیقین شبّر / ۱۴۱، کتاب عمر بن خطّاب / ۲۸۶.

۲- ۱۸۰) مائده / ۵۵ .

۳- ۱۸۱) فخر رازی در تفسیر: ۲ / ۲۹۳، زمخشری در کشّاف: ۳ / ۶۱۸ ، بیضاوی در تفسیر: ۱ / ۲۴۴، نیشابوری / ۱۵۴، مجمع البیان: ۶ / ۱۶۵، نور الأبصار شبلنجی / ۶۹ ، کنز العمال: ۶ / ۳۹۱.

استدلال به آیه فوق این گونه است که: کلمه «إنمّـا» به اتّفـاق اهـل لغت برای حصـر است و کلمه «ولیّ» نیز به معنـای صـاحب ولایت و اولویّت در تصـرّف است که مصـداق آن مرادف با امام و خلیفه پیامبرصـلی الله علیه وآله می باشـد. این معنا بین اهل لغت و شرع معروف و مشهور است؛ چنان که در اخبار آمده «أیمّا إمرأةٍ نکحت نفسها بغیر إذن ولیّها فنکاحها باطل.» و یا گفته می شود: «السّـلطان ولیّ الرعیّه»، و یـا «فلاـن ولیّ المیّت». و معنـای دیگری برای «ولیّ» در این جا مناسب نیست؛ چرا که معنای محبّ و ناصـر در غیر مـورد آیه نیز استعمال می شـود و آن شامـل همه مـؤمنین می باشـد و چنین معنـایی در مـورد آیه هرگز صحیح نیست.

۲- «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ»(۱).

یعنی: «ای مؤمنین از خـدا بترسـید و همواره بـا صـادقین باشـید.» و همواره با صادقین بودن، به معنای پیروی از آنان در گفتار و کردار است، نه این که فقط در کنار آنان قرار بگیریـد؛ چرا که تنها در کنار بـدن آنان قرار گرفتن فایـده ای نـدارد، و این آیه خطاب به همه مؤمنین و برای همه زمان ها و مکان هاست. بنابر این، در هر زمانی باید صادق معیّنی باشد که مردم از او پیروی کنند و صادق در جمیع افعال و اقوال جز معصوم نخواهد بود. و لازم است در هر زمانی معصوم وجود داشته باشد تا مردم از او پیروی کنند و بعد از پیامبر خداصـلی الله علیه وآله معصومی جز علیّ بن ابی طالب علیه السـلام و فرزندان او نبوده است و آنان امام مردم بوده اند.

علمای عامّه، مانند سیوطی(۲) و ثعلبی، از ابن عبّاس نقل کرده اند که مراد از «صادقین» محمّد و علی علیهما السـلام هسـتند. و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «مقصود از صادقین عترت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله است.» و از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «صادقین، آل محمّدعلیهم السلام هستند.»

۱- ۱۸۲) توبه / ۱۱۹.

۲- ۱۸۳) در درّ المنثور: ۳ / ۲۹۰، و ابن حجر در صواعق / ۷۴.

امام فخر رازی در تفسیر این آیه می گوید: «خداوند در این آیه مؤمنین را امر کرده که همواره با صادقین باشند. بنابر این، باید در هر زمانی صادقین وجود داشته باشند و لازمه آن این است که امّت اجتماع بر خطا نکنند و این دلیل حجیّت اجماع است و پیروی از صادقین اختصاص به زمان رسول خداصلی الله علیه وآله ندارد؛ چرا که به طور متواتر و مسلّم ثابت شده که خطابات قرآن متوجّه همه مکلّفین است تا قیامت و آیه فوق شامل همه مکان ها و زمان ها می شود و نمی توان گفت مربوط به برخی از زمان هاست؛ چرا که لازم می آید در برخی از زمان ها پیروی از صادقین لازم نباشد. با توجّه به این که امر به پیروی از صادقین به قرینه کلمه «اتقّوا اللّه» مربوط به هر کسی است که امکان خطا در او وجود داشته باشد [مانند همه مردم جز معصومین علیهما السلام].»

سپس گوید: «آیه دلالت می کند که هر کسی که معصوم نباشد و امکان انجام معصیت درباره او وجود داشته باشد، باید از کسانی که معصوم از معصیت هستند پیروی کند. بنابر این، در هر زمانی باید معصوم وجود داشته باشد تا مردم از او پیروی کنند.»

امام فخر رازی سپس می گوید: «آنچه گفته شد صحیح است، جز آن که ما می گوییم مقصود از صادقین و معصومین همه امّت هستند، و شیعه ها می گویند در هر زمانی یک نفر معصوم وجود دارد و این قول باطل است؛ چرا که اگر چنین باشد باید ما آن صادق معصوم را بشناسیم تا از او پیروی کنیم، در حالی که ما چنین شخصی را بین امّت نمی شناسیم.»

آنچه ذکر شد خلاصه سخن این عالم سنّی است. و بر هر کسی آشکار است که چگونه خدا حقّ را بر زبان او جاری نموده، لکن وی با بهانه ای خنده آور از آن عدول کرده است. آری، برای کور چگونه می توان چراغ را توصیف نمود، و چقدر حرف او به حرف یهود و نصارا شباهت دارد که می گفتند: «اگر نبوّت و پیامبری محمّدصلی الله علیه وآله حقّ بود ما باید می دانستیم و او را به پیامبری می شناختیم.» این عالم سنّی و مفسّر قرآن نیز می گوید: «اگر مقصود از صادقین، اشخاص معصومی می بودند ما باید آنان

را می شناختیم، بنابر این مقصود از صادقین که خداوند امر به پیروی از آنان نموده اجماع مسلمین است.» در حالی که اجماع همه امّت در شرق و غرب عالم با اختلافات و تشتّت آرایی که دارند در همه مسائل حاصل نمی شود، جز در ضروریّات.

از سویی، آیه فوق می فرماید: «غیر صادقین باید از صادقین پیروی کنند.» در حالی که اگر مقصود از صادقین اجماع امّت باشد، همه امّت باید از امّت و یا از اجماع پیروی کنند، و یقول المؤلّف: لکن إنّهم عموا عن الحقّ فأعماهم اللَّه فعموا و صمّوا و لم یهتدوا فضلّوا و أضلّوا کثیراً.

۳- «سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ * لِلْکافِرینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ»(۱).

ثعلبی که از مفسّران بزرگ اهل سنّت است در شأن نزول این آیه می گوید: هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله در غدیر خم مردم را جمع نمود و دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و گفت: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ»، این خبر در شهرها منتشر شد. حارث بن نعمان فهری چون این خبر را شنید سوار بر شتر خود شد و نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و شتر خود را خواباند و عقال کرد و در حالی که اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله گرد آن حضرت جمع بودند صدا زد: «ای محمّد! تو از طرف خدا گفتی که ما شهادت به یگانگی او و رسالت تو بدهیم و ما پذیرفتیم. سپس ما را به نمازهای پنجگانه دعوت کردی و ما پذیرفتیم، و گفتی که در ماه رمضان روزه بگیریم و ما پذیرفتیم، و گفتی که به حجّ برویم و ما پذیرفتیم، و به این ها راضی نشدی تا این که دست پسر عمّ خود علیّ بن ابی طالب را گرفتی و او را بالا بردی و بر ما فضیلت دادی و گفتی: "هر که من مولای اویم علی نیز مولای اوست." آیا این عمل را از پیش خود انجام دادی و یا از طرف خداوند به تو گفته شد؟»

۱- ۱۸۴) معارج / ۱ - ۲.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، این عمل از ناحیه خداوند بود.» پس حارث فهری به طرف شتر خود باز گشت و گفت: «خدایا، اگر آنچه محمّد می گوید حقّ است، تو سنگی را از آسمان بر ما فرو فرست و یا ما را به عذاب دردناکی بگیر.» و چون این سخن را گفت، قبل از رسیدن به شتر خود سنگی از آسمان بر سر او فرود آمد و از پایین او خارج گردید و او را به هلاکت رساند و پس از آن این آیه نازل شد: «سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ * لِلْكافِرينَ لَيْسَ لَهُ دافِعٌ * مِنَ اللَّهِ ذِى الْمَعارِجِ»(۱).

۴- «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتى وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً»(۲).

عدّه ای از علمای اهل سنّت، مانند سیوطی در درّ المنثور، و ابونعیم اصفهانی از ابوسعید خدری نقل کرده اند که گوید: هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله در غدیر خم برای علی علیه السلام از مردم بیعت گرفت، هنوز مردم متفرّق نشده بودند که این آیه نازل شد و رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ عَلى إِكْمالِ الدّينِ وَ إِتْمامِ النِّعْمَهِ وَ رِضاءَ الرَّبِّ بِرِسالَتى وَ بِالْوَلايَهِ لِعَلِيٍ علیه السلام مِنْ بَعْدى.» سپس فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.»(۳)

۵- «وَ النَّجْمِ إِذا هَوى * ما ضَلَّ صاحِبُكُمْ وَ ما غَوى»(۴).

فقیه اهل سنّت، ابن مغازلی شافعی، از ابن عبّاس نقل کرده که گوید: من با

۱- ۱۸۵) در پاورقی تفسیر فخررازی: ۸ / ۲۹۲ این قصّه از ابن مسعود نقل شده و در سیره حلبیّه: ۳ / ۳۰۲، و نور الأبصار / ۴۹، بلکه در تمام تفاسیر شیعه و اهل سنّت نیز نقل شده است. حقّ الیقین شبّر / ۱۴۶.

۲- ۱۸۶) مائده / ۳.

۳- ۱۸۷) درّ المنثور سیوطی: ۶ / ۲۵۹ و ج ۵ / ۳۲۸، تفسیر فخر: ۷ / ۲۶۲.

۴- ۱۸۸) نجم / ۱ - ۲.

عدّه ای از بنی هاشم نزد رسول خداصلی الله علیه وآله نشسته بودیم، ناگهان ستاره ای از آسمان فرود آمد، رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «این ستاره در خانه هر کس فرود آید، او وصیّ و جانشین بعد از من خواهد بود.» پس گروهی از بنی هاشم برخاستند و دیدند آن ستاره در خانه علیّ بن ابی طالب علیه السلام فرود آمده است و چون چنین دیدند به رسول خداصلی الله علیه وآله گفتند: «شما در علاقه و محبّت خود نسبت به علی علیه السلام گرفتار اشتباه شده ای.» پس این آیه نازل شد: «وَ النَّجْمِ إِذا هَوی...»(۱).

۶- «أَفَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ»(۲).

فخر رازی در تفسیر خود، جلد ۵ / ۶۸ و طبری نیز در تفسیر خود، جلد ۱۲ / ۱۰، و سیوطی در درّ المنثور، در تفسیر سوره هود، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، جلد ۲ / ۲۳۶، و دیگران از اهل سنّت و شیعه بالإتّفاق در تفسیر آیه فوق گفته اند: مقصود از «عَلى بَيِّنَةٍ مِن رَبِّهِ» رسول اللَّه صلی الله علیه وآله است، و مقصود از «وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ» علیّ بن ابی طالب علیه السلام می باشد. و خداوند به دلیل شرافت و منزلت علی علیه السلام او را تالی رسول خداصلی الله علیه وآله و بعضی از بدن شریف او دانسته است و تالی بودن او یا به معنای خلافت آن حضرت است و یا در فضیلت تالی و همتای او می باشد و هر کدام باشد دلیل تقدّم او بر دیگران است؛ چرا که تقدّم مفضول بر فاضل، بلکه بر افضل قبیح است و این آیه دلالت بر عصمت او نیز می کند؛ زیرا شاهد واحد اگر معصوم نباشد دلیل اثبات دعوا نخواهد بود. بنابر این آیه از ناحیه عصمت نیز دلیل بر امامت او خواهد بود.

۷- «إِنَّما يُريدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً»(۳).

قصّه اصحاب کسا و نزول این آیه درباره طهارت و پاکی اهل البیت علیهم السلام از هر

۱- ۱۸۹) عمده ابن بطریق / ۷۸، شواهدالتّنزیل: ۲ / ۲۷۸، نهج الإیمان ابن جبر / ۱۹۸.

۲- ۱۹۰) هود / ۱۷.

۳- ۱۹۱) أحزاب / ۳۳.

پلیدی، به عبارات گوناگون در کتب شیعه و سنّی نقل شده است. ابن بطریق در کتاب عمده با سند خود از امّ سلمه نقل کرده که روزی رسول خداصلی الله علیه وآله به فاطمه علیها السلام فرمود: «همسر و فرزندان خود حسن و حسین را بگو بیایند.» چون آمدند رسول خداصلی الله علیه وآله همه آنان را زیر کسا برد و دست مبارک خود را بالا نمود و فرمود:

«اَللَّهُمَّ هؤُلاءِ آلُ مُحَمَّدٍ فَاجْعَلْ صَلَواتِکَ وَ بَرَکاتِکَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ، قالَتْ [أمّ سلمه] : فَرَفَعْتُ الْکِساءَ لِأَدْخُلَ مَعَهُمْ، فَاجْتَذَبَهُ وَ قالَ: إِنَّکَ عَلی خَیْرٍ.»(۱)

ابن بطریق سپس از ابوهریره نقل کرده که روزی رسول خداصلی الله علیه وآله به علی و فاطمه و حسن و حسین نگاه کرد و فرمود: «أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حارَبْتُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سالَمْتُمْ.» یعنی: «من با کسانی که با شما بجنگند در جنگ خواهم بود و با کسانی که با شما دوستی و مسالمت داشته باشند دوست و مسالم خواهم بود.»

در تفسیر این آیه، شیعه و سنّی با سندهای فراوان [به طور متواتر] نقل کرده اند که این آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است(۲) و خداوند این بزرگواران را از هر رجس و پلیدی ظاهری و باطنی از ابتدای خلقت تا پایان خلقت پاک نموده است، [و از جمله «یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً» ظاهر می شود که این پاکی از نظر مفهوم کامل، و از نظر زمان و مکان همیشه و همه جا و در همه چیز می باشد]. این آیه دلیل روشنی برای عصمت آنان از هر پلیدی و گناه و خطا است و از کلمه «إنّما» برای حصر، و «یطهّرکم» برای استمرار، و لام «لیذهب» و مصدر «تطهیراً» برای تأکید ظاهر می شود که عصمت و پاکی از هر پلیدی منحصر به آنان است و دیگران چنین نخواهند بود و اتّفاق و اجماع نیز بر آن ثابت است. بنابر این، امامت نیز منحصر در آنان خواهد بود؛ چرا که غیر معصوم نمی تواند بر معصوم امام باشد.

از سویی، امیرالمؤمنین علیه السلام در مواقع مختلفی ادّعای امامت نمود و در خطبه

۱- ۱۹۲) العمده لابن بطریق / ۵۱ ، الدّر المنثور: ۵ / ۱۹۸.

۲- ۱۹۳) تفسیر فخر رازی: ۶ / ۷۸۳، درّ المنثور: ۵ / ۱۹۹، تفسیر نیشابوری ج ۳ در تفسیر سوره احزاب، صحیح مسلم: ۲ / ۳۳۱، شرف المؤبّد / ۱۰، مصابیح السّنّه: ۲ / ۲۰۰، اصابه ابن حجر: ۴ / ۳۰۷.

شقشقیّه که شیعه و سنّی نقل کرده اند فرمود: «أما وَ اللّهِ لَقَدْ تَقَمَصَّهَا ابْنُ أَبی قُحافَهَ وَ إِنَّهُ لَیَعْلَمُ أَنَّ مَحَلّی مِنْها مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحی.» و با توجّه به عصمت و طهارت و صدق او در گفتار معلوم است که او امام و خلیفه رسول خداصلی الله علیه وآله بوده و ابوبکر و عمر و عثمان غاصب بوده اند.

۸- «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ»(۱).

علمای شیعه و اهل سنّت(۲) با سندهای متعدّد از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود: «من منذر هستم و علی هادی است.» سپس به علی علیه السلام فرمود: «بک یا علیّ یهتدی المهتدون.» یعنی: «یا علی! به وسیله تو مردم هدایت می یابند.» به همین دلیل، او امام است.

از سویی، خداوند می فرماید: «أَفَمَنْ یَهْدی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدّی إِلّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ»(۳)؛ یعنی: «آیا هادی به حقّ سزاوارتر است که از او پیروی شود و یا کسی که گمراه است و نیاز به هدایت دارد؟ برای چه شما [درباره امام خود]به ناحقّ حکم می کنید؟»

۹- «فَمَنْ حاجَّکَ فیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا و أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَی الْکاذِبینَ»(۴).

اهل سنّت روایات [مستفیضه] زیادی را نقل کرده اند(۵) که این آیه درباره اهل بیت علیهم السلام نازل شده و مقصود از «أبناءنا» امام حسن و امام حسین علیهما السلام اند، و مقصود از

۱- ۱۹۴) رعد / ۷.

۲- ۱۹۵) تفسیر روح البیان: ۳ / ۲۳۰، تفسیر فخر: ۵ / ۲۷۲، ینابیع المودّه: ۱ / ۹۹، نور الأبصار / ۶۹ .

۳- ۱۹۶) یونس / ۳۵.

۴- ۱۹۷) آل عمران / ۶۱ .

۵- ۱۹۸) درّ المنثور: ۲ / ۳۹، تفسیر جلالین: ۱ / ۳۵، تفسیر روح البیان: ۱ / ۴۵۷، تفسیر کشّاف: ۱ / ۱۴۹، تفسیر رازی: ۲ / ۶۹۹ ، تفسیر بیضاوی / ۷۶، تاریخ الخلفاء سیوطی / ۶۵ ، مصابیح السّنّه: ۲ / ۲۰۱، صواعق ابن حجر / ۹۳.

«نساءنا» فاطمه علیها السلام است، و مقصود از «أنفسنا» علیّ بن ابی طالب علیه السلام است. و این دلیل بر ثبوت امامت علیّ بن ابی طالب علیه السلام می باشد؛ چرا که خداوند او را نفس رسول اللّه صلی الله علیه وآله قرار داده و چون اتّحاد خارجی محال است، مراد مساوات در ولایت عامّه [و فضائل و مناقب] است، جز نبوّت و پیامبری که مخصوص رسول خداصلی الله علیه وآله است و درباره آن نیز فرمود: «و لو کانت لکنت.»

۱۰- «وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمینَ»(۱).

این آیه می فرماید: امامت به ظالم و ستمگر نمی رسد و هیچ ظلمی بالاتر و بزرگ تر از شرک به خدا و بت پرستی نیست؛ چنان که خداوند می فرماید: «إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظیمٌ»(۲)، و تردیدی نیست که غاصبین خلافت سابقه بت پرستی داشته اند و امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز بت نپرستیده است.

ابن مغازلی شافعی، فقیه معروف اهل سنّت، با سند خود از عبداللّه بن مسعود نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «اِنْتَهَتِ الدَّعْوَهُ إِلَیَّ وَ إِلی عَلِیٍ علیه السلام لَمْ یَسْجُدْ أَحَدُنا لِصَنَمٍ قَطُّ فَاتَّخَذَنی نَبِیّاً وَ اتَّخَذَ عَلِیّاً وَصِیّاً.»(۳)

۱۱- «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»(۴).

اهل سنّت باسندهای متعدّد(۵) از ابن عبّاس و ابی سعید خدری نقل کرده اند که گویند: مقصود از آیه فوق این است که روز قیامت مردم نسبت به ولایت و امامت علی علیه السلام مورد سؤال واقع خواهند شد.(۶)

۱- ۱۹۹) بقره / ۱۲۴.

۲- ۲۰۰) لقمان / ۱۳.

۳- ۲۰۱) العمده / ۳۵۵، نهج الإیمان ابن جبر / ۱۵۳.

۴- ۲۰۲) صافّات / ۲۴.

۵- ۲۰۳) صواعق ابن حجر / ۸۹، ینابیع المودّه: ۱ / ۱۱۲.

۶- ۲۰۴) عمده ابن بطریق / ۳۰۱، نظم درر السّمطین زرندی حنفی / ۱۰۹، خصائص الوحی المبین / ۶۴ .

۱۲- «إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّهِ»(۱).

اهل سنّت روایت کرده اند(۲) که این آیه درباره علیّ بن ابی طالب و اهل بیت اوعلیهم السلام نازل شده است؛ همان گونه که در روایات شیعه چنین نقل شده است.

۱۳- «قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهيداً بَيْنی وَ بَيْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ»(۳).

علمای شیعه و سنّی نقل کرده اند که مراد از «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ» علی علیه السلام است. از سویی، خداوند در آیه دیگری می فرمایـد: «وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلّا فی کِتابٍ مُبينٍ»(۴)، و یا می فرمایـد: «ما فَرَّطْنا فِی الکِتابِ مِن شَیْ ءٍ»(۵)، بنابراین، علی علیه السـلام عالم به همه قرآن و همه علوم و افضل از همه امّت خواهـد بود و او امام و رهبر مردم می باشـد، و خداونـد در این آیه او را در شهادت، قرین خود قرار داده است و این دلیل عصمت او نیز می باشد.

۱۴- «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَميعاً وَ لا تَفَرَّقُوا»(۶).

مقصود از «حبـل اللَّه» یا اهل البیت علیهم السـلام انـد؛ همان گونه که در روایات فراوان در کتب شـیعه و اهل سـنّت وارد شـده است(۷)، و یا قرآن است که جدای از آنان نیست [و آنان نیز جدای از قرآن نیسـتند] و هر کس تمسّک به قرآن بکند به آنان تمسّـک نموده است. بنـابر این، آیه فوق دلالـت بر وجوب تمسّـک و وجوب اطاعت از آنان می کنـد و این معنای امامت آنان است. از سویی، روایات متواتری از [شـیعه و] اهل سـنّت وارد شده که رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: «إِنّی تَرَکْتُ فيکُمْ حَبْلَيْنِ إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً أَحَدُهُما أَکْبَرُ مِنَ الْآخَرِ، کِتابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّماءِ إِلَی الْأَرْضِ وَ عِتْرَتی أَهْلُ

۱- ۲۰۵) بیّنه / ۷.

۲- ۲۰۶) الدّرّ المنثور: ۶ / ۳۷۹، صواعق بن حجر، نور الأبصار شبلنجی / ۶۹ .

۳- ۲۰۷) رعد / ۴۳.

۴- ۲۰۸) أنعام / ۵۹ .

۵- ۲۰۹) أنعام / ۳۸.

۶- ۲۱۰) آل عمران / ۱۰۳.

۷- ۲۱۱) صواعق محرقه ابن حجر/۹۰، نور الأبصار شبلنجی/۹۹، تفسیر أبی حمزه الثمالی/۱۳۸، الدّرّ المنثور:۲/۶۰ .

بَیْتی فَإِنَّهُما لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ.»(۱)

از این روایات ظاهر می شود که قرآن و عترت هر دو حبل اللّه هستند.

۱۵- «قُلْ لا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی»(۲).

جمهور اهل سنّت در کتاب های خود، مانند صحیح مسلم و بخاری و مسند احمد بن حنبل و تفسیر ثعلبی و....(۳) از ابن عبّاس نقل کرده اند که گوید: هنگامی که این آیه نازل شد مردم به رسول خداصلی الله علیه وآله گفتند: «یا رسول اللّه! خویشان شما کیانند که خداوند ما را به دوستی آنان امر کرده است؟» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «علی و فاطمه و حسن و حسین».

و معلوم است که وجوب مودّت و دوستی مستلزم عصمت است و عصمت مستلزم وجوب اطاعت است؛ چرا که اگر خطا و گناهی رخ دهد ترک مودّت لازم می آید؛ همان گونه که خداوند در آیه «لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»(۴) بیان نموده است، و شکّی نیست که غیر از اهل البیت علیهم السلام، بالإتّفاق دیگران معصوم نیستند و معصومین علیهم السلام به دلیل عصمت، محبّت شان واجب است. از این رو، ابن حجر عسقلانی ناصبی در کتاب صواعق از شافعی که امام اوست، - در باب دهم کتاب خود - اشعاری در وجوب محبّت اهل البیت علیهم السلام نقل کرده است که گوید:

یا أهل بیت رسول اللّه حبّکم

فرض من اللّه فی القرآن أنزله

کفاکم من عظیم القدر إنّکم

من لم یصلّ علیکم لا صلاه له

[اللّه عَظّم فی الکتاب جلیل قدرکم

بتوصیف و تعظیم لا مزید له(۵)]

۱- ۲۱۲) مجمع البیان: ۲ / ۴۸۲، کنز الدّقائق میرزا محمّد مشهدی: ۲ / ۱۸۵.

۲- ۲۱۳) شوری / ۲۳.

۳- ۲۱۴) درّ المنثور: ۶ / ۷، تفسیر فخررازی: ۷ / ۴۰۶، تفسیر کشّاف: ۲ / ۳۳۹، تفسیر نیشابوری: ج ۳، سوره شوری، تفسیر بیضاوی / ۶۴۲ ، نور الأبصار / ۱۰۰ و ۹۹، اسعاف الرّاغبین در پاورقی / ۸۱ .

۴- ۲۱۵) مجادله / ۲۲.

۵- ۲۱۶) مؤلّف.

۱۶- «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبادِ»(۱).

علمای شیعه کلّاً و برخی از علمای سنّی، مانند امام فخر رازی و نیشابوری و ثعلبی(۲) و دیگران از بزرگان اهل سنّت گفته اند: این آیه درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شد، و آن هنگامی بود که رسول خداصلی الله علیه وآله به سبب آزار مشرکین از مکّه به طرف غار ثور فرار کرد و علی علیه السلام را برای ادای دیون و امانات مردم به جای خود گماشت و آن حضرت در بستر رسول خداصلی الله علیه وآله خوابید و مشرکین نیمه شب اطراف خانه رسول خداصلی الله علیه وآله را احاطه کردند تا او را به قتل برسانند و خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی نمود: «من شما را برادر یکدیگر قرار دادم و عمر یکی از شما را بیش از دیگری مقدّر کردم، اکنون کدام یک حاضرید زودتر بمیرید؟» پس هیچ کدام از آنان حاضر نشدند جان خود را فدای دیگری نماید و خداوند به آنان امر نمود:

«چرا شما مانند علیّ بن ابی طالب که من بین او و بین رسول خود برادری قرار دادم و او به جای برادر خود خوابید تا جان خویش را فدای او کند نیستید؟ اکنون باید به زمین هبوط نمایید و او را از شرّ دشمنان محافظت کنید.»

پس جبرئیل و میکائیل به اطراف بستر او آمدند و جبرئیل به او گفت: «بخٍّ بخٍّ مَنْ مِثْلُکَ یَابْنَ أَبی طالِبٍ یُباهِی اللَّهُ بِکَ الْمَلائِکَهَ.» یعنی: آفرین بر تو ای پسر ابوطالب که خداوند به تو بر ملائکه افتخار می نماید.

۱۷- «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً»(۳).

علمای اهل سنّت، مانند امام فخر رازی و نیشابوری(۴) و دیگران روایت کرده اند که این آیه درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده است و مقصود از «وُدّاً» محبّتی

۱- ۲۱۷) بقره / ۲۰۷.

۲- ۲۱۸) تفسیر فخر رازی: ۲ / ۲۸۳، نیشابوری: ۱ / ۲۲۰، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۳ / ۲۷۰.

۳- ۲۱۹) مریم / ۹۶ .

۴- ۲۲۰) الدّر المنثور: ۴ / ۲۸۷، نیشابوری: ج ۲ / سوره مریم، فتوحات اسلامی: ۲ / ۳۴۲، صواعق / ۱۰۲، حاشیه نور الأبصار / ۸۵ .

است که خداوند از او در قلوب مؤمنین قرار داده است.

ابن حجر در صواعق صفحه ۱۰۳، طبع مصر، در روایت صحیح از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «ما بالُ أَقْوام يَتَحِدَّثُونَ فَإِذا رَأَوُا الرَّجُلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتى قَطَعُوا حَديثَهُمْ، وَ اللَّهِ لا يَدْخُلُ قَلْبَ رَجُلٍ الْإيمانُ حَتّى يُحِبُّهُمْ للّه وَ لِقَرابَتِهِمْ مِنّى.»(۱) البتّه معلوم است که اگر خداوند محبت کسی را در دل های مؤمنین قرار دهد و در مقام امتنان، نامی از او ببرد، چنین کسی معصوم [و مورد عنایت خداوند] خواهد بود.

۱۸- «وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ»(۲).

عدّه فراوانی از اهل سنّت حتّی برخی از ناصبی ها و دشمنان اهل بیت، مانند فضل بن روزبهان و ابن حجر روایت کرده اند که این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است و چون این آیه نازل شد رسول خداصلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

«من از خدا خواسته ام که "أذن واعیه" و گوش شنوا و نگهدار، تو باشی و خداوند هرگز به تو فراموشی ندهد.» از این رو، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «پس از دعای رسول خداصلی الله علیه وآله من هرگز چیزی را فراموش نکردم.»(۳)

مرحوم علّامه شبّر می گوید: این فضیلتی است مخصوص به امیرالمؤمنین علیه السلام و احدی در آن با او شریک نیست و این دلیل امامت آن حضرت است.(۴)

۱۹- «وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا»(۵).

برخی از علمای اهل سنّت، مانند ابن عبد البرّ می گوید: هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله به معراج رفت، خداوند پیامبران علیهم السلام را گرد او جمع نمود، سپس فرمود: «ای محمّد! از آنان سؤال کن: اساس بعثت شما چه بود؟» پس آنان گفتند: «خداوند

۱- ۲۲۱) سنن ابن ماجه: ۱ / ۵۰ ، کنزالعمّال: ۱۲ / ۱۰۲، تاریخ دمشق: ۲۶ / ۳۰۲.

۲- ۲۲۲) الحاقه / ۱۲.

۳- ۲۲۳) درّ المنثور: ۶ / ۲۶۰، تفسیر فخر: ۸ / ۲۸۲، تفسیر طبری: ۲۹ / ۳۱، تفسیر روح البیان: ۶ / ۴۷۲.

۴- ۲۲۴) حقّ الیقین شبّر / ۱۵۱.

۵- ۲۲۵) زخرف / ۴۵.

مـا را مبعوث بر اقرار و شـهادت به یگـانگی خداونـد و اقرار و شـهادت به نبوّت تو و ولاـیت و امـامت علیّ بن ابی طـالب علیه السلام نموده است.»

نیشابوری در تفسـیر خود، از ثعلبی، از ابن مسـعود نقل کرده که گوید: رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: «در معراج ملکی نزد من آمـد و گفت: ای محمّـد! از پیامبران قبل از خود، سؤال کن آنان برای چه مبعوث به رسالت شده اند؟ و آنان در پاسـخ او گفتند: ما بر ولایت تو و ولایت علیّ بن ابی طالب مبعوث گردیده ایم.»

۲۰- در تفسـیر سوره «هل أتی» شـیعیان و جمهور علمای اهل سـنّت گویند: حسن و حسـین مریض شدند و رسول خداصلی الله علیه وآله با عـدّه ای از اصـحاب خود به عیادت آنان آمد و علی علیه السـلام نذر کرد برای شـفای آنان سه روز روزه بگیرد و فاطمه و فضّه خادمه نیز نـذر کردنـد که اگر آنان بهبود یافتند سه روز روزه بگیرند و این در حالی بود که در خانه فاطمه علیها السـلام غـذایی یافت نمی شـد. تا این که علی علیه السـلام سه صاع [معادل نه کیلو] جو قرض گرفت و فاطمه علیها السـلام از یک صاع آن پنج قرصه نان تهیه نمود و علی علیه السـلام نماز مغرب خود را خواند و چون به خانه آمد و سفره غذا آماده شد فقیری درب خانه را کوبید و آنان قرصه های نان خود را به او دادند.

روز دوّم نیز چون وقت افطـار شـد و فـاطمه از یـک صـاع دیگر پنـج قرص نـان آمـاده نمود، یتیمی به درب خـانه آمـد و چون درخواست طعام نمود آنان باز قرصه های نان خود را به او دادند و روز سوّم نیز هنگام افطار اسـیری آمد و آنان باز قرصه های نان خود را به او دادند و در آن سه روز هنگام افطار چیزی جز آب نخوردند.

و چون روز چهارم رسول خداصـلی الله علیه وآله آنان را دید که از گرسـنگی می لرزند و شکم فاطمه از گرسنگی به پشت او چسبیـده و چشم هایش به گودی رفته فرمود: «ای وای! اهل بیت محمّد از گرسـنگی می میرند.» پس جبرئیل علیه السـلام نازل شد و این سوره را به آن حضرت اهدا نمود.

علّامه شبّر می گوید: این فضیلتی است که احدی با آنان در آن شریک نبوده

است و چنین فضائلی برای احدی رخ نداده است و چگونه ممکن است دیگران در امامت مقدّم بر آنان باشند.

۲۱- «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ»(۱).

جمهور از علمای اهل سنّت می گویند: این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است و مقصود از «مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ» آن حضرت است، [و خداوند می فرماید: ای پیامبر! خدا و علی برای حمایت از تو کافی هستند.] و برای اهل بصیرت روشن است که مقرون شدن نام علی علیه السلام با نام خداوند در یاری رسول خداصلی الله علیه وآله مقامی بسیار عالی و بزرگ است.

۲۲- «هُوَ الَّذی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنینَ»(۲).

این آیه نیز مانند آیه قبل به نظر جمهور از اهل سنّت، حتّی فضل بن روزبهان ناصبی(۳) و دیگران، درباره علی علیه السلام نازل شده است. مفاد این آیه نیز مانند آیه قبل است. فضل بن روزبهان از ابوهریره نقل کرده که گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«بر عرش نوشته شده است: «لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، مُحَمَّدٌ عَبْدی وَ رَسُولی أَیَّدْتُهُ بِعَلِیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ[علیه السلام]».

مرحوم علّامه شبّر می گوید: «کسی که فضیلت او بر عرش اعظم نوشته شده باشد - به دلیل عقل و نقل - محال است پیرو کسی باشد که اکثر عمر خود را در پرستش بت گذرانده است.»

۲۳- «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ»(۴).

عدّه ای از علمای اهل سنّت(۵) مانند صاحب صواعق و صاحب کشف الغمّه از ابن

۱- (۲۲۶) أنفال / ۶۴ .

۲- (۲۲۷) أنفال / ۶۲

۳- (۲۲۸) درّ المنثور: ۳ / ۱۹۹، ینابیع المودّه: ۱ / ۹۴.

۴- (۲۲۹) بیّنه / ۷.

۵- (۲۳۰) درّ المنثور: ۶ / ۳۷۹، فصول المهمّه ابن صباغ / ۱۳۰۳، صواعق محرقه / ۹۶، کشف الغمّه / ۹۲.

عبّاس نقل کرده اند که چون این آیه نازل شد، رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «یا علی! "خیرالبریّه" تو و شیعیانت هستید و چون در قیامت حاضر می شوید، شادمان و مرضیّ خدا هستید، و دشمنان شما چون به قیامت وارد می شوند خشمناک و مورد خشم خداوند می باشند.»

۲۴- «وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ»(۱).

اهل سنّت روایت کرده اند که مقصود از «صالح المؤمنین» امیرالمؤمنین علیه السلام است و مقصود از «تظاهرا علیه» عایشه و حفصه دختران ابوبکر و عمر هستند(۲). در این آیه نیز همانند آیه شماره ۲۱ و ۲۲، خداوند علی علیه السلام را پس از خود و ملائکه، یاور رسول خداصلی الله علیه وآله معرّفی نموده و چقدر فرق است بین این آیات و آیاتی که در مقام مذمّت و کفر و نفاق خلفای غاصب وارد شده است.(۳)

۲۵- آیاتی که درباره صدق و تصدیق امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده، مانند آیه «وَ الَّذی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»(۴).

ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیه الأولیاء و سیوطی در کتاب درّالمنثور(۵) و دیگران از ابن عبّاس و مجاهد نقل کرده اند که مقصود از «جاء بالصّدق» رسول خداصلی الله علیه وآله است و مقصود از «صدّق به» علیّ بن ابی طالب علیه السلام است.

و در تفسیر آیه «وَ الَّذینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدّیقُونَ»(۶) نیز احمد بن حنبل و عدّه دیگری از اهل سنّت از ابن عبّاس نقل کرده اند: که این آیه درباره علیّ بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

۱- ۲۳۱) تحریم / ۴.

۲- ۲۳۲) درّ المنثور: ۶ / ۲۲۴، ینابیع المودّه: ۱ / ۹۳، کشف الغمّه / ۹۲.

۳- ۲۳۳) مانند آیه ۶۲ تا ۶۸ سوره توبه «یحلفون باللّه لکم لیرضوکم... لا تعتذروا قد کفرتم بعد إیمانکم...».

۴- ۲۳۴) زمر / ۳۳.

۵- ۲۳۵) الدّر المنثور: ۵ / ۳۲۸، تفسیر فخر رازی: ۷ / ۲۶۲.

۶- ۲۳۶) حدید / ۱۹.

و نیز علمای شیعه و سنّی به طور متواتر و قطعی نقل کرده اند که علی علیه السلام صدّیق این امّت است. و رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «صـدّیقین [در قرآن] سه نفرند: ۱- حبیب نجّار، یعنی مؤمن آل یس؛ ۲- حزقیل، یعنی مؤمن آل فرعون؛ ۳- علیّ بن أبی طالب علیه السلام. و علی علیه السلام از آن دو افضل است.»(۱)

امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: «من صـدّیق اکبر هسـتم و پس از من هر کس مـدّعی این لقب شود کذّاب و دروغگوست.» و صـدّیق لغةً مرادف بـا معصوم است. جوهری گفته است: صـدّیق به معنـای دائم التّصـدیق و کسـی است که عمل او گفته او را تصدیق کند. و تردیدی نیست که صاحب چنین اوصافی سـزاوارتر به امامت و خلافت است از کسی که بیش از چهل سال بت پرستیده است.(۲)

همـان گونه که در آغـاز این بحث گفته شـد، آیـات مربوط به ولایـت و امامت و مقام والای امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب و فرزندان معصوم آن حضـرت علیهم السلام فراوان است، و در برخی از روایات آمده که ثلث قرآن و یا ربع قرآن مربوط به آن بزرگواران است، و ما در کتاب «آیات الفضایل» برخی از آنها را با تفاسیر شیعه و اهل سنّت ذکر کردیم و برای فارسی زبان ها ترجمه نمودیم و اگر کسـی بخواهـد در این میـدان بـا تفصـیل کامل وارد شود بایـد به کتاب های علّامه حلّی، سیّد طاووس و علّامه مجلسـی و علّامه امینی و امثال این ها مراجعه کنـد و کامل ترین سـخن در این باب، حـدیث غدیر است که در آن چیزی فروگذار نشده است، و حدیث غدیر به طور کامل در کتاب احتجاج طبرسـی و کتب دیگر شیعه موجود است و در کتاب های اهل سنّت نیز مضامین آن فراوان نقل شده که به برخی از آنها در پاورقی اشاره می شود.(۳)

۱- ۲۳۷) العمده لإبن البطریق / ۲۲۱، فضائل الصّحابه، احمد بن حنبل: ۲ / ۶۲۷ ، حدیث ۱۷۰۲.

۲- ۲۳۸) حقّ الیقین شبّر / ۱۴۴ - ۱۵۲.

۳- ۲۳۹) صواعق ابن حجر / ۲۵، در شبهه یازدهم؛ مستدرک حاکم: ۳ / ۱۰۹، کنز العمّال: ۶ / ۳۹۰ و ۳۷۹ و ۴۰۳ و ۴۰۷، مسند احمد بن حنبل، ج ۱ / فی مسند علیّ، ص ۱۱۹ و ج ۴ / ۳۷۰ و ۳۷۲ و ۲۸۱؛ خصایص نسایی / ۱۵ و ۱۶، مواقف و شرح مواقف و شرح تجرید قوشجی؛ سیره حلبیّه: ۳ / ۳۰۲، درّ المنثور سیوطی ۲ / ۲۵۹، نور الأبصار شبلنجی / ۶۹ ، تاریخ الخلفای سیوطی / ۶۵ ، العقـد الفریـد: ۲ / ۱۹۴، استیعاب: ۲ / ۴۷۳، محاضـرات راغب: ۲ / ۲۱۳، العقـد الفرید، ج ۲، در بحـث احوالات عمر و اعترافـات او به حقّانیّت علیّ بن ابی طالب علیه السّـلام، مرحوم سـیّد بن طاوس در کتاب اقبال در اعمال روز غـدیر، ص ۶۶۳ ، اسامی ناقلین حدیث غدیر را به طور تفصیل ذکر نموده است.

مؤلّف گوید: ما متن خطبه غدیر را در کتاب «مژده های رحمت در قرآن» همراه با ترجمه فارسی در ده بخش نقل کرده ایم. و اخیراً نیز به طور مستقلّ به صورت کتاب کوچکی منتشر گردید.

اعترافات اهل سنّت به مقام اهل بیت علیهم السلام

۱- احمد بن حنبل، امام فرقه حنبلی ها، در کتاب مسند خود از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل نموده که فرمود: «من و علیّ بن ابی طالب یک نور بودیم که خداوند چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم ما را آفرید و چون آدم را خلق نمود آن را دو قسمت کرد: یک قسمت آن من هستم و یک قسمت دیگر علی است.»

و در نقل دیگری از ابن مغازلی شافعی آمده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «چون خداوند آدم را خلق نمود آن نور را در صلب او قرار داد و آن در صلب یکایک پیامبران قرار گرفت و چون به عبدالمطّلب رسید دو قسمت شد: یک قسمت در صلب عبداللّه قرار گرفت و قسمت دیگر در صلب ابوطالب. از این رو، پیامبری در من قرار گرفت و خلافت در علی.»(۱)

۲- احمد بن حنبل در کتاب مسند خود گوید: روایت شده که چون آیه «وَ أَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الْأَقْرَبینَ»(۲) نازل شد، رسول خداصلی الله علیه وآله از اهل بیت و خویشان خود سی نفر را جمع کرد و سه روز آنان را ضیافت نمود و سپس به آنان فرمود: «کدام یک از شما

۱- ۲۴۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲ / ۴۵۰، تذکره الخواص / ۲۸.

۲- ۲۴۱) شعراء / ۲۱۴.

ضمانت دیون و مواعید مرا می کنید تا در دنیا خلیفه من و در بهشت همنشین من باشید؟»

ثعلبی در تفسیر خود گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله سه مرتبه سخن خود را تکرار نمود و جز علی علیه السلام کسی پاسخ او را نداد.(۱)

۳- علّامه حلّی در کتاب نهج الحق در مناظره خود با ابن روزبهان ناصبی از مسند احمد بن حنبل نقل نموده که سلمان رضوان اللَّه علیه به رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: «وصیّ شما کیست؟» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «وصیّ برادرم موسی علیه السلام که بود؟» سلمان گفت: «یوشع بن نون.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «وصیّ و وارث و قاضی دیون و وعده های من علیّ بن ابی طالب است.»(۲)

۴- علّامه حلّی نیز در کتاب نهج الحق - با اعتراف ابن روزبهان ناصبی - از کتاب ابن مغازلی شافعی نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «لِكُلِّ نَبِیٍّ وَصِیٌّ وَ وارِثٌ، وَ إِنَّ وَصِیّی وَ وارِثی عَلِیُّ بْنُ أَبی طالِبٍ علیه السلام.»(۳)

۵- علّامه نیز در کتاب نهج الحق از کتاب مسند احمد بن حنبل و کتاب الجمع بین الصّحاح السّتّه بر ابن روزبهان ناصبی اثبات نموده که رسول خداصلی الله علیه وآله سوره برائت را به ابوبکر داد تا به مکّه رود و بر مشرکین بخواند و چون ابوبکر به ذوالحلیفه (مسجد شجره) رسید، پیامبرصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را فرستاد و او آیات را از ابوبکر گرفت و

۱- ۲۴۲) مسند احمد: ۱ / ۱۱۱، کنز العمال: ۶ / ۳۷۹، تاریخ طبری: ۲ / ۲۱۷، کامل ابن اثیر: ۲ / ۲۴، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۳ / ۲۶۳.

۲- ۲۴۳) احادیث وصیّت فراوان و متواتر است و در باب پانزدهم ینابیع المودّه بسیاری از آنها ذکر شده و ابن ابی الحدید در اوایل جزء اوّل شرح نهج البلاغه، اشعاری را از شعرای بزرگ صدر اسلام نقل کرده و مسأله وصیّت در آنها بیان شده است.

۳- ۲۴۴) این روایت را ذهبی در «میزان الإعتدال» در شرح حال شریک بن عبداللَّه، و نیز سیوطی در کتاب «اللئالی»، و قندوزی در کتاب «ینابیع المودّه» در باب ۱۵ و ۵۶ نقل کرده اند.

خود مأمور شد که در مکّه برای مشرکین بخواند. از این رو، ابوبکر به مدینه بازگشت و به رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: «آیا درباره من چیزی نازل شده است؟» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خیر، لکن جبرئیل نزد من آمد و گفت: این آیات را کسی جز تو و یا دیگری که اهل تو باشد نباید برای مشرکین بخواند.»(۱)

۶- علّامه نیز در کتاب نهج الحق، حدیث منزلت را که در صحیح مسلم و بخاری و ترمذی و کتب دیگر اهل سنّت نقل شده و ناصبی های آنان، مانند ابن حجر و دیگران به آن اعتراف نموده اند نقل نموده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«یا عَلِیُّ! أَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَهِ هارُونَ مِنْ مُوسی إِلّا أَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدی.»(۲)، و خلافت علی علیه السلام را بر منکرین اثبات کرده است.

آری دلالت این حدیث متواتر با این صراحت و فصاحت و زیبایی بر خلافت علیّ بن ابی طالب علیه السلام با توجّه به سخن حضرت موسی علیه السلام در آیه «وَ اجْعَل لّی وَزیراً مِنْ أَهْلی * هارُونَ أَخِی * اشْدُدْ بِهِ أَزْری * وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری»(۳)، بر عموم منزلت هارون برای علی علیه السلام قابل انکار نیست، و گرنه استثناء صحیح نخواهد بود و از منزلت های هارون یکی این بوده که اگر بعد از موسی علیه السلام زنده می بود خلیفه او بود؛ همان گونه که در آیه دیگر آمده که موسی به هارون می گوید: «اخْلُفْنی فی قَوْمی»(۴). و رسول خداصلی الله علیه وآله نیز در ذیل حدیث منزلت فرمود: «و لو کان لکنت».

۷- علّامه نیز حدیث مواخات [و برادری] را از کتاب مسند احمد با طرق مختلف نقل نموده و ناصبی معروف، ابن روزبهان به آن اعتراف کرده که رسول

---

۱ – ۲۴۵) مسند احمد: ۱ / ۱۵۱ و ج ۳ / ۲۸۳ و ج ۴ / ۱۶۴ و ۱۶۵، و کنز العمال در تفسیر سوره توبه، ج ۱ / ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ج ۶ در فصل فضائل علی علیه السّلام، ص ۱۵۳، و سنن ترمذی در فصل فضائل علی علیه السّلام، و در تفسیر سوره توبه، و مستدرک حاکم: ۲ / ۵۱ ، و در تفسیر سوره توبه، ص ۳۳۱، و ابن حجر در کتاب صواعق / ۱۹، و خصائص / ۴، و اصابه: ۲ / ۵۰۹ .

۲- ۲۴۶) صحیح بخاری: ۲/۱۸۵، صحیح مسلم: ۲/۲۳۶ و ۲۳۷، مسند احمد: ۱/۹۸ و ۱۱۸ و ۱۱۹، صواعق/۳۰ و ۷۴.

۳- ۲۴۷) طه / ۲۹ – ۳۲.

۴- ۲۴۸) أعراف / ۴۲.

خداصلی الله علیه وآله بین اصحاب خود اخوّت برقرار نمود و هر کدام آنان را برادر دیگری قرار داد و برای علی علیه السلام برادری تعیین نفرمود تا این که علی علیه السلام عرض کرد: «یا رسول اللَّه! شما بین اصحاب، اخوّت و برادری تعیین نمودید و برای من برادری تعیین نکردید؟» رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود:

«إِنَّما تَرَکْتُکَ لِنَفْسی أَنْتَ أَخی وَ أَنَا أَخُوکَ فَإِنْ ذکرک أَحَدٌ فَقُلْ أَنَا عَبْدُاللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ لا یَدَّعیها بَعْدَکَ إِلّا کَذَّابٌ وَ الَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ نَبِیّاً ما أَخَّرْتُکَ إِلّا لِنَفْسی وَ أَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَهِ هارُونَ مِنْ مُوسی إِلّا أَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدی وَ أَنْتَ أَخی وَ وارِثی.»(۱) و قال صلی الله علیه وآله: «مَکْتُوبٌ عَلی بابِ الْجَّنَهِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِیٌّ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ یَخْلُقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِأَلْفَیْ عامٍ.»(۲)

یعنی: «من تو را برای خود نگه داشتم؛ چرا که تو برادر منی و من نیز برادر تو هستم. پس اگر کسی از نام تو سؤال کرد به او بگو: من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم.» سپس رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «کسی بعد از تو چنین چیزی را ادّعا نمی کند مگر این که کذّاب و دروغگو باشد. سوگند به خدایی که مرا به حقّ به پیامبری مبعوث نمود، من تو را با کسی برادر قرار ندادم مگر این که می خواستم تو برادر من باشی. همانا تو برای من همانند هارون هستی برای موسی، جز آن که بعد از من پیامبری نیست و تو برادر و وراث من هستی.»

و در کتاب الجمع بین الصّحاح السّتّه از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «بر درب بهشت نوشته شده "محمّد رسول اللَّه، علیّ أخو رسول اللَّه قبل أن..." یعنی: محمّد رسول خدا و علی برادر رسول خداصلی الله علیه وآله بوده دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان ها و زمین.»

۱- ۲۴۹) ینابیع المودّه، باب نهم؛ ترمذی در بخش فضائل علی علیه السّلام؛ استیعاب در ترجمه علی علیه السّلام: ۲ / ۴۷۳، صواعق / ۷۵، نور الأبصار / ۷۰، تاریخ الخلفا / ۶۶ .

۲- ۲۵۰) عمده ابن بطریق / ۲۳۷، ذخائر العقبی طبری / ۶۶ ، المعجم الأوسط للطبرانی: ۵ / ۳۴۳، بحار: ۸ / ۱۳۱.

۸- علّامه نیز از کتاب مسند ابن حنبل، از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «إِنّی قَدْ تَرَکْتُ فیکُمْ ما إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدی: الثَّقَلَیْنِ وَ أَحَدُهُما أَکْبَرُ مِنَ الْآخَرِ کِتابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّماءِ إِلَی الْأَرْضِ وَ عِتْرَتی أَهْلَ بَیْتی أَلا إِنَّهُما لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ.»(۱)

۹- خطبه رسول خداصلی الله علیه وآله بین مکّه و مدینه و تکرار حدیث ثقلین که در مسند احمد و صحیح مسلم از زید بن ارقم نقل شده که گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله بین مکّه و مدینه برای ما خطبه خواند و بعد از نصایح و مواعظ خود فرمود:

«ای مردم! من جز بشری نیستم [و مرگ برای هر انسانی خواهد بود] و نزدیک است که فرستاده خداوند برای قبض روح من بیاید و من دو چیز بزرگ را بین شما باقی می گذارم: اوّل کتاب خدا که دارای نور است و شما باید به آن تمسّک و توسّل جویید.» سپس مردم را ترغیب به قرآن و عمل به آن فرمود. تا این که فرمود:

«و اهل بیت خود را نیز همانند قرآن جایگزین خود می نمایم.» سپس دو مرتبه فرمود: «به یاد خدا باشید [و از خدا بترسید] درباره اهل بیت من! به یاد خدا باشید [و از خدا بترسید] درباره اهل بیت من!»(۲)

زمخشری نیز که سخت ترین دشمن اهل بیت علیهم السلام است و نزد اهل سنّت مورد اعتماد می باشد، در کتاب مناقب خود از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل نموده که فرمود: «فاطِمَهُ مُهْجَهُ قَلْبی وَ ابْناها ثَمَرَهُ فُؤادی وَ بَعْلُها نُورُ بَصَری، وَ الْأَئِمَّهُ مِنْ وُلْدِها أَجِبَّاءُ رَبّی، وَ حَبْلٌ

۱- ۲۵۱) مسند احمد: ۳ / ۱۷ و ۵۹ و ج ۴ / ۳۶۷ و ج ۵ / ۱۸۲ و ۱۸۹، و صحیح مسلم فی فضائل علی علیه السّلام: ۲ / ۲۳۸، و صواعق ابن حجر / ۹۱ در آیه چهارم از آیات وارده درباره اهل البیت علیهم السّلام، و حاکم در مستدرک: ۳ / ۱۰۹، و تفسیر فخررازی سوره آل عمران، ج ۳ / ۲۴.

۲- ۲۵۲) أیّها النّاس إنّما أنا بشر یوشک أن یأتینی رسول ربّی فأجیب و إنّی تارک فیکم الثّقلین اوّلهما کتاب اللَّه فیه النّور فخذوا بکتاب اللَّه و استمسکوا به. فحثّ علی کتاب اللَّه و رغّب فیه ثمّ قال: و أهل بیتی أذکّرکم اللَّه فی أهل بیتی أذکّرکم اللَّه فی أهل بیتی. حقّ الیقین شبّر / ۱۵۷.

مَمْدُودٌ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ خَلْقِهِ، مَنِ اعْتَصَمَ بِهِمْ نَجی، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوی.»(۱)

یعنی: «فاطمه حیات قلب من است و دو فرزند او میوه دل من هستند و همسر او نور چشم من است و امامان دیگر از فرزندان او دوستان پروردگار منند و آنان ریسمان بین خدا و خلق اویند. هر کس از آنان پیروی کند نجات می یابد و هر کس با آنان مخالفت کند هلاک خواهد شد.»

ثعلبی نیز در تفسیر آیه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا»(۲) روایتی را با سندهای متعدّد نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ تَرَکْتُ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ خَلیفَتَیْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا بَعْدی أَحَدُهُما أَکْبَرُ مِنَ الْآخَرِ کِتابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ ما بَیْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ عِتْرَتی أَهْلَ بَیْتی أَلا وَ إِنَّهُما لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ.»(۳)

یعنی: «ای مردم! من دو چیز بزرگ را جانشین خود قرار دادم که اگر به آنها تمسّک جویید و از آنها پیروی نمایید، هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد و یکی از آن دو [که قرآن است] بزرگ تر از دیگری است و آن ریسمانی است بین آسمان و زمین [و وسیله ارتباطی است بین خدا و مردم]، و آن دیگری عترت و اهل بیت من می باشند.» آن گاه فرمود: «این دو چیز هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر مرا ملاقات نمایند.»

در کتاب الجمع بین الصّحیحین از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «إِنَّما أَنَا بَشَرٌ یُوشِکُ أَنْ یَأْتِیَنی رَسُولُ رَبّی فَأُجیبَ وَ أَنَا تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ أَوَّلُهُما کِتابُ اللَّهِ فیهِ الْهُدی وَ النُّورُ فَخُذُوا بِکِتابِ اللَّهِ وَ اسْتَمْسِکُوا بِهِ وَ أَهْلُ بَیْتی، أُذَکِّرُکُمُ اللَّهَ فی أَهْلِ بَیْتی

---

۱ – ۲۵۳) بحارالأنوار: ۲۹ / ۶۴۹ عن الزّمخشری فی المناقب، نهج الإیمان ابن جبر / ۲۰۵ از زمخشری نقل کرده، ملحقات احقاق الحقّ: ۱۳ / ۷۹ از زمخشری، فرائد السمطین: ۲ / ۶۶ .

۲– ۲۵۴) آل عمران / ۱۰۳.

۳– ۲۵۵) خصائص الوحی المبین لإبن بطریق عن الثّعلبی بسنده عن أبی سعید الخدری / ۱۹۴، نهج الإیمان جبر / ۲۰۲، طرائف لابن طاووس / ۱۱۴ عن مسند احمد بن حنبل: ۵ / ۱۸۱، بحار: ۲۳ / ۱۰۷.

خَیْراً»(۱)

یعنی: «من هماننـد شـما انسانی هسـتم و نزدیک است مأمور الهی برای قبض روح من بیایـد و من او را اجابت نمایم. اکنون من دو چیز بزرگ را بین شـما بـاقی می گـذارم: نخستین آنها کتاب خـداست و در آن هـدایت و نور نهفته است. پس شـما کتاب خـدا را رها نکنیـد و به آن تمسّک کنید، و اهل بیت خود را نیز جایگزین خویش می نمایم. پس شـما خدا را درباره اهل بیت من به یاد بیاورید و به خوبی با آنان برخورد نمایید.»

مؤلّف گویـد: برای هر انسـان منصـفی روشن است که سـخنان فوق بـا فصـاحت و صـراحت تمـام می گویـد: اهل البیت علیهم السـلام خلفا و جانشینان پیامبر خداصلی الله علیه وآله هستند و در همه امور و مسائل دین باید به آنان مراجعه شود و مردم باید تسلیم آنان بوده باشـند تا گمراه نشوند. پس چه خوب است در این سخنان دقّت کامل و تدبّر منصفانه بشود، و تردیدی نیست که عامل به این سخنان و وصیّت های رسول خداصلی الله علیه وآله جز شیعیان امامیّه نیستند؛ چرا که اهل سنّت از زمان رحلت رسول خداصـلی الله علیه وآله از اهل بیت آن حضـرت روی گرداندند تا جایی که احدی جرأت نداشت فضـیلت و ستایشی از آنان بکند. مایه شگفتی است که فضل بن روزبهان ناصبی بعد از نقل این اخبار می گوید:(۲)

«این اخبار بعضاً در صحاح موجود است و برخی از آنها از نظر معنی نزدیک به یکدیگر است و حاصل این اخبار این است که رسول خداصـلی الله علیه وآله سفارش به حفظ احکام کتاب خدا و گرفتن احکام از آن و از اهل البیت نموده و امر به تعظیم و محبّت و موالات آنان کرده است و شـکّی نیست که همه این امور بر مسـلمانان واجب است و کسی نمی تواند جز این بگوید، لکن در این اخبار تصریح به خلافت علیّ بن

۱- ۲۵۶) عمده ابن بطریق / ۶۹ ، بحارالأنوار: ۲۳ / ۱۱۴، صحیح مسلم: ۷ / ۱۲۲.

۲- ۲۵۷) سخنان فضل بن روزبهان ناصبی در پایان حدیث ۲۵ از کتاب «نهج الحقّ» علّامه حلّی بیان شده است.

ابی طالب بعد از رسول خدا نشده است.»

أقول: اللّهمّ أنت الحاکم بیننا و بینهم، فاحکم بیننا بالعدل، إنّک أحکم الحاکمین.

۱۰- حدیث کسا و آیه تطهیر درباره اهل البیت علیهم السلام.

همان گونه که در کتب شیعه از جابر بن عبداللّه انصاری نقل شده، اهل سنّت نیز با طرق مختلفی آن را نقل کرده اند و علّامه حلّی نیز در کتاب کشف الحقّ و نهج الصّدق از مسند احمد بن حنبل از جمع بین صحاح ستّه از امّ سلمه نقل نموده و ناصبی معروف، یعنی فضل بن روزبهان نیز نتوانسته آن را انکار نماید. امّ سلمه می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله در خانه من بود و فاطمه علیها السلام بر او وارد شد، رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: «فاطمه جان! علی و فرزندان خود حسن و حسین علیهم السلام را خبر کن.» پس علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و با رسول خداصلی الله علیه وآله در زیر کسای خیبری قرار گرفتند و سپس آیه «إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً» نازل شد.(۱)

در ذیل حدیث فوق آمده که رسول خداصلی الله علیه وآله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را در زیر کسا برد و اطراف کسا را گرفت و سپس دست مبارک خود را خارج نمود و به طرف آسمان اشاره کرد و فرمود: «این ها اهل بیت و خواصّ و نزدیکان من هستند. خدایا، تو رجس و پلیدی را از آنان برطرف کن و آنان را به طهارت و پاکی کامل برسان.»

۱- ۲۵۸) این حدیث را مسلم در «صحیح» خود در باب فضائل اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله: ۲ / ۲۴۲، و در باب فضائل علی علیه السّلام نیز در صفحه ۲۳۷ نقل نموده، و در مسند احمد: ۳ / ۲۵۹ و ۲۸۵ و ج ۴ / ۱۰۷ و ج ۶ / ۲۹۲ و ۳۰۴ و ۲۹۶ و ۲۲۳ نقل شده، و در مستدرک حاکم نیشابوری در تفسیر سوره احزاب، ج ۲ / ۴۱۶ و ج ۳ / ۱۴۷ و ۱۵۸ نیز نقل شده است. زمخشری نیز در تفسیر کشّاف سوره آل عمران، ج ۱ / ۱۴۹ نقل نموده، و در نور الأبصار شبلنجی ص ۹۹، و کتاب عقد الفرید: ۲ / ۱۹۴، و خصایص نسائی ص ۳ و ۷، و استیعاب در احوالات امیرالمؤمنین علیه السّلام ج ۲ / ۴۷۴ نیز نقل شده است.

امّ سلمه می گوید: من سر خود را داخل اتاق کردم و گفتم: «یا رسول اللَّه! آیا من هم از شما خواهم بود؟» فرمود: «تو از ما نیستی، امّا در راه خیر و سعادت خواهی بود.»

اخبار اهل سنّت درباره ائمّه دوازده گانه شیعه

احادیثی را اهل سنّت در صحاح خود از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده اند که آن حضرت فرموده است «خلفای من دوازده نفر هستند.» در برخی از آنها آمده: «همه آنان از بنی هاشم می باشند.» اکنون به برخی از آن اخبار توجّه می کنیم.

۱- در صحیح بخاری و صحیح مسلم و الجمع بین الصّحیحین و الجمع بین الصّحاح السّتّه و صحیح ابی داود و مسند احمد بن حنبل و غیر این ها از کتب اهل سنّت با طرق متعدّد و متون صریح آمده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خلفا و جانشینان من دوازده نفر هستند.»(۱)

۲- بخاری در صحیح خود از جابر بن مسعود نقل کرده که گوید: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «یَکُونُ بَعْدِی اثْنا عَشَرَ أَمیراً... کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ.»

۳- مسلم در صحیح خود و در جمع بین صحیحین از جابر بن سمره از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل نموده که فرمود: «یَکُونُ مِنْ بَعْدِی اثْنا عَشَرَ خَلیفَةً.» ثمّ تکلّم بکلمةٍ خفیّه، ثمّ قال: «کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ.»

این حدیث را مسلم در صحیح خود با هشت طریق روایت کرده، و حمیدی نیز در کتاب جمع بین صحیحین با شش طریق نقل کرده، و ثعلبی نیز در تفسیر خود با سه طریق نقل کرده است.

۴- در صحیح مسلم نیز از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «لا یَزالُ الدّینُ قائِماً

۱- ۲۵۹) صحیح مسلم در اوّل کتاب الإماره ج ۲ / ۷۹، مسند احمدی: ۱ / ۳۹۸ و ۴۰۶ و ج ۲۹۲ و ج ۵ / ۸۹، صحیح بخاری در اوّل کتاب الأحکام در باب امرای قریش ج ۴ / ۱۴۴، و در آخر کتاب الأحکام ص ۱۵۳، ابن حجر در صواعق در فصل سوّم از باب اوّل ص ۱۲، کنز العمّال: ۶ / ۱۶۰.

حَتّی تَقُومَ السّاعَةُ وَ یَکُونَ عَلَیْهِمُ اثْنا عَشَرَ خَلیفَةً کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ.» یعنی: «دین اسلام همواره تا قیامت برقرار خواهد بود و دوازده خلیفه بر مردم امامت خواهند نمود و همه آنان از قریش می باشند.»

و در جمع بین صحاح ستّه در دو موضع از آن حضرت نقل شده که فرمود: «إِنَّ هذَا الْأَمْرَ لا یَنْقَضی حَتّی یَمْضِیَ فیهِمْ اثْنا عَشَرَ خَلیفَةً کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ.»

۵- در صحیح بخاری و صحیح أبی داود و جمع بین صحیحین از ابن عبّاس نقل شده که گوید: هنگام وفات رسول اللَّه صلی الله علیه وآله من به آن حضرت گفتم: «اگر نعوذ باللَّه مرگ شما فرا رسیده باشد، ما باید به چه کسی پناه ببریم؟» پس رسول خداصلی الله علیه وآله با دست خود به علی علیه السلام اشاره نمود و فرمود: «هذا فَإِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ ثُمَّ یَکُونُ مِنْ بَعْدِهِ أَحَدَ عَشَرَ إِماماً.»

و از عایشه نقل کرده اند که او نیز از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال کرده است: «چند خلیفه برای شما خواهد بود؟» «فقالت: أخبرنی أنّه یکون من بعده اثنا عشر خلیفةً.» و قالت: «إنّ أسماءهم مکتوبه عندی بإملاء رسول اللَّه صلی الله علیه وآله.» فقیل لها: فأعرضیه، فأبت. یعنی: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «بعد از من دوازده خلیفه خواهد بود.» عایشه سپس می گوید: «نام آنان با املای رسول خداصلی الله علیه وآله نزد من موجود است.» به او گفته شد: «نام آنان را بگو.» عایشه خودداری نمود. و در این معنا بیش از شصت حدیث از اهل سنّت نقل شده و در همه آنها کلمه دوازده خلیفه ذکر شده است.

در برخی از روایات نیز نام آنان ذکر شده است؛ چنان که صدر الأئمّه اخطب خوارزمی با سند خود از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل نموده که فرمود:

«لَیْلَةَ أُسْرِیَ بی إِلَی السَّماءِ قالَ لِیَ الْجَلیلُ جَلَّ جَلالُه: «آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ»، فَقُلْتُ: «وَ الْمُؤْمِنُونَ»، فَقالَ لی: صَدَقْتَ، مَنْ خَلَّفْتَ فی أُمَّتِکَ؟ قُلْتُ: خَیْرَها. قالَ: عَلِیَّ بْنَ أَبی طالِبٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ یا رَبِّ.

قالَ تَعالی: یا مُحَمَّدُ! إِنّی اطَّلَعْتُ إِلَی الْأَرْضِ إِطِّلاعَةً اخْتَرْتُکَ مِنْها فَشَقَقْتُ لَکَ اسْماً

مِنْ أَسْمائی فَلا أُذْکَرُ فی مَوْضِعٍ إِلّا ذُکِرْتَ مَعی، فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَ أَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ اطَّلَعْتُ ثانِیَةً وَ اخْتَرْتُ مِنْها عَلِیّاً وَ فاطِمَهَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ الْأَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ نُوری، وَ عَرَضْتُ وَلایَتَکُمْ عَلی أَهْلِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، فَمَنْ قَبِلَها کانَ عِنْدی مِنَ الْمُؤْمِنینَ، وَ مَنْ جَحَدَها کانَ مِنَ الْکافِرینَ، یا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْداً مِنْ عِبادی عَبَدَنی حَتّی یَصیرَ کَالشَّنِّ الْبالی ثُمَّ أَتانی جاحِداً لِوَلایَتِکُمْ ما غَفَرْتُ لَهُ حَتّی یُقِرَّ بِوَلایَتِکُمْ، یا مُحَمَّدُ تُحِبُّ أَنْ تَراهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قالَ: الْتَفِتْ إِلی یَمینِ الْعَرْشِ؛

فَالْتَفَتُّ فَإِذا أَنَا بِعَلِیٍّ وَ فاطِمَهَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِیِّ بْنِ مُوسی وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَ الْمَهْدِیِّ فی ضَحْضاحٍ مِنْ نُورٍ قِیام یُصَلُّونَ وَ هُوَ (یعنی المهدیّ) فی وَسَطِهِمْ کَأَنَّهُ کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ، فَقالَ: یا مُحَمَّدُ هؤُلاءِ الْحُجَجُ وَ هذا هُوَ الثّائِرُ مِنْ عِتْرَتِکَ، وَ عِزَّتی وَ جَلالی أَنَّهُ الْحُجَّهُ الْواجِبَهُ لِأَوْلِیائی وَ الْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدائی.»(۱)

۷- از حضرت ابوطالب علیه السلام نقل کرده اند که رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: «ای عمو! از نسل تو دوازده خلیفه خارج خواهد شد و از آنان مهدی علیه السلام خواهد بود که زمین به وسیله او از فساد به صلاح خواهد رسید و خداوند زمین را به واسطه او پر از عدل و داد خواهد کرد پس از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.»(۲)

۸- از رسول خداصلی الله علیه وآله روایت کرده اند که فرمود: «اوصیای بعد از من به عدد اوصیای موسی و یا به عدد حواریّین عیسی علیهم السلام می باشند و آنان دوازده نفر بوده اند.»

و از ابن مسعود نیز نقل کرده اند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «أَوْصِیائی مِنْ بَعْدی

۱- ۲۶۰) حقّ الیقین شبّر / ۱۹۷.

۲- ۲۶۱) روا عن أبی طالب أنّه قال له رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: «یا عمّ! یخرج من ولدک اثنا عشر خلیفه منهم یخرج المهدیّ من ولدک به تصلح الأرض و یملأها اللّه عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً.» کشف الغطاء لکاشف الغطاء: ۱ / ۸.

عَدَدَ نُقَباءِ بَنی إِسْرائیلَ وَ کانُوا اثْنی عَشَرَ.»(۱) و این اشاره به آیه شریفه «وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقیباً»(۲) می باشد.

این اخبار صریح در حقّانیّت اعتقادات امامیّه است؛ چرا که امکان حمل بر خلفای جور را ندارد و عدد خلفای حاکم از قریش بیش از این است. عجیب این است که علّامه حلّی در کتاب کشف الحقّ و نهج الصّدق این روایات را نقل نموده و فضل بن روزبهان ناصبی آنها را پذیرفته، لکن می گوید: این روایات گر چه صحیح است و در کتب صحاح ثبت شده، لکن در معنای دوازده خلیفه بین علما اختلاف است و برخی گفته اند: معنای این احادیث این است که تا سیصد سال دوازده خلیفه حاکم خواهند بود و پس از آن فتنه ها برپا خواهد شد و تنها در مدّت دوازده خلیفه دین خدا بین مردم عزیز خواهد بود، برخی نیز گفته اند: مقصود از دوازده خلیفه: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حسن و عبداللَّه زبیر و عمر بن عبدالعزیز و پنج نفر از خلفای بنی عبّاس می باشند.

سپس می گوید: و اگر مراد رسول خداصلی الله علیه وآله ائمّه دوازده گانه شیعه امامی باشد، مقصود از خلافت آنان، وراثت در علم و معرفت و اتمام حجّت و قیام به اتمام منصب نبوّت است و به معنای دعامت کبری و زعامت و رهبری مسلمین نیست؛ چرا که از ائمّه شیعیان امامیّه، بیش از دو نفر آنان مانند علی و حسن علیهما السلام صاحب خلافت و زعامت مسلمین نشدند و بقیّه آنان اصلاً در مقام گرفتن کرسی خلافت و زعامت مسلمین برنیامدند و اگر آنان خلفای بالقوّه نیز بوده اند، بالفعل بر مسند خلافت قرار نگرفتند و مراد از این احادیث خلفای بالفعل است، نه بالقوّه؛ چرا که خلفای بالقوّه برای مردم فایده ای نخواهند داشت.(۳)

مرحوم علّامه سیّد عبداللَّه شبّر پس از نقل آنچه گذشت می گوید: هر آدم کم

۱- ۲۶۲) تاریخ مدینه دمشق: ۱۶ / ۲۸۶، ینابیع المودّه: ۲ / ۳۱۵.

۲- ۲۶۳) مائده / ۱۲.

۳- ۲۶۴) حقّ الیقین / ۱۹۸.

فهمی به این سخنان بنگرد به بی اساسی و نامفهومی و تضادّ و تناقض و عصبیّت و عناد و لجاج و فساد آن از جهات مختلف پی می برد، چه رسد به دانشمندان منصف و آگاه. سپس گوید:

اولاً: آنان حقّانیّت خلفای خود را مستند نموده اند به روایتی که از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل نموده اند که فرموده است: «الخلافه ثلاثون سنه و بعد ذلک ملک عضوض.» و برخی از آنان گفته اند: «تا پایان خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سی سال تمام می شود.» و برخی گفته اند: «تا پایان زمان خلافت امام حسن علیه السلام سی سال تمام می شود.» و با این وصف می گویند خلفا بیش از این ها بوده اند، از سویی، در کتاب های خود تصریح و اعتراف نموده اند که معاویه از خلفا نبوده، بلکه از ملوک بوده است.

و ثانیاً: به نظر عدّه ای از علمای منصف و محقّق آنان، معاویه مسلمان نبوده، چه رسد خلیفه پیامبرصلی الله علیه وآله باشد، و معاویه همان کسی است که با امیرالمؤمنین علیه السلام به جنگ برخاست و پیامبرصلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: «جنگ با تو جنگ با من خواهد بود.» از سویی، معاویه سال ها به علی علیه السلام سبّ و دشنام می داد و در منابر و خطبه های جمعه و همه بلاد دستور داده بود علی علیه السلام را سبّ کنند و پیروان او را می کشت و او بود که امام حسن علیه السلام را مسموم نمود ، فرزند او یزید نیز مشهور به فسق و شرابخوار بود و فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله حسین علیه السلام را به شهادت رساند و ذریّه رسول خداصلی الله علیه وآله را اسیر نمود و حرمت پیامبرصلی الله علیه وآله و مکّه و مدینه و حرمین شریفین را شکست و سه روز در مدینه نوامیس مسلمانان را بر لشکریان خود مباح نمود تا این که چهار هزار فرزند زنا به وجود آمد و خلیفه دیگر آنان ولید بن عبدالملک بود که او نیز اهل گناه و فجور و مشهور به اعمال زشت بود و روزی به قرآن تفأّل نمود و چون آیه «وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنیدٍ»(1) آمد، قرآن را تیر باران کرد تا پاره پاره شد و

1- 265) ابراهیم / 15.

این شعر را خواند:

تُهَدِّدُنی بِجَبّارٍ عَنیدٍ

فَها أَنَا ذاکَ جَبّارٌ عَنیدٌ

إِذا ما جِئْتَ رَبَّکَ یَوْمَ حَشْرٍ

فَقُلْ یا رَبِّ مَزَّقَنِی الْوَلیدُ

همه این ها در کتاب های آنان ثبت شده است و با این وصف امثال معاویه و یزید و ولید را خلفای رسول خداصلی الله علیه وآله می دانند [و فرزندان پاک و معصوم و عالم به علوم قرآن یعنی ائمّه معصومین علیهم السلام را با کثرت روایات در کتب شیعه و کتب خودشان - همان گونه که گذشت - جانشینان آن حضرت نمی دانند] و قد عجب العجب من أفعالهم و أقوالهم. اکنون باید گفت:

لِیَبْکِ عَلَی الْإِسْلامِ مَنْ کانَ باکِیاً

فَقَدْ هُدِمَتْ أَرْکانُهُ وَ دَعائِمُهُ

و ثالثاً: فضل بن روزبهان برای تطبیق روایات گذشته با خلفای مورد عقیده خود گفت: مقصود صالحین از آنها هستند و لازمه این سخن این است که معاویه و یزید و ابن زبیر که از رؤسای جنگ جمل بوده و با اهل بیت علیهم السلام اظهار دشمنی می کرده و حتّی در خطبه نماز جمعه صلوات نمی فرستاده اند، از خلفا نباشند، و این سبب فاصله زیادی می شود و در این فاصله باید خلیفه ای برای رسول خداصلی الله علیه وآله وجود نداشته باشد و بعد از تکمیل دوازده خلیفه نیز به گمان آنان باید حجّتی از خدا روی زمین نباشد با این که روایت کرده اند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «زمین خالی از حجّت نخواهد شد.»

و رابعاً: ظاهر اخبار گذشته، بلکه صریح آنها این است که این دوازده خلیفه متّصل به آخر الزّمان می باشند؛ چراکه در برخی از آنها آمده بود: «آخرین آنان حضرت مهدی علیه السلام است.» و در بعضی دیگر آمده بود: «لا یزال الدّین قائماً.» و یا «فإذا مضوا ماجت أو ساخت الأرض بأهلها.» و آنان از انس بن مالک نقل کرده اند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«لا یزال هذا الدّین قائماً إلی اثنی عشر خلیفه من قریش فإذا ذهبوا ماجت

الأرض بأهلها».(۱)

و خامساً: ابن نـاصبی، یعنی فضـل بن روزبهـان، خلافـت را مردّد بین دو معنا کرد و گفت: «خلافت به معنای وراثت در علم و معرفت و اثبـات حقّانیّت اسـلام و اتمام منصب نبوّت برای اهل البیت طبق روایات گذشـته صـحیح است و امّا خلافت به معنای زعـامت کـبری و ولایـت عظمی و امـامت عملی بر مردم صـحیح نیسـت؛ چرا که برخی از ائمّه دوازده گـانه اهـل الـبیت علیهم السلام از منصب امامت کناره گیری کردند.»

در حالی که خلافت و امامت پس از رسول خداصـلی الله علیه وآله یک ریاست عامّه در امور دین و دنیای مردم است و این بر اسـاس نصّ و تعیین و قـابلیّت و شـرایط لازمی است که در امام و خلیفه وجود دارد، نه بر اساس فعلیّت خارجی و فعلیّت آن به نصّ و تعیین است، نه به تصـرّف و تظـاهر و عمل خارجی و حکومت بر مردم، و اگر خلافت به حاکمیّت و سـلطه بر مردم و یا تعیین مردم باشـد بایـد هنگـامی که مردم از پرداخت زکـات به ابوبکر امتنـاع کردنـد، ابوبکر نسبت به آنان خلیفه نباشـد، و یا هنگـامی که به جنـگ بـا امیرالمؤمنین علیه السـلام برخاسـتند او نسبت به آنـان خلیفه نباشـد، و یا هنگامی که مردم پیامبران را تکذیب کردند نبوّت آنان از بین برود.

بنابر این، خلیفه کسی است که مورد نصّ و تعیین خدا و رسول او باشد و قابلیّت های لازم در او وجود داشته باشد؛ خواه عملاً حکومت و رهبری را به دست گرفته باشـد و یا از آن جدا باشد؛ چنان که رسول خداصـلی الله علیه وآله نسبت به امام حسن و امام حسـین علیهما السـلام فرمود: «اِبْنایَ هـذانِ إِمامانِ قاما أَوْ قَعَـدا.» یعنی: «این دو فرزند من حسن و حسـین امام شـما هسـتند؛ خواه قیام به امامت و تصدّی امامت بکنند و یا نکنند.»

و از حکایات شـیرین این قصّه این است که برخی از پادشاهان و وزرای آنان در گذشـته چون به این اخبار برخورد نمودند که اهل سنّت در کتب خود نقل کرده اند، آنان را جمع کردند و گفتند: «اگر مقصود مطلق قریش است سلاطین آنان بیش از

۱- ۲۶۶) کنز العمال: ۲ / ۱۳۴.

دوازده نفر هستند و اگر عدّه خاصّی از قریش هستند باید تعیین کنید.» و ده روز به آنان مهلت دادند و چون ده روز گذشت اهل سنّت جوابی نداشتند و متحیّر مانده بودند تا این که یکی از آنان درخواست امان کرد و گفت:

«این اخبار فقط بر مذهب شیعیان دوازده امامی تطبیق می شود جز این که این اخبار آحاد است و قابل عمل نیست.» و نجات یافتند، در حالی که این اخبار متواتر و قطعی است و شیعه و سنّی در کتب خود ثبت نموده اند و ادلّ دلیل صحّت این اخبار این است که اهل سنّت این اخبار را تاکنون پنهان کرده اند.

در این بحث جای این سؤال می ماند که ای کاش اهل سنّت یک خبر و روایت [واحد] برای خلافت خلفای خود می آوردند، در حالی که احمد بن حنبل در مسند خود، و دیگران از علمای اهل سنّت از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده اند که آن حضرت به امام حسین علیه السلام فرمود: «أَنْتَ السَّیِّدُ ابْنُ السَّیِّدِ أَخُو السَّیِّدِ أَبُو السَّادَهِ، أَنْتَ الْإِمامُ ابْنُ الْإِمامِ أَخُو الْإِمامِ أَبُو الْأَئِمَّهِ، أَنْتَ الْحُجَّهُ ابْنُ الْحُجَّهِ أَخُو الْحُجَّهِ أَبُو الْحُجَجِ التِّسْعَه مِنْ صُلْبِکَ تاسِعُهُمْ قائِمُهُمْ.»(۱)

شخصیّت علی علیه السلام در کتب اهل سنّت

اهل سنّت در کتاب های خود از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ عَلِیّاً، اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَیْثُما دارَ.»(۲) یعنی: «خدا علی علیه السلام را رحمت کند. خدایا علی هر کجا باشد حقّ را از علی جدا مساز.»

و به عمّار فرمود: «زود باشد بعد از من در این امّت اختلاف و تشاجر رخ دهد تا جایی که شمشیر به روی یکدیگر بکشند و برخی خون دیگران را بریزند و از یکدیگر بیزاری بجویند. ای عمّار! گروه سرکش و طاغی این امّت تو را خواهند

۱- ۲۶۷) مناقب آل ابی طالب: ۳ / ۲۲۶، الصّراط المستقیم: ۲ / ۱۳۰، بحارالأنوار: ۳۶ / ۳۴۴.

۲- ۲۶۸) صحیح ترمذی در بخش فضائل علی علیه السّلام؛ مستدرک حاکم: ۶ / ۱۲۴، صواعق ابن حجر در شبهه یازدهم، ص ۲۵، کنز العمال: ۶ / ۱۵۷، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱ / ۲۱۲ و ج ۲ / ۴۲۲.

کشت و تو در آن حال با حقّ هستی و حقّ با تو است. ای عمّار! بـدان که علی علیه السـلام تو را به باطل دعوت نمی کنـد و از هدایت و حقّ جدا نخواهد ساخت. ای عمّار! کسـی که شمشـیر به دوش بگیرد تا با دشمن علی علیه السلام بجنگد، خداوند در روز قیامت دو زنجیر از درّ به گردن او می آویزد، و کسـی که شمشـیر به دوش بگیرد و با علی علیه السـلام بجنگد خداوند در روز قیامت دو زنجیر از آتش به گردن او می آویزد. و هنگامی که تو دیدی مسلمانان شمشیر به روی یکدیگر کشیده اند بر تو باد که از علی علیه السـلام جدا نشوی و اگر همه مردم از علی جدا شدند تو هرگز از علی علیه السـلام جدا مشو و مردم را رها کـن. ای عمّـار! علی علیـه السـلام همـواره بر طریـق هـدایت اسـت و پیروی از او پیروی از مـن اسـت و پیروی از مـن پیروی از خداست.»(۱)

ابن مردویه بـا سـند خود از عـایشه نقـل کرده که رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: «اَلْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ وَ عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ.» یعنی: «حقّ بـا علی است و علی بـا حقّ است و آنـان از یکـدیگر جـدا نمی شونـد تـا این که در کنـار حوض کوثر بر من وارد شوند.»(۲)

احمـد بن حنبـل در کتـاب مسـند خود گویـد: رسول خداصـلی الله علیه وآله دست حسن و حسـین علیهمـا السـلام را گرفت و فرمود: «هر کس مرا و این دو فرزندم حسن و حسین و پدر و مادر آنان علی و فاطمه علیهما السلام را دوست بدارد روز قیامت با من همنشین خواهد بود و در درجه من قرار خواهد داشت.»(۳)

در همان کتاب از جابر نقل شده که رسول خداصـلی الله علیه وآله در عرفات به علی علیه السـلام فرمود: «نزد من بیا.» و سـپس فرمود: «یا علی! من و تو از یک درخت هستیم. من اصل آن درخت هسـتم و تو فرع آن هستی و حسن و حسین شاخه های آن هستند. پس هر کس به یکی از شاخه های آن بیاویزد خداوند او را داخل بهشت

۱- ۲۶۹) تاریخ بغداد: ۱۳ / ۱۸۸، تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۷۲، البدایه و النهایه / ۳۴۰، حقّ الیقین / ۱۶۰.

۲- ۲۷۰) الصّراط المستقیم: ۱ / ۲۷۵، بحار: ۳۸ / ۳۸، مجمع الزّوائد: ۷ / ۲۳۵، حقّ الیقین / ۱۶۰.

۳- ۲۷۱) مسند احمد: ۱ / ۷۷، صحیح ترمذی، بخش مناقب علی علیه السّلام؛ تفسیر فخر رازی: ۷ / ۴۰۵.

خواهد نمود.»(۱)

در مسند احمد و صحیح مسلم نقل شده که احدی از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله به مردم نگفت: «سلونی قبل أن تفقدونی»، جز علیّ بن ابی طالب علیه السلام.(۲)

در مستدرک حاکم و کتب دیگر به طور متواتر نقل شده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «أَنَا مَدِینَهُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بابُها.»(۳) و در مسند احمد و جمع بین صحاح ستّه از انس بن مالک نقل شده که گوید: روزی مرغی برای رسول خداصلی الله علیه وآله طبخ شد و چون مقابل آن حضرت گذارده شد فرمود: «خدایا، بهترین خلق خود را نزد من بفرست تا با من در خوردن این مرغ شریک باشد.» پس علی علیه السلام وارد شد و با او هم غذا گردید.(۴)

در مسند احمد با طرق متعدّد نقل شده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس علی را بیازارد من را آزرده است.» سپس فرمود: «ای مردم! هر کس علی را بیازارد روز قیامت یهودی یا نصرانی محشور خواهد شد.»(۵)

مؤلّف گوید: این اخبار وضعیّت حال غاصبین خلافت و معاویه و عایشه و طلحه و زبیر و... که به علی علیه السلام ظلم کرده اند را روشن می نماید.

جمهور اهل سنّت حتّی ناصبی های آنان اعتراف کرده اند که هنگامی که علی علیه السلام برای جنگ با عمرو بن عبدود عامری در خندق آماده شد و هیچ کدام از مسلمانان جرأت مقابله با او را نداشتند، رسول خداصلی الله علیه وآله دست به دعا برداشت و فرمود: «بَرَزَ الْإِیمانُ کُلُّهُ إِلَی الْکُفْرِ کُلِّهِ.»(۶) یعنی: «تمام ایمان در مقابل تمام کفر

۱- ۲۷۲) حقّ الیقین / ۱۶۱.

۲- ۲۷۳) استیعاب: ۲/۴۷۵، شرح فضائل علی علیه السّلام؛ صواعق ابن حجر، فصل سوّم ص ۷۸، کنز العمال: ۶/۳۹۷.

۳- ۲۷۴) مستدرک حاکم: ۳/۱۲۶، کنز العمال: ۶ / ۱۵۲-۶ و ۴۰۱، صواعق / ۷۵، تاریخ الخلفا / ۶۶ ، استیعاب: ۲/۴۷۴.

۴- ۲۷۵) خصائص نسائی / ۴، مستدرک حاکم: ۳ / ۱۲۰، کنز العمال: ۶ / ۴۰۶، تذکره الخواص / ۲۳، ینابیع المودّه، باب هشتم.

۵- ۲۷۶) مسند احمد: ۳ / ۴۸۳، مستدرک حاکم: ۳ / ۱۲۲، کنز العمال: ۶ / ۱۵۲، استیعاب: ۲ / ۴۷۴، صواعق / ۷۶.

۶- ۲۷۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۴ / ۳۴۴، و رواه السّیّد فی اقبال الأعمال: ۲ / ۲۶۷. سپس گوید: چه گمان می بری به مردی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله او را تمام ایمان و اسلام می داند؟

قرار گرفت.»

فضل بن روزبهان ناصبی با شنیدن این حدیث می گوید: این حدیث صحیح است و جزء مناقب و فضائل علیّ بن ابی طالب علیه السلام است و جز افراد سقیم الرّأی و ضعیف الإیمان نمی تواند آن را انکار کند.

در مسند ابن حنبل و کتب دیگر اهل سنّت نقل شده که رسول خداصلی الله علیه وآله همه درهای خانه های مردم را به مسجدالنّبی صلی الله علیه وآله به امر خداوند بست، جز در خانه علی علیه السلام را، و در این مورد اعتراض هایی شد و رسول خداصلی الله علیه وآله به مسجد آمد و خطبه ای خواند و فرمود: «من درب های مردم را به مسجد به امر خدا بستم و درب خانه علی علیه السلام را به امر خدا باز گذاردم.»(1)

و در مسند احمد و صحیح مسلم و صحیح بخاری و صحاح ستّه از عبداللّه بن زبیر نقل شده که گوید: از پدرم زبیر شنیدم که گفت: ما خیبر را محاصره کردیم و ابوبکر پرچم را گرفت و با شکست بازگشت و سپس فردای آن روز عمر پرچم را گرفت و همانند ابوبکر با شکست بازگشت و در آن روز مردم سخت ناتوان شده بودند. تا این که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که او خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند. او مردی کرّار است و هرگز فرار نمی کند تا خداوند پیروزی را به دست او قرار دهد.»

پس مردم در آن شب متحیّر بودند که رسول خداصلی الله علیه وآله فردا پرچم را به دست که خواهد داد؟ و چون صبح شد همه آنان نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمدند و امید داشتند که پرچم به دست آنان داده شود تا این که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «علیّ بن ابی طالب کجاست؟» مردم گفتند: «او مبتلای به بیماری چشم است.» پس علی علیه السلام را خبر کردند و چون خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمد، آن حضرت آب دهان خود را در چشم او

---

۱ – ۲۷۸) مسند احمدی: ۱ / ۱۷۵ و ۳۳۱ و ج ۲ / ۲۶، صواعق ابن حجر / ۷۸، مستدرک حاکم: ۳ / ۱۲۵، کنز العمال: ۶ / ۱۵۲، ۳۹۱ و ۳۹۳ و ۴۰۸، ترمذی، بخش فضائل علی علیه السّلام، و اصابه ابن حجر، بخش فضائل علی علیه السّلام: ۲ / ۵۰۹ .

قرار داد و دعا کرد و در همان ساعت چشم او سالم گردید. پس رسول خداصلی الله علیه وآله پرچم را به دست او داد و قلعه خیبر به دست او فتح گردید.

فضل بن روزبهان ناصبی پس از نقل این حدیث گوید: حدیث خیبر صحیح است و این از فضائل بزرگ امیرالمؤمنین علیه السلام است و کسی با او شریک نمی باشد و آن حضرت از این گونه فضائل فراوان دارد.(۱)

و در صحیح بخاری و مسلم نقل شده که رسول خداصلی الله علیه وآله هنگام مباهله با نصارای نجران، امام حسین علیه السلام را در آغوش و دست امام حسن را گرفت و فاطمه علیها السلام را پشت سر خود قرار داد و علی علیه السلام را پشت سر فاطمه و به آنان فرمود: «هنگامی که من دعا می کنم شما آمین بگویید.»(۲)

فضل بن روزبهان ناصبی پس از نقل قصّه مباهله می گوید: «قصّه مباهله مشهور است و آن فضیلت بزرگی است.»

در تفسیر آیه شریفه «عَمَّ یَتَسائَلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظیمِ»(۳)، علمای اهل سنّت از سدیّ نقل کرده اند که گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «مردم از ولایت علی علیه السلام در قبرهای خود سؤال خواهند شد و هر که از مردم در شرق و غرب عالم از دنیا برود، دو ملك منکر و نکیر نسبت به ولایت علی علیه السلام از او سؤال خواهند نمود و به او می گویند: من ربّك و ما دینك و من نبیّك و من إمامك؟»(۴)

در تفسیر آیه شریفه «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»(۵) نیز علمای اهل سنّت گفته اند: «مردم نسبت به ولایت علیّ بن ابی طالب علیه السلام سؤال خواهند شد.»(۶)

ص: ۱۶۳

۱- ۲۷۹) حقّ الیقین / ۱۶۲.

۲- ۲۸۰) صواعق ابن حجر، بخش فضائل علی علیه السّلام / ۷۴، و بخش آیات مربوط به اهل بیت / ۹۵، صحیح مسلم، بخش فضائل علی علیه السّلام: ۲ / ۱۳۷، سنن ترمذی، فضائل علی علیه السّلام، تاریخ الخلفای سیوطی / ۶۵ .

۳- ۲۸۱) نبأ / ۱ و ۲.

۴- ۲۸۲) حقّ الیقین شبّر / ۱۶۴.

۵- ۲۸۳) صافّات / ۲۴.

۶- ۲۸۴) صواعق ابن حجر / ۱۹، طبع مصر، سال ۱۳۱۲؛ تذکره ابن جوزی / ۱۰.

و در تفسیر آیه «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ»(۱) نیز از ابن عبّاس نقل کرده اند که مقصود از اهل ذکر: محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هستند و آنان اهل ذکر و علم و عقل و بیان و اهل بیت نبوّت و معدن رسالت و مختلف ملائکه می باشند. ابن عبّاس سپس می گوید: به خدا سوگند، مؤمن، مؤمن نامیده نمی شود مگر برای کرامت علیّ بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام.(۲)

اخطب خوارزمی از علمای اهل سنّت با سند خود از ابن عبّاس روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «لَوْ أَنَّ الرِّیاضَ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرَ مِداد وَ الْجِنَّ حُسَّابٌ وَ الْاِنْسَ کُتَّابٌ ما أَحْصَوْا فَضائِلَ عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ علیه السلام.»(۳) یعنی: «اگر درخت ها قلم شود و دریاها مرکب شود و جنّیان حسابگر شوند و انسان ها نویسنده شوند، نمی توانند فضائل علیّ بن ابی طالب علیه السلام را شماره نمایند.»

اخطب خوارزمی نیز روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خداوند برای برادرم علی علیه السلام فضائل بی شماری قرار داده است و کسی که فضیلتی از فضائل او را ذکر کند و اعتقاد به او داشته باشد، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می آمرزد، و کسی که فضیلتی از فضائل او را بنویسد، تا آن نوشته موجود باشد ملائکه برای او استغفار می کنند، و کسی که به فضیلتی از فضائل او گوش فرا دهد خداوند گناهانی که او با شنیدن انجام داده است را می آمرزد، و کسی که به فضیلتی از فضائل او بنگرد [و مطالعه کند] خداوند گناهانی که او به وسیله دیدن انجام داده است را می آمرزد.» سپس فرمود: «نگاه به علی علیه السلام عبادت است و یاد او نیز عبادت است و خداوند ایمان هیچ بنده ای را بدون ولایت او و بیزاری از دشمنان او نمی پذیرد.»(۴)

۱- ۲۸۵) نحل / ۴۳.

۲- ۲۸۶) و رواه ابن طاووس عن الجمهور فی الطرائف / ۹۴، حقّ الیقین شبّر / ۱۶۴، بحارالأنوار: ۲۳ / ۱۸۶.

۳- ۲۸۷) تذکره الخواصّ ابن جوزی / ۸، ینابیع المودّه، باب ۵۶ و ۴۰.

۴- ۲۸۸) مستدرک حاکم نیشابوری: ۳ / ۱۴۱، روضه الواعظین / ۱۱۴، بحارالأنوار: ۲۶ / ۲۲۹، لسان المیزان ابن حجر / ۲۴۳، مناقب خوارزمی / ۳۶۲، ینابیع المودّه: ۱ / ۲۶۷، میزان الإعتدال: ۴ / ۳۸۱، حقّ الیقین / ۱۶۶.

مؤلّف گویـد: فضائـل و خصایص امیرالمؤمنین علیه السـلام بسـیار است و در این کتاب گنجایش بیش از این نیست و ما مسأله امامت و خلافت و فضائل آن حضرت را در کتاب «آیات الفضایل» و کتاب «میزان الحقّ» به اختصار بیان کرده ایم.

از عجایب روزگار این است که ابن حجر عسـقلانی کتابی در ردّ شـیعه نوشـته و آنان را تکفیر نموده، لکن خداونـد به زبان او فضائـل امیرالمؤمنین و ائمّه اهـل البیت علیهم السـلام را جـاری کرده است. او در پایـان سـخن خود از طبرانی نقل کرده(۱) که علی علیه السلام فرمود: «رسول خداصلی الله علیه وآله به من فرمود: یا علی! تو و شیعیان تو بر خداوند وارد می شوید در حالی که راضـی و مرضـی خدا هستید و دشـمنان تو چون وارد می شوند خشـمگین و معذّب خواهند بود.» سپس می گوید: «شیعیان علی علیه السـلام اهـل سـنّت هسـتند!» و عجب این است که او کسانی را شـیعه علی علیه السـلام می دانـد که خلفای غاصب و معاویه و یزید و طلحه و زبیر و امثال آنان – از دشمنان اهل بیت علیهم السلام – را دوست می دارند.»(۲)

ص: ۱۶۵

۱- ۲۸۹) مجمع الزّوائد: ۹ / ۱۳۱، المعجم الأوسط للطّبرانی: ۴ / ۱۸۷، نظم درر السّمطین / ۹۲، کنز العمال: ۱۳ / ۱۵۶، شواهد التّنزیل: ۲ / ۴۶۵، ینابیع المودّه: ۲ / ۳۵۷، نهایه فی غریب الحدیث: ۴ / ۱۰۶ و ج ۳۵ / ۳۴۶.
۲- ۲۹۰) حقّ الیقین / ۱۶۶ – ۱۷۲.

رهبران

معصوم

امام امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام

اشاره

ص :۱۶۷

ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام روز جمعه سیزدهم رجب، سی سال بعد از عام الفیل در مکّه داخل بیت اللّه الحرام به دنیا آمد. مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است. پدر او نیز ابوطالب بن عبدالمطّلب بن هاشم بن عبد مناف است. بنابر این، علی علیه السلام و برادران او نخستین فرزندانی هستند که از ناحیه پدر و مادر به هاشم بن عبد مناف منسوب می شوند و او تنها کسی است که در کعبه متولّد گردیده و قبل از او و بعد از او احدی در کعبه و بیت اللّه الحرام به دنیا نیامده [و نخواهد آمد]، و این فضیلت ویژه ای است که خداوند برای تعظیم و تجلیل و اعلای مقام و شخصیّت به او اختصاص داده است.

مرحوم صدوق از یزید بن قعنب نقل کرده که گوید: من با عبّاس بن عبدالمطّلب و عدّه ای از قبیله عبدالعزّی مقابل کعبه نشسته بودیم ناگهان دیدیم فاطمه بنت اسد - مادر امیرالمؤمنین علیهما السلام - وارد مطاف شد و چون باردار به فرزند نُه ماهه خود بود، درد زایمان پیدا کرد و گفت:

«رَبِّ إِنّی مُؤْمِنَهٌ بِکَ وَ بِما جاءَ مِنْ عِنْدِکَ مِنْ رُسُلٍ وَ کُتُبٍ وَ إِنّی مُصَدِّقَهٌ بِکَلامِ جَدّی إِبْراهیمَ الْخَلیلِ علیه السلام وَ إِنَّهُ بَنَی الْبَیْتَ الْعَتیقَ فَبِحَقِّ الَّذی بَنی هذَا الْبَیْتَ وَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ الَّذی فی بَطْنی لَمَّا یَسَّرْتَ عَلَیَّ وِلادَتی.» یعنی: «خدایا، من به تو و به پیامبران تو و کتاب های آسمانی ایمان دارم و به کلام جدّم ابراهیم خلیل که این خانه را بنا نمود ایمان دارم و من تو را به حقِّ بنا کننده این کعبه و فرزندی که در رحم دارم سوگند

می دهم که این ولادت را بر من آسان گردانی.»

یزید بن قعنب می گوید: پس از دعای فاطمه بنت اسد ما دیدیم کعبه از پشت گشوده شد و فاطمه داخل گردید و از مقابل چشمان ما ناپدید شد و دیوار کعبه به هم پیوست و هر چه کردیم درب کعبه باز نشد و دانستیم که این امر الهی بوده، و چون روز چهارم شد فاطمه بنت اسد فرزند خود را روی دست داشت و از کعبه خارج شد و گفت: «خداوند مرا بر زنان پیشین فضیلت داد؛ چرا که آسیه خدا را در جایی عبادت کرد که جز در حال ضرورت شایسته عبادت نبود. مریم نیز در بیابان زایمان نمود و درخت خرمای خشکیده برای او سبز شد و از خرمای تازه آن خورد، در حالی که من داخل بیت اللّٰه شدم و از میوه های بهشتی خوردم و چون خارج گردیدم هاتفی به من گفت:

ای فاطمه! فرزند خود را علی نام گذار و خدای علیّ أعلی می فرماید: من نام این فرزند را از نام خود گرفتم و او را تأدیب نمودم و اسرار علم خود را به او آموختم و اوست که بت های اطراف خانه من را خواهد شکست و بر بالای خانه من اذان خواهد گفت و مرا تقدیس و تمجید خواهد نمود. خوشا به حال کسانی که او را دوست بدارند و از او اطاعت کنند و وای بر کسانی که او را دشمن بدارند و از او نافرمانی کنند.»

و امّا فضائل او به قدری است که قلم ها قدرت بیان و عقل ها قدرت فهم و کتاب ها گنجایش کتابت آن را ندارد. ابن ابی الحدید معتزلی در ابتدای شرح نهج البلاغه گوید: فضائل او از جهت عظمت و جلال و وسعت و انتشار به قدری است که جمع آوری آنها امکان پذیر نیست؛ چنان که ابوالعینا به وزیر متوکّل و معتمد گفت:

شخصیت علیّ بن ابی طالب به قدری آشکار و عالم گیر است که خبر دادن از آن مانند خبر دادن از نور خورشید و ماه منیر است که بر احدی پوشیده نیست، و هر چه گوینده از فضائل او بگوید، باز در ادای شخصیّت او مقصّر خواهد بود. از این رو، بهتر است از بیان فضل او خودداری شود و به درود بر او بسنده گردد.

ابن ابی الحدید سپس می گوید: من چه گویم درباره مردی که دشمنان او نتوانستند فضائل او را کتمان نمایند و به ناچار فضائل و مناقب او را بیان نمودند. و تو می دانی که بنی امیّه مسلّط بر شرق و غرب ممالک اسلامی شدند و با تمام حیله کوشیدند که نور او را خاموش و شخصیّت او را با احادیث مجعول تحریف و تخریب کنند تا جایی که او را در جمیع بلاد بر سر منبرها لعنت کردند و به دوستان او اعلام خطر نمودند که احدی از او ستایش نکند، بلکه آنان را به زندان انداختند و کشتند و اجازه ندادند حدیثی که متضمّن فضیلتی از فضائل او باشد را کسی نقل کند، حتّی ممنوع نمودند کسی فرزند خود را به نام علی نام گذاری کند و این ممنوعیّت ها نتیجه ای جز عظمت و رفعت برای او نداشت، همانند مشکی که هر چه پنهان شود، بوی او آشکارتر خواهد شد، و مانند خورشید که با دست نمی توان از نور او جلوگیری نمود، و مانند روشنی روز که اگر کسی چشم خود را ببندد که نور آن را نبیند چشم هایی باز است و شاهد نور آن خواهد بود.

تا این که گوید: من چه گویم درباره مردی که هر فضیلت و ارزشی به او نسبت داده می شود، و هر فرقه و گروهی خود را به او منتسب می دانند و به او افتخار می کنند. بنابر این، او رئیس فضائل و منبع ارزش ها و پیشتاز خوبی هاست و هر که کمالی یافته به او اقتدا نموده و از او گرفته است... .

مؤلّف گوید: فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام همان گونه که در بخش های پیشین گذشت قابل شماره نیست؛ چرا که او و فرزندان او مظاهر صفات جمال خداوندی و کلمات اللّه می باشند و خداوند در قرآن می فرماید: «وَ لَوْ أَنَّ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَهٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزیزٌ حَکیمٌ»(۱)، و از معصومین علیهم السلام نقل شده که می فرمایند: «نَحْنُ کَلِماتُ اللَّهِ الَّتی لا تَنْفَدُ وَ لا تُدْرَکُ فَضائِلُنا.»(۲)

ص :۱۷۱

۱- ۲۹۱) لقمان / ۲۷.

۲- ۲۹۲) تحف العقول / ۴۷۹.

از این رو، کسی را نمی رسد که بگوید: من فضائل آنان را جمع آوری نمودم و یا به کنه مقام آنان پی بردم.

از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «لَوْ أَنَّ الْغِیاضَ [الأشجار] أَقْلامٌ، وَ الْبَحْرَ مِداڈٌ، وَ الْجِنَّ حُسَّابٌ، وَ الْإِنْسَ کُتَّابٌ، ما أَحْصَوْا فَضائِلَ عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ علیه السلام.»(۱)

این حدیث را جوینی نیز در کتاب فرائد السّمطین (ج ۱/۱۶) نقل کرده، لکن برخی از متعصّبین آنان می گویند: «چنین حدیثی صحیح نیست.» و آن را کذب می دانند و این به علّت عدم درک آنان است و خوب بود می گفتند: ما نمی فهمیم و تکذیب نمی کردند.

و چه نیکو سروده مادح اهل البیت علیهم السلام الشّیخ الأزری رحمه اللَّه:

لا فتی فی الجود إلّا علیّ

ذاک شخص بمثله اللَّه باها

لا ترم وصفه ففیه معان

لم یصفها إلّا الّذی سوّاها

ما حوی الخافقان إنس و جنّ

قصبات السّبق الّتی قد حواها

إنّما المصطفی مدینه علم

و هو الباب من أتاه أتاها

و هما مقلتا العوالم یسراً

ها علیّ و أحمد یمناها

هل أتی هل أتی بمدح سواه

لا و مولاً بذکره حلّاها

فتأمّل بعمَّ تنبئک عنه

نبأً کلّ فرقهٍ أعیاها

و بمعنى أحَبَّ خلقك فانظر

تجد الشّمس قد أزاحت دجاها

و تفكّر بأنّ منّى تجدها

حكمه تورث الرقود انتباها

أو ما كان بعد موسى أخوه

خير أصحابه و أعظم جاها

ليس تخلو إلّا النّبوّه منه

و لهذا خير الورى استثناها

و هى فى آيه التّباهل نفس

المصطفى ليس غيره إيّاها

ثمّ سل إنّما وليّكم اللّه

ترى الإعتبار فى معناها

۱- ۲۹۳) مناقب خوارزمى / ۳۲.

آیه خصّت الولایه للّه

و للطّهر حیدر بعد طه

لک فی مرتقی العلی و المعالی

درجات لا یرتقی أدناها

یا أخا المصطفی لدیَّ ذنوب

هی عین القذی و أنت جلاها

کیف تخشی العصاه بلوی المعاصی

و بک اللّه منقذ مبتلاها

سبط بن جوزی در کتاب تذکره می گوید: از جدّم شنیدم که در مجالس وعظ خود در سال ۵۹۶ ه . ق در بغداد از کتاب تبصره المبتدی این دو بیت را می خواند:

أهوی علیّاً و إیمانی محبّته

کم مشرک دمه من سیفه وَکَفا(۱)

إن کنت ویحک لم تسمع فضائله

فاسمع مناقبه من هل أتی و کفا

و دیگری در فضائل او گوید: (و هو الناشی)

بآل محمّد عرف الصّواب

و فی أبیاتهم نزل الکتاب

و هم حجج الإله علی البرایا

بهم و بجدّهم لا یُستراب

و لا سیّما أبوحسنٍ علیّ

له فی الحرب مرتبه تهاب

طعام سیوفه مهج الأعادی

و فیض دم الرّقاب له شراب

و ضربته کبیعته بخمٍ

معاقدها من القوم الرّقاب

علیّ الدّر و الذّهب المصفّا

و باقی النّاس کلّهم تراب(۲)

بعضـی این اشـعار را با تغییراتی از عمرو بن العاص می داننـد و می گویند برای معاویه بدره ای از طلا آوردند و معاویه گفت: «هر کس دربـاره علی علیه السـلام اشـعاری مطابق با شخصـیّت او بگویـد، این بـدره از آن او باشـد.» پس عـدّه ای که فکر می کردنـد بدگوئی از علی مطابق نظر معاویه است، اشـعاری در مذمّت علی علیه السـلام گفتند و معاویه به آنان چیزی نداد تا این که عمرو بن العاص این اشـعار را که مطابق عقیده او بود - گر چه برخلاف عمل او بود - گفت و بدره طلا را گرفت و اشـعار چنین است:

۱- ۲۹۴) ای: سال دمه من سیفه.

۲- ۲۹۵) أنوار البهیّه / ۲۷ و ۲۸.

بآل محمّد عرف الثّواب

و فی أبیاتهم نزل الکتاب

و هم حجج الإله علی البرایا

بهم و بجدّهم لا یستراب

و لا سیّما أبو حسن علیّ

له فی المجد مرتبه تحاب

إذا طلبت صوارمه نفوساً

فلیس بها سوی نعم جواب

طعام حسامه مهج الأعادی

و فیض دم الرّقاب له شراب

و ضربته کبیعته بخمٍ

معاقدها من النّاس الرّقاب

إذا لم تبرأ من أعدا عليٍ

فما لک فی محبّته ثواب

هو البکّاء فی المحراب لیلاً

هو الضّحّاک إن آن الضّراب

هو النّبأ العظیم و فلک نوح

و باب اللّه و انقطع الخطاب

معاویه با شنیدن این اشعار، بدره و کیسه طلا را به عمرو بن عاص داد و دیگران را محروم نمود. علّامه امینی در کتاب «الغدیر» می گوید: صحیح تر این است که این قصیده مربوط به ناشی باشد؛ همان گونه که ابن شهر آشوب در مناقب آورده است.(1)

شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام

هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله از فتنه بزرگ امّت خود خبر داد، امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: «یا رسول اللَّه! مگر شما در جنگ احد - که عدّه ای به شهادت رسیدند و من از آن محروم ماندم و برای من گران آمد - به من نفرمودید: «الشّهاده من ورائک؟»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «آری، شهادت در انتظار توست، لکن صبر تو چگونه خواهد بود؟» امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: من گفتم: «یا رسول اللَّه!لیس هذا من مواطن الصّبر، و لکن من مواطن البشری و الشّکر.» یعنی: «ای رسول خدا! شهادت برای من محلّ صبر نیست، بلکه محلّ شکر و بشارت است.»(۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: رسول خداصلی الله علیه وآله قبل از ماه رمضان برای ما خطبه

۱- ۲۹۶) الغدیر: ۴ / ۲۷.

۲- ۲۹۷) نهج البلاغه: ۲ / ۵۰ خطبه ۱۵۶.

خوانـد و فرمود: «ای مردم! مـاه خـدا بـا برکت و رحمت و آمرزش به شـما روی آورده.» سـپس برکـات این ماه را بیان نمود و مردم را به اعمـال نیک در آن ماه سـفارش کرد و من در بین سـخنان او برخاسـتم و گفتم: «یا رسول اللَّه! بهترین اعمال این ماه چیست؟» رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: «بهترین اعمال این ماه پرهیز از محرّمات خداونـد است.» سـپس گریان شد، من گفتم: «یا رسول اللَّه! برای چه گریه می کنی؟»

فرمود: «یـا علی! برای این گریه می کنم که در این ماه خون تو حلال شـمرده می شود. گویی می بینم تو در حال نماز هستی و شقی ترین اوّلین و آخرین که همتـای پی کننـده نـاقه صالـح است، برمی خیزد و ضـربتی بر فرق تو می زنـد و محاسن تو را به خون سـرت خضاب می نماید.» امیرالمؤمنین علیه السـلام می فرماید: من به رسول خداصلی الله علیه وآله گفتم: «آیا آنچه واقع می شود در حـال سـلامت دین من است؟» فرمود: «آری، در حال سـلامت دین تو است.» سـپس فرمود: «یا عَلِیُّ! مَنْ قَتَلَکَ فَقَدْ قَتَلَنی وَ مَنْ أَبْغَضَکَ فَقَدْ أَبْغَضَنی وَ مَنْ سَبَّکَ فَقَدْ سَبَّنی لِأَنَّکَ مِنّی کَنَفْسی رُوحُکَ مِنْ رُوحی وَ...»(۱)

در کتاب سلیم بن قیس آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «روزی من با رسول خداصلی الله علیه وآله در بین باغات مـدینه راه می رفتیم و چون به بـاغی رسـیدیم، من گفتم: "یـا رسول اللَّه! چه بـاغ زیبایی است!" رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: "آری، لکن در بهشت بهتر از آن برای تو هست." تا این که به باغ دیگری رسـیدیم و من گفتم: "یا رسول اللَّه! چه باغ زیبایی است!" و رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: "آری، لکن در بهشت برای تو زیباتر از آن هست." تا به هفت باغستان رسـیدیم و من گفتم: "چه بـاغ زیبـایی است!" و رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: "زیباتر از آن در بهشت برای تو خواهد بود." و چون در بین راه به جای خلوتی رسـیدیم و کسـی در آن جا دیده نمی شد، رسول خدا مرا در آغوش گرفت و صدا به گریـه بلنـد کرد و فرمـود: "پـدرم فـدای شـهیدی که تنهـا و بی پنـاه است." پس من گفتم: "یـا رسـول اللَّه! برای چه گریه می کنید؟" فرمود: "کینه هایی از

۱- ۲۹۸) فضائل الأشهر الثّلاثه / ۷۹، روضه الواعظین نیشابوری / ۳۴۵.

بـدر و احـد در سـینه های این مردم از تو هست که اظهار نمی کننـد، مگر بعـد از من [و به همان علّت تو را خواهند کشت]."
پس من گفتم: "آیا من در حال شهادت بر دین خود باقی هستم؟" فرمود: "آری، در آن حال دین تو سالم است."

سپس فرمود: "باید صابر باشی و از آنان هراس کنی؛ چرا که تو نسبت به من همانند هارون هستی نسبت به موسی، و این مردم نیز به منزله گوساله سامری و پیروان او هستند، و موسی به هارون گفت: اگر یاوری پیدا کردی با آنان جهاد کن و گرنه دست نگه دار و خون خود را حفظ کن. و مگذار بین امّت اختلاف ایجاد شود."»(۱)

امیرالمؤمنین علیه السـلام در شب جمعه نوزدهم ماه مبارک رمضان در محراب مسجد کوفه نزدیک اذان صبح به وسیله شمشیر مسـموم ابن ملجم ملعون فرقش شـکافته شد و دو روز در بستر ماند و در شب بیست و یکم آن ماه مظلومانه به شهادت رسید و سنّ او هنگام شهادت شصت و سه سال بود.

مسـعودی در مروج الذّهب می گوید: در سال چهلم هجرت عدّه ای از خوارج در مکّه جمع شدند و پس از گفت وگو درباره درگیری ها و فتنه های بین معاویه و امیرالمؤمنین علیه السـلام سه نفر آنان پیمان بسـتند که امیرالمؤمنین علیه السـلام و معاویه و عمرو بن عاص را بکشـند و در این پیمان با یکـدیگر چنین گفتند که هر کدام برای کشـتن شـخص مورد نظر خود بکوشـند تا این که یا او را بکشـند و یا کشـته شوند. و آن سه نفر عبدالرّحمن بن ملجم ملعون و حجّاج بن عبداللّٰه ملقّب به برک، و زادویه غلام بنی عنـبر بودنـد. ابـن ملجم گفت: «من علی را خـواهم کشت.» و برک گفت: «من معـاویه را می کشم.» و زادویه گفت: «من عمرو بن العـاص را می کشم.» و همگی پیمان بسـتند که این عمل در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان واقع شود، و برخی گفته اند پیمان آنان در شب بیست و یکم آن ماه بوده است.

۱- ۲۹۹) کتاب سلیم / ۱۳۷.

پس عبدالرّحمن بن ملجم به طرف کوفه رفت و چون وارد کوفه شد نزد دختر عموی خود قطام رفت - که امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ با خوارج نهروان پدر و برادر او را کشته بود - و چون او زیباترین زن کوفه بود ابن ملجم به او پیشنهاد ازدواج نمود.

قطام گفت: «با تو ازدواج نمی کنم تا مهر من را معیّن کنی.» ابن ملجم گفت: «هر چه بخواهی می دهم.» قطام گفت: «مهر من سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیز و کشتن علیّ بن ابی طالب است.» ابن ملجم گفت: «همه آنچه گفتی پذیرفته است، جز کشتن علی علیه السلام؛ چرا که گمان ندارم بتوانی به آن برسی.»

قطام گفت: «او را غافلگیر کن. پس اگر به مراد خود رسیدی قلب مرا شفا داده ای و زندگی با من برای تو فراهم خواهد شد و اگر کشته شدی پاداش تو بهتر از دنیا خواهد بود.» ابن ملجم گفت: «به خدا سوگند، من به این شهر نیامدم جز برای همین مقصود و گرنه من از این شهر فراری بودم. بنابر این، من همه خواسته تو را پذیرفتم.» و چون ابن ملجم از نزد قطام خارج شد گفت:

ثَلاثَهُ آلافٍ وَ عَبْدٌ وَ قَیْنَهٌ

وَ قَتْلُ عَلِیٍّ بِالْحُسامِ الْمُصَمِّمِ

فَلا مَهْرَ أَغْلی مِنْ عَلِیٍّ وَ إِنْ عَلی

وَ لا فَتْکَ إِلّا دُونَ فَتْکِ ابْنِ مُلْجَمٍ

تا این که با مردی از خوارج از قبیله اشجع به نام شبیب بن بجره برخورد نمود و به او گفت: «آیا مایلی کاری را انجام دهی که شرف دنیا و آخرت تو باشد؟» او گفت: «چه کاری؟» ابن ملجم گفت: «در کشتن علی مرا یاری دهی.» شبیب گفت: «مادرت به عزایت بنشیند! کار خطرناکی را می خواهی انجام بدهی. مگر تو خدمات و سوابق علی علیه السلام را در اسلام با رسول خداصلی الله علیه وآله نمی دانی؟» ابن ملجم گفت: «مگر تو نمی دانی که او در مقابل حکم قرآن حکم حکمین را پذیرفت و برادران ما را که اهل نماز بودند کشت؟ ما او را به جای بعضی از آنان می کشیم.»

پس با او نزد قطام آمدند و قطام در مسجد کوفه خیمه کوچکی برای خود زده بود و اعتکاف کرده بود و آن روز، روز جمعه سیزدهم ماه مبارک رمضان بود، پس قطام به آنان گفت: «مجاشع بن وردان بن علقمه نیز اعلان همکاری با شما را نموده.»

و حریری بر سینه های آنان بست و آنان با شمشیرهای خود مقابل باب سده مسجد کوفه نشستند تا چون امیرالمومنین علیه السلام وارد مسجد شود با شمشیر به او حمله کنند، و عادت امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که هر روز اوّل اذان صبح برای نماز وارد مسجد کوفه می شد. پس ابن ملجم اشعث را در مسجد کوفه دید و به او گفت: «اکنون صبح می شود و تو رسوا خواهی شد.» و چون این سخن را حجر بن عدی شنید به او گفت: «ای اعور! علی را کشتی، خدا تو را بکشد.»

در آن هنگام، علی علیه السلام وارد مسجد کوفه شد و صدا زد: «أیهّا النّاس! الصّلاه»، پس ابن ملجم و یاران او به او حمله کردند و گفتند: «الحکم للّه لا لک»، و ابن ملجم با شمشیر خود بر سر او زد و شمشیر شبیب به ستون درب مسجد اصابت نمود و ابن وردان فرار کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم فرمود: «ابن ملجم را بگیرید.» پس مردم به دنبال او دویدند و سنگ به او پرتاب می کردند و فریاد می زدند تا این که مردی از همدان، سنگی به پای او زد و مغیره بن نوفل بن عبدالمطّلب نیز سنگی به صورت او زد و او به زمین خورد و مردم او را تحویل امام حسن علیه السلام دادند، و شبیب بین مردم رفت و خود را نجات داد و فرار کرد و چون داخل خانه خود شد عبداللّه بن بحره - یکی از خویشانش - او را دید که حریر از سینه خود باز می کند. از او سؤال کرد: «مگر چه می کرده ای؟» او گفت: «برای کشتن علی رفته بودم.» پس عبداللّه به خانه خود رفت و شمشیر خود را آورد و با شمشیر به او زد تا کشته شد.(۱)

و روایت شده که آن شب امیرالمؤمنین علیه السلام به خواب نرفت و همواره از اتاق خارج می شد و به آسمان نظر می کرد و می فرمود: «به خدا سوگند، دروغ نمی گویم و به من دروغ گفته نشده و این همان شبی است که به من وعده داده شده است.» و چون فجر طلوع نمود [و اذان صبح رسید] کمر خود را محکم بست و فرمود:

اشْدُدْ حَیازیمَکَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لاقیکا

وَ لا تَجْزَعْ مِنَ الْمَوْتِ إِذا حَلَّ بِوادیکا

ص: ۱۷۸

۱- ۳۰۰) مقاتل الطّالبیّین ابوالفرج اصفهانی / ۱۸.

و چون به صحن خانه رسید مرغ ها اطراف او را گرفتند و فریاد زدند و چون اهل خانه آنها را دور کردند فرمود: «آنها را رها کنید، این ها فریادهایی است که به دنبال آن ناله ها خواهد بود.» و این چنین نیز بود.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام در شب های قبل از شهادت

شیخ مفید در ارشاد می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام در ماه رمضان [سال آخر عمر خود]شبی نزد امام حسن علیه السلام افطار می کرد و شبی نزد امام حسین علیه السلام و شبی نزد عبداللّه بن عبّاس [عبداللّه بن جعفر] و در شب های [نزدیک شهادت]، بیش از سه لقمه نمی خورد و چون از آن حضرت سؤال شد، فرمود: «یک شب یا دو شب بیش نمانده که وعده خدا فرا خواهد رسید و باید شکم من خالی باشد و در آخر همان شب با ضربت ابن ملجم به شهادت رسید.»(۲)

امّ موسی خادمه امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: از آن حضرت شنیدم که به دختر خود امّ کلثوم می فرمود: «دخترم! چیزی از زندگی من با شما نمانده و زود است من از شما جدا شوم.» امّ کلثوم عرض کرد: «پدرجان! برای چه؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «من رسول خداصلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که غبار از صورت من برطرف می نمود و می فرمود: "یا علی! باکی بر تو نیست، تو وظیفه خود را انجام دادی."»

امّ موسی می گوید: سه روز بیش نگذشت که ضربت ابن ملجم بر سر مولی وارد شد و امّ کلثوم چون این سخنان را از پدر خود شنید، صدای ناله اش بلند شد. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «فریاد مکن، من رسول خداصلی الله علیه وآله را می بینم که با دست خود به من اشاره می کند و می فرماید: "یا علی! به طرف ما بیا که برای تو بهتر خواهد بود."»(۳)

۱- ۳۰۱) روضه الواعظین نیشابوری / ۱۳۶.

۲- ۳۰۲) ارشاد مفید / ۱۴، إعلام الوری / ۱۶۰، مناقب خوارزمی / ۳۹۲ - ۴۱۰.

۳- ۳۰۳) همان، شرح الأخبار قاضی نعمان مغربی: ۲ / ۵۹۳ ، بحارالأنوار: ۴۲ / ۲۲۵.

عیادت اَصبَغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام

علّامه مجلسی، از فضل بن شاذان، از اصبغ بن نباته نقل کرده که گوید: هنگامی که ضربت بر سر مولا امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و از آن ضربت به شهادت رسید، مردم بر در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام جمع شدند و هدف آنان درخواست کشتن ابن ملجم بود. پس امام حسن علیه السلام از خانه خارج شد و فرمود:

«ای مردم! پدرم به من وصیّت نموده که در مجازات ابن ملجم شتاب نکنم، و فرموده است: اگر من زنده بمانم خود می دانم با او چه کنم و اگر از این ضربت از دنیا رحلت نمودم تو می توانی او را قصاص نمایی. پس شما متفرّق شوید، خدا شما را رحمت کند.» اصبغ می گوید: پس از شنیدن این پیام، همه مردم متفرّق شدند، لکن من ماندم تا این که باز امام حسن علیه السلام از خانه خارج شد و به من فرمود:

«ای اصبغ! مگر پیام پدرم را نشنیدی؟» گفتم: «آری، لکن چون حال او را دیدیم دوست می دارم یک بار دیگر او را ببینم و حدیثی از او بشنوم. خدا شما را رحمت کند، برای من از او اجازه ورود بگیرید.»

پس امام حسن علیه السلام داخل شد و چیزی نگذشت که باز خارج گردید و به من فرمود: «وارد شو.» پس من وارد شدم و دیدم دستمال زردی به پیشانی آن حضرت بسته اند و صورت او زردتر از آن دستمال بود و پیاپی از شدّت ضربت ابن ملجم و مسمومیّت آن، زانو به زانو می شد و چون مرا دید فرمود: «ای اصبغ! مگر پیام من را از فرزندم نشنیدی؟» گفتم: «یا امیرالمؤمنین! آری، پیام شما را شنیدم، و لکن دوست داشتم در چنین حالی شما را ببینم و حدیثی از شما بشنوم.» فرمود: «بنشین که بعد از این حدیثی از من نخواهی شنید.»

سپس فرمود: «ای اصبغ! همان گونه که تو به عیادت من آمده ای، من نیز روزی به عیادت رسول خداصلی الله علیه وآله رفتم و آن حضرت به من فرمود: برخیز به مسجد برو و به مردم بگو: "الصّلاه جامعه"، و چون مردم جمع شدند بر بالای منبر یک درجه

پایین تر از جایی که من می نشینم بنشین و به مردم بگو: "آگاه باشید! هر کس عاق پدر و مادر خود شود لعنت خدا بر او باد. آگاه باشید هر غلامی از اطاعت آقای خود فرار کند لعنت خدا بر او باد. آگاه باشید هر کس در اجرت اجیر خود ظلم کند لعنت خدا بر او باد." ای اصبغ! من نیز همان گونه که حبیبم رسول خداصلی الله علیه وآله فرموده بود پیام او را به مردم رساندم. پس مردی از انتهای مسجد برخاست و گفت:

"یا أباالحسن! سه جمله کوتاه گفتی، پس شرح آنها را بیان کن." و من پاسخی به او ندادم تا این که نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمدم و گفتم: "پیام شما را رساندم و مردی از آخر مجلس چنین گفت." فرمود: "او را نشناختی؟" گفتم: "خیر." فرمود: "او برادرم خضر بود."»

اصبغ می گوید: سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به من فرمود: «دست خود را باز کن.» و چون باز کردم یکی از انگشتان مرا گرفت و فرمود: «ای اصبغ! رسول خداصلی الله علیه وآله نیز این چنین انگشت مرا گرفت و فرمود: "ای اباالحسن! آگاه باش که من و تو دو پدر این امّت هستیم و هر کس در حقّ ما ظلم کند عاق ما می شود و لعنت خدا بر او باد. آگاه باش که من و تو دو مولاـ و آقای این امّت هستیم و هر کس از فرمان ما فرار کند لعنت خدا بر او باد. و آگاه باش که من و تو دو اجیر این امّت هستیم و هر کس در اجرت ما ظلم کند لعنت خدا بر او باد." سپس فرمود: "آمین"، من نیز گفتم: آمین.»

اصبغ می گوید: سپس امیرالمؤمنین علیه السلام [از شدّت ضربت] بیهوش شد و چون به هوش آمد فرمود: «ای اصبغ! هنوز نشسته ای؟» عرض کردم: «آری، ای مولای من!» فرمود: «می خواهی حدیث دیگری را برای تو بگویم؟» گفتم: «آری، خدا خیر شما را افزون نماید.»

فرمود: «ای اصبغ! روزی رسول خداصلی الله علیه وآله مرا در یکی از کوچه های مدینه مغموم و اندوهگین دید، به گونه ای که اندوه از صورت من آشکار بود. پس به من فرمود: "یا اباالحسن! تو را غصّه مند می بینم، آیا می خواهی حدیثی برای تو بگویم که پس از آن هرگز اندوهی نداشته باشی؟" گفتم: "آری." فرمود: "چون روز قیامت شود خداوند

منبری برای من نصب می کند که از منبرهای پیامبران و شهدا بلندتر است. سپس مرا امر می کند که بر بالای آن بروم و تو را نیز امر می کند که یک درجه پایین تر از من قرار بگیری و سپس دو ملک دیگر را امر می کند که پایین تر از تو بنشینند و چون همه ما بر آن منبر قرار گرفتیم، اوّلین و آخرین گرد ما حاضر می شوند. پس آن ملکی که یک درجه از تو پایین تر است ندا می کند:

ای مردم! آگاه باشید هر کس مرا نمی شناسد بداند که من رضوان، خازن بهشت می باشم و خداوند از منّت و کرم و فضل و لطفی که بر پیامبر خود دارد مرا امر نموده که کلیدهای بهشت را به محمّدصلی الله علیه وآله بدهم و محمّدصلی الله علیه وآله مرا امر کرده که آنها را به علیّ بن ابی طالب علیه السلام بدهم. پس شما گواه باشید که من امر خدا و رسول اوصلی الله علیه وآله را اطاعت نمودم. و کلیدهای بهشت را به تو خواهد داد.

سپس ملکی که یک درجه پایین تر از اوست برمی خیزد و ندایی می کند که همه اهل محشر صدای او را می شنوند و می گوید:

ای مردم! هر کس مرا نمی شناسد بداند که من مالک و خازن دوزخ و آتش هستم. آگاه باشید که خداوند از منّت و فضل و کرم و لطفی که بر پیامبر خود دارد مرا امر کرده کلیدهای دوزخ را به محمّدصلی الله علیه وآله بدهم و او نیز مرا امر کرده که آنها را به علیّ بن ابی طالب علیه السلام بدهم. پس شما شاهد باشید که او کلیدهای دوزخ را گرفت."

سپس فرمود: "یا علی! پس از آن تو به من توسّل می جویی و اهل بیت تو به تو توسّل می جویند و شیعیان تو به اهل بیت تو توسّل می جویند." [امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:] پس من دو دست خود را بر هم زدم و گفتم: "یا رسول اللّٰه! از آن پس به بهشت خواهیم رفت؟" فرمود: "به خدای کعبه سوگند، چنین خواهد بود."»(۱)

اصبغ می گوید: پس از آن من سخنی از مولای خود نشنیدم تا او از دار دنیا

۱- ۳۰۴) این حدیث با اختلاف عبارات در أمالی صدوق / ۱۷۸، و در روضه الواعظین / ۱۱۳، و تفسیر قمی: ۲ / ۳۲۶، و بشاره المصطفی / ۴۷، و بحار: ۴۰ / ۴۶ و ج ۷ / ۳۳۶، و معانی الأخبار / ۱۱۷، و علل الشّرایع: ۱ / ۱۶۶، و بصائر الدّرجات / ۴۳۷ نقل شده است.

رحلت نمود. صلوات اللّه علیه.

نظر طبیب و وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام

ابوالفرج در کتاب مقاتل الطّالبیین می گوید: هنگامی که علی علیه السلام ضربت خورد، اطبای کوفه را برای معالجه او جمع کردند و کسی در بین آنان مانند اثیر بن عمرو بن هانی سلولی نبود. او صاحب کرسی طبابت و معالجه جراحات بود و از آن چهل نفر غلامی بود که ابن الولید آنان را در «عین التمر» به اسارت گرفته بود.

او چون به زخم سر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه کرد دستور داد ریه گوسفندی را که تازه ذبح کرده اند بیاورند. سپس رگی از آن خارج کرد و در داخل زخم گذارد و در آن دمید و چون بیرون آورد و دید سفیدی مغز سر آن حضرت در آن دیده می شود به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «یا امیرالمؤمنین! وصیّت های خود را بکنید که شمشیر مسموم این دشمن خدا به مغز سر شما رسیده است.» پس امیرالمؤمنین علیه السلام در همان ساعت قلم و کاغذ طلب کرد و این گونه وصیّت نمود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم هذا ما أَوْصی بِهِ أَمیرُالْمُؤْمِنین عَلِیُّ بْنُ أَبی طالِبٍ: أَوْصی بِأَنَّهُ یَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ «بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»، صَلَواتُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیْهِ «إِنَّ صَلاتی وَ نُسُکی وَ مَحْیایَ وَ مَماتی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ لا شَریکَ لَهُ وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمینَ». أُوصیکَ یا حَسَنُ وَ جَمیعَ وَلَدی وَ أَهْلَ بَیْتی وَ مَنْ بَلَغَهُ کِتابی هذا بِتَقْوَی اللَّهِ رَبِّنا، «وَ لا تَمُوتُنَّ إِلّا وَ أَنْتُم مُّسْلِمُونَ، وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا»، [و أصلحوا ذات بینکم]فَإِنّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله یَقُولُ: إِصْلاحُ ذاتِ الْبَیْنِ أَفْضَلُ مِنْ عامَّهِ الصَّلاهِ وَ الصِّیامِ، وَ إِنَّ الْمُبیرَهَ الْحالِقَهَ لِلدّینِ، فَسادُ ذاتِ الْبَیْنِ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إِلّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظیم.

أُنْظُرُوا إِلی ذَوی أَرْحامِکُمْ فَصِلُوهُمْ یُهَوِّنِ اللَّهُ عَلَیْکُمُ الْحِسابَ، اللَّهَ اللَّهَ فِی الْأَیْتامِ فَلا تُغِبُّوا أَفْواهَهُمْ بجفوتکم، وَ اللَّهَ اللَّهَ فی جیرانِکُمْ فَإِنَّها وَصِیَّهُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله ما زالَ یُوصینا

بِهِمْ حَتّی ظَنَنّا أَنَّهُ سَیُوَرِّثُهُمْ.

وَ اللّهَ اللّهَ فِی الْقُرْآنِ فَلا یَسْبِقُنَّکُمْ إِلَی الْعَمَلِ بِهِ غَیْرُکُمْ، وَ اللّهَ اللّهَ فِی الصَّلاهِ فَإِنَّها عِمادُ دینِکُمْ، وَ اللّهَ اللّهَ فی بَیْتِ رَبِّکُمْ فَلا یَخْلُوَنَّ مِنْکُمْ ما بَقیتُمْ، فَإِنَّهُ إِنْ تُرِکَ لَمْ تُناظَرُوا، وَ إِنَّهُ إِنْ خَلا مِنْکُمْ لَمْ تنظروا، وَ اللّهَ اللّهَ فی صِیام شَهْرِ رَمَضانَ فَإِنَّهُ جُنَّهٌ مِنَ النّارِ، وَ اللّهَ اللّهَ فِی الْجِهادِ فی سَبیلِ اللّهِ بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ، وَ اللّهَ اللّهَ فی زَکاهِ أَمْوالِکُمْ فَإِنَّها تُطْفِئُ غَضَبَ رَبِّکُمْ، وَ اللّهَ اللّهَ فی أُمَّهِ نَبِیِّکُمْ فَلا یُظْلَمَنَّ بَیْنَ أَظْهُرِکُمْ، وَ اللّهَ اللّهَ فی أَصْحابِ نَبِیِّکُمْ فَإِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه وآله أَوْصی بِهِمْ، وَ اللّهَ اللّهَ فِی الْفُقَراءِ وَ الْمَساکینِ فَأَشْرِکُوهُمْ فی مَعایِشِکُمْ، وَ اللّهَ اللّهَ فیما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ فَإِنَّها کانَتْ آخِرُ وَصِیَّهِ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه وآله إِذْ قالَ: أُوصیکُمْ بِالضَّعیفَیْنِ فیما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ.»

ثُمَّ قالَ: «الصَّلاهَ الصَّلاهَ، لا تَخافُوا فِی اللّهِ لَوْمَهَ لائِمٍ فَإِنَّهُ یَکْفِکُمْ مَنْ بَغی عَلَیْکُمْ وَ أَرادَکُمْ بِسُوءٍ، قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً کَما أَمَرَکُمُ اللّهُ، وَ لا تَتْرُکُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ، فَیُوَلّیَ الْأَمْرَ عَنْکُمْ، وَ تَدْعُونَ فَلا یُسْتَجابُ لَکُمْ، عَلَیْکُمْ بِالتَّواضُعِ وَ التَّباذُلِ وَ التَّبارِّ، وَ إِیّاکُمْ وَ التَّقاطُعَ وَ التَّفَرُّقَ وَ التَّدابُرَ، «وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ شَدیدُ الْعِقابِ»، حَفِظَکُمُ اللّهُ مِنْ أَهْلِ بَیْتٍ، وَ حَفِظَ فیکُمْ نَبِیَّهُ، أَسْتَوْدِعُکُمُ اللّهَ خَیْرَ مُسْتَوْدَعٍ وَ أَقْرَأُ عَلَیْکُمْ سَلامُ اللّهِ وَ رَحْمَتُهُ.»(۱)

مؤلّف گوید: ما بخش شهادت و وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام را در کتاب میزان الحقّ ذکر نموده ایم. خوانندگان گرامی می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

مراسم دفن بدن مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام

شیخ طوسی در تهذیب از امام صادق علیه السلام نقل نموده که چون ضربت بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و هنگام وفات آن حضرت رسید، به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود: «مرا غسل بدهید و کفن کنید و حنوط بر من بریزید و مرا بر

۱- ۳۰۵) مقاتل الطّالبیّین / ۲۳، بحارالأنوار: ۴۲ / ۲۳۴، نهج البلاغه: ۳ / ۷۷، کافی: ۷ / ۵۱ ، ذکر فیها نفس الوصیّه مع اختلاف یسیر فی العبارات.

سریری حمل نمایید و شما آخر آن سریر را بگیرید و مقدّم آن را رها کنید و سریر خود می آید کنار قبری آماده که لحد آن باز شده و خشت های آن در جای خود قرار گرفته، پس مرا در آن قبر دفن کنید. و گوش فرا دهید تا ببینید چه می شنوید.»

پس آنان بدن مبارک پدر را در قبر گذاردند و چون خشت های لحد را چیدند، ناگهان دیدند چیزی در قبر نیست و هاتفی ندا داد: «امیرالمؤمنین علیه السلام بنده صالح و شایسته خدا بود و خداوند او را به پیامبرش ملحق نمود و او نسبت به هر وصیّ پیامبری این چنین می کند، حتّی اگر پیامبری در مشرق از دنیا برود و وصیّ او در مغرب از دنیا برود، خداوند وصیّ او را به او ملحق خواهد نمود.»(۱)

در کتاب روضه الواعظین نیشابوری نقل شده که چون ابن ملجم ملعون ضربت بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام زد آن حضرت به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود:

«أُوصِیکُما بِتَقْوَی اللَّهِ، وَ أَنْ لا تَبْغِیَا الدُّنْیا وَ لا تَأْسَفا عَلی شَیْ ءٍ مِنْها زُوِیَ عَنْکُما وَ قُولا بِالْحَقِّ وَ اعْمَلا لِلْآخِرَهِ وَ کُونا لِلظَّالِمِ خَصْماً وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْناً، أُوصِیکُما وَ جَمیعَ وُلْدی وَ أَهْلی وَ مَنْ بَلَغَهُ کِتابی بِتَقْوَی اللَّهِ، وَ نَظْمِ أَمْرِکُمْ وَ صَلاحِ ذاتِ بَیْنِکُمْ فَإِنّی سَمِعْتُ جَدَّکُماصلی الله علیه وآله یَقُولُ: صَلاحُ ذاتِ الْبَیْنِ أَفْضَلُ مِنْ عامَّهِ الصَّلاهِ وَ الصِّیام، اللَّهَ اللَّهَ فِی الْأَیْتام فَلا تُغِبُّوا أَفْواهَهُمْ وَ لا تَضیعُوا بِحَضْرَتِکُمْ، اللَّهَ اللَّهَ فی جیرانِکُمْ فَإِنَّهُ وَصِیَّهُ نَبِیِّکُمْ ما زالَ یُوصی بِهِمْ حَتّی ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَیُوَرِّثُهُمْ، اللَّهَ اللَّهَ فِی الْقُرْآنِ لا یَسْبِقُکُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَیْرُکُمْ، اللَّهَ اللَّهَ فِی الصَّلاهِ فَإِنَّها عَمُودُ دینِکُمْ، اللَّهَ اللَّهَ فی بَیْتِ رَبِّکُمْ لا تُخْلُوهُ ما بَقیتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تُرِکَ لَمْ تُناظَرُوا، اللَّهَ اللَّهَ فِی الْجِهادِ بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ وَ أَلْسِنَتِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ، وَ عَلَیْکُمْ بِالتَّواصُلِ وَ التَّباذُلِ وَ إِیَّاکُمْ وَ التَّدابُرَ وَ التَّقاطُعَ، لا تَتْرُکُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ فَیُوَلّی عَلَیْکُمْ شِرارُکُمْ، ثُمَّ تَدْعُونَ فَلا یُسْتَجابُ لَکُمْ، یا بَنی عَبْدِالْمُطَّلِبِ لا أُلْفِیَنَّکُمْ تَخُوضُونَ دِماءَ الْمُسْلِمینَ خَوْضاً تَقُولُونَ: قُتِلَ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ، أَلا لا یُقْتَلَنَّ بی إِلّا قاتِلی، انْظُرُوا إِذا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَهً بِضَرْبَهٍ، وَ لا یُمَثَّلْ بِالرَّجُلِ فَإِنّی

۱- ۳۰۶) تهذیب الأحکام، شیخ طوسی: ۶ / ۱۰۷.

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله یَقُولُ: إِیَّاکُمْ وَ الْمُثْلَهَ وَ لَوْ بِالْکَلْبِ الْعَقُورِ.»(۱)

روایت شده که چون ابن ملجم را دستگیر کردند امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندان خود فرمود: «به او آب و غذا بدهید و جای او را نیکو قرار دهید و اگر من شفا یافتم خود می دانم که او را یا عفو کنم و یا قصاص نمایم، و اگر از ضربت او جان سپردم و شما خواستید او را قصاص کنید او را مثله نکنید [یعنی بدن او را تکه تکه نکنید].»(۲)

شیخ مفید در کتاب ارشاد از یکی از موالی امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام رحلت از دنیا به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود:

«هنگامی که من از دنیا رحلت نمودم، مرا بر سریری حمل کنید و شما انتهای آن را به دوش بگیرید و جلوی آن را رها کنید، خود حرکت خواهد نمود. پس مرا به نجف کوفه ببرید و در آنجا صخره ای از نور را مشاهده خواهید نمود و چون محلّ نور را حفر نمایید در آن نوشته ای خواهید دید، پس مرا در آن محلّ دفن نمایید.»

امام حسن علیه السلام می فرماید: «هنگامی که پدرم - صلوات اللّه علیه - از دنیا رحلت نمود، ما آخر سریر او را بلند کردیم و جلوی آن سریر خود بلند شد و ما صدایی مانند صدایی که در هنگام وزش باد از درخت شنیده می شود از آن می شنیدیم تا این که به بیابان نجف رسیدیم و سنگ سفید و نورانی را دیدیم و چون آن محلّ را حفر کردیم نوشته ای را یافتیم که بر آن نوشته شده بود: "این قبری است که نوح برای علیّ بن ابی طالب آماده کرده است." پس آن حضرت را دفن کردیم و با خوشحالی بازگشتیم که خداوند پدرمان را گرامی داشته است. پس به عدّه ای از شیعیان برخورد کردیم که آنان به تشییع جنازه و نماز بر پدرم موفّق نشده بودند. پس ما قصّه دفن او را به آنان خبر دادیم و آنان رفتند و چیزی نیافتند و بازگشتند.»

شیخ مفیدرحمه الله رحمه اللّه نیز از جابر نقل نموده که گوید: از امام باقرعلیه السلام سؤال کردم: «امیرالمؤمنین علیه السلام کجا دفن شد؟» امام علیه السلام فرمود: «او قبل از طلوع فجر در آن

۱- ۳۰۷) روضه الواعظین / ۱۳۷.

۲- ۳۰۸) همان.

بلنـدی نورانی نجف [بناحیه الغرّیین] دفن شـد و حسن و حسـین و محمّـد فرزنـدان علی علیه السـلام و عبداللَّه جعفر او را دفن کردند.»(۱)

شیخ مفید نیز می فرماید: قبر امیرالمؤمنین علیه السـلام تا زمان امام صادق علیه السلام پنهان بود تا این که آن حضرت در زمان دولت عبّاسی که برای ملاقات با منصور دوانیقی در حیره رفته بود او را زیارت نمود و پس از آن شیعیان قبر او را شناختند و به زیارت او شتافتند. صلوات اللَّه و سلامه علیه و علی ذریّته الطاهرین... .(۲)

پاداش زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام

شیخ بزرگوار محمّد بن قولویه در کتاب کامل الزّیارات از حضـرت رضا، از پدرانش علیهم السلام نقل نموده که حضرت زین العابدین علیه السـلام قبر امیرالمؤمنین علیه السـلام را زیارت نمود و مقابل آن قبر ایستاد و گریه کرد و گفت: «السّلام علیك یا أمیرالمؤمنین و رحمه اللَّه و برکاته، السّلام علیك یا أمین اللَّه...» إلی قوله علیه السلام «أنت إلهی و سیّدی و مولای اغفر... إنّك علی کلّ شی ءٍ قدیر.» ثمّ ذکر متون الزّیارات.(۳)

محمّد بن قولویه سپس روایاتی را درباره ثواب زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر نموده که به برخی از آنها اشاره می شود:

ابووهب بصـری می گوید: وارد مدینه شدم و خدمت امام صادق علیه السـلام رفتم و گفتم: «فدای شما شوم! قبل از زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السـلام به زیارت شما آمدم.» امام علیه السلام فرمود: «بدکاری کردی! اگر از شیعیان ما نبودی من به تو نگاه نمی کردم. آیا زیارت نمی کنی کسـی را که خـدا و ملائکه و انبیا و مؤمنین او را زیارت می کننـد؟» گفتم: «فـدای شـما شوم! چنین چیزی را نمی دانسـتم.» فرمود: «پس بدان که امیرالمؤمنین علیه السلام نزد خداوند از همه ائمّه افضل است و ثواب اعمال آنان برای او خواهد بود و هر کدام آنان به اندازه اعمالشان فضیلت داده شده اند.»

۱- ۳۰۹) ارشاد مفید: ۱ / ۲۴.

۲- ۳۱۰) همان: ۱ / ۱۰.

۳- ۳۱۱) کامل الزیارات / ۹۴.

مفضّل بن عمر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «من مشتاق زیارت نجف هستم.» فرمود: «برای چه؟» گفتم: «دوست دارم قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کنم [و من او را دوست می دارم].» فرمود: «آیا فضیلت زیارت او را می دانی؟» گفتم: «خیر، شما مرا راهنمایی کنید.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که تو امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت می کنی بدان که تو زائر استخوان های آدم و بدن نوح و جسم علیّ بن ابی طالب علیهم السلام هستی.»

گفتم: «آدم به جزیره سراندیب در مطلع الشّمس و دریای هند هبوط نمود و مردم می گویند: استخوان های او در بیت اللّه الحرام است، و چگونه می شود که استخوان های او در کوفه [یعنی نجف] بوده باشد؟»

امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند زمانی که نوح در کشتی بود به او وحی نمود که هفت دور کعبه را طواف کند و او چنین کرد، سپس نوح از کشتی خارج شد و آب تا زانوی او بود. پس تابوتی که استخوان های آدم علیه السلام در آن بود را برداشت و داخل کشتی برد و سپس هر چه خدا می خواست دور کعبه طواف نمود.

سپس کشتی او در وسط مسجد کوفه به زمین نشست و خداوند به زمین امر نمود که آب خود را ببلعد [ابلعی ماءك] و زمین در مسجد کوفه آب خود را بلعید؛ همان گونه که شروع آب از مسجد کوفه بود و چون زمین آب خود را بلعید جمعیّتی که با نوح در کشتی بودند متفرّق شدند و حضرت نوح آن تابوت را در نجف دفن نمود، و نجف پاره کوهی است که خداوند با موسی بر آن تکلّم نمود و عیسی را تقدیس کرد و ابراهیم را خلیل خود قرار داد و محمّدصلی الله علیه وآله را حبیب خود برگزید و آن را مسکن پیامبران قرار داد، و به خدا سوگند، احدی بعد از آدم و نوح در آن ساکن نشده که گرامی تر از امیرالمؤمنین علیه السلام بوده باشد.»

سپس فرمود: «هنگامی که وارد نجف می شوی، آدم و نوح و علیّ بن ابی طالب را زیارت کن و در آن صورت تو زائر پدران پیشین خود از پیامبران و محمّدصلی الله علیه وآله خاتم پیامبران و علی سیّد اوصیا خواهی بود و بدان که برای زائر امیرالمؤمنین علیه السلام درهای

آسمان در هنگام دعا گشوده می شود، پس خود را از خیر محروم مکن و در خواب غفلت مباش.»(۱)

شیخ طوسی در تهذیب از ابن مارد نقل کرده که گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «پاداش کسی که جدّ شما امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کند چیست؟»

امام علیه السلام فرمود: «هر کس جدّم امیرالمؤمنین علیه السلام را با معرفت به حقّ او زیارت کند، خداوند به هر گامی که برای زیارت او بر می دارد پاداش حجّ مقبول و عمره مقبوله به او می دهد.» سپس فرمود: «ای فرزند مارد! به خدا سوگند، قدمی که در زیارت جدّم غبارآلود شود، خواه پیاده به زیارت برود یا سواره، خداوند آن قدم را به آتش نخواهد سوزاند. تو این حدیث را با آب طلا بنویس.»(۲)

شیخ طوسی نیز با سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: «به خدا سوگند، تو در سرزمین عراق کشته خواهی شد و در آن دیار مدفون می شوی.» امیرالمؤمنین می فرماید: «به رسول خداصلی الله علیه وآله گفتم: "پاداش کسی که قبور ما را زیارت کند و آنها را احیا و آباد نماید و از آنها نگه داری کند چیست؟"»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «یا أباالحسن! خداوند قبر تو و قبر فرزندان تو را از زمین های بهشت و عرصه های آن قرار داده است و قلب های نیکان و برگزیدگان از بندگان خود را عاشق زیارت شما نموده است، آنان درباره شما از هر آزار و ذلّت و مشکلی استقبال می کنند و قبور شما را آباد می نمایند و برای تقرّب به خدا و دوستی رسول خداصلی الله علیه وآله فراوان به زیارت قبور شما می روند. یا علی! این گروه از شیعیان مخصوص به شفاعت من می باشند و در قیامت وارد بر حوض من می شوند و آنان فردای قیامت در بهشت زوّار من خواهند بود.»

سپس فرمود: «یا علی! هر کس قبور شما را تعمیر کند و از آنها نگه داری نماید،

۱- ۳۱۲) کامل الزّیارات / ۹۰، بحارالأنوار: ۱۰۰ / ۲۵۸، وسائل: ۱۴ / ۳۸۴.

۲- ۳۱۳) تهذیب: ۶ / ۲۲.

مانند این است که در بنای بیت المقدس به سلیمان بن داود کمک کرده باشد، و کسی که قبور شما را زیارت کند پاداشی معادل هفتاد حجّ بعد از حجّه الإسلام خواهد داشت و از گناهان خود خارج می شود همانند روزی که از مادر متولّد شده است. پس من تو را بشارت می دهم و تو نیز به دوستان خود بشارت به نعمت های بهشتی و شادمانی آن را بده؛ آن نعمت هایی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور کرده است.»

سپس فرمود: «لکن عدّه ای از حثاله، [یعنی افراد بی ارزش و فرومایه] از این مردم، به زائران قبور شما ملامت می کنند، همانند ملامتی که به زن زناکار می کنند. خدا آنان را به شفاعت و حوض من نرساند.»(۱)

۱- ۳۱۴) تهذیب الأحکام: ۶ / ۲۲.

حکایات و قضایای مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام

اشاره

ص :۱۹۱

امام علی علیه السلام محبوب خدا و پیامبرصلی الله علیه وآله

انس بن مالک می گوید: هر روز یکی از فرزندان انصار کارهای پیامبرصلی الله علیه وآله را انجام می داد. روزی نوبت من بود؛ امّ ایمن غذائی را به حضور پیغمبرصلی الله علیه وآله آورد و عرض کرد: «یا رسول اللَّه، این غذا را خودم طبخ نموده و به خاطر شما آورده ام.»

حضرت فرمود: «خدایا محبوب ترین بندگانت را برسان که با من در خوردن این طعام شرکت کند.» در همان هنگام درب منزل کوبیده شد. پیغمبرصلی الله علیه وآله فرمود: «ای انس! درب را باز کن.»

انس می گوید: پیش خود گفتم: «خدا کند که مردی از انصار باشد.» و چون علی علیه السلام را پشت در دیدم، گفتم: «پیامبرصلی الله علیه وآله مشغول کاری است.» و به جای خود برگشتم. بار دیگر در کوبیده شد، حضرت پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «در را باز کن.» باز آرزو کردم که ای کاش مردی از انصار باشد، و چون در را باز کردم و دیدم علی علیه السلام است، گفتم: «پیامبرصلی الله علیه وآله به کاری مشغول است.» و به جای خود بازگشتم. برای دفعه سوّم که در کوبیده شد، پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: «ای انس در را باز کن و او را به خانه بیاور. تو اوّل کسی نیستی که قوم خود را دوست می داری؛ او از انصار نیست.» من رفتم و علی علیه السلام را به خانه آوردم و او با پیامبرصلی الله علیه وآله از آن غذا که مرغ بریانی بود تناول فرمود.(۱)

ص: ۱۹۲

۱- ۳۱۵) مستدرک الصّحیحین: ۳ / ۱۳۱، کتاب جاذبه و دافعه علی علیه السّلام مطهّری / ۹۹.

نکته قابل توجّه این است که نبیّ اکرم صـلی الله علیه وآله در موقعیّت ها و مناسـبت های گوناگون در صدد شناسایی و معرّفی شخصیّت حضرت امیرعلیه السلام بوده و در این قضیّه نیز آن حضرت را به عنوان محبوب ترین بندگان خدا معرّفی می فرماید. و جـالب این جـاست که این روایت با کیفیّت های مختلف و متجاوز از ۱۸ نقل در کتب معتبر اهل سنّت آمده است و همگان به محبوبیّت بی نظیر امیرالمؤمنین علیه السـلام نزد پیـامبر خداصـلی الله علیه وآله اعتراف و اقرار دارنـد و این اقرار قطعاً لوازم و پی آمدهایی دارد که اهل بصیرت به آن آگاهند. چگونه ممکن است کسی محبوب ترین انسان ها نزد خدا و رسول باشد ولی دسـتورات دینی و موضع گیری هـای سیاسـی و فرامین او در هر بُعـدی از ابعـاد مطـاع نباشـد؟ آیـا محبوب حقّ جز به فرمـان و رضای وی سخنی می گوید و اقدامی می کند؟!

منطق امام علی علیه السلام در معرّفی حقّ و باطل

مردی از اصـحاب امیرالمؤمنین علیه السلام در جریان جنگ جمل به حیرت و تردید افتاد که آیا حقّ با کدام دسته از آنهاست؟ زیرا از یـک سو شخصـیّت بزرگی چون علیّ بن ابی طالب علیه السـلام و دیگر سـرداران بزرگ اسـلام را می دیـد، و از سوی دیگر طلحه و زبیر که از فداکاران در صـحنه های نبرد حقّ بودند را می دید، و نیز عایشه همسـر رسول خداصـلی الله علیه وآله را که اکنون رو در روی علی علیه السـلام به جنگ پرداخته می دید. و لذا به محضـر مبارک حضـرت امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیـاب شـد و عرض کرد: «اَیُمْکِنُ اَنْ تَجْتَمِعَ زُبَیر وَ طَلْحَهُ وَ عـایِشَهُ عَلی باطِـلٍ؟ آیـا ممکن است که زبیر و طلحه با آن سوابق درخشان و عایشه همسر پیامبرصلی الله علیه وآله بر راه باطل گام بگذارند؟»

امام علیه السـلام در پاسـخ او فرمود: «اِنَّکَ لَمَلْبُوسٌ عَلَیْکَ، اِنَّ الْحَقَّ و الْباطِلَ لا یُعْرَفانِ بِاَقْدارِ الرِّجالِ، اِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ اَهْلَهُ وَ اعْرِفِ الْباطِـلَ تَعْرِفْ اَهْلَهُ. امر بر تو مشـتبه گردیـده است، زیرا حقّ و باطـل بـا شخصـیّت افراد شـناخته نمی شونـد، بلکه حقّ را بشناس تا

اهل آن را بشناسی و باطل را بشناس تا اهل باطل را بشناسی.»(۱)

به راستی چه کلام متین و منطق حکیمانه ای از آن امیر بیان صادر شده است که در استحکام و عظمت، تالی تلو وحی است و بایـد حقّ و باطـل را از آن شـناخت و بر اسـاس آن طرفـداران آن دو را شـناسایی نمود؟ اگر کسـی چنین معیـاری را در اختیار داشته باشد به سادگی می تواند راه خود را انتخاب نموده و از حیرت نجات یابد. چه بسیارند کسانی که امروز نیز وقتی شکوه ظـاهری و سـحر کلام برخی از مهاجمین علیه معارف دینی و سـنگرداران و مرزبانان راستین آن را می بیننـد بـدان سو گرایش پیدا کرده و یا لااقل به تردید و حیرت می افتند که اگر آن سو بر باطل است چگونه، و اگر این سو، باز چگونه؟ امّا راه روشن، همـان دسـتور امیرالمؤمنین علیه السـلام است که حقّ را بشناسـید تا شـناخت اهلش آسان گردد و باطل را بشناسـید تا شـناخت اهلش میسور گردد.

پاسخ علی علیه السلام در حال نماز

روزی علی علیه السـلام به نماز ایستاده بود و جمعی از مردم نیز به آن حضرت اقتدا کرده بودند. ناگاه شخصی به نام ابن کوّاء آیه «وَ لَقَدْ أُوحِیَ اِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ اَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرینَ»(۲) را قرائت کرد و قصد داشت که بگوید: اعمال و سوابق درخشان حضرت علیّ علیه السـلام از قبیل: سـبقت در اسـلام، برادری با پیامبرصـلی الله علیه وآله، فداکاری در لیله المبیت، و خدمات بزرگ دیگر آن حضـرت باطل گردیده است. و لکن آن حضـرت به محض شـنیدن این آیه سـکوت کرد و از ادامه قرائت خودداری فرمود، و چون آیه به پایـان رسـید نمـاز را ادامه داد، و چون بار دیگر آن فرد آیه را تکرار کرد،

۱- (۳۱۶) علیّ و بنوه، نوشته دکتر طاها حسین مصری، صفحه ۴۰.

۲- (۳۱۷) زمر / ۶۵ .

حضرت نیز به حکم قرآن که دستور سکوت را هنگام قرائت قرآن داده است سکوت فرموده و دوباره ادامه داد، و بعد از چند مرتبه تکرار، حضرت نیز این آیه را قرائت فرمود: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لا یُوقِنُونَ»(۱) و دیگر اعتنا نکرد و نماز خود را به پایان رسانید.(۲)

امام علی علیه السلام و تفسیر صحیح از استغفار

شخصی در حضور مبارک حضرت امیرعلیه السلام استغفار می نمود. حضرت متوجّه شد که او از امیدوارانی است که دل به ذکر توبه و استغفار خوش کرده و اهل عمل نیست و حقیقت استغفار را درک نمی کند و لذا به وی فرمود:

«ثَکَلَتْکَ اُمُّکَ، اَتَدْری مَا الْاِسْتِغْفارُ؟ مادرت به عزایت بنشیند، آیا میدانی که استغفار چیست؟ استغفار درجه علّیین و مردمی است که در مقام قرب قرار گرفته اند. استغفار کلمه ای است که بر شش پایه استوار است: ۱- پشیمانی از گذشته، ۲- تصمیم بر ترک گناه، ۳- ادای حقّ النّاس، ۴- ادای حقّ اللَّه، ۵ - ذوب کردن گوشت بدن که از مال حرام روئیده است، با رنج عبادت، ۶ - چشانیدن رنج عبادت در مقابل لذّت هایی که از معصیت برده است.»(۳)

بر اساس استنباط دانشمندان دو شرط از این شرایط شش گانه، شرط تحقّق توبه، و دو شرط دیگر شرط قبولی توبه، و دو شرط دیگر شرط کامل شدن آن است. دو شرط تحقّق توبه عبارتند از: ۱- آتش درونی بر آنچه که گذشت و تأسّف از آنچه که رخ داده است. ۲- تصمیم جدّی بر ترک عمل ناشایسته ای که از او سر زده است.

و امّا دو شرط قبولی توبه عبارتند از: ۱- برگرداندن حقّ مردم، زیرا خداوند عادل است و از حقّ بندگان خویش نمی گذرد. ۲- ادای حقوق الهی یعنی آنچه که از واجبات ترک شده است جبران و تدارک شود.

و امّا دو شرط تکمیل شدن توبه عبارتند از: ۱- آب کردن گوشت های بدن که از راه حرام روئیده شده است تا به جای آن از راه حلال بروید. ۲- چشاندن رنج عبادت

۱- ۳۱۸) روم / ۶۰ .

۲- ۳۱۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، معتزلی: ۲ / ۳۱۱.

۳- ۳۲۰) نهج البلاغه، حکمت ۴۰۹، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۴ / ۴۶۰.

و طاعت به بدن همان گونه که شیرینی و لذّت معصیت را چشیده است.

امام علی علیه السلام و خواجه ربیع

یکی از زهّاد یعنی زاهدهای هشتگانه معروف جهان اسـلام، «خواجه ربیع» است که از اصـحاب حضـرت امیرعلیه السـلام بوده است، و اکنون در مشـهد قبری منسوب به وی می باشـد. وی در دوران آخر عمر خویش قبری کنـده بود و در آنجا می رفت و خود را نصـیحت می کرد و هیچ سـخنی غیر از ذکر خدا از او شـنیده نمی شد و تنها جمله ای که از او شـنیدند پس از شهادت حضـرت حسـین علیه السـلام بود که گفت: «وای بر این امّت که فرزنـد پیغمبرشـان را شـهید کردنـد.» ولی بعـدها از گفتن این جمله نیز استغفار کرد که چرا به جای ذکر خدا، چنین جمله ای را گفتم!

وی جزو سپاهیان حضرت امیرعلیه السلام بود و در یکی از جنگ ها به حضور آن حضرت آمد و عرض کرد: «یا اَمیرَالْمُؤمِنینَ، إنّا شَکَکْنا فی هـذاَ الْقِتـالِ؛ مـا در این جنـگ تردیـد داریم و چون بـا اهـل قبله می جنگیم، من می ترسم که این جنگ از نظر شرعی جایز نباشـد.» آن گاه درخواست نمود (و یا حضـرت تصـمیم گرفتند) که او را برای مرزبانی به یکی از سـرحدّات اعزام نماید.(۱)

در این باره اسـتاد شهید مطهّری (ره) تعابیری دارند که خلاصه ای از آن نقل می شود. این زهد و عبادت چه ارزشی دارد؟ آیا عبـادت شخصـی که در رکـاب حضـرت علی علیه السـلام است ولی در راهی که علی علیه السـلام راهنما و فرمانـده آن است شکّ می کند و عمل به احتیاط می نماید چه ارزشی دارد؟ اسلام بصیرت می خواهد و این شخص محروم از آن است. وی در دوران سـتمگری مثل معاویه و ظالم تر از او یعنی یزید زندگی نموده که بزرگ ترین جنایت ها در تاریخ اسلام انجام گرفته و تمـام زحمـات پیامبرصـلی الله علیه وآله را به بـاد داده انـد و او فریـادی بر آنان نزد. و لکن از یک جمله ای که به عنوان اظهار تأسّف از شهادت حسین بن علی علیه السلام می گوید پشیمان می شود که

۱- ۳۲۱) گفتارهای معنوی، نوشته استاد شهید مطهّری (ره) صفحه ۵۸ ، با اندکی تلخیص.

چرا حرف دنیایی زدم و به جای آن ذکر و تسبیح و تکبیر نگفتم، لاـ یُرَیَ الْجاهِلُ اِلّا مُفْرطاً اَوْ مُفَرِّطاً. جاهل یا تند می رود و افراط می کند و یا کند می رود و تفریط می کند. یک دسته مانند خواجه ربیع فکر می کنند که اسلام عبارت از ذکر و نافله و زیارت عاشورا و امثال این هاست و یک دسته فقط به مسائل اجتماعی اسلام اهمیّت می دهند و به عبادت خدا توجّهی ندارند.

دفاع علی علیه السلام از پدرش ابوطالب

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در صحن منزل نشسته بود و مردم بر گرد آن حضرت جمع بودند. ناگهان مردی بلند شد و در مقابل آن حضرت ایستاد و عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین تو در جایگاه و منزلتی هستی که خدا به تو داده است در حالی که پدرت ابوطالب در آتش جهنّم گرفتار شعله های عذاب است.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ساکت باش خداوند دهانت را بشکند. قسم به آن خدایی که محمّدصلی الله علیه وآله را به رسالت مبعوث نمود اگر پدرم ابوطالب هر گنهکاری را شفاعت کند پذیرفته می شود. آیا پدرم در آتش باشد و فرزندش تقسیم کننده بهشت و جهنّم؟ به خدا قسم که نور ابوطالب بر همه انوار غلبه دارد مگر نور پیامبر و فاطمه و حسن و حسین و اولادش که امامان معصوم هستند. نور او از نور ماست که قبل از خلقت آدم به مدّت دو هزار سال خلق شده است.»(۱)

بدون شکّ ایمان ابوطالب به نبوّت پیامبرصلی الله علیه وآله و امامت فرزندش حضرت امیرعلیه السلام از محکم ترین و استوارترین ایمان ها بوده است. آنچه که باعث رواج شایعه عدم ایمان ابوطالب گردید قصد ضربه وارد کردن به شخصیّت حضرت علی علیه السلام بوده است. زیرا وقتی که در زندگانی خود آن حضرت هیچ گونه نقطه ضعفی نیافتند به پدر بزرگوارش که از حامیان و پشتیبانان پیامبرصلی الله علیه وآله در دوران غربت اسلام و عسرت مسلمین بود و رحلت او غمی جانکاه بر قلب رسول خدا به جای گذارد،

۱- ۳۲۲) کنز الفوائد کراجکی / ۸۰، امالی ابن شیخ / ۱۹۲، تفسیر ابوالفتوح: ۴ / ۲۱۱.

تاخته اند تا به خیال باطل خویش چهره نورانی فرزند برومندش را مخدوش نمایند.

ما معتقـدیم، همان گونه که پدر ابراهیم علیه السـلام بت پرست نبوده است و «آزر» سـرپرستی آن حضـرت را عهده دار بوده و اگر حضـرت ابراهیم علیه السـلام او را پـدر خطـاب نموده به همین دلیـل است، پـدر حضـرت امیرعلیه السـلام نیز با ایمان بوده است. و لذا ما در زیارت وارث به فرزند برومند علی علیه السلام عرض می کنیم:

«اَشْـهَدُ اَنَّکَ کُنْتَ نُـوراً فِی الْأَصْـلابِ الشّامِخَهِ وَ الْأَرْحـامِ الْمُطَهَّرَهِ؛ تـو نـوری در پشت پـدران و رحم مـادران بوده ای.» پس نه ابوطالب مشرک بوده و نه ابراهیم علیه السلام فرزند مشرک، زیرا صلب مشرک شامخ نیست تا بتواند نور ولایت را حمل کند.

امام علی علیه السلام و لیله المبیت

در ذیل آیات ۱۹۱ تا ۱۹۴ سوره آل عمران از حضـرت امام محمّد باقر و حضـرت امام جعفر صادق علیهما السلام روایت شده است که این آیـات دربـاره حضـرت علی علیه السـلام و جمـاعتی از اصـحاب و یـاران او نازل گردیـده است. زیرا هنگامی که پیامبرصـلی الله علیه وآله بعد از مرگ عموی خود ابوطالب مأمور به هجرت به سوی مدینه گردید، قریش در دارالنّدوه برای از بین بردن او با همدیگر پیمان بستند که نیمه شب بر آن حضرت صلی الله علیه وآله حمله آورند و او را بکشند تا قاتل او معلوم نگشته و بنی هاشم به خون بهای پیامبرصلی الله علیه وآله راضی گردند.

و خداوند امر فرمود که علی علیه السلام در آن شب به جای پیامبرصلی الله علیه وآله خوابید و رسول خداصلی الله علیه وآله به سمت مدینه هجرت فرمود و مشـرکین در توطئه قتل پیامبرصـلی الله علیه وآله شکست خوردند. سپس حضرت علی علیه السلام به دستور پیامبر همسران آن حضرت را به سمت مدینه حرکت داد.

وقتی که ابوسـفیان از جریـان مطّلع گردیـد، غلاـم نیرومنـد خود به نـام اسود را مـأمور پیـدا کردن حضـرت علی علیه السـلام و جلوگیری از هجرت او از مکّه نمود. اسود با عجله خود را به آن حضـرت رسانیـد و او را تهدیـد به مرگ نمود، حضـرت علی علیه السلام

هم پس از برحذر داشتن او از این کار، او را کشته و به راه خویش ادامه داد تا این که ابوسفیان رسید و با حضرت علی علیه السلام به مشاجره پرداخت که چرا همسران پیامبرصلی الله علیه وآله را که از بستگان ما هستند به مدینه می بری در حالی که غلام مرا نیز به قتل رسانده ای؟

حضرت فرمود: «با اجازه کسی می برم که اجازه من به دست اوست، و بهتر است تو برگردی.» و لکن ابوسفیان به جنگ پرداخت ولی سودی نبرده و با نومیدی برگشت و حضرت علی علیه السلام و همراهان به سلامت به مدینه رسیدند و به شکرانه سلامت به ذکر خدا مشغول شدند که این آیات درباره او و همراهانش نازل شد:(۱) «الَّذینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ... إنَّکَ لاـ تُخْلِفُ الْمیعادَ»(۲).

یکی از برگ های زرّین دفتر زندگانی این امام عظیم الشّأن، در حادثه عظیم هجرت و «لیله المبیت» یعنی شب خوابیدن حضرت امیرعلیه السلام به جای پیامبرصلی الله علیه وآله ورق خورده است. آن گاه که آن بزرگوار با کمال شجاعت و از جان گذشتگی در میان حلقه محاصره دشمنان مسلّح، جان خود را به خطر می اندازد تا جان پیامبرصلی الله علیه وآله از گزند مشرکین محفوظ بماند و دشمن به گمان این که آن حضرت در بستر خود خوابیده است از تصوّر آن که از میان آنها خارج شده غافل بماند و همچنان انتظار ساعت معیّن را داشته باشد و بدین ترتیب حضرت محمّدصلی الله علیه وآله از دسترس آنها دور و به غاری پناهنده گردد.

سیّد ابن طاووس در کتاب طرائف می فرماید: وَ لَوْلا نامَ عَلِیُ علیه السلام عَلی فراشِ النّبیِ صلی الله علیه وآله یُفْدیهِ بِمُهْجَتِهِ ما تَمَکَّنَ مِنْ هِجْرَتِهِ وَ لاـ إتْمامِ رِسالَتِهِ. یعنی اگر آن حضرت به جای پیامبرصلی الله علیه وآله در آن شب نمی خوابید هرگز هجرت انجام نمی گرفت و امر رسالت به اتمام نمی رسید.

۱- ۳۲۳) امالی شیخ صدوق / ۳۰۳ - ۳۰۱، نهج البیان شیبانی، تفسیر برهان.

۲- ۳۲۴) آل عمران / ۱۹۱ - ۱۹۴.

امام علی علیه السلام و حکومت و امارت

در مسافرتی که حضرت امیرعلیه السلام برای جنگ با اصحاب جمل و دفع فتنه ناکثین یعنی طلحه و زبیر و عایشه و پیروان آنان به سمت بصره رفته بود، در سرزمینی فرود آمد و این مکان درست همان جایی بود که حجّاج بیت اللّه الحرام نیز در همان جا فرود آمده بودند. آنان در نزدیکی خیمه حضرت اجتماع کردند تا از سخنان گهربارش استفاده کنند ولی آن حضرت از خیمه بیرون نیامد. و ابن عبّاس برای اطّلاع دادن از اجتماع مردم به درون خیمه رفت و دید که آن حضرت مشغول وصله کردن کفش های خویش می باشد، عرض کرد: «احتیاج ما به اصلاح امور به دست شما بیشتر از وصله کردن این کفش پاره است.»

حضرت پاسخی نداد تا وقتی که اصلاح کفش خویش را به پایان رسانید. آن گاه دو لنگه کفش را کنار هم گذارده و فرمود: «این کفش مرا قیمت کن.» ابن عبّاس می گوید: گفتم: «از کثرت اندراس و شدّت کهنگی هیچ ارزش و بهایی ندارد.»

فرمود: «مع الوصف چقدر ارزش دارد؟» گفتم: «یک درهم یا نصف درهم.» فرمود: «به خدا سوگند که این کفش در نزد من محبوب تر از حکومت و امارت بر شماست مگر این که بتوانم احقاق حقّ و یا دفع باطلی بنمایم.»(۱)

پیشوای عارفان و امام وارستگان و زاهدان به همه صاحب منصبان و حاکمان به خصوص پیروان خویش می آموزد که حکومت طعمه ای نیست که در اختیار آنان قرار گرفته باشد بلکه وسیله ای برای اقامه حقّ و ابطال باطل و دفاع از مظلوم و تاختن بر ظالم است و خلاصه، آزمونی است تا معلوم شود چگونه ادّعای خود را مبنی بر خدمت به بندگان خدا به اثبات می رسانند، که در قرآن کریم آمده است:

«ثُمَّ جَعَلْناكُمْ خَلائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ».(۲) «شما را

۱- ۳۲۵) ارشاد شیخ مفید.

۲- ۳۲۶) یونس / ۱۴.

جانشین حکومت های پیشین و حاکمان گذشته روی زمین قرار دادیم تا ببینیم چه می کنید.» و این لحن گر چه به ظاهر اخبار از گذشته است ولی در حقیقت هشدار به آینده است که اگر شما نیز به وظیفه خویش عمل نکنید حکومت را از دست شما نیز خواهیم گرفت و به دیگران خواهیم داد.

امام علی علیه السلام و حدیث منزلت

به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خبر رسید که رومیان سپاه انبوهی در «بلقا» فراهم آورده اند و می خواهند به مسلمین حمله کنند. تابستانی سخت گرم و هنگام رسیدن میوه ها بود و مردم می خواستند در خانه ها به آسایش بسر ببرند، در بیت المال نیز چندان مالی دیده نمی شد. پیامبر در این لشکرکشی که به جنگ تبوک مشهور است اعلام فرمود که قصد جنگ با رومیان را داریم. شمار سپاهیان اسلام در این جنگ ۳۰ هزار تن بود. حضرت پیامبرصلی الله علیه وآله در این لشکرکشی حضرت علیّ بن ابی طالب را در مدینه نهاد و همین امر سبب زبان درازی منافقین گردید و گفتند: «پیامبرصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را دوست نداشته و لذا او را همراه خود نبرده است.» حضرت امیرعلیه السلام در این باره به پیامبرصلی الله علیه وآله شکوه ای نمود، حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: «من تو را خلیفه خود قرار دادم؛ چرا که تو برای من به منزله هارون نسبت به موسی علیهما السلام هستی جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود.»

و این حدیث که مورد قبول عامّ و خاصّ است به حدیث منزلت اشتهار یافت؛ چرا که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «أما ترضی أن تکون منّی بمنزله هارون من موسی؟» یعنی، آیا راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی؟(۱)

ص: ۲۰۱

۱- ۳۲۷) تاریخ طبری: ج ۴، سیره ابن هشام: ۲ / ۵۲۰ .

امام علی علیه السلام و شاگردش میثم

صالح، پسر میثم تمّار می گوید: پدرم برای من نقل کرد که یک روز در بازار نشسته بودم که اصبغ بن نباته نزد من آمد و گفت: «از امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیدم که فرمود: سخن ما سخت و دشوار است و کسی جز فرشته مقرّب یا پیامبر مرسل و یا مؤمن آزموده نمی تواند آن را تحمّل کند.» پدرم گفت: «من از جای خود برخاسته و به نزد حضرت امیرعلیه السلام آمدم و گفتم: جانم فدای شما باد، اصبغ بن نباته چیزی گفت و من اندوهگین شدم.»

امام علیه السلام فرمود: «ای میثم! بنشین، آیا هر علمی را دانشمندان می توانند تحمّل کنند؟ مگر نمی بینی که وقتی خداوند به فرشتگان می فرماید: «إِنّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلیفَهً»، فرشتگان می گویند: «أَتَجْعَلُ فیها مَنْ یُفْسِدُ فیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ»(۱)، آیا فرشتگان توانستند آن علم را تحمّل کنند؟»

پدرم گفت: «این گفتار شما از آنچه که ابن نباته نقل کرد به خدا قسم مهم تر بود.» حضرت فرمود: «پس از نزول تورات، حضرت موسی گمان کرد که در زیر آسمان کبود کسی بالاتر و داناتر از او نیست و لذا خداوند برای این که موسی علیه السلام گرفتار عُجب نشود به او خبر داد که در میان مخلوقات داناتر از او هم وجود دارد.

حضرت موسی علیه السلام برای کسب فیض از پیشگاه آن مرد با فضیلت از خداوند خواست که او را به خدمت آن دانشمند هدایت کند؛ و خداوند او را به نزد حضرت خضرعلیه السلام هدایت فرمود. در این سفر خضرعلیه السلام سه کار انجام داد که برای موسی علیه السلام قابل تحمّل نبود: ۱- کشتی را سوراخ کرد، ۲- جوانی را کشت، ۳- دیوار مخروبه ای را تجدید بنا کرد. حضرت موسی علیه السلام که از راز آنها آگاه نبود نتوانست آنها را تحمّل کند و لذا لب به اعتراض گشود.

۱- ۳۲۸) بقره / ۳۰.

در این امّت اسلامی نیز، پیامبرصلی الله علیه وآله مرا در روز غدیر بر روی دست گرفت و فرمود: "من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه." هر کس را که من مولی باشم علی مولای اوست.» سپس فرمود: «میثم! مگر امّت اسلامی می توانست آن را تحمّل کند؟ به جز آنها که خداوند دستشان را گرفت و نگه داشت.»

سپس فرمود: «ای میثم! مژده باد بر شما؛ باز هم مژده باد بر شما؛ باز هم مژده باد بر شما که خداوند به شما مقامی داده است که به فرشتگان و پیامبران و دیگر امّت ها نداده است؛ چرا که شما توانستید فرمان رسول اکرم صلی الله علیه وآله را تحمّل کنید.»(۱)

میثم تمّار آن شهید بزرگ راه ولایت، آن آشنای به منطق وحی و رسالت، آن مدافع سرسخت مسیر امامت، آن شاگرد بزرگ مکتب مصطفی و آن تربیت یافته دامان مرتضی، کسی که عمری را به عشق امام زیست و سرانجام جان در طبق اخلاص نهاد، او که حتّی مرگ نتوانست صدای حقّ طلبانه او را خاموش کند؛ آن خریدار سر دار که فارغ از خویش بود و زندگی را جز عقیده و پیکار در راه آن نمی دانست؛ میثم که همه امامان و پیشوایان معصوم علیهم السلام از او به نیکی یاد می کردند، او حامل اسرار ولایت بود و امتحان داده و سرافراز در آزمون بزرگ الهی بود. میثم خرمافروشی ساده بود و امیرالمؤمنین علیه السلام همواره به مغازه اش می آمد و به او حکمت می آموخت، و گاهی به جایش خرما می فروخت. میثم نه عنوان بزرگی داشت و نه خاندان سرشناسی، پس چه شده است که رهبر جهان اسلام و قدرتمندترین رئیس دین و دولت به جای او پشت ترازو می ایستد و خرما می فروشد؟ او در پیشگاه خدا منزلتی رفیع داشت. مژده باد بر میثم و مژده باد بر رهپویان راه میثم.

۱- ۳۲۹) بشاره المصطفی، تفسیر فرات کوفی، میثم تمار نوشته مرحوم مظفّر / ۵۳ .

پیامی از سوی دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام

مردی از اهـل کوفه موقع برگشـتن از صـفّین در حالی که سوار بر شتر نری بود وارد شام شـد. مردی از اهل شام زمام شتر او را گرفت و گفت: «ای کوفی! این شتر مـادّه مـال من است که در جنـگ صـفّین از من گرفته بودی.» نزاع در گرفت و طرفین نزد معـاویه رفتنـد. مرد شامی پنجاه شاهـد اقامه کرد که این شتر ماده متعلّق به مرد شامی است. معاویه حکم کرد که شتر ماده را به شـامی بدهنـد. کوفی گفت: «اصـلحک اللّه، این شتر نر است نه مـادّه!» معاویه گفت: «حکم من قاطعیّت دارد و همین که حکم کردم به حقّ است.» آن گاه به وی اشاره ای کرد که بعداً نزد او برود.

وقتی که حاضـران متفرّق شدنـد مرد کوفی نزد معاویه آمـد. معاویه دو برابر قیمت شتر را به همراه بـذل و بخشـش های فراوان دیگر به کوفی پرداخت و گفت: «از جـانب من به علی بگو: من با ۱۰۰ هزار نفر در برابر وی صف آرایی کردم که یک نفر از آنان نمی تواند شتر نر را از شتر مادّه تشخیص دهد.»(۱)

در ایـن حقیقـت نمی تـوان شـکّ نمـود کـه مردم نـادان، کورکـورانه مـورد بهره برداری قرار می گرفتنـد. مردم شـام آنچنـان کورکورانه از معـاویه اطـاعت می کردنـد که معـاویه در راه صـفّین بـا آنان در روز چهارشـنبه نماز جمعه خوانـد و هیـچ کس اعتراضـی ننمود. از این دردنـاک تر این که از یـک شامی که به درایت و عقل معروف بود پرسـیدند: «این ابوتراب کیست که امـام و خطیـب در منـبر نسبت بـه او لعنت می فرسـتد؟» در پاسـخ گفت: «به نظر من او از گروه دزدانی است که فتنه به پـا می کنند.»

شفاعت علی علیه السلام برای ملاقات با زهراعلیها السلام

فاطمه علیها السـلام مانند سایه حرکت نمود و با قدم های لرزان، اندک اندک به سوی قبر پدر نزدیک شد و ناله اش بلند شد، باران اشک می ریخت و با سوز جگر پی در پی

۱- ۳۳۰) مروج الذّهب مسعودی: ۲ / ۷۲، طبع مصر.

پدر را صدا می زد و با گفتن: «یا ابتاه یا رسول اللّه، یا ابتاه یا رسول اللّه» رفت تا به آن تربت پاک روی آورد و استغاثه نمود و گفت: «بابا؛ ای رسول خدا! پس از تو از دست پسر خطّاب و فرزند ابی قحافه چه بر سر ما آمد؟ دیگر دلی نماند که نلرزد و اشکی نماند که نریزد.»

همین که داستان شکایت زهرا به گوش ابابکر رسید گریست و به رفیقش پیشنهاد کرد که بیا با هم به نزد حبیبه رسول خداصلی الله علیه وآله برویم شاید او را از خود راضی کنیم. پس با هم به سوی خانه فاطمه راه افتادند و از او اذن خواستند، ولی نپذیرفت، و آنان چاره ای ندیدند جز آن که رو به علی علیه السلام بیاورند و آن امام پذیرفت و وساطت فرمود و آن دو وارد شدند و سلام کردند ولی آن حضرت جواب آنها را نداد. روبه روی او نشستند ولی او روی خود را به سوی دیوار نمود؛ التماس کردند تا با آنها سخن بگوید. پس او آن دو را مخاطب ساخت و فرمود: «اگر حدیثی از رسول خدا بگویم باور می کنید؟»

هر دو گفتند: «آری.» فرمود: «شما را به خدا نشنیدید که پدرم فرمود: "خشنودی فاطمه خشنودی من و خشم فاطمه خشم من است، هر کس فاطمه را خشنود کند مرا خشنود نموده، و هر کس فاطمه را به خشم آورد مرا به خشم آورده، و هر کس فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته؟"»

آنان گفتند: «ما از رسول خداصلی الله علیه وآله این سخن را شنیده ایم.» آن گاه فاطمه علیها السلام صورت و دو دست خود را به جانب آسمان بلند کرد و با سوز دل گفت: «من خدا و فرشتگان او را گواه می گیرم که شما مرا به خشم آوردید و خشنودم ننمودید. اگر رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما را به او خواهم کرد.»(۱)

۱- ۳۳۱) امام علیّ بن ابی طالب، عبدالفتّاح، عبدالمقصود، صفحه ۱۱۸ و ۱۱۹ و صفحه ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳.

امام علی علیه السلام در جنگ خندق

در جنگ خندق که عمرو بن عبدود توانسته بود خود را به این سوی خندق برساند، با صدای تکان دهنده ای مانند غرّش شیر فریاد برآورد: «ای مردان محمّد! آیا در میان شما کسی هست که به مبارزه برخیزد؟» پیامبر ایستاده و دست به دعا برداشته بود و منتظر بود که یکی از مسلمین پا به میدان بگذارد. بار دیگر فریاد زد: «آیا کسی نیست که به مبارزه برخیزد؟»

پس حضرت علی علیه السلام قدم جلو نهاد ولی رسول خداصلی الله علیه وآله او را باز داشت و علی علیه السلام اطاعت نمود. و عمرو برای بار سوّم با زبان سرزنش گفت: «کجاست بهشتی که گمان می کنید اگر کشته شوید به آن وارد می شوید؟ آیا مردی از شما خواهان آن نیست؟ آیا کسی قدم به میدان نمی گذارد؟»

علی علیه السلام برخاست و باز رسول خداصلی الله علیه وآله اجازه نداد. چند بار این مبارزطلبی تکرار شد تا سرانجام علی علیه السلام به اذن پیامبرصلی الله علیه وآله قدم به پیش گذارد. عمرو از این جسارت که جوانی به میدان او آمده با تعجّب پرسید: «کیستی؟» فرمود: «علی.» گفت: «از عبد مناف؟» فرمود: «از فرزندان ابی طالب.» عمرو گفت: «پدرت ابوطالب با من دوست بود و من نمی خواهم تو را بکشم.»

حضرت فرمود: «ای عمرو! تو با قوم خود عهد کرده ای که هر مردی از قریش اگر سه پیشنهاد به تو بنماید یکی از آنها را بپذیری.» گفت: «آری چنین است.»

فرمود: «پس پیشنهاد اوّل من این است که اسلام را بپذیر.» خنده ای کرد و گفت: «از این پیشنهاد در گذر.» علی علیه السلام فرمود: «پس برگرد و جنگ مکن وگرنه تو را می کشم.» عمرو از این سخن به شدّت عصبانی و خشمگین گردید که جوانی تازه رسیده او را که قهرمان عرب است به کشتن تهدید می کند، ولی به ظاهر آرامش خود را حفظ کرد و گفت: «عرب از فرار من سخن ها می سازد.»

علی علیه السلام فرمود: «پس من تو را به جنگ می خوانم؛ از اسب خویش فرود آی و

پیاده شو تا با یکدیگر بجنگیم.» عمرو از اسب پیاده شد و با شمشیر خود پای اسب خود را برید و این عمل به این معنی بود که یا باید کشته شوم و یا نام اسلام را از صفحه تاریخ محو کنم. در این حال بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «بارز الإیمان کلّه إلی الشّرک کلّه.» یعنی تمامی ایمان با تمامی کفر به مبارزه برخاسته است.

عمرو شمشیری به سپر حضرت زد که آن را دو نیمه ساخته و بر سر آن حضرت نیز آسیبی رسانید و متقابلاً حضرت علی علیه السلام شمشیری به عمرو فرود آورد که آن پهلوان را به خاک افکند و بانگ تکبیر از جمعیّت مسلمین برخاست. چون آن حضرت به عزم بریدن سر او بر سینه اش نشست، آب دهان خود را به صورت مبارک آن حضرت انداخت. حضرت به پا خاست و دور میدان گردشی نمود و مجدداً بر سینه اش نشست. عمرو با تعجّب پرسید: «چرا در همان وهله اوّل سرم را نبریدی؟»

حضرت فرمود: «چون از حرکت خلاف نزاکت و ادب تو در خشم شدم و اگر در آن حال تو را می کشتم، غضب من نیز دخالت پیدا می کرد و من می خواستم که فقط برای خدا باشد.» وقتی که پیامبرصلی الله علیه وآله سر دشمن را در دست علی علیه السلام دید فرمود: «ضربه علیٍّ یوم الخندق أفضل من عباده الثّقلین؛ ثواب این شمشیر از عبادت جنّ و انس بالاتر است.»(۱)

در این جنگ که به جنگ احزاب نیز مشهور است کلیه گروه های وابسته به کفر و شرک و کانون بت پرستی با وجود اختلافات قبیله ای با هم پیمان بستند و در یک جبهه صف کشیدند. در جنگ خندق مشعل پیروزی به دست قدرتی افتاد که پایه های آن بر یک حقیقت روشن و استوار بود و شکست و فرار نصیب جبهه متّکی بر کفر گردید. و لذا وجود مقدّس پیامبرصلی الله علیه وآله دو جبهه را تمامی ایمان و تمامی کفر معرّفی نمود و برای پیروزی حقّ دعا فرمود و سرانجام ارزش ضربت فرود آمده بر

۱- ۳۳۲) مستدرک حاکم: ۳ / ۳۳.

عمرو را از عبادت ثقلین یعنی جنّ و انس بالاتر بیان نمود. راستی راز آن چیست؟ مگر شمشیرهای فراوانی تاکنون در جبهه اسلام زده نشده بود؟ پس چرا دارای چنان ارجی نبوده است؟ رمز آن را در نیّت و سرشت امام علیه السلام باید جستجو کرد نه بالا رفتن و پایین آمدن شمشیر. به راستی اگر در آن روز دشمن پیروز گشته و جبهه اسلام شکست می خورد آیا دیگر دین و آئینی باقی می ماند تا جنّ و انس بر اساس آن عبادت کنند؟ خوشا به حال پیروان علی علیه السلام که این گرانبهاترین سرمایه را در اختیار دارند.

توبیخ فرماندار بصره

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن نامه ای از عثمان بن حنیف گلایه کرده و او را نکوهش نموده است. وی از طرف آن حضرت به عنوان حاکم و فرماندار بصره منصوب شده بود که به واسطه رفتن به یک میهمانی، مورد توبیخ و سرزنش آن حضرت قرار گرفت و امیرالمؤمنین علیه السلام به او چنین نوشت:

«اما بعد: ای پسر حنیف! شنیده ام که یکی از جوانان بصره تو را به طعام عروسی خوانده است و تو شتابان آن دعوت را پذیرفته ای و غذاهای رنگارنگ و متنوع همراه با ظروف مخصوص برایت آورده اند. من گمان نداشتم که تو به میهمانی بروی که نیازمندان و فقیران حضور نداشته و فقط ثروتمندان و اغنیا دعوت شده باشند.

پس بنگر به آنچه می خوری و از آنچه شبهه ناک است صرف نظر کن و از آنچه یقین به حلیّت آن داری استفاده کن. بدان که هر کسی پیشوایی دارد که از او پیروی نموده و از نور دانش او بهره می گیرد. بدان که پیشوای شما از دنیای خود به دو کهنه جامه و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا کرده است. البتّه شما نمی توانید چنین راهی را بپیمایید ولی با رعایت تقوی و کوشش و پاکدامنی و درستکاری مرا یاری کنید. به خدا قسم من از دنیای شما طلا و زری نیندوخته و مال چندانی گرد نکرده ام

و با جامه کهنه ای که در بر دارم لباس دیگری هر چند کهنه فراهم نکرده ام.

بله، از آنچه که زیر آسمان کبود است فدک در دست ما بود که مورد طمع و بخل عدّه ای قرار گرفت و ما نیز از آن چشم پوشیدیم و خداوند بهترین داور است. فدک و غیر فدک را برای چه می خواهیم؟ در حالی که فردا جایگاه انسان در قبر و گور است که در آن حفره وحشتناک و تاریک هیچ اثر و خبری از انسان باقی نخواهد ماند. گودالی که اگر دست گورکن آن را اندکی بگشاید، سنگ و کلوخ آن انسان را در تنگنا و فشار قرار می دهد...

من اگر بخواهم از عسل مصفّی و مغز نان گندم و لباس های حریر و ابریشم استفاده کنم می توانم ولی هیهات که هوای نفس بر من غالب شود و به چنین طعامی روی آورم در حالی که شاید در اطراف حجاز و یمامه کسی باشد که گرسنه سر بر بالین بگذارد و هرگز غذای سیری نخورده باشد... آیا به همین اکتفا کنم که اسم من امیرالمؤمنین و پیشوای مسلمین باشد ولی در اندوه و پریشانی آنان شریک نباشم؟»(۱)

برای پیروان و ارادتمندان آن امام جای بسی دقّت و تأمّل است که چرا حضرت امیرعلیه السلام از حضور سفیر خود بر سر یک سفره در بصره آزرده خاطر گشته و بدون هیچ ملاحظه ای از او گلایه نموده است. در مجلسی که مطمئناً میگساری و قماربازی و آنچه که ما آن را گناه می دانیم به خفا یا به علن صورت نگرفته ولی مع الوصف آن حضرت را برآشفته نموده است. مگر چه شده بود که آن بزرگوار را وادار کرد تا چنین نامه ای بنویسد و حاکم منصوب از طرف خویش را سرزنش کند و بگوید: «من انتظار نداشتم و گمان نمی کردم که تو در چنین میهمانی شرکت کنی؟» اندک دقّت در مضمون نامه، جواب را روشن می کند که:

ثروتمندان و اغنیا دعوت شده بودند ولی از فقرا و محرومین خبری نبوده

۱- ۳۳۳) تلخیص از شرح نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۴۵ حضرت امیر علیه السّلام.

است. آری آنچه که امام را رنج می دهد این است که نماینده تفکّر او که در سرلوحه کارش جنگ فقر و غنا و مبارزه کاخ و کوخ است این را نادیده بگیرد و در چنان مجلسی حضور یابد. و اگر رفاه طلبان بی درد بگویند: «ما کجا و علی علیه السلام کجا؟» خود پاسخ می دهد که: درست است که نمی توانید مثل من باشید و این راه را طی کنید ولی لااقل در خطّ من باشید و به ادّعا اکتفا نکنید، العاقل تکفیه الاشاره.

امام علی علیه السلام در محکمه قاضی

حضرت علی علیه السلام زره خود را نزد مردی مسیحی دید. نزد او رفت و فرمود: «این زره از من است.» و چون او انکار کرد فرمود: «بیا نزد قاضی برویم.» و لذا او را به نزد قاضی آورد تا با او مرافعه و محاکمه کند. چون وارد محکمه قضاوت شدند امام علیه السلام ادّعای خود را به این شرح بیان فرمود: «این زره که در تصرّف این مرد است از من می باشد و تاکنون آن را به کسی نفروخته و نبخشیده ام.»

قاضی از نصرانی پرسید: «راجع به گفته امیرالمؤمنین چه می گویی؟» نصرانی گفت: «این زره از من است و در عین حال امیرالمؤمنین را دروغگو نمی دانم.» قاضی از امام علیه السلام پرسید که آیا شاهد دارید؟ حضرت تبسّم نموده و فرمود: «قاضی راست می گوید، من شاهد ندارم.»

در این حال قاضی مطابق موازین دینی و شرع اسلام حکم به نفع نصرانی داد و آن مرد زره را برداشته و راه افتاد و امام از دنبال او نگاه می کرد نصرانی چند قدم که رفت برگشت و گفت: «شهادت می دهم که این حکم از احکام پیغمبران است...» و مسلمان گردید و گفت: «یا امیرالمؤمنین به خدا قسم این زره مال توست و من دنبال قشون شما که به صفّین می رفت بودم؛ این زره از شتر شما به زمین افتاد و من آن را برداشتم.»

امام فرمود: «حال که اسلام آوردی زره مال تو باشد.» و در نهایت وی در جنگ

نهروان در رکاب حضرت علی علیه السلام به شهادت رسید.(۱)

معجزه ای از مرقد مطهّر امام علی علیه السلام

بـه دسـتور حضـرت امیرعلیـه السـلام جنـازه مطهّر آن بزرگـوار را در زمین مرتفعی که عرب به آن نجـف می گویـد به خـاک سپردند. و مردم از محلّ دفن آن حضرت اطّلاعی نداشتند و سالیان دراز جز ائمّه علیهم السلام و نزدیکان آنها نمی دانستند که قبر مطهّر آن حضـرت کجاست، تا این که هارون الرّشـید، خلیفه عبّاسـی در بیرون کوفه که دشت وسـیعی داشت به شکار آهو رفت. به فرمان وی اطراف دشت را قرق نموده و از هر سو آهوان را رم می دادنـد تا در تیررس هارون قرار گیرند. ناگاه چشـم هارون به دسته ای از آهوان افتاد و دستور تعقیب آنها را داد و سگان شکاری و بازها را رها نمود تا مانع از فرار آهوها گردند. آهوان از تپه ای بالا رفته و در آنجا خوابیدنـد ولی سگ ها و بازهای شـکاری از تپه بالا نرفته و متفرّق گردیدنـد. و لذا آهوان دو مرتبه از بلنـدی به پایین آمدند و به محض این که آنها را تعقیب نمودند بار دیگر به تپه مذکور رفته و سگ ها و بازها قادر به رفتن بالای آن تپه نبوده و هر کدام به سویی سقوط می کردند.

هارون الرّشـید تا سه مرتبه شاهد این صـحنه شـگفت آور بود. سـپس دستور داد که از کوفه پیرمرد سالخورده ای که از اوضاع آن محـلّ اطّلاعاتی داشت و از قبیله بنی اسـد بود حاضـر کننـد. پیرمرد پس از امان خواسـتن از هارون و اطمینان از عـدم خطر جانی به وی گفت: «پـدرم نقل کرد که شـیعیان این محلّ را موضع دفن حضـرت امیرعلیه السـلام می دانسـتند و چون حرم امن خـداست هر کس که به آن پنـاه ببرد در امـان است، و این آهوان در پناه آن حضـرت از آسـیب محفوظ ماندنـد.» پس هارون دستور داد که گنبدی بر آن تربت پاک و مرقد مطهّر بنا کنند.(۲)

ص: ۲۱۱

۱- ۳۳۴) عبقریه الإمام علی علیه السّلام، نوشته محمود عقّاد نویسنده مصری / ۴۶.

۲- ۳۳۵) سیّد ابن طاووس در کتاب فرحه الغری / ۱۰۰، و شیخ طوسی در تهذیب شیخ طوسی: ۶ / ۱۱۱.

در دوران های قبل از هارون نیز قبر مبارک آن حضرت توسّط امام سجادعلیه السلام و امام صادق علیه السلام به شیعیان معرّفی گردیـده و مورد زیـارت قرار می گرفت ولی ساختمـان تپّه از طرف هارون بوده و هجوم زوّار به زیارت قبر آن حضـرت از آن زمان آزاد گردیده است.

دعاها و توسّلات امیرالمؤمنین علیه السلام

از دعاهای امیرالمؤمنین علیه السـلام دعایی است که سیّد رضـی در نهج البلاغه از آن حضـرت نقل نموده است و آن دعا این است:

«اَللَّهُمَّ إِنّی أَعُوذُ بِـکَ أَنْ تُحَسِّنَ فی لامِعَهِ الْعُیُونِ عَلانِیَتی، وَ تُقَبِّحَ فیما أَبْطُنُ لَکَ سَرِیرَتی، مُحافِظاً عَلی رِئاءِ النَّاسِ مِنْ نَفْسِی، بِجَمِیعِ ما أَنْتَ مُطَّلِعٌ عَلَیْهِ مِنّی، فَأُبْدِی لِلنَّاسِ حُسْنَ ظاهِری، وَ أُفْضی إِلَیْکَ بِسُوءِ عَمَلی، تَقَرُّباً إِلی عِبادِکَ، وَ تَباعُداً مِنْ مَرْضاتِکَ.»(۱)

مؤلّف گوید: جملات دعای فوق علاوه بر نیایش، دارای درس هایی از اخلاق و عرفان است که باید به آن ها توجّه نمود.

ابن عبّاس می گوید: در شب صـفّین به امیرالمؤمنین علیه السـلام گفتم: «آیا می بینید چگونه دشـمن ما را احاطه نموده است؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «آیا ترسیدی؟» گفتم: «آری.» پس دست به دعا بلند نمود و فرمود:

«اَللَّهُمَّ إِنّی أَعُوذُ بِـکَ مِنْ أَنْ أُضامَ فی سُلْطانِکَ، اَللَّهُمَّ إِنّی أَعُوذُ بِـکَ أَنْ أَضِلَّ فی هُداکَ اَللَّهُمَّ إِنّی أَعُوذُ بِـکَ أَنْ أَفْتَقِرَ فی غِناکَ، اَللَّهُمَّ إِنّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أُضَیَّعَ فی سَلامَتِکَ، اَللَّهُمَّ إِنّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أُغْلَبَ وَ الْأَمْرُ إِلَیْکَ.»(۲)

امیرالمؤمنین علیه السـلام مردی را دید که از روی دفتر خود دعای طولانی را می خواند، پس به او فرمود: «ای مرد! آن خدایی که دعای طولانی را مستجاب می کند دعای

۱- ۳۳۶) بحارالأنوار: ۹۱ / ۲۳۱، نهج البلاغه، الحکمه ۲۷۶.

۲- ۳۳۷) بحارالأنوار: ۹۴ / ۲۴۲ عن مهج الدّعوات / ۱۲۹.

کوتاه را نیز مستجاب می نماید.» آن مرد عرض کرد: «مولای من! چگونه بخوانم؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بگو: اَلْحَمْدُ للَّهِ عَلی کُلِّ نِعْمَهٍ، وَ أَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ کُلِّ خَیْرٍ، وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ کُلِّ شَرٍّ، وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ کُلِّ ذَنْبٍ.»(۱)

مؤلّف گوید: از دعاهایی که بسیار نافع و موثّر است، دعای صباح امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد، مرحوم علّامه مجلسی متن آن را با شرح عبارات و لغات در جلد ۹۴ بحار الأنوار صفحه ۲۴۳ بیان نموده است. محدّث قمی نیز در مفاتیح الجنان متن آن را آورده است.

حِرز امیرالمؤمنین علیه السلام

این حرز برای محفوظ ماندن از شرّ شیاطین و خطرهای دیگر مانند سحر و سمّ و آزار سلطان و دزد و درّنده و گزنده و هر آزار دهنده دیگر است و باید نوشته شود و به بازوی دست راست بسته شود، و متن آن طبق نسخه سیّد بن طاوس در مهج الدّعوات چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ أی کنوش أی کنوش أره شش عطیطسفیخ یا مطیطرون قربالسیون ما و ماساما سوما طیسطالوس [طیطسالوس] حنطوس مسفقلس مساصعوس اقرطیعوس [افطیعوش] لطفیکس [لطیفکس] هذا وَ ما کُنْتَ بِجانِبِ الْغَرْبِیِّ إِذْ قَضَیْنا إِلی مُوسَی الْأَمْرَ وَ ما کُنْتَ مِنَ الشَّاهِدینَ اخْرُجْ بِقُدْرَهِ اللَّهِ مِنْها أَیُّهَا اللَّعینُ بِقُوَّهِ [بِعِزَّهِ] رَبِّ الْعالَمینَ اخْرُجْ مِنْها وَ إِلّا کُنْتَ مِنَ الْمَسْجُونینَ اخْرُجْ مِنْها فَما یَکُونُ لَکَ أَنْ تَتَکَبَّرَ فیها فَاخْرُجْ إِنَّکَ مِنَ الصَّاغِرینَ اخْرُجْ مِنْها مَذْؤُماً مَدْحُوراً مَلْعُوناً کَما لَعَنَّا أَصْحابَ السَّبْتِ وَ کانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً اخْرُجْ یا ذَا الْمَخْزُونِ اخْرُجْ یا سُورَا یا سُوراسُورُ بِالْإِسْمِ الْمَخْزُونِ یا ططرون طرعون مراعون تَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقینَ یا هیا یا هیا شَراهِیّاً حَیّاً قَیُّوماً بِالْإِسْمِ الْمَکْتُوبِ عَلی جَبْهَهِ إِسْرافیلَ اطْرُدُوا عَنْ صاحِبِ هذَا الْکِتابِ کُلَّ جِنِّیٍّ وَ جِنِّیَّهٍ وَ شَیْطانٍ وَ

۱– ۳۳۸) همان.

شَيْطـانَهِ وَ تـابعٍ وَ تـابِعَهٍ وَ سـاحِرٍ وَ سـاحِرَهٍ وَ غُولٍ وَ غُولَهٍ وَ كُـلَّ مُتَعَبِّثٍ وَ عـابِثٍ يَعْبَثُ بِابْنِ آدَمَ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إِلّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعينَ.»(۱)

۱- ۳۳۹) بحارالأنوار: ۹۴ / ۱۹۳ نقل از مكارم الأخلاق، و ص ۲۲۸ نقل از مهج الدّعوات / ۱۰.

اشعار مدح و مرثیه امیرالمؤمنین علیه السلام

اشاره

ص: ۲۱۵

شب ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام

توحید نهد در دل کعبه قدم امشب

بت ها همه گشتند به تعظیم، خَم امشب

ارکان حرم دور حرم ذکر گرفتند

در کعبه فتاده است به سجده صنم امشب

بر گوش رسد زمزمه چشمه زمزم

تا صبح زند از اسداللّه دم امشب

تبریک بگویید به کعبه که دوباره

گردیده به میلاد علی محترم امشب

تا فاطمه بنت اسد در حرم آید

ای اهل حرم دور شوید از حرم امشب

پیدایش سیمای خداوند، مبارک

بر کعبه تماشای خداوند، مبارک

امشب حرم از عرش سرافرازتر آمد

در بیت خدا روی خدا جلوه گر آمد

شمشیر خدا شیر خدا حیدر کرّار

یا حامی جان بر کف پیغامبر آمد

یا آمنه بنت وهب زاده محمّدصلی الله علیه وآله

یا فاطمه بنت اسد را پسر آمد

یا فاتح بدر و احد و خیبر و احزاب

یا شیر حق از بیشه فتح و ظفر آمد

ای بیت خدا روی خداوند مبارک

ای ختم رسل جان عزیزت به بر آمد

* * *

در کعبه ندا می رسد از خالق سرمد

میلاد علی باد مبارک به محمّدصلی الله علیه وآله

بت های حرم سوره توحید بخوانید

در مقدم مولا دُرِ تهلیل فشانید

میلاد علی را همه تبریک بگویید

از بنت اسد عیدی خود را بستانید

با دست علی تا به روی خاک بیفتید

در کعبه بمانید بمانید بمانید

امشب همه دور اسداللّه به در آیید

با مدح علی آتش دل را بنشانید

ص :۲۱۶

با دیدن آن قامت و آن طلعت نیکو

فریاد بر آرید و عیدی بستانید

[میثم به رخ و طلعت زیبای علی گفت:

ای عالمیان جمع شوید عیدی خود را بستانید(۱)]

ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام

ولایت چیست مهر مرتضی و حبّ اولادش

ندارد بهره از دین هر که نبود مهر مولایش

مرا غیر از علی بعد از پیمبر نیست مولایی

که در قرآن ولی اللّه خوانده حقّ تعالایش

الا یا اهل عالم من کسی را دست حقّ دانم

که شد مُهر نبوّت در حرم جای کف پایش

اگر در حشر با ذکر علی آیند خلق اللّه

عجب نبود جهنّم بسته گردد جمله درهایش

بیان اوست توحیدی که توحید است تفسیرش

جمال اوست قرآنی که قرآن است معنایش

مسیح آسمانی را طبیب جسم و روح است این

که می ریزد ز یک لبخند صد گردون مسیحایش

پیمبر جان کلّ انبیا، او جان شیرینش

کتاب اللّه روی کبریا این روی زیبایش

تماشای جمال خویش در روی علی می کرد

معاذ اللّه اگر بودی خدا روی تماشایش

۱- ۳۴۰) نخل میثم: ۴ / ۸۵ .

علی حرف الف بین حروف مصحف خلقت

از آن رو در خلایق چون الف دیدند تنهایش

علوم انبیا یک قطره از دریای تعلیمش

کمال اولیا یک شمّه از درس الفبایش

به قلب عرشیان مهرش، به چشم فرشیان نورش

به دوش مصطفایش پا، در آغوش خدا جایش

ید اللّٰه است و عین اللّٰه، وجه اللّٰه و نور اللّٰه

خدایا عبد خوانم یا خداوند تعالایش

به شیطان گر نگاهی افکند رضوان کشد نازش

ز رضوان گر کند قطع نظر نار است مأوایش

ملک گر خاک سلمانش شود تا حشر طوبی له

فلک بی مهرِ مقدادش اگر گردید ایوایش

کرامت آبی از جویش، ملاحت خاکی از کویش

امامت آستان بوسش، قیامت راه پیمایش

اگر عین اللّهش خوانی جهان چون نقطه در چشمش

وگر وجه اللّهش خوانی خدا بینی به سیمایش

مترسانید از خشم جحیمم در صف محشر

مُحبِّ شیر داور از جهنّم نیست پروایش

نگویم خالق یکتاست آن یکتای هستی را

ولی گویم بود یکتا چو ذات پاک یکتایش

خوشا آن کس که هر شب هم نشینی با علی دارد

که هر آن لیله القدری بود شب های احیایش

شود پرونده طاعت به محشر کوهی از آتش

مگر مولا زند مُهر و کند از لطف امضایش

ص :۲۱۸

به هر سائل توان بخشد به دست جود، دنیایی

اگر دست سؤال آرد به دامن کلّ دنیایش

تمنّای خلایق را بر آرد در صف محشر

هر آن کس از علی غیر از علی نبود تمنّایش

تولّای علی فوق عبادات است نزد حقّ

خوشا آن کس که باشد هم تولّا هم تبرّایش

اگر قسّیس با مهر علی انجیل برگیرد

مسیحا بوسه ها آرد به دیوار کلیسایش

برهمن بسته چشم و گوش خود را و نمی داند

که دائم یا علی گویند در بت خانه بت هایش

به گردون ولایت هر که جز روی علی بیند

به اعمی می شود توهین اگر خوانند اعمایش

اگر در طور سینا اوفتد یک جلوه از حُسنش

هزاران موسی عمران شود غرق تجلّایش

الهی با همه آلودگی از تو دلی خواهم

که غیر از یاعلی ذکری نخیزد از سویدایش

محمّدصلی الله علیه وآله در شب معراج خلوت کرد چون با حقّ

به آوای علی می کرد صحبت ربّ اعلایش

به اسم اعظم داور عجب نبود که در محشر

اگر بخشند خلقت را به تار موی زهرایش

خدا را، خود به جان او قسم می داد پیغمبر

سپس او را دعا می کرد با لعل گهرزایش

علی افلاکی و حیف است بین خاکیان باشد

کجا باشد فرشته جا در آغوش هیولایش

ص :۲۱۹

به محراب عبادت آن چنان محو خدا گردد

که در حال نماز آرند بیرون تیر از پایش

به خاک رهرو راه ولایش سجده باید برد

که هر خار مغیلان می شود یک نخل طوبایش

خوش آن چشمی که در رؤیا ببیند ماه رویش را

به از بیداری عمر است آن یک لحظه رؤیایش

کجا «میثم» کند وصف علی با آن که می داند

ز وصف خلق غیر از شخص پیغمبر مبرّایش

بود مست تولّای علی تا لحظه آخر

کز اوّل پر ز صهبای ولایت بود مینایش(۱)

ولادت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام

تجلّی گاهِ رحمت بیتِ حیِّ داوری کعبه

مطافِ اولیا تا صبحِ روزِ محشری کعبه

بهشتِ دل صفایِ جانِ هر پیغمبری کعبه

ولی امشب ز شب هایِ دگر زیباتری کعبه

گهی جان می دهی بر او گهی دل می بری کعبه

ببر دل زآنکه امشب زادگاه حیدری کعبه

* * *

درونت گشته چون قلب محمّدصلی الله علیه وآله منجلی امشب

همه دورِ تو می گردند و تو دورِ علی امشب

۱- (۳۴۱) نخل میثم: ۴ / ۹۸.

به عشقِ مرتضی ای کعبه امشب عشقبازی کن

علی از تو، تو از یارانِ مولا دلنوازی کن

کنار صاحبت از کلّ هستی بی نیازی کن

ببال امشب به خود تا صبحِ محشر سرفرازی کن

ثنای شیر حقّ آغاز با صوتِ حجازی کن

حرم دورت بگردم از علی مهمان نوازی کن

یم اسرارِ حقّ را از صدف دُردانه پیدا شد

درون خانه امشب روی صاحب خانه پیدا شد

الا ای آسمان، چشم بد از ماه تو دور امشب

رها کن ماهِ خود را و بگیر از کعبه نور امشب

بپوشان خاکِ پاکِ مکّه را از زلف حور امشب

قیامت کرده بیت کبریا از وجد و شور امشب

فلک مست نشاط است و زمین غرق سرور امشب

خدا با حُسنِ مولا از حرم کرده ظهور امشب

* * *

ز اهلِ قبله بُرده به جسم کعبه جان داده

جمال خویش را در صورتِ مولا نشان داده

نسیم مکّه بوی عطر رضوان با خود آورده

طلوع صبح از ره یک جهان جان با خود آورده

امینِ وحی خطِّ عفو و غفران با خود آورده

علی دستِ خدا فتحِ نمایان با خود آورده

شرف، عزّت، شجاعت، نورِ ایمان با خود آورده

مگر بنتِ اسد از کعبه قرآن با خود آورده

* * *

ص: ۲۲۱

ببال ای فاطمه بنت اسد امشب اسد زادی

تو در بیت احد مرآت اللّه الصّمد زادی

محمّدصلی الله علیه وآله باز کن آغوش، جانت در برت آمد

وصیّ و جانشین و یار و میر لشگرت آمد

تعالی اللّه مرآت جمال داورت آمد

لوای فتح بر بام فلک زن، حیدرت آمد

علی فرمانده پیروز بدر و خیبرت آمد

امیرالمؤمنین ساقیّ حوض کوثرت آمد

* * *

برادر، ابن عم، داماد، یار تو است این مولود

نه یک کودک همه دار و ندار تو است این مولود

بتان کعبه امشب غرق توحیدند در کعبه

خدا را در جمال مرتضی دیدند در کعبه

به نور مهر او امشب درخشیدند در کعبه

ملایک حلّه های نور پوشیدند در کعبه

به دور شیر حقّ تا صبح گردیدند در کعبه

به رخسار علی چون لاله خندیدند در کعبه

صنم ها ذکرِ اللّه الصّمد خواندند با مولا

بتان در سجده افتادند و می گفتند: یا مولا!

علی جان مدح ذات خالق اکبر گوارایت

ولادت در حریم خالق داور گوارایت

پذیرایی معبود از تو و مادر گوارایت

تجلّای حق از آئینه منظر گوارایت

ص: ۲۲۲

سرودِ وحی در آغوشِ پیغمبر گوارایت

سلام حقّ سلام خلق تا محشر گوارایت

تو با صوت ملیحت روح را غرق تلاوت کن

تو پیش از وحی، قرآن بهر پیغمبر تلاوت کن

تو مولود حرم ممدوح ذات حقّ تعالائی

تو بر ختمِ رسل جان و رسل را پیر و مولایی

تو بر هر مؤمنی از نفس مؤمن نیز اولایی

تو از اوج تفکّر برتری از مدح بالایی

تو آری تو، مراد و قبله اهل تولّایی

تو مولایی تو اولایی تو بالایی تو والایی

تو توحیدی تو ایمانی تو آغازی تو انجامی

تو حجّی تو جهادی تو تمام دین اسلامی(۱)

مولود کعبه

ای خانه کعبه زادگاهت

ای بیت، اسیر یک نگاهت

هم هشت بهشت بذل دستت

هم هفت سپهر خاک راهت

چون ذات مقدّس الهی

کس پی نبرد به قدر و جاهت

تو نفس محمّدی علی جان

آیینه سرمدی علی جان

ای روی خدا و روی کعبه

میلاد تو آبروی کعبه

ابروی تو قبله نماز است

تا چشم بود به سوی کعبه

سوگند به کعبه کز ازل بود

دیدارِ تو آرزوی کعبه

مهمان خدای کعبه مولا

بر تو است بنای کعبه مولا

ص :۲۲۳

۱- ۳۴۲) نخل میثم.

امروز حرم علی علی گفت

سر تا به قدم علی علی گفت

تا کور شوند بت پرستان

در کعبه صنم علی علی گفت

باید همه عمر با علی بود

باید همه دم علی علی گفت

این ذکر شده است عادت من

محبوب ترین عبادت من

آن شب حرمِ خدا شبی داشت

در آتش عاشقی تبی داشت

از مهر و مه و ستاره بهتر

در سینه خویش کوکبی داشت

دیوار حرم به خنده می گفت

دیدید که خانه صاحبی داشت

فریاد کشید بام کعبه

آمد به جهان امام کعبه

این کعبه و زمزم و مقام است

این حمد و تشهّد و قیام است

این شیر خدا ابوالأئمّه

این کلّ ائمّه را امام است

این روح صفا، صفای مروه

این قبله مسجدالحرام است

مرآتِ یقینِ کامل است این

قرآنِ نگشته نازل است این

ای سرّ خدا و راز کعبه

وی از تو به عرش ناز کعبه

هم پشت سرت دعای زمزم

هم پیش رخت نماز کعبه

بگذار به ناز ای علی جان

پا بر سر چشم ناز کعبه

لطفی که حرم امید دارد

بر گرد سرت طواف آرد(۱)

عید غدیر

ای مبارک آیه اکمال دین عیدت مبارک

ای غدیر ای عید کلّ مسلمین عیدت مبارک

ای امین وحی، جبریل امین، عیدت مبارک

آسمان، چشم دلت روشن زمین، عیدت مبارک

۱- ۳۴۳) نخل میثم / ۸۹ – ۹۰.

شیعه مولا امیرالمؤمنین، عیدت مبارک

یاعلی ای مصطفی را جانشین عیدت مبارک

عید اهل آسمان جشن زمینی هاست امشب

ذکر کلّ آفرینش یا علی مولاست امشب

عید قرآن، عید عترت، عید دین، عید هدایت

عید امّت، عید شیعه، عید جود، عید عنایت

عید «اتممتُ علیکم نعمتی» عید ولایت

عید عفو و عید رحمت عید لطف بی نهایت

عید از مولا امیرالمؤمنین کردن حمایت

روی برگ هر گیاهی نقش بسته این روایت

کای تمام خلق! نازل آیه اکمال دین شد

شیر حقّ، نفس نبیّ، حیدر امیرالمؤمنین شد

کیست تا بی پرده وجه خالق داور ببیند

در غدیر خم گل لبخند پیغمبر ببیند

از جهاز اشترانش زیر پا منبر ببیند

بر فراز دست ختم الانبیا حیدر ببیند

شافع محشر ببیند ساقی کوثر ببیند

هادی و رهبر ببیند سیّد و سرور ببیند

ای تمام مؤمنات و مؤمنین مولا مبارک

این ولایت بر امیرالمؤمنین بادا مبارک(۱)

۱- ۳۴۴) نخل میثم: ۴ / ۱۰۴.

سحر بی علی علیه السلام

ای چشم ها به صورت مولا نظر کنید

جاری به زخم خود همه خون جگر کنید

زینب! حسن! حسین! علی چشم خویش بست

بر آن غریب، جامه ماتم به بر کنید

ریزید همچو اشک به خاک ای ستارگان

سخت است بی علی شب خود را سحر کنید

بیرون شهر کوفه در آن کوچه خموش

آن کودک خرابه نشین را خبر کنید

ای جنّ و انس و حور و ملک ای تمام خلق

تا روز حشر خاک یتیمی به سر کنید

شیر خدا نیاز ندارد دگر به شیر

اشک عزا روانه بر او از بصر کنید

امشب به جای آن که بر او شیر آورید

خون جگر نثار، به زخم پدر کنید

از قصّه خرابه شام آورید یاد

یک شب گر از خرابه کوفه گذر کنید

هنگام شب جنازه او را چو می برید

در سینه داغ فاطمه را تازه تر کنید

ای ناله های نیمه شبِ هر شبِ علی

آتش شوید و بر جگر ما اثر کنید

ص :۲۲۶

از بس گناه کرده ام افتادم از نظر

ای خاندان وحی به «میثم» نظر کنید(۱)

شهادت مولا علی علیه السلام

مرا نیاز نباشد طبیب ببرید

برای مرگ علی دست بر دعا ببرید

نیاز نیست مداوا کنید زخم سرم

برای پیر خرابه نشین غذا ببرید

سلام من به شما ای فرشتگان خدا

نبرد فاطمه با خود مرا شما ببرید

جنازه من مظلوم را چو مادرتان

شبانه مخفی و تنها و بی صدا ببرید(۲)

همای رحمت

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را

که به ما سوا فکندی همه سایه هما را

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین

به علی شناختم من به خدا قسم خدا را

به خدا که در دو عالم اثر از فنا نماند

چو علی گرفته باشد سر چشمه بقا را

مگر ای سحاب رحمت تو بباری ار نه دوزخ

به شرار قهر سوزد همه جان ما سوا را

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن

که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

به جز از علی که آرد پسری ابوالعجائب

که علم کند به عالم شهدای کربلا را

ص :۲۲۷

۱- ۳۴۵) نخل میثم: ۴ / ۱۲۲.

۲- ۳۴۶) نخل میثم: ۴ / ۴۹.

چو به دوست عهد بندد ز میان پاک بازان

چو علی که میتواند که به سر برد وفا را

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت

متحیّرم چه نامم شه ملک لافتی را

به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من

چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا

به دو چشم خون فشانم هله ای نسیم رحمت

که ز کوی او غباری به من آر، توتیا را

چه توئی قضای گردان، به دعای مستمندان

که زجان ما بگردان ره آفت قضا را

همه شب در این امیدم که نسیم صبح گاهی

به پیام آشنائی بنوازد آشنا را

ز نوای مرغ یاحق بشنو که در دل شب

غم دل به دوست گفتن چه خوش است شهریارا(۱)

۱- ۳۴۷) نخل میثم.

رهبران

معصوم

صدّیقه طاهره فاطمه زهراعلیها السلام

اشاره

ص :۲۲۹

ولادت فاطمه، سیّده نساء عالمین

امام باقر و امام صادق علیهما السلام می فرمایند: «حضرت صدیقه طاهره علیها السلام در روز بیستم جمادی الثّانی، پنج سال پس از بعثت، در چهل و پنجمین سال عمر شریف رسول خداصلی الله علیه وآله قدم به عالم دنیا گذارد.»(۱)

انعقاد نطفه آن بانو - همان گونه که در بحار علّامه مجلسی رحمه الله و کتب دیگر نقل شده - به این کیفیّت بوده که رسول خداصلی الله علیه وآله در ابطح با عمّار یاسر و منذر بن ضحضاح و ابوبکر و عمر و علیّ بن ابی طالب علیه السلام و عبّاس بن عبدالمطّلب و حمزه بن عبدالمطّلب نشسته بود. ناگهان جبرئیل با آن صورت اصلی خود نازل شد و بال های او مشرق تا مغرب دنیا را گرفته بود. پس ندا داد: «ای محمّد! خداوند علی اعلی تو را سلام می رساند و به تو امر می کند که تا چهل روز از خدیجه کناره گیری کنی.»

این دستور برای رسول خداصلی الله علیه وآله که علاقه فراوانی به حضرت خدیجه داشت سخت دشوار آمد. پس رسول خداصلی الله علیه وآله چهل روز [چلّه نشینی کرد و]، روزها روزه گرفت و شب ها به عبادت خدا مشغول بود و در روزهای آخر، عمار یاسر را نزد خدیجه فرستاد و به او پیام داد که: «ای خدیجه! گمان مکن که علاقه من به تو کم شده است، بلکه این امر الهی است، و او مرا امر نموده که از تو فاصله بگیرم، همانا

۱- ۳۴۸) بحارالأنوار: ۴۳ / ۷.

خداونـد در هر روز چنـدین مرتبه به وجود تو بر ملائکه مباهات می نمایـد. ای خدیجه، چون شب می رسد در را به روی خود ببند و در بستر خود استراحت کن. همانا من در منزل فاطمه بنت اسد خواهم بود.»

پس حضـرت خـدیجه هر روز از فراق رسول خداصـلی الله علیه وآله محزون بود، و چون چهـل روز گـذشت بـاز جبرئیـل علیه السـلام نازل شـد و گفت: «ای محمّـد! خداونـد علی اعلی تو را سـلام می رساند و دسـتور می دهد که آماده تحیّت و تحفه او باشی.»

رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: «تحفه و تحیّت خداوند چیست؟» جبرئیل علیه السـلام گفت: «نمی دانم.» ناگهان میکائیل بـا طبقی از خرمـا و انگـور فرود آمـد، و آن را مقابـل رسـول خداصـلی الله علیـه وآله قرار داد، جبرئیـل نیز جلـو آمـد و گفت: «خداوند تو را امر کرده که امشب برای افطار خود از این میوه ها استفاده کنی.»

امیرالمؤمنین علیه السـلام می فرماید: «رسول خداصـلی الله علیه وآله همیشه هنگام افطار به من می فرمود: "در را باز نگه دار تا هر که می خواهـد بیایـد و نزد من افطـار کنـد." و لکن در آن شب مرا بر در خانه گماشت و فرمود: "این غـذا جز برای من بر کسـی حلال نیست." پس من بر در خانه نشستم و رسول خداصلی الله علیه وآله سرپوش از آن طبق برداشت و دید یک خوشه خرمای تازه و یک خوشه انگور در آن است. پس از آن میل کرد تا سـیر شد و آب نیز نوشید تا سیرآب گردید، و دست خود را جلو آورد و جبرئیل علیه السلام بر آن آب ریخت و میکائیل علیه السلام دست او را شست و اسرافیل با حوله ای خشکانید و بقیه طعام با ظرف آن به آسمان رفت.

سپس رسول خداصـلی الله علیه وآله برخاست تا نماز بخوانـد، جبرئیل علیه السـلام به او گفت: "در این ساعت خواندن نماز بر تو حرام است تا به منزل خـدیجه بروی و با او همبستر شوی؛ چرا که خداونـد به ذات خود سوگند یاد نموده که در این شب از صُلب تـو ذرّیه پـاک و طیّب را بیافرینـد." پس رسول خداصـلی الله علیه وآله از جـای خود برخـاست و به طرف منزل خـدیجه حرکت کرد.»

حضرت خدیجه علیهما السلام می فرماید: «من به تنهایی عادت کرده بودم و چون شب

می شـد سـرخود را می پوشانـدم و پرده اتاق را می آویختم و درب خانه را می بسـتم و نماز عشای خود را می خواندم و چراغ اتـاق را خاموش می کردم و در بستر خواب می رفتم و در آن شب هنوز خواب مرا فرا نگرفته بود که رسول خداصـلی الله علیه وآلـه درب خـانه مرا کوبیـد. من گفتم: "کیست جز محمّدصـلی الله علیه وآله که درب خـانه مرا می کوبـد." ناگهـان صـدای رسول خداصلی الله علیه وآله را شنیدم که با آن طراوت و شیرینی سخن خود می فرماید:

"ای خدیجه! در را باز کن، من محمّد هستم." پس من با شادمانی تمام برخاستم و درب خانه را گشودم و رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شـد و عادت همیشه او این بود که چون وارد می شد آب طلب می کرد و وضو می گرفت و دو رکعت نماز به اختصـار می خوانـد و سـپس به بستر خواب وارد می شـد، لکن در آن شب آب طلب نکرد و نمـازی نخوانـد، بلکه بـازوی مرا گرفت و در بستر خود خواباند و با من مزاح و ملاعبه نمود و همان گونه که مردها برای زناشویی با همسر خود عمل می کنند عمل کرد و به خدا سوگند او از من جدا نشد جز آن که من سنگینی حمل فاطمه علیها السلام را در خود احساس نمودم.»(۱)

محـدّث قمّی رحمه الله می گویـد: این چلّه نشـینی و اعتزال، نشانه جلالت فاطمه علیها السـلام است، به گونه ای که قلم قدرت بیـان آن را نـدارد و شایـد انتخـاب رطب و انگور دلیـل کثرت برکت و منافع زیادی است که در میوه های دیگر به این انـدازه یافت نمی شود و این اشاره به کثرت برکات این بانوی طاهره و مبارکه و ذرّیه او می باشد.

شیـخ صـدوق رحمه الله در کتـاب امالی از مفضّل نقل نموده که گویـد: به امام صادق علیه السـلام گفتم: «ولادت فاطمه علیها السـلام چگونه بوده است؟» امام علیه السلام فرمود: «آری، حضرت خدیجه چون با رسول خداصلی الله علیه وآله ازدواج نمود، زن های مکّه از او فاصله گرفتند و ارتباط خود را با او قطع کردند تا جایی که به خانه او نرفتند و بر او سلام نکردند و زن های دیگر را نیز از ارتباط با او منع کردند. از این رو، حضرت خدیجه غمناک و

۱- ۳۴۹) بحار: ۱۶ / ۷۸، بیت الأحزان / ۱۹.

وحشت زده شد و بر جان رسول خداصلی الله علیه وآله هراس پیدا کرد، و چون به فاطمه علیها السلام باردار شد، فاطمه از داخل رحم با او سخن می گفت و او را امر به صبر می نمود و خدیجه این مسأله را از رسول خداصلی الله علیه وآله پنهان می کرد تا این که روزی رسول خداصلی الله علیه وآله وارد خانه شد و دید خدیجه با کسی سخن می گوید. از او پرسید: "ای خدیجه! با چه کسی سخن می گویی؟" خدیجه گفت:

"فرزندی که در رحم دارم با من سخن می گوید و انس می گیرد." رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: "ای خدیجه! اکنون جبرئیل به من خبر می دهد که او دختر و نسل پاک من خواهد بود و زود است که خداوند نسل من را از او قرار دهد و امامان بعد از من از نسل او باشند و خداوند آنان را جانشینان و خلفای خود در روی زمین قرار دهد."

پس خدیجه همواره به همین غربت و تنهایی به سر می برد تا این که هنگام زایمان او فرا رسید و از زن های قریش و بنی هاشم خواست که در امر زایمان به او کمک نمایند. آنان پیام دادند که تو به حرف ما گوش نکردی و با محمّدصلی الله علیه وآله یتیم ابوطالب که مردی فقیر و بدون مال بود ازدواج کردی و ما اکنون به تو کمک نخواهیم کرد.

از این رو، حضرت خدیجه غصّه مند گردید، ناگهان چهار زن مجلّله به شکل زن های بنی هاشم بر او وارد شدند و چون آنان را دید وحشت نمود. پس یکی از آنان گفت: "ای خدیجه! محزون مباش، ما فرستاده های خدا هستیم؛ من ساره همسر ابراهیم علیه السلام، و این آسیه بنت مزاحم، همسر فرعون، رفیق تو در بهشت، و آن دیگری مریم، دختر عمران، و این کلثوم، خواهر موسی بن عمران می باشیم، و خداوند ما را فرستاده تا همانند زن های دیگر به تو کمک کنیم."

پس یکی از آنان در طرف راست، و دیگری در طرف چپ، و سوّمی در مقابل، و چهارمی پشت سر حضرت خدیجه قرار گرفتند، و فاطمه علیها السلام طاهره مطهّره به دنیا آمد و چون روی زمین قرار گرفت، مکّه بلکه همه شرق و غرب زمین را روشن نمود. سپس ده نفر از حور العین وارد شدند و به دست هر کدام طشتی از بهشت و ابریقی

از آب کوثر بود. پس آن زنی که مقابل خدیجه قرار داشت آب کوثر را گرفت و فاطمه علیها السلام را با آن شست. سپس با دو حوله سفید و معطّر او را پوشاند و کام او را برداشت، و فاطمه علیها السلام فرمود: "أشهد أن لا إله إلّا اللّٰه و أنّ أبی رسول اللّٰه سیّد الأنبیاء، و أنّ بعلی سیّد الأصیاء، و ولدی ساده الأسباط." سپس یکایک آنان را نام برد و بر آنان سلام کرد و همگی خندان شدند و حور العین بهشتی به همدیگر بشارت و تبریک گفتند و اهل آسمان ها به همدیگر بشارت دادند و در آسمان نوری ظاهر شد که ملائکه تاکنون چنین نوری را ندیده بودند.

سپس آن چهار زن قنداقه فاطمه علیها السلام را به دست حضرت خدیجه دادند و گفتند: "بگیر فرزند پاك و پاكیزه خود را، همانا او و نسل او مبارك خواهند بود." پس خدیجه با شادمانی فرزند خود را گرفت و چون پستان در دهان او گذارد شیر فراوانی برای او جاری شد، به گونه ای که فاطمه علیها السلام در هر روز به اندازه یک ماه رشد می کرد و در هر ماه به اندازه یک سال رشد می نمود.»(۱)

شخصیّت حضرت فاطمه علیها السلام

تردیدی نیست که حضرت فاطمه علیها السلام از اصحاب کسا و معصومه و پاك و مطهّره و راضیه و مرضیّه است و از نام های او که حدود یکصد و شصت نام می باشد مقام والا و منزلت عالی او روشن می شود.

او در آیه شریفه تطهیر: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»(۲) در طهارت و عصمت با پدر و شوهر و فرزندان خود شریک است و در آیه مباهله نیز مقصود از، «نساءنا» او است، و در آیات هجرت نیز شریک پدر و شوهر خود می باشد و هجرت او در سخت ترین شرایط واقع شده است.

او مادر همه ائمّه معصومین علیهم السلام و باقی مانده رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله و سیّده زنان عالم از

۱- ۳۵۰) امالی صدوق / ۷۶، بحارالأنوار: ۴۳ / ۲، بیت الأحزان / ۲۳.

۲- ۳۵۱) أحزاب / ۳۳.

اوّلین و آخرین است. او در قیامت یکی از چهار راکب و صاحب جلال و عظمت و عزّت خواهد بود، و اختیار شفاعت به دست او داده خواهد شد، و همه اوّلین و آخرین امید شفاعت او را دارند.

فاطمه علیها السلام از همه مردم به رسول خداصلی الله علیه وآله نزدیک تر و شبیه تر بود و آن حضرت بیش از هر کسی او را دوست می داشت و چون بر پدر خود وارد می شد رسول خداصلی الله علیه وآله به احترام او به پای می خاست و او را در جای خود می نشاند و فراوان او را می بوسید و می فرمود: «من بوی بهشت را از فاطمه استشمام می کنم.»

و می فرمود: «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را شاد کند مرا شاد کرده و هر کس او را آزار دهد مرا آزار داده است، و فاطمه عزیزترین مردم است نزد من.» و اگر رسول خداصلی الله علیه وآله خشمگین می شد تنها چیزی که خشم او را برطرف می نمود ملاقات با فاطمه علیها السلام بود.

مرحوم کلینی در کتاب کافی از محمّد بن سنان نقل نموده که گوید: من خدمت حضرت جوادعلیه السلام بودم و سخن از اختلاف شیعیان به میان آمد. پس حضرت جوادعلیه السلام به من فرمود:

«ای محمّد بن سنان! خداوند تبارک و تعالی همواره متفرّد به وحدانیّت خود بود تا این که محمّد و علی و فاطمه صلوات اللّٰه علیهم اجمعین را خلق نمود و پس از هزار سال چیزهای دیگر را آفرید و آنان را گواه بر خلقت مخلوقات خود نمود و طاعت آنان را بر همه مخلوق خود واجب کرد و امور مخلوق خود را به آنان واگذارد. از این رو، محمّد و علی و فاطمه علیهم السلام آنچه را می خواهند حلال می کنند و آنچه می خواهند حرام می کنند و خواسته آنان از خواسته خدا جدا نیست.»

سپس فرمود: «ای محمّد بن سنان! آنچه گفتم معنای دیانت و اعتقادی است که اگر کسی از آن پیشی بگیرد از جادّه حقّ منحرف شده است و اگر کسی از اعتقاد به آن تخلّف کند هلاک شده است و اگر کسی از آن جدا نشود هدایت شده است. پس

تو این سخن را غنیمت بدان.»(۱)

محدّث قمی رحمه الله گوید: از این حدیث ظاهر می شود که فاطمه علیها السلام از کسانی است که خداوند همه امور را به آنان واگذارده است و فاطمه علیها السلام هر چه را بخواهد حلال می کند و هر چه را بخواهد حرام می کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: روزی رسول خداصلی الله علیه وآله وارد بر فاطمه علیها السلام شد و او را محزون و غمگین دید پس به او فرمود: «...ای فاطمه! هنگامی که تو به درب بهشت می رسی، دوازده هزار از حوریان بهشتی به استقبال تو می آیند که تاکنون به استقبال کسی نرفته و نخواهند رفت و در دست آنان چراغی از نور است و بر اسب هایی از نور سوار هستند...

و تو با آنان اهل بهشت را ملاقات خواهی کرد، و برای شیعیان تو سفره هایی از نور گسترده می شود و آنان مشغول خوردن طعام های بهشتی هستند، در حالی که مردم گرفتار حساب خواهند بود.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَ هُمْ فی مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خالِدُونَ»(۲)، و چون اولیای خدا در بهشت مستقرّ می شوند، حضرت آدم و پیامبران دیگر به زیارت تو خواهند آمد...».(۳)

حضرت فاطمه علیها السلام می فرماید: پدرم فرمود: «هر کس بر تو درود و صلوات بفرستد خداوند او را می بخشد و در بهشت او را به من ملحق خواهد نمود، هر کجای بهشت که باشم.»

مؤلّف گوید: ما در کتاب اسوه النّساء فضائل حضرت فاطمه علیها السلام و موضوعات دیگر مربوط به او و حوادث بعد از رحلت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله را در حدّ امکان و استعداد خود بیان کرده ایم. از این رو، در این کتاب به همین اندازه بسنده می نماییم.

۱- (۳۵۲) کافی: ۱ / ۴۴.

۲- (۳۵۳) أنبیاء / ۱۰۲.

۳- (۳۵۴) بیت الأحزان / ۳۴، بحارالأنوار: ۸ / ۵۵ .

ادعیه و احراز حضرت فاطمه علیها السلام

سلمان فارسی رضوان اللّه علیه می گوید: بعد از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله روزی علیّ بن ابی طالب علیه السلام را دیدم، او به من فرمود: «مرحباً یا سلمان اکنون داخل خانه فاطمه علیها السلام شو که او مشتاق زیارت تو است و تحفه ای از بهشت برای او آمده می خواهد تو را از آن بهره مند نماید.»

سلمان می گوید: من به درب خانه فاطمه علیها السلام رفتم و اجازه دخول خواستم، او به من اجازه دخول داد، چون داخل شدم دیدم آن بانو در صحن حجره نشسته و چادری بر سر دارد و به من فرمود: «بنشین.» و چون نشستم فرمود: «من دیروز در صحن این حجره نشسته بودم و برای پدرم مغموم و گریان بودم و درب حجره را به روی خود بسته بودم ناگهان دیدم درب حجره باز شد و سه نفر از زن های نیکو صورت وارد شدند که من تاکنون زنانی زیباتر و پاکیزه تر از آنان را ندیده بودم، و چون آنان را نشناختم گفتم: "آیا شما اهل مکّه و یا اهل مدینه هستید؟"

آنان گفتند: "ما نه اهل مکّه هستیم و نه اهل مدینه بلکه ما اهل دارالسّلام بهشت هستیم و خداوند ربّ العالمین ما را نزد تو فرستاده و او بر شما سلام می فرستد و شما را در مصیبت فقدان پدرتان حضرت محمّدصلی الله علیه وآله تسلیت می دهد.» پس من مقابل آنان نشستم و به یکی از آنان که بزرگ تر از بقیّه بود گفتم: "نام تو چیست؟" او گفت: "من ذرّه هستم.» به او گفتم: "برای چه نام تو ذرّه است در حالی که من از تو جلالت و بزرگواری مشاهده می کنم؟" او گفت: "برای این که خداوند مرا برای ابوذرّ غفاری آفریده.» پس به دیگری گفتم: "نام تو چیست؟" او گفت: "نام من مقدوده است." گفتم: "برای چه مقدوده نامیده شده ای؟" او گفت: "برای این که خداوند مرا برای مقداد آفریده است." پس به سوّمی گفتم: "نام تو چیست؟" او گفت: "من سلمی هستم." گفتم: "برای چه سلمی نامیده شده ای؟" او گفت: "برای این که خداوند مرا برای سلمان فارسی آفریده است."»

ص: ۲۳۸

سلمان می گوید: سپس فاطمه علیها السلام به من فرمود: «آنان از بهشت برای من هدیّه ای آوردند و من مقداری از آن را برای تو ذخیره نمودم.»

سپس فاطمه علیها السلام طبقی از خرمای تازه و سفید را نزد من آورد که از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر بود، پس پنج عدد از آن خرماها را به من داد و فرمود: «با آن ها افطار کن [و هسته های آن ها را برای من بیاور].»

من به طرف منزل خود حرکت کردم و به خدا سوگند به هر کس برخورد نمودم به من می گفتند: «ای سلمان! با خود مشک حمل نموده ای؟» و چون هنگام افطار رسید با آن ها افطار کردم و هسته ای در آنها ندیدم، و چون صبح شد به منزل فاطمه علیها السلام رفتم و چون به او گفتم: آن ها هسته ای نداشت، تبسّم نمود و فرمود:

«ای سلمان! خداوند آن ها را در زیر عرش خود برای من آفریده بود، برای چه هسته داشته باشد؟ و این هدیه به سبب دعایی بود که پدرم به من تعلیم نموده بود.»

سلمان می گوید: من به فاطمه علیها السلام عرض کردم: «ای حبیبه من! آن دعا را به من تعلیم دهید.» فاطمه علیها السلام فرمود: «ای سلمان! اگر دوست می داری که [در دنیا مبتلای به تب نشوی و] چون خدا را ملاقات می کنی او از تو راضی باشد بر این دعا مواظبت کن، و آن دعا این است:

بِسْمِ اللَّهِ النُّورِ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذی یَقُولُ لِلشَّیْ ءِ: کُنْ فَیَکُونُ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذی یَعْلَمُ خائِنَهَ الْأَعْیُنِ وَ ما تُخْفِی الصُّدُورُ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذی خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذی هُوَ بِالْمَعْرُوفِ مَذْکُورٌ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذی أَنْزَلَ النُّورَ عَلَی الطُّورِ، بِقَدَرٍ مَقْدُورٍ، فی کِتابٍ مَسْطُورٍ، عَلی نَبِیٍّ مَحْبُورٍ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی هُوَ بِالْعِزِّ مَذْکُورٌ، وَ بِالْفَخْرِ مَشْهُورٌ، وَ عَلَی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ مَشْکُورٌ، وَ صَلَّی اللَّهُ عَلی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرینَ.»

سلمان می گوید: من این دعا را یاد گرفتم و به خدا سوگند به بیش از هزار نفر از اهل مدینه و مکّه که مبتلای به تب بودند یاد دادم و همه آنان با اذن خداوند

شفا یافتند.(۱)

عبداللّه جعفر از پدر خود جعفرعلیه السلام نقل نموده که گوید: فاطمه علیها السلام در دعای خود می فرمود:

«اَللّهُمَّ إِنَّکَ تَسْمَعُ کَلامی، وَ تَری مَکانی، وَ تَعْلَمُ سِرّی وَ عَلانِیَتی، وَ لا یَخْفی عَلَیْکَ شَیْ ءٌ مِنْ أَمْری، وَ أَنَا الْبائِسُ الْفَقیرُ الْمُسْتَغیثُ الْمُسْتَجیرُ الْوَجِلُ الْمُشْفِقُ الْمُقِرُّ الْمُعْتَرِفُ بِذَنْبِهِ، أَسْأَلُکَ مَسْأَلَهَ الْمِسْکینِ، وَ أَبْتَهِلُ إِلَیْکَ ابْتِهالَ الْمُذْنِبِ الذَّلیلِ، وَ أَدْعُوکَ دُعاءَ الْخائِفِ الضَّریرِ، دُعاءَ مَنْ خَضَعَتْ لَکَ رَقَبَتُهُ، وَ فاضَتْ لَکَ عَبْرَتُهُ، وَ ذَلَّ لَکَ خیفَتُهُ، وَ رَغِمَ لَکَ أَنْفُهُ، اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْنی بِدُعائِکَ شَقِیّاً، وَ کُنْ لی رَؤُفاً رَحیماً، یا خَیْرَ الْمَسْئُولینَ، وَ یا خَیْرَ الْمُعْطینَ، وَ الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعالَمینَ.»(۲)

۱- ۳۵۵) بحارالأنوار: ۴۳ / ۶۸، و ج ۸ / ۹۴ و ۲۲۶.

۲- ۳۵۶) همان: ۹۴ / ۲۲۵.

اشعار مدح و مرثیه حضرت فاطمه علیها السلام

اشاره

ص: ۲۴۱

زبان حال امیرالمؤمنین علیه السلام در سوگ فاطمه علیها السلام

الهی چشم دشمن هم نبیند آنچه من دیدم

که پامال خزان تنها گلم را در چمن دیدم

چراغ آرزوهای مرا کشتند در خانه

سیه تر روز خود از شب در این بیت الحزن دیدم

چگونه زنده مانم من که تنها یاور خود را

به زیر تازیانه با دو چشم خویشتن دیدم

نگاهم بود بر دست مغیره رو چو گرداندم

گشودم چشم و سیل اشک در چشم حسن دیدم

کنار خانه زهرای مرا کشتند و بعد از آن

به مسجد قاتل او را به اشکم خنده زن دیدم

درون سینه آن مظلومه رازی داشت سر بسته

که من آثار آن را آشکار از پیرهن دیدم

نمی گویم چه آمد بر سرم آن قدر می گویم

که مرگ خویش را هنگام غسل آن بدن دیدم

الهی جان من با آه من از دل برون آید

که آن شب لاله خونین خود را در کفن دیدم

به مظلومیّ من تا عمر داری گریه کن «میثم»

که عمری خویش را تنها میان انجمن دیدم(۱)

ص: ۲۴۲

۱- ۳۵۷) نخل میثم.

توسّل به حضرت فاطمه زهراعلیها السلام

اگر سیم و زرم بخشید بی زهرا نمی خواهم

وگر جان و سرم بخشید بی زهرا نمی خواهم

اگر روز قیامت از عطش جانم به لب آید

شراب کوثرم بخشید بی زهرا نمی خواهم

اگر آب بقا ریزند بی حیدر نمی نوشم

و گر چشم ترم بخشند بی زهرا نمی خواهم

اگر سلمان شوم بی مهر زهرا نامسلمانم

خلوص بوذرم بخشند بی زهرا نمی خواهم

اگر چون نخل خشکی باشم و از روضه رضوان

همه برگ و برم بخشند بی زهرا نمی خواهم

اگر در روضه رضوان هزاران حور و غلمانم

دمادم ساغرم بخشند بی زهرا نمی خواهم

اگر با آن همه فیض منی در ماه ذیحجه

وقوف مشعرم بخشند بی زهرا نمی خواهم

اگر با دست جبریل امین پروانه جنّت

به صبح محشرم بخشند بی زهرا نمی خواهم

اگر از کُلّ سادات و ملک در قُلّه گردون

مقام برترم بخشند بی زهرا نمی خواهم

اگر از کثرت اشک سحر در خلوت شب ها

دو دریا گوهرم بخشند بی زهرا نمی خواهم

اگر هردم بمیرم وز نفس های مسیحائی

روان بر پیکرم بخشند بی زهرا نمی خواهم

ص :۲۴۳

اگر با جام خضر از چشمه آب بقا دائم

حیات دیگرم بخشند بی زهرا نمی خواهم

کیم من «میثمم» عمری گدای کوی زهرایم

هزاران افسرم بخشند بی زهرا نمی خواهم

در مدح حضرت زهراعلیها السلام

محمّدصلی الله علیه وآله بحر بی پایان رحمت گوهرش زهرا

علی فلک نجات آفرینش لنگرش زهرا

رسول اللَّه می نازد که دارد دختری چون او

کتاب اللَّه می نازد که باشد کوثرش زهرا

به معراج نبوّت گر بگیری اوج می بینی

که گردون هاست در این راه و باشد محورش زهرا

خلایق راست قرآن داور و قرآن از آن بالد

که در تفسیر و در تعبیر باشد داورش زهرا

علی در غزوه ها یار محمّدصلی الله علیه وآله بود و می بودی

در امواج غم و اندوه تنها یاورش زهرا

هُمای قلّه قاف ولایت ملک هستی را

گرفته زیر پر زیرا بود بال و پرش زهرا

درست امّ ابیها گر شود تفسیر می بینی

که هر پیغمبری بود از نخستین مادرش زهرا

سلام حقّ سلام انبیا بر شخص پیغمبر

سلام شخص پیغمبر به تنها دخترش زهرا

عبور ناقه اش چون روز محشر افتد از محشر

کند محشر به پا محشر که گردد محشرش زهرا

ص: ۲۴۴

گریزد از قیامت تیره گی تا مرز تاریکی

چو گردد با خدایی نور خود روشنگرش زهرا

ولایت چیست بشنو، آسمان کلّ خوبی ها

که باشد مِهر و ماه و آفتاب و اخترش زهرا

محمّدصلی الله علیه وآله جانِ جان عالم است و هیچ می دانی

که باشد جان شیرین در درون پیکرش زهرا

خدا در دیده ظاهر نمی گنجد اگر گنجد

به چشم خواجه لولاک باشد مظهرش زهرا

رسول اللّه را باشد دو قرآن صامت و ناطق

کتاب صامتش قرآن کتاب دیگرش زهرا

درود هر زن آزاده و هر مرد آزاده

بر آن بانو که باشد در ولایت رهبرش زهرا

ولایت همچو قرآن محمّدصلی الله علیه وآله جاودانی شد

به یمن همّت دخت ولایت پرورش زهرا

محمّدصلی الله علیه وآله حیّ سرمد را بود پیغمبر خاتم

که در هر عصر و هر نسل است پیغام آورش زهرا

عبادت سنگرش زهرا نبوّت محورش زهرا

ولایت همسرش زهرا امامت مصدرش زهرا

محمّدصلی الله علیه وآله شهر علم و در علیّ ابن ابی طالب

زهی شهری که باشد زینت بام و درش زهرا

درخت سبز توحید و نبوّت کیست؟ پیغمبر

امامان شاخه ها و شیعیان برگ و برش زهرا

جز اینم گر بود ایمان ندارم بهره از ایمان

که دین هم اوّلش زهرا بود هم آخرش زهرا

ص :۲۴۵

بیا حجّ ولایت کن که این حجّ تا ابد باشد

صفا و مروه و سعی و منی و مشعرش زهرا

علی سنگرنشین جنگ ها بود و عجب دارم

که شد بعد از پیمبر حامی بی سنگرش زهرا

تک و تنها کنار آستان خانه پشت در

خدا داند خدا داند چه آمد بر سرش زهرا

غلاف تیغ خصم دون ز کار انداخت دستش را

بلی این بود پاداش جهاد اکبرش زهرا

برای یاری حیدر فشاری دید پشت در

که رفت از دست آنجا هم صدف هم گوهرش زهرا

دریغا کز جفای اهل دوزخ پایمال آمد

بهشت وحی و پرپر شد گل نیلوفرش زهرا

گل لبخند روید زآفتاب حشر ای «میثم»

اگر بر خلق افتد سایه ای از چادرش زهرا(۱)

عروسی حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیهما السلام

ماه ربیع کرده تجلّا مبارک است

ماه سرور اهل تولّا مبارک است

جشن وصال حیدر و زهرا مبارک است

این جشن ازدواج به مولا مبارک است

از فیض وصل فاطمه دلشاد شد علی

خیزید و کف زنید که داماد شد علی

امروز مهر و ماه به هم مقترن شوند

حوران عرش خادمه بوالحسن شوند

جن و ملک به خاک درش بوسه زن شوند

محصول این زفاف حسین و حسن شوند

روز و شب عروسی زهرای اطهر است

عاقد خدا و احمد و داماد حیدر است

آدم به بزم وصل شه اولیا بیا

از باغ خلد با همه انبیا بیا

۱- ۳۵۸) نخل میثم.

با انبیا به بزم شه اولیا بیا

مریم تو با زنان بهشتی بیا بیا

حوران عرش روی در این خانه می کنند

با خنده موی فاطمه را شانه می کنند

داماد را هماره ز سوی خدا سلام

بر این دو زوج از همه انبیا سلام

* * *

ازدواج علی و فاطمه علیهما السلام

این ازدواج علّت ابقای مکتب است

باللَّه قسم طلیعه میلاد زینب است

حسن خدا به روی علی دید فاطمه

بشکفت همچو لاله و خندید فاطمه

در چشم آفتاب درخشید فاطمه

بنت اسد عروس تو گردید فاطمه

لبخند زن به چهره نورانی عروس

اوّل بزن تو بوسه به پیشانی عروس

امشب ستاره می چکد از چرخ آبنوس

در محضر علی بر سر حجله عروس

بازآ خدیجه بر در آن حجله کن جلوس

دست عروس و صورت داماد را ببوس

قلب تو منجلی شده امشب مبارک است

داماد تو علی شده امشب مبارک است

عالم از این خبر همه خلد مخلّد است

دامادی ولیّ خداوند سرمد است

این جان احمد است که داماد احمد است

داماد نه، بگو که تمام محمّدصلی الله علیه وآله است

این جا عروس، دخت رسول مکرّم است

مهریّه اش شفاعت خلق دو عالم است

امشب چه با صفاست حرم خانه علی

ناموس کبریا شده ریحانه علی

کوثر قدم نهاده به کاشانه علی

لبریز نور آمده پیمانه علی

در حجله زفاف محمّدصلی الله علیه وآله قدم نهد

دست علیّ و فاطمه را دست هم دهد

قلب علی از آن همه عزّ و وقار زد

لبخند اشتیاق به دیدار یار زد

بر باغ آرزوش نسیم بهار زد

کم کم نقاب از رخ زهرا کنار زد

خورشید آسمان هدی را نظاره کرد

لاحول گفت و روی خدا را نظاره کرد

لبخند زد ز شوق که این همسر من است

یا جان احمد است که در پیکر من است

أمّ الأئمّه فاطمه اطهر من است

من روز حشر ساقی و این کوثر من است

ص :۲۴۷

ای هستی امام ولایت خوش آمدی

ای مادر تمام ولایت خوش آمدی

بگذار پا به دیده ام ای نور دیده ام

کز اشک شوق گُل سرِ راه تو چیده ام

از هر چه دل بریده به وصلت رسیده ام

خوش انتظار آمدنت را کشیده ام

دار الولای کوچک من گلشن از تو شد

بیت علی و قلب علی روشن از تو شد

آیینه خدای تعالای من تویی

مشعل فروز دیده بینای من تویی

باللّه قسم بهشت تماشای من تویی

نازم به این مقام که زهرای من تویی

هر وصف تو که زمزمه خلق عالم است

گویی هزار میوه به یک نخل «میثم» است(۱)

شهادت فاطمه علیها السلام و آتش غم

قلب سلاله های پیمبر کباب شد

آخر دعای مادرشان مستجاب شد

شمعی که بود روشن از او خانه علی

آخر کنار حجره در بسته آب شد

ماهی که نقش پنجه ابر سیاه داشت

با دست بوتراب نهان در تراب شد

امشب ستارگان همه فریاد می زنند

کز داغ ماه خون جگر آفتاب شد

از یک شراره چشمه خورشید شد سیاه

با یک هجوم بیت ولایت خراب شد

شهر مدینه روز قیامت گواه باش

باللَّه به فاطمه ستم بی حساب شد

در مجلس عزای جوان می برند گل

این جا سرشک دیده زینب گلاب شد

ای مرغ شب سلام ببر بهر فاطمه

با او بگو سلام علی بی جواب شد

«میثم» شکست پشت علی از فراغ یار

مولا ز غصّه پیر به فصل شباب شد(۲)

مدح حضرت زهراعلیها السلام

بی عطر تو به باغ ولایت بهار نیست

بی مهر تو به نخل عمل برگ و بار نیست

یک لحظه بی محبّت تو روحِ زندگی

در سال و ماه و هفته و لیل و نهار نیست

احمد که گفت جان محمّدصلی الله علیه وآله فدای تو

گفتار اوست وحی الهی، شعار نیست

۱- ۳۵۹) نخل میثم.

۲- ۳۶۰) نخل میثم.

طاعات جنّ و انس و مَلَک را به روزِ حشر

منهای دوستیّ شما اعتبار نیست

مُلک وجود گم شده ای در مزار تو است

کی گفته بانوی دو جهان را مزار نیست

با تو، لوای نصر امامت در اهتزاز

بی تو به هفت چرخِ نبوّت مدار نیست

در منطق تو معجزه بدر و خیبر است

تیغ خطابه تو کم از ذوالفقار نیست

سجّاده را ز مهر جبینِ تو آبرو

محراب را ز شوق نمازت قرار نیست

پرواز معرفت به جلالت نمیرسد

زیرا که قدرِ قدر به کس آشکار نیست

روز جزا که حقّ دهدت اختیارِ تام

ما را به جز اراده تو اختیار نیست

جز نام تو به برگِ عبور بهشت، ثبت

جز مهر تو بر آتش دوزخ مهار نیست

در اوج هفت گنبدِ گردون ستاره ای

مانند چشم پاک تو شب زنده دار نیست

آزردن دلِ تو، جز آزردن رسول

خشمِ تو غیرِ خشم خداوندگار نیست

احسان وجود، عادتان بوده از نخست

لطف و کرم ز غیرِ شما انتظار نیست

با تو شرار نار، گُل تازه می شود

بی تو گُل بهشت به جز مشت خار نیست(۱)

اوّلین شهیده

ای با تمام هستی خود یاور علی

در بیت وحی حامی و هم سنگر علی

چون شد که در بهار جوانی خزان شدی

ای یاس مصطفی گُل نیلوفر علی

با دفن مخفیانه تو در دل زمین

هفت آسمان خراب شده بر سر علی

وقتی نفس به قلب تو پیچید پشت در

می خواست روح، پر زند از پیکرِ علی

با تازیانه اجر رسالت به دست تو

تقدیم شد به پیش دو چشم تر علی

در لحظه غروب غم انگیزِ مرگِ تو

گویی رسیده بود شب آخر علی

دست خدایی تو چو از کار اوفتاد

نیرو گرفت خصم ستم گستر علی

یا رب چه می شود که گذارم به باغ وحی

صورت به قتلگاه گَل پرپر علی

۱- ۳۶۱) نخل میثم: ۴ / ۱۷۲.

وقتی که گوشواره ز گوش تو شد جدا

افتاد لرزه بر بدن دختر علی

ای اولین شهیده راه علی بمان

آخر به خاطر دل غم پرور علی

ای طایر شکسته پر بوستان وحی

این قدر بال بال مزن در بر علی

«میثم» بر آستان ولایت نظاره کن

بی فاطمه شکسته شده محور علی(۱)

تقسیم غم ها

منم تنهای تنها و تویی تنهاترین یارم

مرو مگذار تنهایم که من تنها تو را دارم

تو هم جان علی هم حافظ جان علی بودی

چگونه پیکرت را در درون خاک بگذارم

منم مشکل گشای خلقت و دست خدا زهرا

ببین بی تو چه مشکل ها که افتاده است در کارم

همه غم های عالم بین ما تقسیم شد آری

که تو از درد می نالیّ و من از غصّه بیدارم

دو چشم بسته و قدِّ خم و ضعف تنت گوید

که امشب می روی از دستم ای مظلومه بیمارم

از آن روزی که شد در ابر سیلی صورتت پنهان

بود هم سوز آن در سینه هم دردش به رخسارم

من آن نخلم که تو هم برگ من، هم بار من بودی

خدا داند دگر بی تو نه برگی مانده نه بارم

بزن چادر کنار از رخ که هنگام جدایی شد

مپوشان روی خود را از من ای شمع شب تارم

۱- ۳۶۲) نخل میثم: ۴ / ۱۸۳.

بنالید ای تمام چاه ها ای نخل ها بر من

که زهرای مرا کشتند پیش چشم خونبارم

دو دست بسته از خانه مرا بردند در مسجد

عدو نگذاشت یارم را ز روی خاک بردارم

بگو بغض گلو را پیش چشمم بشکند زینب

سکوت سینه سوزش داده بیش از گریه آزارم

غم ناگفته ام چون شعله خیزد از دل «میثم»

به هر بیتش بود آهی ز سوز سینه زارم(۱)

فاتح خیبر در غم فاطمه علیها السلام

فلک با ما دمی یاور نبودی

ز تو ما را چنین باور نبودی

ز بیداد تو زهرا و علی را

به جز خون در دو چشم تر نبودی

به زهرا پشت در، یاری نکردی

تسلّای دل حیدر نبودی

چرا وقتی که زهرا فضّه را خواند

تو آن مظلومه را یاور نبودی

چرا وقتی که گُل نقش زمین شد

پناه غنچه پرپر نبودی

چو شد یاس علی نیلوفری، کاش

تو هم ای چرخ نیلوفر نبودی

پدر، زینب ز تو دارد سؤالی

مگر تو یار پیغمبر نبودی

چرا می زد مغیره مادرم را

مگر تو بهر او شوهر نبودی

چرا لب بستی و خاموش گشتی

مگر تو فاتح خیبر نبودی

چرا برخانه ات بی حرمتی شد

مگر تو ساقی کوثر نبودی

تماشا کردی و نفرین نکردی

مگر تو حجّت داور نبودی

چرا با چاه گفتی راز خود را

مگر تو خلق را رهبر نبودی

۱- ۳۶۳) نخل میثم: ۴ / ۱۸۸.

برای داغ دیده شاخه گل

به غیر از شعله آذر نبودی

در خانه به خود می گفتم ای کاش

که زهرا را چو من دختر نبودی

وصایای نبی این بود، ور نه

تو یکدم غافل از مادر نبودی

بگو «میثم» که جز سوز دل ما

به شعرت شعله دیگر نبودی(۱)

گفت وگو با مدینه در مصائب حضرت زهراعلیها السلام

ای خدا چند قیل و قال کنم

حالتی ده که با تو حال کنم

آتشی زن به قلب خاموشم

کز شرارش رود ز سر هوشم

ای که یک عمر در کنار منی

حیف نشناختم که یار منی

حال با سوز سینه آمده ام

به دیار مدینه آمده ام

گر چه کوه گناه آوردم

به رسولت پناه آوردم

گر چه من رو سیه تر از همه ام

هر که ام میهمان فاطمه ام

سیّد کاینات، راهَم داد

دخترش فاطمه، پناهم داد

روسیاهم، بَدَم، گنه کارم

میهمان خدای غفّارم

تو مرا غرق رحمتت کردی

تو مرا در بقیع آوردی

تا بشویم گناه از دامن

این من، این قبرِ بی چراغ حسن

حسنت در بقیع راهم داد

سیّد السّاجدین پناهم داد

ای مرا پنجمین امام همام

سیّدی باقر العلوم، سلام

ای وصیِّ نبی، وصیِّ ولی

جعفر ابن محمّد ابن علی

پشت دیوار اگر چه محبوسم

قبرتان را ز دور می بوسم

به محمّدصلی الله علیه وآله قسم به مادرتان

نروم ناامید از درتان

گر چه خالی است از عمل دستم

هر که ام زائر شما هستم

ص :۲۵۲

۱- ۳۶۴) نخل میثم: ۴ / ۱۹۹.

ای غریب وطن بقیع بقیع

قبله مرد و زن بقیع بقیع

جانِ جانِ همه کجاست بقیع

تربت فاطمه کجاست بقیع

نقش تاریخ درد و داغت کو

ای چراغ همه، چراغت کو

محفل اشک چشمِ یار کجاست

آن چهل صورت مزار کجاست

از کجا ناله علی خیزد

در کجا اشک مهدیش ریزد

ای مدینه، به من جواب بده

به شرار درونم آب بده

از چه کشتند مادر ما را

به چه جرمی زدند زهرا را

پاسخ زحمت رسول این بود

راستی حرمت بتول این بود

گر چه قبرش ز دیده پنهان است

مثل خورشید نورافشان است

همه جای تو تربت زهراست

شاهد اشک غربت زهراست

گَم نگشته مزار مادر ما

همه جا قبر اوست در برِ ما

فاطمه کیست؟ رهبر شیعه

تا صف حشر، مادر شیعه

شوهر او امام و سرور ماست

محسن او شفیع محشر ماست

مهر اولاد او سفینه ماست

تا ابد داغ به سینه ماست

آن کبودی که بر رخ زهراست

در گُل روی مهدیش پیداست(۱)

خداحافظی با مدینه

منم و بوی عطر گلزارت

ای مدینه خدا نگهدارت

روزگار عاقبت ملولم کرد

دور از مسجد الرّسولم کرد

دل بشکسته ام که می شد آب

ماند در بین منبر و محراب

با چه حال ای خدای ربّ جلیل

دور گردم ز باب جبراییل

دلم افروخته کجا بروم؟

زین در سوخته کجا بروم؟

ص :۲۵۳

۱- ۳۶۵) نخل میثم: ۴ / ۲۰۳.

ای بهشت همه خداحافظ

خانه فاطمه خداحافظ

من که کوتاه شد دگر دستم

داغدار غم علی هستم

نخل های مدینه گریه کنید

یاد آن زخم سینه گریه کنید

دخت خیر البشر خداحافظ

زخم گل میخ در خداحافظ

لاله های بهشت پاک بقیع

دسته گل های زیر خاک بقیع

چار قبر غریب چار امام

بر شما تا ابد سلام سلام

حجج اللّه قادر ذوالمن

باقر و صادق و علیّ و حسن

همسر باوفای خیر النّاس

مادر داغدیده عبّاس

ابن و زوج و بناتِ پیغمبر

مادرِ کعبه مادر حیدر

با شما اُنس داشتم این جا

دِل خود را گذاشتم این جا

با شمایم همه خداحافظ

محسن فاطمه خداحافظ

حجه ابن الحسن گُل زهرا

ما که رفتیم التماس دعا

با خبر از نهاد ما هم باش

در مدینه به یاد ما هم باش(۱)

۱- ۳۶۶) نخل میثم: ۴ / ۲۰۵.

رهبران

معصوم

امام حسن بن علی مجتبی علیه السلام

اشاره

ص :۲۵۵

ولادت امام حسن مجتبی علیه السلام

امام حسن مجتبی علیه السلام روز سه شنبه نیمه ماه مبارک رمضان سال دوّم و یا سوّم هجرت در مدینه به دنیا آمد. شیخ صدوق از حضرت رضا، از پدرانش، از حضرت زین العابدین علیهم السلام، از اسماء بنت عمیس نقل نموده که گوید: هنگام ولادت امام حسن و امام حسین علیهما السلام من به حضرت فاطمه علیها السلام کمک می کردم، و چون امام حسن علیه السلام به دنیا آمد، رسول خداصلی الله علیه وآله به خانه فاطمه علیها السلام آمد و فرمود! «ای اسماء! فرزندم را بیاور.» پس من او را در پارچه زردی پیچیدم و به او دادم.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «مگر من قبلاً به شما نگفتم که مولود را در پارچه زرد نپیچید؟» پس من او را گرفتم و در پارچه سفیدی پیچیدم و به دست آن حضرت دادم. و رسول خداصلی الله علیه وآله در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه گفت.

سپس به علی علیه السلام فرمود: «فرزندم را به چه نامی نام گذاری کردید؟» علی علیه السلام عرض کرد: «یا رسول اللّه! من نخواستم از شما سبقت بگیرم، لکن دوست می داشتم که نام او را حرب گذارم.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من نیز از پروردگار خود سبقت نمی گیرم.» پس جبرئیل نازل شد و گفت: «ای محمّد! خدایِ علیّ اعلی به تو سلام می رساند و می فرماید: نسبت علی به تو همانند نسبت هارون است به موسی، جز این که بعد از تو پیامبری نیست. پس تو این فرزند را به نام فرزند هارون نام گذاری کن.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «نام فرزند هارون چه بود؟» جبرئیل گفت: «شبّر.» رسول

خداصلی الله علیه وآله فرمود: «زبان من عربی است.» جبرئیل گفت: «او را حسن نام گذار.» پس رسول خداصلی الله علیه وآله او را حسن نامید. و چون روز هفتم ولادت رسید، برای او دو قوچ عقیقه نمود، و یک ران آن را با یک دینار به قابله داد، و سر او را تراشید، و به اندازه وزن موی آن طلا تصدّق نمود و با گیاه خلوف سر او را شست و فرمود: «ای اسماء! ریختن خون [برای فرزند] عمل زمان جاهلیّت است.»(۱)

امام حسن علیه السلام هنگام رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله هفت سال و اندی و یا هشت سال داشت و چون به امامت رسید ۳۷ سال داشت و شش ماه و سه روز خلافت و امامت او طول کشید و چون با بی وفایی مردم بر جان خود و شیعیان خود ترسید، در سال ۴۱ با معاویه صلح نمود؛ چرا که برخی از بزرگان اصحاب او در پنهانی مطیع معاویه بودند و به او وعده دادند که چون لشکر امام حسن علیه السلام نزدیک لشکر معاویه برسد امام حسن علیه السلام را تحویل معاویه بدهند. از این رو، امام حسن علیه السلام یاوری جز خواصّ شیعیان خود نداشت و آنان قدرت مقابله با لشکر شام را نداشتند از این رو ناچار به صلح گردید.(۲)

روش زندگی و فضائل اخلاقی امام حسن علیه السلام

حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید: «حسن بن علیّ بن ابی طالب علیهما السلام همواره در زمان خود عابدترین و زاهدترین و بهترین مردم بود. او هنگامی که به حجّ می رفت پیاده حرکت می کرد و در برخی از سفرها با پای برهنه به طرف خانه خدا می رفت، و چون به یاد مرگ و قبر و قیامت و عبور از صراط می افتاد گریه می کرد، و چون به یاد ایستادن در پیشگاه خدا برای حساب می افتاد ناله ای می زد و بیهوش می شد، و چون به نماز می ایستاد بدن او در پیشگاه خداوند عزّوجلّ می لرزید، و چون به یاد بهشت و دوزخ می افتاد، مانند شخص مارگزیده به خود می پیچید و از

۱- ۳۶۷) عیون اخبار الرّضا: ۱ / ۲۹، علل الشّرایع: ۱ / ۱۳۸، روضه الواعظین نیشابوری / ۱۵۴، بحارالأنوار: ۴۳ / ۲۳۹.

۲- ۳۶۸) إعلام الوری: ۱ / ۴۰۲.

خداونـد درخواست بهشت می کرد و از آتش دوزخ به خـدا پناه می برد، و هیچ گاه آیه ای از قرآن نمی خواند که در آن «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا» باشـد، مگر آن که می گفت: "لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ"، و در همه حالات ذکر خـدا را می گفت، و از همه مردم راسـتگوتر بود، و چون وضو می گرفت بنـدهای بدن او می لرزید و رنگ صورت او زرد می شد، و چون درباره این حالت از او سؤال می شـد می فرمود: "حقّ است بر کسـی که مقابـل پروردگـار عرش می ایسـتد رنـگ او زرد شود و مفاصل او به لرزه درآیـد." و چون به درب مسـجد می رسید سـر خود را بالاـ می نمود و می فرمود: "إلهی ضـیفک ببابک یا محسن قـد أتاک المسی ء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم."

و چون از نماز صـبح فارغ می شد با کسـی سخن نمی گفت [و مشغول دعا و ذکر خدا بود] تا خورشید طلوع کند. او بیست و پنج مرتبه پیاده به حجّ رفت، در حالی که شترها مقابل او آماده بودند. او دو مرتبه و بعضـی گفته اند سه مرتبه، اموال خود را با خدا نصف کرد. حتّی نعل عربی را در راه خدا می داد و کفش دیگری را که خف نامیده می شد برای خود بر می داشت.»(۱)

سخنان امام حسن علیه السلام در مقابل معاویه

نسب امام حسن و امام حسـین شـریف ترین نسـبت است و در عالم کسـی چنین نسب زیبایی ندارد. روزی به معاویه گفته شد: «خوب بود به حسن بن علی بگویی بالاـی منبر برود و سـخن بگویـد تـا عجز و ناتوانی او بر مردم ظاهر شود.» معاویه نیز به امام حسن علیه السـلام گفت: «بالای منبر برو و سـخن بگو.» پس امام حسن علیه السلام بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«ای مردم! هر کس مرا می شـناسد می شـناسد و هر کس نمی شـناسد، مـن حسن بن علیّ بن ابی طـالب، فرزنـد سـیّده النّسـاء، فاطمه، دختر رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله هسـتم. من فرزنـد بهترین خلق خـدایم. من فرزنـد رسول خـدایم. من فرزند صاحب فضائل هستم.

ص: ۲۵۹

۱- ۳۶۹) أنوار البهیّه / ۳۸، امالی صدوق / ۲۴۴.

من فرزند صاحب معجزات و دلایل هستم. من فرزند امیرالمؤمنین هستم. من کسی هستم که از حقّ خود ممنوع شده ام. من و برادرم حسین دو آقای جوانان بهشتی هستیم. من فرزند رکن و مقام هستم. من فرزند مکّه و منی هستم. من فرزند مشعر و عرفات هستم.»

معاویه گفت: «ای ابا محمّد! این سخن ها را رها کن و درباره خرمای رطب سخن بگو.» امام علیه السلام فرمود: «باد خرما را بزرگ می کند و گرما آن را محکم می کند و سرما آن را گوارا می کند.» و سپس به سخن اوّل خود ادامه داد و فرمود: «من امام خلق خدا، و فرزند رسول اللّه هستم.» و چون معاویه ترسید که اگر سخن او ادامه پیدا کند مردم فریفته او شوند، گفت: «یا ابا محمّد! بس کن، همین اندازه کافی خواهد بود.» پس امام حسن علیه السلام سخن خود را قطع کرد و از منبر پایین آمد.(۱)

درباره جود و سخاوت او روایات زیادی نقل شده و ما به برخی از آنها اشاره می کنیم:

سخاوت و حلم امام حسن علیه السلام

انس بن مالک می گوید: روزی یکی از کنیزان امام حسن علیه السلام شاخه گلی را به آن حضرت اهدا نمود، امام علیه السلام به او فرمود: «من تو را در راه خدا آزاد نمودم.» من گفتم: «آیا برای یک شاخه گل او را آزاد می کنی؟» امام حسن علیه السلام فرمود: «خداوند ما را چنین تأدیب نموده و می فرماید: «وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها»(۲)، و بهتر از احسان او این بود که من او را آزاد نمایم.»(۳)

درباره حلم او نیز نقل شده که مردی از اهل شام چون او را سوار بر مرکب دید شروع کرد به دشنام و لعنت کردن به او و آن حضرت پاسخی به او نداد، و چون گفته های او به پایان رسید، امام حسن علیه السلام روی مبارک خود به او نمود و به او سلام

ص: ۲۶۰

۱- ۳۷۰) امالی صدوق / ۲۴۴.

۲- ۳۷۱) نساء / ۸۶ .

۳- ۳۷۲) أنوار البهیّه / ۳۸، مناقب آل ابی طالب: ۳ / ۱۸۲.

کرد و با خنده به او فرمود: «ای شیخ! من فکر می کنم تو غریب هستی و مرا اشتباه گرفته ای. بیا، اگر گرسنه هستی ما به تو غذا می دهیم، و اگر خواسته ای داری به تو عطا خواهیم کرد، و اگر راهنمایی بخواهی تو را راهنمایی خواهیم نمود، و اگر نیاز به مرکبی داری ما برای تو مرکب فراهم خواهیم نمود، و اگر برهنه باشی تو را لباس خواهیم داد و اگر محتاج باشی تو را بی نیاز خواهیم کرد، و اگر تو را طرد کرده باشند به تو پناه خواهیم داد، و اگر نیازی داشته باشی نیاز تو را برطرف خواهیم نمود، و اگر اسباب و وسایل خود را برداری و تا در این شهر هستی میهمان ما باشی برای تو بهتر خواهد بود؛ چرا که ما میهمان سرای وسیعی داریم و مال ما فراوان است.»

مرد شامی چون این سخنان را شنید گریه کرد و گفت: «من شهادت می دهم که تو خلیفه خدا در روی زمین هستی. اللّه أعلم حیث یجعل رسالته، و تاکنون تو و پدرت مبغوض ترین خلق خدا نزد من بودید و اکنون محبوب ترین خلق خدا هستید نزد من.» سپس وسایل خود را به خانه امام حسن علیه السلام منتقل نمود و مهمان او بود تا به شهر خود بازگشت و از علاقه مندان به خاندان نبوّت گردید.(۱)

ابن هانی شاعر، معروف به «مغربی» درباره امام حسن علیه السلام می گوید:

هو علّه الدّنیا و من خلقت له

و لعلّه ما کانت الأشیاء

من صفو ماء الوحی و هو مجاجه

من حوضه الینبوع و هو شفاء(۲)

من إیکه(۳) الفردوس حیث تفتّقت

ثمراتها و تفیّأ الأفیاء

من شعله القبس الّتی عرضت علی

موسی و قد حارت به الظّلماء

من معدن التقدیس و هو سلاله

من جوهر الملکوت و هو ضیاء

هذا الّذی عطفت علیه مکّه

و شعابها و الرّکن و البطحاء

فعليه من سيما النّبىّ دلاله

و عليه من نور الإله بهاء(۴)

ص :۲۶۱

۱- ۳۷۳) أنوار البهيّه / ۳۸، بحارالأنوار: ۴۴ / ۱۴۵.

۲- ۳۷۴) مجاجه الشى ء: عصارته.

۳- ۳۷۵) الإيكه: الاشجار الملتفّ الكثير.

۴- ۳۷۶) مناقب: ۳ / ۱۷۳.

و له أيضاً:

و خيرزاد المرء من بعد التقى

حبّ التقاه الغرّ أصحاب الكساء

شاعر معروف اهل البيت عبدى نيز مى گويد:

محمّد و صفوه و ابنته

و ابناه خير من تحفّى و احتذى

صلّى عليهم ربّنا بارى الورى

و منشئ الخلق على وجه الثرى

صفاهم اللّه تعالى و ارتضى

و اختارهم من الأنام و اجتبى

لولاهم ما رفع اللّه السّما

و لا دحى الأرض و لا أنشأ الورى(۱)

لا يقبل اللّه لعبد عملاً

حتّى يواليهم بإخلاص الولا

و لا يتمّ لامرءٍ صلاته

إلّا بذكراهم و لايزكو الدّعا

لو لم يكونوا خير من وطئ الحصى

ما قال جبريل لهم تحت العبا

هل أنا منكم شرف ثمّ على

يفاخر الأملاك إذ قالوا بلى(۲)

تصریح امیرالمؤمنین به امامت امام حسن علیهما السلام

مؤلّف گوید: امامت امام حسن علیه السلام و ائمّه دیگر اهل بیت علیهم السلام تا حضرت مهدی عجّل اللَّه فرجه الشّریف در تعدادی از روایات از سلمان و حذیفه و جابر و دیگران در کتب شیعه و سنّی نقل شده و ما برخی از آنها را در این کتاب و کتاب میزان الحقّ و دوله المهدی بیان نمودیم، اکنون برای تبرّک به یکی از آن روایات که در کتاب کافی و إعلام الوری نقل شده اشاره می کنیم.

سلیم بن قیس می گوید: من شاهد بودم که امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزند خود امام حسن وصیّت نمود و بر وصیّت خود امام حسین علیه السلام و محمّد بن حنفیّه و همه فرزندان دیگر خود و بزرگان از شیعه و اهل بیت خویش را گواه گرفت و کتاب [یعنی قرآن] و سلاح خود را به او سپرد و فرمود: «رسول خداصلی الله علیه وآله مرا امر کرد که تو را وصیّ

۱- ۳۷۷) و الظّاهر أنّ «لا» زائده.

۲- ۳۷۸) مناقب: ۴ / ۵ .

خود قرار دهم و کتاب و سلاح خود را به تو تحویل بدهم، همان گونه که او مرا وصیّ خود قرار داد و کتاب و سلاح خود را به من تحویل داد، و مرا نیز امر کرده که به تو بگویم: هنگام مرگ این ها را به برادر خود حسین تحویل بدهی.»

سپس روی مبارک خود را به امام حسین علیه السلام نمود و فرمود: «رسول خداصلی الله علیه وآله نیز تو را امر کرد که آنها را به این فرزند خود [علیّ بن الحسین علیه السلام] بدهی.» سپس دست علیّ بن الحسین علیه السلام را گرفت و فرمود: «رسول خداصلی الله علیه وآله نیز تو را امر نمود که آنها را به فرزند خود محمّد بن علیّ علیه السلام بدهی و سلام رسول خداصلی الله علیه وآله و من را به او برسانی.»(۱)

همسران و فرزندان امام حسن علیه السلام

شیخ مفیدرحمه الله در کتاب ارشاد می گوید: امام حسن علیه السلام پانزده فرزند داشته است:

۱ و ۲ و ۳- زید بن حسن و خواهران او أمّ الحسن و أمّ الحسین، و مادر این سه فرزند أمّ بشیر دختر ابومسعود بن عقبه بوده است.

۴- حسن بن حسن، و مادر او خوله، دختر منظور فزاریّه بوده است.

۵ و ۶ و ۷- عمرو بن حسن و برادران او قاسم بن حسن و عبداللَّه بن حسن و مادر آنان کنیز امّ ولد بوده است.

۸- عبدالرّحمان بن حسن، و مادر او نیز کنیز امّ ولد بوده است.

---

۱ - ۳۷۹) فی الکافی عن سلیم بن قیس قال: شهدت أمیرالمؤمنین حین أوصی إلی إبنه الحسن و أشهد علی وصیّته الحسین ومحمّداً وجمیع ولده ورؤساء الشّیعه وأهل بیته، ثمّ دفع إلیه الکتاب والسّلاح وقال له: «یا بنیّ أمرنی رسول اللَّه أن أوصی إلیک وأدفع إلیک کتبی وسلاحی کما أوصی إلیّ ودفع إلیّ کتبه وسلاحه، وأمرنی أن آمرک إذا حضرک الموت أن تدفعها إلی أخیک الحسین.» ثمّ أقبل علی إبنه الحسین فقال: «وأمرک رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه وآله أن تدفعها إلی إبنک هذا.» ثمّ أخذ بید علیّ بن الحسین وقال: «وأمرک رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه وآله أن تدفعها إلی إبنک محمّد بن علیّ، فاقرأه من رسول اللَّه و منّی السّلام.» کافی: ۱ / ۲۹۷ - ۲۳۰. أقول: تری روایات هذه الوصایا من رسول اللَّه إلی علیٍّ علیه السّلام و إلی کلّ إمام من الأئمّه علیهم السّلام و من کلّ إمام إلی إمام بعده حتّی ینتهی إلی الإمام الثّانی عشر علیه السّلام، فی الکافی و إعلام الوری و کتب الصّدوق و غیرها و أکثرها فی الکافی: ۱ / ۲۸۶ إلی ۳۲۸.

۹ و ۱۰ و ۱۱- حسین بن حسن ملقّب به أثرم و برادر او طلحه بن حسن و خواهر آنان فاطمه بنت حسن، و مادر آنان أمّ اسحاق، دختر طلحه بن عبیداللّٰه تمیمی بوده است.

۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵- أمّ عبداللّٰه، فاطمه، امّ سلمه و رقیّه که از مادران گوناگون بوده اند.(۱)

صاحب مناقب، برای امام حسن علیه السلام سیزده فرزند پسر و یک دختر شماره کرده، و صاحب کشف الغمّه، پانزده فرزند پسر و یک دختر گفته، و ابن خشّاب یازده فرزند پسر و یک دختر بیان کرده، و نظر مفید اتقن است. ابوطالب مکّی می گوید: امام حسن علیه السلام با دویست و پنجاه زن ازدواج کرد و بعضی گفته اند با سیصد زن ازدواج نمود.(۲)

و ابوعبداللّٰه محدّث می گوید: همه این زن ها با پاهای برهنه دنبال جنازه امام حسن حرکت می کردند.

مؤلّف گوید: برخی از محقّقین می گویند: این که امام حسن علیه السلام با سیصد زن و یا دویست و پنجاه زن ازدواج کرده باشد اوّلاً ـ ریشه آن نقل ابوطالب مکّی در کتاب قوت القلوب است و دیگران به صورت اصل مسلّم از او نقل کرده اند، در حالی که او ضعیف الرّوایه است و مورد وثوق و اعتماد نیست. از سویی چنین نسبتی به هیچ وجه از نظر عقلی قابل قبول نیست؛ چرا که فرزندان آن حضرت بیش از پانزده نفر تا بیست نفر نقل نشده است و همه آنان از ده نفر از همسران او بوده اند که نام آنها در کتب تاریخ و سیره ثبت شده است و این فرزندان متناسب با همان ده همسر است.

و اگر امام علیه السلام با ۲۵۰ و یا ۳۰۰ همسر ازدواج نموده باشد، باید فرزندان فراوانی می داشته؛ چرا که آن حضرت نه اهل عزل نطفه بوده و نه فقیر بوده است. از طرف دیگر، از جدّ او رسول خداصلی الله علیه وآله رسیده که فرمود: «تناکحوا تناسلوا تکثروا فإنّی

۱- ۳۸۰) ارشاد / ۱۷۶، بحارالأنوار: ۴۴ / ۱۶۳.

۲- ۳۸۱) بحارالأنوار: ۴۴ / ۱۶۹.

أباهی بکم الأمم یوم القیامه و لو بالسّقط.» و با توجّه به بشارت قرآن نسبت به کثرت نسل رسول اللّه صلی الله علیه وآله از او و از برادر او امام حسین علیهما السلام، امکان ندارد که او نطفه خود را عزل کرده باشد.

حاصل سخن این که عقل نمی پذیرد که آن حضرت سیصد همسر گرفته باشد و تنها ده فرزند [و یا پانزده فرزند] از آنان پیدا کرده باشد. بنابر این، صحیح همان است که در بعضی از کتب معتبره تاریخ و سیره آمده که آن حضرت غیر از کنیزها بین ۲۰ تا ۳۰ همسر به طور متعاقب و تدریجاً داشته است؛ چرا که در هیچ زمانی بیش از چهار همسر دائم نمی توانسته داشته باشد و به همین علّت او را مطلاق می گفته اند و مردم طبق مَثَل معروف «یک کلاغ چهل کلاغ» بر عدد همسران او افزوده اند و بعضی از سیره نویسان نیز بدون دقّت در کتاب های خود ثبت کرده اند.(۱)

در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای منبر فرمود: "ای مردم! دختران خود را به فرزندم حسن ندهید؛ چرا که او کثیرالطّلاق است." پس مردی از همدان برخاست و گفت: "آری، به خدا سوگند، ما دختران خود را به او خواهیم داد؛ چرا که او فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین است و ما چنین خواهیم کرد؛ خواه او دختران ما را طلاق دهد و خواه نگاه دارد."»(۲)

در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده که امام حسن علیه السلام پنجاه نفر از همسران خود را طلاق داد و امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم کوفه فرمود: «با فرزندم حسن ازدواج نکنید؛ چرا که او کثیرالطّلاق است.» پس مردی برخاست و گفت: «آری، به خدا سوگند، ما دختران خود را به او تزویج می کنیم؛ چرا که او فرزند رسول اللّه صلی الله علیه وآله و فاطمه علیها السلام است؛ اگر دوست داشت نگه دارد و اگر دوست نداشت طلاق بدهد.»(۳)

مؤلّف گوید: اوّلاً کثرت ازدواج و اولاد در آن زمان ها مورد ملامت و نکوهش

۱- ۳۸۲) بحارالأنوار: ۴۴ / ۱۶۹.

۲- ۳۸۳) کافی: ۶ / ۵۶ .

۳- ۳۸۴) همان.

نبوده است، و ثانیاً زنان اهل کوفه افتخار می کرده اند که همسر امام حسن علیه السلام بشوند و لو در پاره ای از زمان باشد، و ثالثاً هدف امام علیه السلام همانند جدّ خود رسول خداصلی الله علیه وآله از همسران زیاد، مسأله غریزه جنسی نبوده؛ چرا که امام حسن علیه السلام با بعضی از زن های فقیر ازدواج می نمود و او از فقر نجات می یافت و افتخاری نیز برای او بود گر چه او را طلاق می دادند، رابعاً انتقاد به عمل معصوم و حجّت خدا دلیل عدم معرفت است. و اللّٰه العالم بحقائق الأمور.

معرفت به امام علیه السلام

همان گونه که گذشت امامت به معنای رهبری یک امام معصوم و منتخب از ناحیه خداوند است که عالم به همه ارزش ها و مصالح دنیا و آخرت مردم باشد و انگیزه های شخصی و مادّی در او وجود نداشته باشد. اطاعت از چنین امامی بر همه امّت اسلامی واجب و لازم است. اگر مردم امام خود را این گونه شناخته و معتقد به امامت او باشند و اطاعت از او را بدون چون و چرای برخود لازم بدانند، هرگز نسبت به چیزی که اسرار واقعیّه آن را نمی دانند بر امام خرده نمی گیرند و او را مورد بازخواست قرار نمی دهند.

بنابر این، کسانی که به امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد حکمیّت انتقاد کردند و انتقاد آنان تا سرحدّ جنگ با آن حضرت کشیده شد، نسبت به امام علیه السلام معرفت نداشته اند، و یا کسانی که به امام حسین علیه السلام در مورد قیام و حرکت به طرف عراق انتقاد کردند و توفیق حمایت و یاری کردن او را پیدا نکردند تا او مظلومانه و با نیروی اندکی در مقابل سپاه سی هزار نفری قرار گرفت و آن حماسه بزرگ را آفرید، از عدم معرفت آنان به امام و معنای امامت بود. و به جرأت می توان گفت: تمام ضربه ها و شکست هایی که در طول تاریخ اسلام رخ داده و همه خونریزی ها و از بین رفتن امکانات و کشته شدن شخصیّت هایی مانند امام معصوم و عزیزان و اصحاب او که دل ها را تا قیامت جریحه دار کرده است، همگی ناشی از عدم معرفت به مقام امام و

پیروی نکردن از او بوده است. و این حقیقت در مورد امام حسن علیه السلام روشن تر دیده می شود.

امام باقرعلیه السلام به شخصی به نام سدیر می فرماید: «اعتقادات خود را برای من بیان کن تا اگر اشتباه و تقصیری در آن باشد تو را ارشاد کنم.» سدیر می گوید: من شروع کردم و عقاید خود را برشمردم تا این که امام علیه السلام فرمود: «بایست تا من تو را راهنمایی کنم.»

سپس فرمود: «دانشی که رسول خداصلی الله علیه وآله نزد امیرالمؤمنین علیه السلام سپرد، هر کس او را به آن دانش [که همه اسرار عالم در آن نهفته بود] شناخته و معتقد باشد مؤمن است و هر کس او را انکار کند کافر خواهد بود، و بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام نیز همین گونه است.» سدیر می گوید: به امام باقرعلیه السلام گفتم: «چگونه می شود امام حسن علیه السلام همانند امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، در حالی که او حکومت و ولایت را به معاویه واگذار نمود؟»

امام باقرعلیه السلام فرمود: «ساکت شو ای سدیر! او نسبت به آنچه انجام داده است داناتر از همه مردم بوده و اگر صلح امام حسن علیه السلام نبود خطر بزرگی برای اسلام و مسلمین رخ می داد [و همه شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام کشته می شدند].»(۱)

شخصی به نام ابوسعید عقیصا می گوید: به امام حسن علیه السلام گفتم: «ای فرزند رسول خدا! برای چه با معاویه سازش و صلح نمودی؟ در حالی که می دانستی حقّ با تو است و معاویه گمراه و ستمگر است؟»

امام حسن علیه السلام فرمود: «ای ابوسعید! آیا من حجّت خدای متعال بر این مردم و امام آنان بعد از پدرم نیستم؟» گفتم: «آری.» فرمود: «آیا پیامبر خداصلی الله علیه وآله درباره من و برادرم حسین نفرمود: حسن و حسین دو امام هستند؛ خواه قیام کنند و خواه از قیام خودداری کنند؟ [و صلح نمایند].» گفتم: «آری.» فرمود: «بنابر این، من قیام کنم و یا

۱- ۳۸۵) بحارالأنوار: ۴۴ / ۱، علل الشّرایع: ۱ / ۲۰۰.

قعود نمایم امام هستم.»

سپس فرمود: «مصالحه کردن من با معاویه همانند مصالحه کردن رسول خداصلی الله علیه وآله است با قبیله بنی ضمره و بنی اشجع و اهل مکّه هنگامی که آن حضرت از حدیبیّه بازگشت، در حالی که آنان کافر به نزول وحی بودند و معاویه و یاران او کافر به تأویل و اسرار تنزیل بودند.»

آن گاه فرمود: «ای ابوسعید! اگر من از طرف خداوند امام و پیشوای مردم هستم، نباید نظر مرا در مسأله صلح و یا جنگ خارج از تدبیر صحیح بدانند، گر چه حکمت آن برای آنان پوشیده باشد.»

سپس فرمود: «مگر تو قصّه موسی و خضر را [در قرآن] نخواندی که خضر چون کشتی را سوراخ کرد و فرزند نوسالی را کشت و دیواری را [با شکم گرسنه بدون اجرت]بنا نمود، موسی بر او خشم کرد؛ چرا که او حکمت عمل خضر را نمی دانست، تا این که خضر حکمت کار خود را برای او روشن کرد و موسی راضی شد؟ و همین گونه است خشم شما بر من؛ چرا که شما حکمت کار من را نمی دانید، و اگر من با معاویه [در آن شرایط] صلح نمی کردم احدی از شیعیان ما زنده نمی ماند و معاویه همه آنان را می کشت.»(۱)

زید بن وهب جهنی می گوید: هنگامی که در مداین [به امر معاویه] کارد بر ران امام حسن علیه السلام زدند و آن حضرت در بستر بیماری بود، من به آن حضرت گفتم: «ای فرزند رسول خدا! مردم متحیّر هستند چه کنند، نظر شما چیست؟»

امام علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، معاویه برای من از این مردم بهتر است؛ چرا که این مردم به دنبال کشتن من و غارت زندگی و مال من هستند و خود را شیعه ما می دانند. به خدا سوگند، اگر من از معاویه تأمین جان و اهل خود را بگیرم بهتر از این است که این مردم [برای دنیای خود]مرا بکشند و اهل بیت و خانواده من ضایع

۱- ۳۸۶) بحارالأنوار: ۴۴ / ۱، علل الشّرایع: ۱ / ۲۰۰.

بشونـد. به خدا سوگند، اگر من با معاویه جنگ کنم این مردم مرا تحویل معاویه خواهند داد. به خدا سوگند، اگر من با معاویه صلح کنم و عزّت خویش را حفظ نمایم، بهتر از آن است که او مرا بکشد و یا من اسیر او باشم و یا بر من منّت گذارد و تا ابد بر بنی هاشم سبّ و دشنام بدهد و او و پیروانش همیشه بر زنده و مرده ما منّت داشته باشند.»(۱)

سلیم بن قیس می گویـد: هنگـامی که امـام حسن علیه السـلام در جلسه ای که با معاویه اجتماع نموده بود، بر بالای منبر رفت، فرمود: «ای مردم! معـاویه گمـان کرده که من او را لایـق خلافت دانسـته ام و خود را لایق آن ندانسـته ام. همانا او گمان دروغ کرده و دروغ می گویـد؛ چرا که طبق فرموده کتـاب خـدا و سـخنان رسول اوصـلی الله علیه وآله من برای حکومت و امامت بر این مردم از همه آنان سزاوارتر هستم، و به خدا سوگند، اگر این مردم با من بیعت می کردند و از من اطاعت می نمودند و من را یـاری می کردنـد، برکات آسـمان و زمین بر آنان فرود می آمـد، و تو ای معاویه! طمع در خلافت و رهبری نمی کردی، در حالی که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

"هیـچ امّتی حکومت و امارت بر خود را به دست مردی [مانند معاویه]نمی دهد و مفضول را بر افضل مقدّم نمی کند، جز آن که آن امّت به پستی و تباهی خواهـد رفت و هماننـد امّتی خواهد شد که به جای پرسـتش خدا، گوساله پرستیدند." آری، بنی اسرائیل چون از هارون وصیّ موسی اطاعت نکردند گوساله پرست شدند، در حالی که می دانستند هارون خلیفه موسی است.»

سپس فرمود: «این امّت نیز علی علیه السـلام را رهـا کردنـد [و گوسـاله پرست شدنـد و از سامری این امّت پیروی کردنـد]، در حـالی که از پیـامبر خـود شـنیدند که می فرمود: "یـا علیّ! أنت منّی بمنزله هـارون من موسـی غیر النّبوّه فلاـ نـبیّ بعـدی." و به شخص رسول اللَّه صلی الله علیه وآله آن قدر آزار رساندند که از بین قوم فرار کرد و به غار ثور پناهنده شد و به

۱- ۳۸۷) احتجاج / ۱۴۸، کمال الدّین: ۱ / ۴۳۲، بحارالأنوار: ۴۴ / ۲۰.

مـدینه هجرت نمود، در حالی که او آنان را به خـدا و توحیـد دعوت می فرمود، و اگر آن حضـرت یارانی می داشت هرگز از بین قوم خود فرار نمی کرد. من نیز اگر یـارانی می داشـتم هرگز با تو ای معاویه بیعت نمی کردم، لکن این سـنّت و روش امّت ها بوده و خواهـد بود و این امّت نیز هماننـد امّت های پیشـین است. و خداوند هارون را معذور داشت، [هنگامی که مردم می خواسـتند او را بکشـند]. از این رو، رسـول خداصـلی الله علیه وآله به غـار ثـور فرار کرد؛ چرا که یـاوری برای خود نـداشت، و همچنین خداوند من و پدرم را معذور داشت؛ چرا که این امّت ما را رها کردند و با دیگران بیعت کردند و ما یاوری برای خود نیافتیم.»

آن گاه فرمود: «ای مردم! اگر شـما در شـرق و غرب عالم بگردیـد، فرزنـد پیامبری جز من و برادرم حسـین نخواهید یافت.» [و سپس از منبر پایین آمد].(۱)

ماجرای صلح امام حسن علیه السلام با معاویه

همان گونه که گـذشت از روایات شـیعه و اهل تسـنّن اسـتفاده می شود که امام مجتبی علیه السـلام برای نجات خود و شـیعیان خود چاره ای جز صـلح با معاویه نداشت؛ چرا که معاویه عدّه ای را با تطمیع و پول های زیاد گماشته بود تا امام علیه السلام را غافل گیر کنند و بکشند. از این رو، آن حضرت حتّی بین شیعیان خود تأمین جانی نداشته و حتّی برای رفتن به نماز، زره بر تن می نموده است.

مرحـوم صـدوق می گویـد: معـاویه عـدّه ای راماننـد عمرو بـن حریـث و اشـعث بن قیس و حجر بن حـارث و شـبث بن ربعی گماشت و به هر کدام آنان گفت: «اگر حسن بن علی علیهما السـلام را بکشـی من دویست هزار درهم و فرماندهی لشکری از لشکرهای شام و یکی از دخترانم را به تو خواهم داد.»

و چون امام حسن علیه السـلام از این جریان مطّلع گردید برای رفتن به نماز بین شیعیان خود زره بر تن می کرد تا این که یکی از آن چند نفر در حال نماز تیری به آن حضرت

۱- ۳۸۸) بحارالأنوار: ۴۴ / ۲۲.

پرتاب نمود و چون آن حضرت زره بر تن داشت به او آسیبی نرسید. و دیگری چون آن حضرت را در ساباط در بین تاریکی ها دید خنجر مسمومی به او زد و در بدن او اثر کرد. از این رو، فرمود تا او را به منطقه دیگری به نام «جریحا» بردند و در آنجا نیز عموی مختار ثقفی حاکم بود و مختار به عموی خود گفت: «بیا تا حسن بن علی را بگیریم و تحویل معاویه بدهیم تا او حکومت عراق را به ما واگذار کند.»

از این رو، شیعیان تصمیم گرفتند تا مختار را بکشند تا این که عموی او از شیعیان درخواست عفو نمود و آنان از او گذشتند.

و امام حسن علیه السلام به آنان فرمود: «وای بر شما! به خدا سوگند، معاویه نسبت به هیچ کدام از شما - برای کشتن من - به وعده های خود وفا نخواهد نمود، و من گمان می کنم اگر دست خود را در دست معاویه بگذارم و با او صلح نمایم او مرا رها نخواهد نمود که به دین جدّم عمل کنم، لکن می توانم در گوشه ای به تنهایی عبادت خدا را انجام بدهم. و من می بینم که فرزندان شما در حکومت معاویه به درب خانه های بنی امیّه باید بایستند و گرسنه و تشنه باشند و چیزی به آنان ندهند. پس هلاکت باد آنان را با اعمال زشت و خیانت باری که انجام می دهند «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ».»

پس آنان عذرهای غیرقابل قبولی را برای آن حضرت بیان کردند، و امام علیه السلام در همان ساعت به معاویه نوشت: «من می خواستم دین خدا را احیا کنم و باطل را از بین ببرم، لکن امید من به یأس منتهی شد و تو به مراد خود رسیدی و من از حکومت کناره گیری خواهم نمود و آن را به تو وا می گذارم، گر چه این برای معاد تو خطرناک خواهد بود. و من برای واگذاری حکومت به تو شرایطی دارم که بیان خواهم نمود...»

امام علیه السلام در نامه دیگری شرایط خود را مکتوب نمود و از او خواست که به آن شرایط وفا کند و خیانت نکند و سپس به او نوشت: «ای معاویه! زود است که تو همانند دیگران که به ناحقّ و باطل حکومت را به دست گرفتند و از حقّ حمایت

نکردند پشیمان شوی و در آن وقت پشیمانی برای تو سودی نخواهد داشت. والسّلام.»(۱)

نامه امام حسن علیه السلام به معاویه پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام

در کشف الغمّه آمـده که امام حسن علیه السـلام پس شـهادت امیرالمؤمنین علیه السـلام و بیعت مردم با آن حضـرت به معاویه نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم مِنْ عَبْدِاللَّهِ الْحَسَنِ بْنِ أَمیرِالْمُؤْمِنینَ إِلی مُعاوِیَه بْنِ صَخْرٍ، أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّداًصلی الله علیه وآله رَحْمَهً لِلْعالَمینَ، فَأَظْهَرَ بِهِ الْحَقَّ، وَ دَفَعَ بِهِ الْباطِلَ، وَ أَذَلَّ بِهِ أَهْلَ الشِّرْکِ وَ أَعَزَّ بِهِ الْعَرَبَ عامَّهً وَ شَرَّفَ بِهِ مَنْ شاءَ مِنْهُمْ خاصَّهً، فَقالَ تَعالی: «وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ»، فَلَمَّا قَبَضَهُ اللَّهُ تَعالی تَنازَعَتِ الْعَرَبُ الْأَمْرَ بَعْدَهُ، فَقالَتِ الْأَنْصارُ: "مِنَّا أَمیرٌ وَ مِنْکُمْ أَمیرٌ." وَ قالَتْ قُرَیْشٌ: نَحْنُ أَوْلِیاؤُهُ وَ عَشیرَتُهُ، فَلا تُنازِعُوا سُلْطانَهُ، فَعَرَفَتِ الْعَرَبُ ذلِکَ لِقُرَیْشٍ، وَ نَحْنُ الْآنَ أَوْلِیاؤُهُ وَ ذَوُوا الْقُرْبی مِنْهُ - وَ لا غَرْوَ - إِنَّ مُنازَعَتَکُمْ إِیَّانا، بِغَیْرِ حَقٍّ فِی الدِّینِ مَعْرُوفٌ، وَ لا أَثَرٌ فِی الْإِسْلامِ مَحْمُودٌ، وَ الْمَوْعِدُ اللَّهُ تَعالی بَیْنَنا وَ بَیْنَکَ، وَ نَحْنُ نَسْأَلُهُ تَبارَکَ وَ تَعالی أَنْ لا یُؤْتِیَنا فِی هذِهِ الدُّنْیا شَیْئاً یَنْقُصُنا بِهِ فِی الْآخِرَهِ.

وَ بَعْدُ: فَإِنَّ أَمیرَالْمُؤْمِنینَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طالِبٍ علیه السلام لَمَّا نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ وَلّانِی هذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ، فَاتَّقِ اللَّهَ یا مُعاوِیَهُ، وَ انْظُرْ لِأُمَّهِ مُحَمَّدٍصلی الله علیه وآله ما تُحْقَنُ بِهِ دِماءُهُمْ وَ تُصْلَحُ أُمُورُهُمْ وَ السَّلامُ.»(۲)

و چون معاویه از سـخنان امام حسن علیه السـلام پنـد نگرفت و شـرایط برای امام حسن علیه السـلام سـخت شـد ناچار با معاویه صلح نمود.

ص: ۲۷۲

۱- ۳۸۹) بحارالأنوار: ۴۴ / ۳۳ - ۳۴، علل الشّرایع: ۱ / ۲۲۱.

۲- ۳۹۰) بحارالأنوار: ۴۴ / ۶۴ ، کشف الغمّه: ۱۰ / ۱۳۸ - ۱۴۵.

صلح نامه امام حسن علیه السلام با معاویه

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم، هذا ما صالَحَ عَلَیْهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ بْنِ أَبی طالِبٍ مُعاوِیَهَ بْنَ أَبی سُفْیانَ: صالَحَهُ عَلی أَنْ یُسَلِّمَ إِلَیْهِ وِلایَهَ أَمْرِ الْمُسْلِمِینَ، عَلی أَنْ یَعْمَلَ فِیهِمْ بِکِتابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ رَسُولِهِ صلی الله علیه وآله وَ سِیرَهِ الْخُلَفاءِ الصَّالِحِینَ [الرّاشدین] وَ لَیْسَ لِمُعاوِیَهَ بْنِ أَبی سُفْیانَ أَنْ یَعْهَدَ إِلی أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ عَهْداً بَلْ یَکُونُ الْأَمْرُ بَعْدِهِ شُوری بَیْنَ الْمُسْلِمِینَ، وَ عَلی أَنَّ النَّاسَ آمِنُونَ حَیْثُ کانُوا مِنْ أَرْضِ اللَّهِ فِی شامِهِمْ وَ عِراقِهِمْ وَ حِجازِهِمْ وَ یَمَنِهِمْ، وَ عَلی أَنَّ أَصْحابَ عَلِیٍّ وَ شِیعَتَهُ آمِنُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ وَ نِسائِهِمْ وَ أَوْلادِهِمْ، وَ عَلی مُعاوِیَهَ بْنِ أَبی سُفْیانَ بِذلِکَ عَهْدُ اللَّهِ وَ مِیثاقُهُ وَ ما أَخَذَ اللَّهُ عَلی أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ بِالْوَفاءِ، وَ بِما أَعْطَی اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ وَ عَلی أَنْ لا یَبْغِیَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَ لا لِأَخِیهِ الْحُسَیْنِ وَ لا لِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ بَیْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله غائِلَهً سِرّاً وَ لا جَهْراً، وَ لا یُخِیفَ أَحَداً مِنْهُمْ فِی أُفُقٍ مِنَ الْآفاقِ، شَهِدَ عَلَیْهِ بِذلِکَ - وَ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً - فُلانٌ وَ فُلانٌ وَ السَّلامُ.»(۱)

و چون این صلح نامه مورد قبول واقع شد و شهود بر آن گواهی دادند، معاویه از امام حسن علیه السلام درخواست نمود که در اجتماع مردم اعلان کند که با معاویه صلح نموده و ولایت بر مسلمانان را به او واگذار کرده است. پس امام حسن علیه السلام پذیرفت و مردم جمع شدند و آن حضرت پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر و آل اوعلیهم السلام چنین فرمود: «أیّها النّاس إنّ أکیس التّقی...»

یعنی: «ای مردم! زیرک ترین افراد اهل تقوا هستند و احمق ترین افراد اهل فجور و گناه هستند. ای مردم! اگر شما بین جابلقا و جابرسا [و شرق و غرب عالم]بگردید، جز من و برادرم حسین مردی را پیدا نخواهید کرد که جدّ او رسول خداصلی الله علیه وآله باشد و شما می دانید که به واسطه جدّ من هدایت شدید و او شما را از گمراهی و جهالت نجات داد و بعد از ذلّت و ناچیزی به رفعت و عزّت و کثرت رسانید. همانا معاویه در حکومت، با من به نزاع برخاست، در حالی که حکومت حقّ من بود نه

۱- ۳۹۱) بحارالأنوار: ۴۴ / ۶۵ ، کشف الغمّه: ۲ / ۱۴۵.

حقّ او، و من برای اصلاح امّت و جلوگیری از فتنه، حکومت را به او واگذاردم، در حالی که شما با من بیعت نموده بودید که در جنگ و صلح با من باشید و از من حمایت کنید [و بیعت خود را شکستید] و من صلاح را در این دیدم که با معاویه صلح کنم و از جنگ بین او و خود جلوگیری نمایم؛ چرا که حفظ خون شیعیان خود را بهتر از جنگ و خونریزی دیدم و هدف من جز صلاح و بقای شما نبود، و این رخداد برای شما یک آزمایشی است و زندگی دنیا برای شما بهره اندکی خواهد بود.»(۱)

مؤلّف گوید: ما در کتاب دوله المهدی علیه السلام در بحث رجعت ائمّه علیهم السلام، سخنان امام صادق علیه السلام را درباره شِکوه های امام حسن علیه السلام نزد رسول خداصلی الله علیه وآله نسبت به این حوادث نقل کرده ایم و در جلد ۴۴ بحار، صفحه ۶۶ نیز حدیث رجعت نقل شده است، علاقه مندان می توانند مراجعه کنند.

شهادت امام حسن علیه السلام

مرحوم کلینی می فرماید: جعده، دختر اشعث بن قیس کندی [به دستور معاویه]، امام حسن علیه السلام و یکی از کنیزان او را مسموم کرد، امّا آن کنیز سمّ را برگرداند و نجات یافت، لکن سمّ در بدن امام علیه السلام ماند و به واسطه آن از دنیا رحلت نمود.(۲)

امام حسن علیه السلام روز پنج شنبه هفتم ماه صفر سال چهل و نهم هجری مسموم از دنیا رفت و سنّ مبارک او چهل و هفت سال بود. و بعضی گفته اند وفات او در بیست و هشتم صفر بوده، و بعضی گفته اند در آخر ماه بوده است. بدن مبارک آن حضرت در بقیع مدفون گردید. قاتل آن حضرت، همان گونه که گذشت، جعده، دختر اشعث بن قیس بود، و مادر جعده، امّ فروه، خواهر ابوبکر بن ابوقحافه بود.

روایت شده که معاویه علیه اللّعنه ده هزار دینار و ده قطعه زمین از زمین های

۱- ۳۹۲) بحارالأنوار: ۴۴ / ۶۵ ، اسد الغابه: ۲ / ۱۴.

۲- ۳۹۳) کافی: ۱ / ۴۶۱.

کوفه را به او داد تا امام حسن علیه السلام را مسموم نماید.(۱)

شیخ مفیدرحمه الله می گوید: معاویه نیز به او وعده داد که او را به فرزند خویش تزویج نماید و یکصد هزار درهم نقره نیز برای او فرستاد تا او امام حسن علیه السلام را مسموم نمود و آن حضرت چهل روز بیمار بود و در ماه صفر از دنیا رحلت نمود.(۲)

ابوالفرج در کتاب مقاتل الطّالبیّین می گوید: «امام حسن علیه السلام پس از صلح با معاویه از کوفه به مدینه آمد و در مدینه اقامت داشت تا این که معاویه اراده کرد از مردم برای فرزند خود یزید بیعت بگیرد و چیزی برای او مشکل تر از وجود امام حسن علیه السلام و سعد بن وقّاص نبود. از این رو، هر دو را مسموم کرد.»(۳)

یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام به نام سالم بن ابی جعد می گوید: یکی از شیعیان به من گفت: نزد امام حسن علیه السلام رفتم و به آن حضرت گفتم: «ای فرزند رسول خدا! شما با معاویه صلح نمودید و ما را ذلیل و عبد بنی امیّه قرار دادید و اکنون کسی برای شما باقی نمانده است.» امام علیه السلام فرمود: «برای چه؟» گفتم: «برای این که شما حکومت و ولایت را تحویل معاویه ستمگر دادید.»

امام علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، [به اختیار خود] حکومت را تحویل او ندادم، جز این که انصار و یارانی نداشتم، و اگر یارانی می داشتم شب و روز با او جنگ می کردم تا خداوند بین من و او حکم نماید.»

سپس فرمود: «من اهل کوفه را شناختم و آزمودم که آنان فاسد شده اند و صلاحیّت ندارند که از من حمایت کنند، چرا که آنان عهد و پیمانی در سخن و عمل ندارند و بین آنان اختلاف حاکم است، آنان در سخن به ما می گویند: "دل های ما با شماست." و در عمل شمشیرهای آنان به روی ما کشیده می شود.» ناگهان دیدم خون از گلوی مبارک امام علیه السلام خارج شد و طشتی طلب کرد و دو مرتبه آن طشت پر از

۱- ۳۹۴) أنوار البهیّه / ۳۹، کافی: ۱ / ۴۶۲.

۲- ۳۹۵) ارشاد: ۲ /۱۵، أنوار البهیّه / ۳۹.

۳- ۳۹۶) مقاتل الطّالبیّین / ۴۷.

خون شد و آن را عوض کردند. پس من گفتم: «ای فرزند رسول خدا! من شما را مریض می بینم.» فرمود: «آری، معاویه سمّی فرستاده و مرا مسموم کرده اند و آن سمّ بر کبد و جگر من واقع شده و همان گونه که می بینی جگرم پاره پاره خارج می شود.» گفتم: «آیا خود را معالجه نمی کنی؟» فرمود: «معاویه قبلاً ـ دو مرتبه مرا مسوم نمود [و دعا کردم و عافیت یافتم]، لکن در این مرتبه علاجی بر آن نمی بینم.»(۱)

جناده بن أبی أمیّه می گوید: در آن بیماری که امام حسن علیه السلام پس از آن از دنیا رحلت نمود، من وارد بر آن حضرت شدم و دیدم مقابل او طشتی قرار دارد و جگر او از شدّت سمّی که معاویه به او خورانده بود قطعه قطعه در آن می ریزد. پس گفتم: «ای مولای من! چرا معالجه نمی کنی؟» فرمود: «مرگ را با چه می توان معالجه کرد؟» پس من گفتم: «إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون.»

سپس امام علیه السلام روی مبارک خویش را به من کرد و فرمود: «به خدا سوگند، رسول خداصلی الله علیه وآله به ما فرموده است این حکومت و ولایت را دوازده امام از فرزندان علی و فاطمه مالک می باشند و هیچ کدام ما نیستیم مگر آن که یا مسموم می شویم و یا با شمشیر ما را می کشند.»

سپس طشت را از مقابل آن حضرت برداشتند و امام علیه السلام گریان شد. پس من گفتم: «ای فرزند رسول خدا! مرا موعظه کن.» امام علیه السلام فرمود: «نَعَمْ اسْتَعِدَّ لِسَفَرِکَ وَ حَصِّلَ زادَکَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِکَ وَ اعْلَمْ أَنَّکَ تَطْلُبُ الدُّنْیا وَ الْمَوْتُ یَطْلُبُکَ وَ لا تَحْمِلْ هَمَّ یَوْمِکَ الَّذِی لَمْ یَأْتِ عَلی یَوْمِکَ الَّذِی أَنْتَ فِیهِ.»

سپس موعظه او ادامه پیدا کرد تا این که نفس او قطع گردید و رنگ او زرد شد و من بر جان او ترسیدم. آن گاه امام حسین علیه السلام و اسود بن أبی أسود وارد شدند و امام حسین علیه السلام خود را روی برادر انداخت و سر و چشمان او را بوسید و سپس نزد او نشست و این دو برادر آهسته با هم سخن می گفتند. ناگهان ابوالأسود گفت: «إنّا للّه،

۱- ۳۹۷) أنوار البهیّه /۴۰، احتجاج: ۲ / ۱۱.

امام حسن علیه السلام از مرگ خود خبر می دهد.»

جناده سپس می گوید: امام حسن علیه السلام وصایای خود را به امام حسین علیه السلام کرد و در روز پنج شنبه آخر ماه صفر سال پنجاهم هجری از دنیا رحلت نمود و سنّ او هنگام رحلت از دنیا چهل و هفت سال بود و در بقیع دفن شد.(۱)

محدّث قمی می گوید: یکی از وصیّت های او به امام حسین علیهما السلام این بود که فرمود: «هنگامی که من از دنیا رفتم مرا نزد قبر جدّم رسول خداصلی الله علیه وآله ببرید تا با او تجدید عهد کنم و سپس مرا برگردانید و نزد جدّه ام فاطمه بنت اسد در بقیع دفن کنید و به زودی، ای برادر، خواهی دید که این مردم گمان می کنند شما می خواهید مرا نزد رسول خداصلی الله علیه وآله دفن کنید. از این رو، آنان نمی خواهند تو مرا به قبر جدّم نزدیک کنی و من در این باره تو را سوگند می دهم که نگذاری به اندازه خون حجامت خون ریزی شود.» و سپس وصیّت های دیگری را نسبت به اهل و اولاد و اموال خود و وصیّت هایی که امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام مرگ به او نموده بود را به برادر خود کرد.

و چون امام حسن علیه السلام از دنیا رحلت نمود، امام حسین علیه السلام او را غسل داد و کفن کرد و تابوت او را به طرف مصلّای رسول خداصلی الله علیه وآله - که آن حضرت در آنجا بر جنازه ها نماز می خواند - سوق داد و بر بدن او نماز خواند. از سویی، مروان و همراهان او از بنی امیّه تردیدی نداشتند که بنی هاشم امام حسن علیه السلام را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله دفن خواهند نمود. از این رو، جمع شدند و لباس جنگ بر تن نمودند و چون امام حسین علیه السلام جنازه برادر را برای تجدید عهد به طرف قبر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله آورد، عایشه که بر استری سوار شده بود با آنان روبه رو شد و گفت: «برای چه می خواهید کسی را که من دوست نمی دارم به خانه من وارد کنید؟ دور کنید او را از خانه من و حجاب رسول اللَّه صلی الله علیه وآله را پاره نکنید و کسی را نزد او دفن نکنید.»(۲)

منعته عن حرم الرّسول ضلالةً

و هو ابنه فلأیّ أمرٍ یمنع

فکأنّه روح النّبیّ و قد رأت

بالبعد بینهما العلائق تقطع

۱- ۳۹۸) کفایه الأثر / ۲۲۷، بحارالأنوار: ۴۴ / ۱۳۸.

۲- ۳۹۹) أنوار البهیّه / ۴۰، کافی: ۱ / ۳۰۰، احتجاج: ۲ / ۱۱.

پس امـام حسـین علیه السـلام به عـایشه پاسـخ داد و فرمود: «تو و پـدرت پیش از این حجـاب رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله را هتک نمودید و کسـی را که رسول خداصـلی الله علیه وآله دوست نمی داشت نزدیک او دفن کردید و خداوند در این باره از تو سؤال خواهد نمود.»

از سویی، مروان نیز رجز خوانی می کرد و می گفت: «چه بسـا که جنگیـدن بهتر از سـکوت است! آیـا عثمـان بایـد در انتهـای مدینه دفن شود و شـما حسن علیه السلام را کنار رسول خداصلی الله علیه وآله دفن کنید؟ هرگز چنین چیزی انجام نخواهد شد و من شمشیر خود را آماده جنگ با شما کرده ام.» و نزدیک بود که فتنه و جنگی بین بنی امیّه و بنی هاشم رخ دهد.

پس ابن عبّـاس به مروان گفت: «ای مروان! از هر کجـا آمـده ای بـازگرد. مـا نمی خواهیم امام حسن علیه السـلام را نزد رسول خداصـلی الله علیه وآله دفن کنیم، لکن می خواهیم او بـا زیارت خود تجدیـد عهـدی با رسول خداصـلی الله علیه وآله بکنـد و سپس او را - طبق وصـیّت او - در بقیع کنار جـدّه اش فاطمه بنت اسد دفن خواهیم نمود، و اگر وصـیّت کرده بود که او را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله دفن کنیم، تو می دانستی که کوچک تر از آنی که بتوانی از آن جلوگیری کنی، لکن امام حسن علیه السـلام از تو داناتر به حقّ خـدا و رسول اوصـلی الله علیه وآله بود که صدای کلنگ کنار قبر او بلند نشود، همان گونه که دیگران چنین کاری را انجام دادند و بدون اجازه او کسانی را داخل خانه او کردند و حرمت او را حفظ نکردند.»(۱)

در کتاب مناقب ابن شـهر آشوب آمده که بنی امیّه در این ماجرا جنازه امام حسن علیه السـلام را تیرباران کردند و هفتاد تیر به طرف آن پرتاب نمودند. در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به این موضوع اشاره شده است. در آن زیارت می خوانیم:

«وَ أَنْتُمْ بَیْنَ صَـرِیعٍ فِی الْمِحْرابِ قَدْ فَلَقَ السَّیْفُ هامَتَهُ، وَ شَـهِیدٍ فَوْقَ الْجَنازَهِ قَدْ شُکَّتْ بِالسِّهام أَکْفانُهُ، وَ قَتِیلٍ بِالْعَراءِ قَدْ رُفِعَ فَوْقَ الْقَناهِ رَأْسُهُ، وَ مُکَبَّلٍ فِی السِّجْنِ قَدْ رُضَّتْ بِالْحَدِیدِ أَعْضاؤُهُ، وَ مَسْمُومٍ قَدْ قُطِّعَتْ بِجُرَعِ السَّمِّ أَمْعاؤُهُ.»

۱- ۴۰۰) کافی: ۱ / ۳۰۰، أنوار البهیّه / ۴۱.

یعنی: «برخی از شما را با شمشیر فرقش را شکافتند و او را در محراب به خاک و خون کشیدند [مانند امیرالمؤمنین علیه السلام]، و برخی را مانند امام حسن علیه السلام جنازه او را تیرباران کردند. و برخی را با شمشیر کشتند و بدن او را روی زمین رها کردند و سر او را بالای نیزه بردند [مانند امام حسین علیه السلام]، و برخی را به زندان بردند و زنجیر بر بدن او بستند تا بدن او زیر زنجیر کوبیده شد [مانند موسی بن جعفرعلیه السلام]، و بعضی را به وسیله سمّ کشتند و درون و امعاء او را پاره پاره کردند [مانند حضرت رضا و ائمّه دیگرعلیهم السلام].»(۱)

شاعر عرب درباره امام حسن علیه السلام می گوید:

نعش له الرّوح الأمین مشیّع

و غدت له زمر الملائک تخضع

نثلوا له حقد الصّدور فما یُری

منها لقوس بالکنانه منزع

و رَمَوا جنازته فعاد و جسمه

غرض لرامیه السّهام و مَوقع

شکوه حتّی أصبحت من نعشه

تُستلّ غاشیه النّبال و تنزع(۲)

مسعودی در کتاب مروج الذّهب از اهل بیت علیهم السلام نقل کرده که چون بدن امام حسن علیه السلام دفن شد، محمّد بن الحنفیّه برادر او بالین قبرش ایستاد و گفت: «اگر حیات و زندگی تو برای ما گوارا بود همانا مرگ تو برای ما سخت شد؛ چرا که تو خامس اهل کسا و فرزند محمّد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و شجره طوبی هستی.» و سپس این اشعار را سرود:

ءأدهن رأسی أم تطیب مجالسی

و خدّک معفور و أنت سلیب

ءأشرب ماء المزن من غیر مائه

و قد ضمّن الأحشاء منک لهیب

سأبکیک ما ناحت حمامه إیکه

و ما اخضرّ فی دوح الحجاز قضیب...(۳)

مرحوم مجلسی پس از نقل جریان شهادت امام حسن علیه السلام می گوید: در برخی از

۱- ۴۰۱) أنوار البهیّه / ۴۱ - ۴۲، مزار ابن مشهدی / ۲۹۸، بحارالأنوار: ۹۹ / ۱۶۷.

۲- ۴۰۲) أنوار البهیّه / ۴۲.

۳- ۴۰۳) بحارالأنوار: ۴۴ / ۱۶۰.

تألیفات اصحاب روایت شده که چون وفات امام حسن علیه السلام نزدیک شد و سمّ در بدن آن حضرت جاری گردید، رنگ مبارک او سبز شد و امام حسین علیه السلام به برادر خود گفت: «برای چه رنگ صورت شما مایل به سبز شده است؟»

پس امام حسن علیه السلام گریه کرد و فرمود: «سخن جدّم درباره من و تو صحیح است.» و سپس برادر خود را در آغوش گرفت و فراوان گریه کردند و چون از امام حسن علیه السلام در این باره سؤال شد فرمود:

جدّم رسول خداصلی الله علیه وآله به من خبر داد و فرمود: «در شب معراج هنگامی که من وارد بهشت شدم و منازل اهل ایمان را دیدم، در بین آنها دو قصر مساوی و در کنار هم را دیدم که یکی از زبرجد سبز و دیگری از یاقوت سرخ بود. پس به جبرئیل گفتم: "این دو قصر از کیست؟" فرمود: "یکی از آنها از امام حسن علیه السلام است و دیگری از امام حسین علیه السلام." گفتم: "برای چه رنگ آنها یکسان نیست؟" جبرئیل سکوت کرد و جواب نداد. گفتم: "برای چه جواب نمی دهی؟" فرمود: "از شما حیا می کنم." گفتم: "به حقّ خدا، به من بگو علّت آن چیست؟" فرمود: "آن قصری که سبز است قصر امام حسن علیه السلام است؛ چرا که او را با سمّ می کشند و رنگ او هنگام مرگ سبز خواهد شد، و امّا آن دیگری که سرخ است قصر امام حسین علیه السلام است؛ چرا که او را می کشند و صورت او آغشته به خون می گردد."» پس آن دو برادر گریان شدند و صدای گریه و ناله و ضجّه از حاضرین نیز بلند شد.(۱)

طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاج می گوید: امام حسن به برادر خود امام حسین علیهما السلام فرمود: «معاویه نامه ای به پادشاه روم نوشت و از او خواست که سمّ کشنده ای برای او بفرستد. پادشاه روم جواب داد: "دین ما اجازه نمی دهد که ما چنین سمّی را برای کسانی که با ما جنگ ندارند بفرستیم." پس معاویه با فرستادن هدایا و اموالی به او نوشت: "کسی که من می خواهم این سمّ را به او بخورانم فرزند کسی است که در

۱- ۴۰۴) بحارالأنوار: ۴۴ / ۱۴۵.

مکّه ادّعای پیامبری کرد و اکنون فرزند او مطالبه ملک پدر خود را می کند و من می خواهم با این سمّ مردم را از شرّ او آسوده کنم." پس پادشاه روم این سمّ را برای او فرستاد و برای مصرف آن شروطی قرار داد [که به هر کسی خورانده نشود]، و معاویه با حیله آن را به من خورانید.»(۱)

پاداش زیارت و گریه بر امام حسن علیه السلام

مرحوم صدوق در کتاب امالی از ابن عبّاس نقل کرده که گوید: روزی رسول خداصلی الله علیه وآله نشسته بود، ناگهان امام حسن علیه السلام [که فرزند خردسالی بود] وارد شد. رسول خداصلی الله علیه وآله چون او را دید گریان شد و فرمود: «بیا، بیا، عزیزم!» و پیوسته او را صدا زد تا او را بر روی پای راست خود نشاند... و فرمود:

«حسن فرزند من است، او از من است، او نور چشم من و روشنی قلب من و میوه دل من و آقای جوانان اهل بهشت و حجّت خدا بر این امّت است. امر او امر من است و سخن او سخن من است. هر کس از او پیروی کند از من خواهد بود و هر کس با او مخالفت کند از من نخواهد بود.»

سپس فرمود: «من چون به این فرزندم نگاه کردم به یاد ذلّت و خواری او بعد از خود افتادم که همواره گرفتار آن خواهد بود تا مظلومانه به وسیله سمّ کشته شود و چون او را مسموم کنند همه ملائکه آسمان های هفتگانه و هر چیزی برای او گریان خواهد شد؛ حتّی پرندگان هوا و ماهیان دریا. و هر کسی بر مظلومیّت او گریه کند، کور وارد قیامت نشود، روزی که چشم هایی کور خواهد بود. و هر کسی برای مظلومیّت او محزون شود، قلب او محزون نخواهد شد، روزی که قلب ها محزون باشد. و هر کسی در بقیع به زیارت او برود، قدم او بر صراط ثابت خواهد ماند، روزی که قدم های مردم بر صراط بلغزد و در جهنّم سقوط کنند.»(۲)

۱- ۴۰۵) احتجاج / ۱۴۹، بحارالأنوار: ۴۴ / ۱۴۷.

۲- ۴۰۶) امالی صدوق، مجلس ۲۴، بحارالأنوار: ۴۴ / ۱۴۸.

ابتلای معصومین علیهم السلام به بلاهای بزرگ

تردیـدی نیست که گناهان مردم منشأ بلاها و گرفتاری ها می شود و اگر گناه نمی کردنـد و از خـدا و قیامت غافل نمی شدند برکات از آسمان و زمین بر آنان می بارید؛ چنان که خداوند می فرماید: «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماء وَ الْأَرْضِ وَ لکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْناهُم بِما کانُوا یَکْسِبُونَ»(۱)؛

یعنی: «اگر قریه ها و روستاها [تعبیر قریه و روستا برای اهل معصیت است، همان طور که تعبیر مدینه و شهر برای اهل تقوا و دیانت است]ایمان می آوردند و از خدا می ترسیدند [و نافرمانی او را نمی کردند]، ما برکات آسمان و زمین را برای آنان می گشودیم، لکن آنها پیامبران ما را تکذیب کردند و ما آنان را به اعمال خلاف و گناهانشان مؤاخذه نمودیم.»

و در آیه دیگر می فرماید: «وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدیکُمْ وَ یَعْفُو عَنْ کَثیرٍ»(۲)؛ یعنی «هر بلایی به شما می رسد به سبب کارهای خلاف شماست و بسیاری از آنها را خدا بر شما می بخشد.»

این قانون درباره مردم عادی جاری است، امّا درباره اولیای خدا و مؤمنین خلّص جاری نیست؛ چرا که علّت ابتلای اولیا و مؤمنین خلّص، گناه و نافرمانی آنان نیست، بلکه دو چیز سبب ابتلای آنان به بلاهای دنیاست:

۱- ترفیع درجات که جز به وسیله بلا و صبر، به آن درجات عالیه نمی رسند.

۲- برای این که مردم درباره آنان غلوّ نکنند و نسبت الوهیّت و خدایی به آنان ندهند.

خداوند برخی از مؤمنین را به بلاهای بزرگ مبتلا می نماید تا به مقام عالی تری دست یابند، و بسا خداوند چون بنده مؤمن گنهکار خود را دوست می دارد او را به

۱- ۴۰۷) أعراف / ۹۶.

۲- ۴۰۸) شوری / ۳۰.

بلایی گرفتار می کند تا از گناه پاک شود و عقوبت او به عالم آخرت کشیده نشود. برای روشن شدن این مسأله باید به روایات معصومین علیهم السلام توجه نماییم.

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام به نام ابن رئاب می گوید: به آن حضرت گفتم: «آیا آیه شریفه «وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدیکُمْ وَ یَعْفُو عَنْ کَثیرٍ» شامل معصومین، مانند علی و فرزندان اوعلیهم السلام می شود؟ در حالی که آنان اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله و پاک و معصوم هستند؟»

امام صادق علیه السلام فرمود: «خیر؛ چرا که مصائب آنان برای گناهی نیست که انجام داده باشند. همانا رسول خداصلی الله علیه وآله هر روز یکصد مرتبه توبه و استغفار می نمود، بدون این که گناهی انجام داده باشد. و خداوند اولیای خود را به مصائب و بلاهایی مبتلا می کند تا پاداش آنان را در قیامت [بیشتر]بدهد، بدون این که گناهی را در دنیا انجام داده باشند.»(۱)

حمران بن اعین می گوید: به امام باقرعلیه السلام گفتم: «به من بگویید: علّت این که امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام با وجود آن که برای حفظ دین خدا قیام کردند، برای چه گرفتار ظلم طاغوت ها شدند و ستمگران بر آنان پیروز گردیدند تا این که به شهادت رسیدند؟»

امام باقرعلیه السلام فرمود: «ای حمران! خداوند متعال، این مصائب و بلاها را برای آنان نوشته و تقدیر حتمی نموده بود و رسول خداصلی الله علیه وآله نیز به آنان خبر داده بود و امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام با توجّه به آنچه می دانستند قیام کردند و هر کدام از ما نیز با توجّه به آنچه می دانیم سکوت می نماییم.»

---

۱ – ۴۰۹) فی البحار عن معانی الأخبار عن ابن رئاب قال: سألت أبا عبداللّه علیه السّلام عن قول اللّه عزّوجلّ: «وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدیکُمْ وَ یَعْفُو عَنْ کَثیرٍ»، أرأیت ما أصاب علیّاً و أهل بیته هو بما کسبت أیدیهم و هم أهل بیت طهارةٍ معصومون؟ فقال: إنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کان یتوب إلی اللّه عزّوجلّ و یستغفره فی کلّ یوم و لیلةٍ مأة مرّةٍ من غیر ذنبٍ، إنّ اللّه عزّوجلّ یخصّ أولیاءه بالمصائب لیأجرهم علیها من غیر ذنب. بحار: ۴۴ / ۲۷۶، معانی الأخبار / ۳۸۳.

سپس فرمود: «ای حمران! اگر امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام هنگام بلا و سلطه طاغوت ها از خداوند درخواست کمک می کردند، خداوند بلا را از آنان برطرف می کرد، و اگر نابودی طاغوت ها را از او درخواست می کردند خداوند فوری آنان را نابود می کرد و چنین مصائبی بر آنان وارد نمی شد، و این حوادث بر آنان به واسطه گناهانی نبوده که آنان انجام داده باشند و یا نافرمانی خدا را کرده باشند، بلکه برای رسیدن به منازل و درجات بهشتی و کرامت خداوند بوده است و خداوند می خواسته آنان به آن درجات و کرامت ها برسند، و مردم جز این نباید درباره آنان فکر کنند [و گرنه به اشتباه فکر کرده اند].»(۱)

سخنان حکیمانه امام حسن علیه السلام

فاضل ارجمند، حجّه الاسلام آقای شیخ جواد قیّومی، سخنان امام حسن علیه السلام را در کتاب «صحیفه الامام الحسن علیه السلام» جمع آوری نموده و ما برخی از آنها را برای تبرّک در این کتاب نقل می کنیم:

۱- امام حسن علیه السلام درباره تقوا فرمود: «التَّقْوی بابُ کُلِّ تَوْبَهٍ وَ رَأْسُ کُلِّ حِکْمَهٍ، وَ شَرَفُ کُلِّ عَمَلٍ.»

یعنی: «تقوا دری است برای هر توبه، و اساسی است برای هر حکمت، و

۱- ۴۱۰) و فیه عن بصائر الدّرجات عن حمران بن أعین قال: قلت للباقر علیه السّلام: جعلت فداک یا أباجعفر أرأیت ما کان من أمر قیام علیّ بن أبی طالب و الحسن و الحسین و خروجهم و قیامهم بدین اللّه و ما أصیبوا به من قتل الطّواغیت إیّاهم و الظّفر بهم حتّی قتلوا أو غلبوا؟ فقال أبوجعفر علیه السّلام: یا حمران إنّ اللّه تبارک و تعالی قد کان قدّر ذلک علیهم و قضاه و أمضاه و حتمه، ثمّ أجراه، فبتقدّم علم من رسول اللّه إلیهم فی ذلک قام علیّ و الحسن و الحسین صلوات اللّه علیهم، و بعلم صمت من صمت منّا، و لو أنّهم یا حمران حیث نزل بهم ما نزل من أمر اللّه و إظهار الطّواغیت علیهم، سألوا اللّه دفع ذلک عنهم و ألحّوا علیه فی طلب ازاله ملک الطّواغیت، إذن لأجابهم و دفع ذلک عنهم، ثمّ کان انقضاء مدّه الطّواغیت و ذهاب ملکهم أسرع من سلک منظوم انقطع فتبدّد، و ما کان الّذی أصابهم من ذلک یا حمران لذنبٍ اقترفوه و لا لعقوبه معصیهٍ خالفوا اللّه فیها، و لکن لمنازل و کرامه من اللّه أراد أن یبلغوها، فلا تذهبنّ فیهم المذاهب. المصدر.

شرافتی است برای هر عمل.»

۲- و درباره توکّل فرمود: «مَنِ اتَّکَلَ عَلی حُسْنِ الْإِخْتِیارِ مِنَ اللَّهِ، لَمْ یَتَمَنَّ أَنَّهُ فِی غَیْرِ الْحالِ الَّتِی اخْتارَهَا اللَّهُ لَهُ.»

یعنی: «کسی که تکیه بر حسن اختیار و تقدیر خدا کند، هرگز جز تقدیر و اختیار خدا را آرزو نمی کند.»

۳- و درباره حسن خلق فرمود: «إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ.»

یعنی: «بهترین نیکی ها خلق نیک است.»

۴- و درباره مشورت فرمود: «ما تَشاوَرَ قَوْمٌ إِلّا هُدُوا إِلی رُشْدِهِمْ.»

یعنی: «هیچ مردمی با همدیگر مشورت نکردند مگر آن که به صلاح و رشد خود رسیدند.»

۵- و درباره توشه قیامت فرمود: «یَابْنَ آدَمَ! إِنَّکَ لَمْ تَزَلْ فِی هَدْمِ عُمُرِکَ مُنْذُ سَقَطْتَ مِنْ بَطْنِ أُمِّکَ، فَخُذْ مِمّا فِی یَدَیْکَ لِما بَیْنَ یَدَیْکَ، فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ یَتَزَوَّدُ وَ الْکافِرَ یَتَمَتَّعُ.»

یعنی: «ای فرزند آدم! تو از زمانی که از مادر متولّد شدی همواره مشغول تباه کردن عمر خود بوده ای، پس بیدار شو و از آنچه در اختیار داری برای آخرت خود ذخیره کن، همانا مؤمن همواره از دنیا برای آخرت خود توشه بر می دارد، و کافر در حال خوشگذرانی از لذّت های دنیاست.»

۶- و درباره معاشرت با مردم فرمود: «صاحِبِ النّاسَ مِثْلَ ما تُحِبُّ أَنْ یُصاحِبُوکَ بِهِ.» یعنی: «با مردم همان گونه معاشرت کن که دوست می داری آنان با تو معاشرت کنند.»

۷- و در توصیف برادری فرمود: «الْإِخاءُ: الْوَفاءُ فِی الشِّدَّهِ وَ الرَّخاءِ.»

یعنی: «برادری [در اسلام] این است که در سختی و آسایش با برادر خود باوفا باشی.»

۸- و درباره فرصت ها فرمود: «الْفُرْصَهُ سَرِیعَهُ الْفَوْتِ، بَطِیئَهُ الْعَوْدِ.»

یعنی: «فرصت سریع می گذرد و به کندی باز می گردد.»

۹- و درباره مزاح فرمود: «الْمِزاحُ یَأْکُلُ الْهَیْبَهَ، وَ قَدْ أَکْثَرَ مِنَ الْهَیْبَهِ الصَّامِتُ.»

یعنی: «مزاح هیبت و بزرگواری را از بین می برد، و سکوت هیبت و بزرگواری را زیاد می کند.»

۱۰- و درباره خیری که شرّی در آن نیست فرمود: «الْخَیْرُ الَّذِی لا شَرَّ فِیهِ: الشُّکْرُ مَعَ النِّعْمَهِ، وَالصَّبْرُ عَلَی النَّازِلَهِ.»

یعنی: «خیری که هرگز شرّی در آن نیست، شکر در حال نعمت و صبر در حال مصیبت است.»

مناظرات امام حسن علیه السلام

روزی معاویه به امام حسن علیه السلام گفت: «من بهتر از تو هستم.» امام علیه السلام فرمود: «برای چه، ای پسر هند؟» معاویه گفت: «برای این که مردم مرا پذیرفتند و تو را نپذیرفتند.» امام علیه السلام فرمود: «هیهات! هیهات! که تو بهتر از من باشی؛ چرا که تو با وجود قدرتت، شرّی هستی ای فرزند هند جگرخوار! و آنان که تو را پذیرفته اند اگر از روی میل از تو اطاعت کنند نافرمانی خدا را کرده اند و اگر مجبور بوده اند، به فرموده قرآن، معذور خواهند بود.»

سپس فرمود: «من هرگز نمی گویم: من بهتر از تو هستم؛ چرا که خیری در تو نیست [و تو جز شرّ و پلیدی چیزی نیستی]، در حالی که خداوند مرا از پلیدی ها پاک نموده، همان گونه که تو را از فضائل و نیکی ها جدا ساخته است.»(۱)

روزی امام حسن علیه السلام با یزید بن معاویه خرما می خوردند. پس یزید به امام حسن علیه السلام گفت: «من همواره تو را دشمن می داشته و می دارم.» امام علیه السلام به او فرمود:

«ای یزید! بدان که شیطان با پدر تو معاویه هنگام مجامعت شریک بوده و نطفه تو با شرکت شیطان منعقد شده است. از این رو، تو مرا دشمن می داری و همان گونه

۱- ۴۱۱) بحارالأنوار: ۴۴ / ۱۰۴، صحیفه الإمام الحسن / ۲۲۴.

که خداوند به شیطان می فرماید: «وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ»(۱)، شیطان در جماع جدّ اعلای تو حرب نیز شریک بوده تا جدّ تو صـخر به وجود آمده، [و با جدّ تو ابوسفیان و پدر تو معاویه نیز شریک بوده تا تو به وجود آمده ای]، از این رو، [تو و]جدّ تو صخر [و ابوسفیان و پدر تو معاویه] با جدّ من رسول اللّه صلی الله علیه وآله دشمن بوده اند.»(۲)

روزی عمرو بن عـاص در حـال طواف به امـام حسن علیه السـلام گفت: «شـما فکر می کنی که دین خـدا تنهـا به واسـطه تو و پدرت برقرار می ماند؟ اکنون ببین که خداوند معاویه را بعد از ناتوانی قوی گردانید و بعد از خفا او را آشکار نمود.»

سپس گفت: «شـما فکر می کنی خداوند به کشـته شدن عثمان راضی بود؟ آیا سزاوار است که تو مانند شتری که دور آسیاب می گردد با لباس های زیبا دور خانه خـدا بگردی، در حالی که تو قاتل عثمان بودی؟ به خدا سوگند، شایسـته است که معاویه برای جلوگیری از پراکندگی امّت و اختلاف تو را نیز همانند پدرت به قتل برساند.»

امـام حسن علیه السـلام در جواب او فرمود: «اهـل آتش دارای نشـانه هـایی هسـتند و یکی از آن نشـانه ها انکار اولیای خـدا و دوستی با دشمنان اوست، [و تو یکی از آنان هستی].»

سپس فرمود: «به خـدا سوگند، تو خوب می دانی که علی علیه السـلام یک لحظه در دین خدا شک ننمود و در ذات مقدّس او تردیـد پیـدا نکرد. به خدا سوگند، اگر از من دور نشوی من تو را با کلماتی تیزتر از شمشـیر دور خواهم کرد. پس از من حذر کن؛ چرا که تو می دانی من کیسـتم. من هرگز [ماننـد تو] نـاتوان و فرومـایه و پست و پرخور نیسـتم و مَثَل من در میان قریش مثل نـخ میان گردن بنـد است. خانـدانم به خوبی و پاکی شـناخته شده اند و جز به پدرم منسوب نیسـتم. امّا تو خود می دانی و مردم نیز

۱- ۴۱۲) إسراء / ۶۴ .

۲- ۴۱۳) بحارالأنوار: ۴۴ / ۱۰۴، صحیفه الإمام الحسن / ۳۲۸.

می داننـد که قریش درباره پـدر تو اختلاف کردنـد؛ [چرا که چهار نفر با مادر تو زنا کردنـد] و بـدترین آنان در آن اختلاف پیروز شـد و تو را به خود نسـبت داد. پس از من دور شو که تو رجس و پلیـد هستی، در حالی که ما خاندان پاک و مطهّریم و خداوند پلیدی را از ما دور کرده است.» پس عمرو بن عاص با شـنیدن این سخنان خشمگین گردید و نتوانست چیزی بگوید و از آن حضرت دور شد.(۱)

فضائل امام حسن علیه السلام در کتب اهل سنّت

۱- رسول خداصـلی الله علیه وآله امام حسن علیه السـلام را بر گردن خود سوار می نمود و او را می بوسـید و می فرمود: «اللّهمّ أحبّه و أحبّ من یحبّه.»(۲) و می فرمود: «بـأبی و أمّی من أحبّنی فلیحبّ هـذا.»(۳) و می فرمود: «اللّهمّ إنّ هـذا إبنی و أنـا أحبّه فأحبّه و أحبّ من یحبّه.»(۴)

۲- رسـول خداصـلی الله علیه وآله امـام حسن علیه السـلام را روی منـبر می برد و می فرمود: «إنّ إبنی هـذا سـیّد و لعـلّ اللّه أن یصـلح به بین فئتین عظیمتین من المسـلمین.» یعنی: «این فرزند من آقای همه امّت است و امید است خداوند به وسـیله او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان را اصلاح بدهد.»(۵)

۳- رسول خداصـلی الله علیه وآله دربـاره طاغوت زمان امام حسن علیه السـلام فرمود: «إذا رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه.»(۶) یعنی: «هنگامی که معاویه را روی منبر من دیدید او را بکشید.» این روایت در بسیاری از کتب اهل تسنّن نقل شده است.

۱- ۴۱۴) بحارالأنوار: ۴۴ / ۱۰۲، شرح ابن ابی الحدید: ۱۶ / ۲۸، صحیفه الإمام الحسن / ۳۱۷.

۲- ۴۱۵) فضائل الخمسه عن النجاری: ۳ / ۲۸۴، صحیح ترمذی: ۲ / ۳۰۷، فضائل الخمسه: ۳ / ۲۸۴ - ۲۸۹.

۳- ۴۱۶) کنز العمال: ۷ / ۱۰۴، فضائل الخمسه: ۳ / ۲۸۸.

۴- ۴۱۷) المصدر / ۱۰۵، فضائل الخمسه: ۳ / ۲۸۴.

۵- ۴۱۸) فضائل الخمسه: ۳ / ۲۹۰ عن النجاری و عن صحیح ابن داود: ۲۹ / ۱۷۳، و نسایی: ۱ / ۲۰۸.

۶- ۴۱۹) میزان الاعتدال: ۲ / ۷، تهذیب التّهذیب لابن حجر: ۵ / ۱۱۰.

۴- در تفسیر آیه «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که آن حضرت در خواب دید بنی امیّه روی منبر او سخن می گویند [و مردم را به جاهلیّت باز می گردانند]، و چون آزرده گردید آیه «إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ» و سوره قدر بر او نازل شد و خداوند شب قدر را برای او بهتر از هزار ماه قرار داد و فرمود: «شب قدر برای تو بهتر از هزار ماه حکومت بنی امیّه است.»(۱)

۵- امام حسن علیه السلام ۲۵ بار پیاده به حجّ رفت و دو مرتبه مال خود را با خدا تنصیف نمود.(۲)

۶- حلم و صبر امام حسن علیه السلام و پاسخ او به گفته های زشت آن مرد شامی - همان گونه که گذشت.

۷- سخنان زیبای امام حسن علیه السلام که فرمود: «إنّ أحسن الحسن الخلق الحسن.»(۳)

۸- جود و سخای امام حسن علیه السلام(۴).

۹- بی وفایی اصحاب امام حسن علیه السلام و حلم و صبر او بر آنان و صلح او

۱- ۴۲۰) صحیح ترمذی ج ۲، مستدرک صحیحین: ۳ / ۱۷۰ و... .

۲- ۴۲۱) مستدرک صحیحین: ۳ / ۱۶۹، سنن بیهقی: ۴ / ۳۳۱، حلیه الأولیاء: ۲ / ۳۷ و... . قال ابن عباس: ما ندمت علی شی ءٍ فاتنی فی شبابی إلّا أنّی لم أحجّ ما شیئاً و لقد حجّ الحسن بن علی علیه السّلام خمساً و عشرین حجّه ماشیاً و إنّ النّجائب لتقاد معه، و لقد قاسم اللّه ماله ثلاث مرّات حتّی أنّه یعطی الخفّ و یمسک النعل. فضائل الخمسه: ۴ / ۳۰۶، سنن بیهقی: ۴ / ۳۳۱.

۳- ۴۲۲) الدّر المنثور: ۲ / ۷۶، فیض القدیر: ۲ / ۵۲۸ .

۴- ۴۲۳) روی عن الحسن بن علیّ علیهما السّلام إنّه کان مارّاً فی بعض حیطان المدینه فرأی أسود بیده رغیف یأکل و یطعم الکلب لقمهً إلی أن شاطره الرّغیف، فقال له الحسن علیه السّلام: «ما حملک أن شاطرته و لم تغابنه فیه بشی ءٍ؟» فقال: «استحت عینای من عینیه أن أغابنه.» فقال له: «غلام من أنت؟» فقال: «غلام أبان بن عثمان.» فقال: «و الحائط؟» قال: «لأبان بن عثمان.» فقال له الحسن علیه السّلام: «أقسمت علیک لا برحت حتّی أعود إلیک.» فمرّ و اشتری الغلام و الحائط و جاء إلی الغلام، فقال: «یا غلام قد اشتریتک.» قال: «فقام قائماً.» فقال: «السّمع و الطّاعه للّه و لرسوله و لک یا مولای.» قال: «و قد اشتریت الحائط و أنت حرّ لوجه اللّه و الحائط هبه منّی إلیک.» قال: فقال الغلام: «یا مولای! قد وهبت الحائط للّذی و هبتنی له.» فضائل الخمسه: ۳ / ۳۰۹، تاریخ بغداد: ۶ / ۳۴.

با معاویه و تعبیر اصحاب او پس از صلح با معاویه : «السّلام علیک یا مذلّ المؤمنین»، و یا «بایعت معاویه و أذللت رقابنا.»(۱)

۱۰- زیبایی اخلاقی و جمال ظاهری و نسبت شریف امام حسن علیه السلام و عدم معرفت مردم کوفه نسبت به او.(۲)

---

۱ – ۴۲۴) روی ابن حجر فی الصّواعق قال: و أخرج البزار و غیره أنّه لما استخلف یعنی الحسن علیه السّلام بینما هو یصلّی إذا وثب علیه رجل فطعنه بخنجر و هو ساجد، ثمّ خطب النّاس فقال: «یا أهل العراق اتّقوا اللّه فینا فإنّا امراؤکم و ضیفانکم، و نحن أهل البیت الّذین قال اللّه فیهم: "إنّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیراً".» فما زال یقولها حتّی ما بقی أحد فی المسجد إلّا و هو یبکی. فضائل الخمسه: ۳ / ۳۱۲، الصّواعق المحرقه / ۸۳ .

۲ – ۴۲۵) قال الفخر الرّازی فی تفسیر سوره الکوثر: إنّ رجلاً قام إلی الحسن بن علیّ علیهم السّلام و قال: سوّدت وجوه المؤمنین بأن ترکت الإمامه لمعاویه؛ فقال علیه السّلام: «لا تؤذنی یرحمک اللّه، فإنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله رأی بنی أمیّه فی المنام یصعد منبره رجلاً فرجلاً فساءه ذلک فأنزل اللّه تعالی: "إنّا أعطیناک الکوثر"، و "إنّا أنزلناه فی لیله القدر و ما أدراک ما لیله القدر لیله القدر خیر من ألف شهر"، فکان ملک بنو أمیّه کذلک ثمّ انقطعوا و صاروا مبتورین. فضائل الخمسه من الصّحاح السّتّه: ۳ / ۳۰۲.

حکایات و قضایای مربوط به امام مجتبی علیه السلام

اشاره

ص: ۲۹۱

سؤالی از امام مجتبی علیه السلام

امام مجتبی علیه السلام با لباس زیبا و با وقار از منزل بیرون می آمد، و گاهی سوار بر قاطری زیبا می شد و با کمال سطوت و صلابت از کوچه های مدینه می گذشت و به بیرون شهر می رفت. روزی یک یهودی نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: «سؤالی دارم.» فرمود: «سؤال کن.» عرض کرد: «جدّ شما رسول خدا فرموده است: "الدّنیا سجن المؤمن و جنّه الکافر." یعنی دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. آیا تو مؤمن هستی و با این وضع در بهشت هستی و من که کافرم در سختی و عذاب و جهنّم بسر می برم؟»

حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: «تو آنچه را که در آخرت هست نمی توانی ببینی و درک کنی. اگر تو آن مقام و منزلت روحانی مؤمن را ببینی تصدیق می کنی که این دنیا با تمام لذائذش برای مؤمن زندان است، و چون کافر حدّ کمال خود را در همین خوراک و لباس می بیند این جا را بهشت می پندارد در حالی که آتش جهنّم و عذاب دردناک همیشگی او را احاطه خواهد کرد. و این است معنای جمله پیامبرصلی الله علیه وآله که فرمود: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.»(۱)

۱- ۴۲۶) الفصول المهمّه مالکی / ۱۳۸، کشف الغمّه / ۱۶۳.

راهنمایی امام مجتبی علیه السلام

روزی مرد فقیری از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در خواست کمک نمود. اتّفاقاً آن حضرت چیزی نداشت تا به وی بدهد، از سوی دیگر نمی خواست که او را دست خالی برگرداند و لذا فرمود: «اگر به تو کاری را بگویم انجام می دهی؟» عرض کرد: «چه کاری؟» فرمود: «امروز دختر خلیفه از دنیا رفته و خلیفه عزادار است، نزد او برو و با این جملات به او تسلیت بگو:

الحمد للّه الّذی سترها بجلوسک علی قبرها و لا هتکها بجلوسها علی قبرک؛ شکر خدای را که دخترت زیر سایه پدر از دنیا رفت نه این که پس از مرگ پدر زنده ماند تا هتک حرمتش شود.» وقتی که سائل این جملات را گفت، خلیفه دستور داد تا به او جایزه ای بدهند و سپس پرسید که: «این سخن را تو خود گفتی؟» گفت: «خیر، حسن بن علی علیه السلام آن را به من آموخته است.» خلیفه گفت: «راست می گویی، او کانون سخنان شیرین و فصیح است.»

در اینجا دو نکته قابل توجه است: ۱- روح بلند و بزرگوار امام مجتبی علیه السلام که نمی توانست تحمّل کند بی نوائی دست خالی و ناامید برگردد و لذا به طور غیر مستقیم او را به مقصود رساند. ۲- امام علیه السلام با تعلیم آن جمله، هرگز آرزو و یا رضایتی در مورد طول عمر خلیفه نداشته، بلکه با دقّت در جمله معلوم می شود که ستایش بر یکی از نعمت های الهی - که عبارت از عدم هتک حرمت دختر خلیفه باشد - گردیده است، نه مدحی از کسی و نه ستایشی از ظالمی.

معجزه ای از امام مجتبی علیه السلام

در کتاب کشف الغمّه آمده است که در راه مکّه یکی از اولاد زبیر در خدمت حضرت مجتبی علیه السلام بود و اقرار به امامت آن حضرت داشت. در منزلی از منازل در پای درخت خرمائی فرشی گسترده بودند. آن شخص نگاهی به آن درخت کرد و گفت: «ای کاش این درخت خرمای رطب داشت تا کام ما را شیرین می ساخت.»

امام علیه السلام آن سخن را شنید و فرمود: «مگر آرزوی رطب داری؟» گفت: «اگر می بود می خوردم.» حضرت فوراً دست به دعا برداشته و لب مبارک خود را به دعایی که کسی نمی فهمید حرکت داد. و بدون درنگ آن درخت سبز شد و شکوفه بیرون آورد و دانه بسته شد و بزرگ گردید و رنگ به رنگ شد تا رطب رسیده گشت.

شترداری که همراه کاروان بود گفت: «هذا سحر عجیب!» یعنی این یک سحر و جادوی شگفت انگیز است. حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: «ویلک لیس بسحر بل دعوه ابن نبیٍّ مستجاب؛ وای بر تو! این سحر و جادو نیست بلکه دعای فرزند پیامبر است که قبول و مستجاب گردیده است.» پس شخصی بالای درخت رفت و خرماها را پایین آورد و همگان تناول کردند.(۱)

در اصطلاح، معجزه از پیامبرصلی الله علیه وآله صادر می شود و آنچه از اوصیاء و اولیاء مانند ائمّه اطهارعلیهم السلام صادر می شود کرامت نامیده می شود ولی به هر دو معجزه نیز اطلاق می گردد. در روایت است که: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم من العبد بمنزله کن من المولی.»

یعنی همان گونه که خداوند اگر بخواهد امری محقّق گردد کافی است که اراده کند، که در قرآن کریم آمده است: «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ»(۲)، پس اراده از سوی حقّ تعالی همان، و تحقّق مراد در خارج همان؛ به همین نحو اگر عبد صالح پروردگار خواسته ای داشته باشد، با بسم اللّه الرّحمن الرّحیم به خواسته خود نائل می گردد، زیرا بر حسب روایت معروف «عبدی أطعنی حتّی أجعلک مثلی.»

یعنی ای بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مثل خود قرار بدهم یعنی کاری که من می توانم انجام بدهم تو نیز به اذن من انجام خواهی داد. و همه انبیا و اولیا معجزات و کرامات خود را باذن اللّه می دانسته اند.

۱- ۴۲۷) عیون المعجزات / ۵۵ ، حدیقه الشّیعه مقدّس اردبیلی / ۴۹۳.

۲- ۴۲۸) یس / ۸۲ .

جود و عطای امام مجتبی علیه السلام

مردی به عثمان - که درب مسجد نشسته بود - گذشت و از او عطا و بخششی درخواست نمود. عثمان فرمان داد که ۵ درهم به او بدهند. آن مرد گفت: «مرا به کسی راهنمایی کن که از این بیشتر ببخشد.» عثمان گفت: «نزد جوانمردانی که در گوشه مسجد نشسته اند برو - آنان امام مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام و عبد اللّه بن جعفر بن ابی طالب بودند - .» پس آن مرد نزد آنان رفت و سلام کرد و درخواست بخشش نمود.

امام مجتبی علیه السلام به او فرمود: «ای مرد! درخواست عطا و بخشش حلال و روا نیست مگر در یکی از سه مورد: ۱- برای دادن خونبها، ۲- برای پرداخت قرض و بدهکاری، ۳- در فقر و تهیدستی که موجب خفّت و خواری است.» آن مرد گفت: «به واسطه یکی از همین سه امر دست سؤال دراز کرده ام.»

حضرت مجتبی علیه السلام فرمان داد که ۵۰ درهم به او بدهند. امام حسین علیه السلام نیز به تبعیّت و احترام به آن حضرت ۴۹ درهم، و عبداللّه بن جعفر نیز به تبعیّت و احترام به آن دو بزرگوار ۴۸ درهم به وی عطا نمودند.

آن مرد در راه بازگشت به عثمان گفت: «تو به من چیزی دادی ولی نپرسیدی که برای چه درخواست می کنم ولی آن بزرگوار از من پرسید و سپس هر کدام به ترتیب ۵۰ و ۴۹ و ۴۸ درهم به من دادند.»(۱)

آن بزرگواران با آن که معدن کرم و خاندان احسان و جود بودند در عین حال با روش صحیحی که جز از آن سرچشمه های هدایت انتظار نمی رود از هر گونه سوء استفاده ای از احساسات مذهبی جلوگیری می کردند. به افراد محتاج می آموختند که در چه شرایطی دست نیاز بردارند و به سیادت و بزرگواری و کرامت روح خویش ضربه نزنند، و به متدیّنین نیز می آموختند که با بذل و بخشش های بی مورد خود،

۱- ۴۲۹) بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۳۲.

موجب گداپروری و به وجود آمدن افراد تنبل و بی خاصیّت نشوند، و نکته ظریف این قصّه این است که در مقدار احسان حرمت یکدیگر را حفظ نمودند.

احتجاج امام مجتبی علیه السلام

عمرو بن عاص و ولید بن عقبه و عتبه بن ابی سفیان و مغیره بن شعبه نزد معاویه گرد آمدند و به او پیشنهاد دادند که حسن بن علی علیه السلام را احضار کند. معاویه علّت را پرسید. گفتند: «می خواهیم او را توبیخ کنیم و به او بفهمانیم که پدرش قاتل عثمان بوده است.» معاویه به آنان گفت: «هر چه شما بگویید مردم شما را تکذیب می کنند و هر چه او درباره شما بگوید مردم او را تصدیق خواهند کرد. بنابر این صلاح نیست که چنین کنید.» گفتند: «شما او را احضار کنید ما به خوبی از عهده پاسخش برخواهیم آمد.»

پس معاویه دنبال آن حضرت فرستاد و وقتی آن بزرگوار وارد مجلس شد معاویه عرض کرد: «این افراد مطالبی دارند که می خواهند با شما در میان بگذارند. پاسخ آنها را بدهید.» امام حسن علیه السلام فرمود: «بگویند، من می شنوم.»

عمرو عاص بلند شد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: «ای حسن! تو میدانی که پدرت اوّلین کسی بود که فتنه و آشوب به پا کرد و در طلب حکومت بود، و دیدی که چگونه خداوند او را به جزای اعمالش رسانید؟»

آن گاه ولید بن عقبه بپاخاست و گفت: «ای بنی هاشم! شما با عثمان با وجود قوم و خویشی، خوب رفتار نکردید. او شما را گرامی می داشت ولی شما به او ستم کردید و او را کشتید. ای حسن! ما می خواستیم پدرت را بکشیم که خداوند ما را از دست او نجات داد، و اگر او را در مقابل خون عثمان می کشتیم هیچ گناهی نداشتیم.» سپس عقبه بپاخاست و گفت: «ای حسن! تو می دانی که پدرت بر عثمان ظلم کرد و او را کشت، چون نسبت به حکومت و دنیای او حسادت ورزید، و ما می خواستیم او را بکشیم که خداوند او را کشت.» سپس مغیره مطالبی در سبّ

حضرت امیرعلیه السلام و بزرگداشت عثمان بیان نمود.

آن گاه امام مجتبی علیه السلام بلند شد و حمد و ستایش الهی به جای آورد و رو به حضار کرد و فرمود: «از تو شروع می کنم ای معاویه! این ها به من دشنام ندادند بلکه تو بودی که به من دشنام دادی، چون بغض و عداوت نسبت به جدّم رسول اللّه صلی الله علیه وآله داری. ای حضّار! شما را به خدا سوگند آیا کسی را که فحش دادید اوّلین مؤمن نبود؟ آیا به دو قبله نماز نخواند؟ و تو ای معاویه در آن روزگار کافر و مشرک نبودی؟

آیا در جنگ بدر، پرچم پیامبرصلی الله علیه وآله دست او نبود در حالی که به دست معاویه و پدرش پرچم مشرکین بود؟ شما را به خدا و به اسلام سوگند آیا می دانید که جدّم رسول خدا سه مرتبه قاصد به نزد معاویه فرستاد ولی هر سه مرتبه جواب داد که او در حال خوردن است و پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: "خدا هرگز او را سیر نکند؟" شما را به خدا سوگند آیا می دانید که معاویه مهار شتری را که پدرش بر آن سوار بود و برادرش آن را می راند گرفته بود که پیامبرصلی الله علیه وآله آنها را دید و فرمود: "لعن اللّه الجمل و قائده و راکبه و سائقه. خدا شتر و سوار و گیرنده مهار و راننده آن را لعنت کند؟" این سهم تو ای معاویه.

و امّا تو ای عمرو عاص! ۵ نفر در مورد تو نزاع کردند که تو فرزند کدام یک از آنها باشی و سرانجام بدترین مردم تو را به فرزندی انتخاب کرد و سپس تو در بین مردم بپاخاستی و گفتی: "من بدگوی محمّدصلی الله علیه وآله هستم." و خداوند در مورد تو آیه نازل فرمود که: «إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ»، سپس پیامبرصلی الله علیه وآله را با اشعاری هجو کردی و پیغمبرصلی الله علیه وآله فرمودند: "خدایا در مقابل هر بیت شعر عمرو عاص او را لعنت کن." سپس تو نزد نجاشی رفتی و آن همه سعایت در حقّ بنی هاشم کردی ولی خداوند تو را تکذیب فرمود و ناامید بازگشتی. تو دشمن بنی هاشم در جاهلیّت و در عصر اسلام بودی.»

سپس رو به عقبه بن ابی معیط کرد و فرمود: «چگونه تو را سرزنش کنم بر دشنامی که به علی علیه السلام گفتی در حالی که علی علیه السلام تو را ۸۰ تازیانه زد و پدرت را به

امر جدّم کشت و جدّم او را به دستور خدا کشت چون اقدام به قتل آن حضرت کرده بود. جدّم شما را به آتش و پدرم به شمشیر و تازیانه حواله داد.

و امّا تو ای عتبه! که ما را به قتل عثمان متّهم می کنی؟ چرا خودت وقتی که دیدی در بستر همسرت بیگانه ای خفته است او را نکشتی و همسرت را هم بعد از آن عمل زشت و ناپسند طلاق نگفتی؟

و امّا تو ای اعور ثقیف! به چه دلیلی علی را سبّ می کنی؟ به خاطر این که از پیامبرصلی الله علیه وآله فاصله داشت؟ یا این که از روی ظلم حکومت نمود؟ یا این که دنیاطلب و شیفته مال دنیا بود؟ هر کدام از این ها را که بگویی مردم تو را تکذیب می کنند.

و امّا این که ما را از قتل ترساندی، مانند مثال پشه ای است که روی درخت خرمایی نشسته بود، هنگام بلند شدن به درخت گفت: "خودت را محکم بگیر که می خواهم بلند شوم." درخت خرما گفت: "من آمدن و نشستن تو را نفهمیدم تا چه رسد که از پرواز تو پروایی داشته باشم." ما از عداوت تو چیزی متوجّه نشدیم تا چه رسد به دشنام تو.» سپس از مجلس بیرون رفت. معاویه گفت: «به شما نگفتم که درباره او نمی توانید انصاف را رعایت کنید؟ به خدا قسم او با سخنانش خانه را تاریک کرد؛ دیگر در شما خیری نیست.»(۱)

آخرین کلمات امام مجتبی علیه السلام

حضرت امام حسین علیه السلام می فرماید: «برادرم امام مجتبی علیه السلام در آخرین ساعات عمر خویش قنبر را مأمور فرمود که محمّد بن علی (محمّد حنفیّه) را احضار کند. و چون محمّد حنفیّه حاضر شد، امام مجتبی علیه السلام پس از سلام، به او فرمود: "بنشین؛ حیف است که از سخنانی که به واسطه آن مرده زنده می شود و زنده می میرد محروم بمانی. کونوا اوعیه العلم و مصابیح الدّجی؛ در تیره گی ها و ظلمت ها ظرف دانش و

۱- ۴۳۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۲ / ۱۰۱، مقتل الحسین خوارزمی: ۱ / ۱۱۴، تذکره الخواص ابن جوزی / ۲۰۰، حیاه الامام الحسن قرشی: ۲ / ۲۹۷.

مصباح هدایت باشید. آیا نمی دانی که خداوند فرزندان ابراهیم را به عنوان ائمّه قرار داده و برخی از آنها را بر برخی برتری و فضیلت بخشیده، و به حضرت داود زبور را عنایت نموده و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را از بین آنان برگزیده است؟

ای محمّد بن علی! می ترسم که گرفتار حسادت گردی. خداوند کافران را به وصف حسد ذکر کرده است «کُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ»(۱). مبادا که شیطان بر تو مسلّط گردد."»

سپس جمله ای از حضرت امیرعلیه السلام نقل فرموده است: «من أحبّ أن یبرّنی فی الدّنیا و الآخره فلیبرّ محمّداً ولدی. هر کس که می خواهد به من در دنیا و آخرت نیکی کند، به فرزندم محمّد نیکی بنماید.»

سپس در مورد امامت حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: «حسین بن علی بعد از وفات من امام و وارث پیامبرصلی الله علیه وآله و پدر و مادرش می باشد و خدا محمّدصلی الله علیه وآله را، و محمّدصلی الله علیه وآله علیّ علیه السلام را، و علیّ علیه السلام من را و من هم حسین علیه السلام را برای امامت انتخاب نمودیم.»

محمّد حنفیّه عرض کرد: «تو امام و آقای من هستی و حسین اعلم و بردبارتر و نزدیک تر به پیامبرصلی الله علیه وآله است و قبل از آن که خلق گردد امام بوده و قبل از آن که به سخن بیاید وحی الهی را قرائت نموده است و اگر خداوند کسی را بهتر از محمّدصلی الله علیه وآله می دانست آن حضرت را انتخاب نمی کرد و آن حضرت نیز علی علیه السلام را و علی علیه السلام شما را و شما حسین علیه السلام را انتخاب نمی کردید. ما تسلیم و راضی به رضای حقّ و به آن که در مشکلات به او روی می آوریم هستیم.»(۲)

۱- (۴۳۱) بقره / ۱۰۹.

۲- (۴۳۲) با اندکی تلخیص از اعلام الوری طبرسی / ۲۱۷، اثبات الهداه: ۵ / ۱۶۵.

وظیفه حکومت از دیدگاه امام مجتبی علیه السلام

روزی معاویه به حضرت مجتبی علیه السلام عرض کرد: «در حکومت و زمامداری چه وظیفه ای بر عهده من گذاشته شده است؟» حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: «آنچه را که سلیمان پیغمبرعلیه السلام گفته است.»

معاویه عرض کرد: «مگر سلیمان چه گفته است؟» فرمود: «سلیمان به برخی از رجال حکومتش گفت: آیا می دانید چه وظیفه ای به عهده زمامدار است که اگر این وظائف را عملی کند هیچ گاه به وی زیانی نمی رسد و در پناه خداوند قرار می گیرد؟ آن وظائف عبارتند از:

۱- در پنهانی و آشکار از خدا بترسند و کاری که مقتضای فرمان الهی است انجام بدهند خواه مردم بدانند یا ندانند. ۲- به هنگام خشنودی یا غضب از دائره عدل قدم بیرون نگذارند. ۳- معیارهای اقتصادی را در فقر و ثروت مراعات نمایند. ۴- از تصرّفات غاصبانه پرهیز کنند. ۵ - اسراف و ولخرجی ننمایند.»(۱)

تفاوت دیدگاه امام مجتبی علیه السلام با جناب ابوذر

به حضرت مجتبی علیه السلام عرض کردند که: «ابوذرّ غفاری چنین اظهار نظر می کرد که: من فقر را از ثروت، و بیماری را از سلامتی بهتر دوست می دارم.»

حضرت فرمود: «خدا رحمت کند ابوذرّ را، ولی من نظر دیگری دارم و آن این که کسی که می داند و باور دارد که آنچه را خداوند اختیار کند به جا و رواست و می داند که پروردگار او حکیمانه کارها را ردیف می کند، تمام مسائل زندگی را به او واگذار می کند. پس هر چه خدا خواست همان نیکو و محبوب است نه آنچه که خود بخواهد.»(۲)

۱- ۴۳۳) صواعق ابن حجر / ۲۱۸ - ۲۴۰، تراث الأئمه / ۲۲۱.

۲- ۴۳۴) صواعق ابن حجر / ۲۱۸ - ۲۴۰، تراث الأئمه / ۲۲۵.

بازدید امام مجتبی علیه السلام از یک منزل

شخصی به حضرت مجتبی علیه السلام عرض کرد: «من یک منزل ساخته ام، دوست دارم که شما تشریف بیاورید و دعایی بفرمائید.» حضرت مجتبی علیه السلام وارد منزل او شد و دید که خانه با شکوه و بسیار جالب، و با شکل زیبایی بنا گردیده است. نگاهی به همه سوی آن منزل افکند و فرمود:

«أَخْرَبْتَ دارَکَ وَ عَمَرْتَ دارَ غَیْرِکَ. أَحَبَّکَ مَنْ فِی الْأَرْضِ وَ مَقَتَکَ مَنْ فِی السَّماءِ؛ خانه خود را خراب کردی و خانه دیگران را آباد نمودی. خاکیان تو را می ستایند و دوست می دارند ولی افلاکیان تو را با دیده خشم می نگرند.»(۱)

ادعیه و احراز امام حسن و امام حسین علیهما السلام

سیّد بن طاوس از امام حسن علیه السلام نقل نموده که آن حضرت این دعا را می خواند:

«اَللَّهُمَّ إِنَّکَ الْخَلَفُ مِنْ جَمِیعِ خَلْقِکَ، وَ لَیْسَ فِی خَلْقِکَ خَلَفٌ مِنْکَ، إِلهِی مَنْ أَحْسَنَ فَبِرَحْمَتِکَ، وَ مَنْ أَساءَ فَبِخَطِیئَتِهِ، فَلَا الَّذِی أَحْسَنَ اسْتَغْنی عَنْ رِفْدِکَ وَ مَعُونَتِکَ، وَ لَا الَّذِی أَساءَ اسْتَبْدَلَ بِکَ وَ خَرَجَ مِنْ قُدْرَتِکَ، إِلهِی بِکَ عَرَفْتُکَ، وَ بِکَ اهْتَدَیْتُ إِلی أَمْرِکَ، وَ لَوْلا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ ما أَنْتَ، فَیا مَنْ هُوَ هکَذا وَ لا هکَذا غَیْرُهُ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ ارْزُقْنِی الْإِخْلاصَ فِی عَمَلِی وَ السَّعَهَ فِی رِزْقِی. اللَّهُمَّ اجْعَلْ خَیْرَ عُمُرِی آخِرَهُ، وَ خَیْرَ عَمَلِی خَواتِمَهُ، وَ خَیْرَ أَیَّامِی یَوْمَ أَلْقاکَ، إِلهِی أَطَعْتُکَ - وَ لَکَ الْمَنُّ عَلَیَّ - فِی أَحَبِّ الْأَشْیاءِ إِلَیْکَ: الْإِیمانِ بِکَ، وَ التَّصْدِیقِ بِرَسُولِکَ، وَ لَمْ أَعْصِکَ فِی أَبْغَضِ الْأَشْیاءِ: الشِّرْکِ بِکَ وَ التَّکْذِیبِ بِرَسُولِکَ فَاغْفِرْ لِی ما بَیْنَهُما یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ، وَ یا خَیْرَ الْغافِرِینَ.»(۲)

سیّد بن طاوس نیز نقل نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام این دعا را تعلیم فرزند خود امام حسن علیه السلام نمود:

۱- ۴۳۵) الصّواعق المحرقه ابن حجر / ۲۱۸ - ۲۴۰، تراث الأئمه / ۲۳۳.

۲- ۴۳۶) مهج الدّعوات / ۱۷۸، بحارالأنوار: ۹۴ / ۱۹۰.

«یا عُدَّتِی عِنْدَ کُرْبَتِی، یا غِیاثِی عِنْدَ شِدَّتِی، وَ یا وَلِیِّی فِی نِعْمَتِی، یا مُنْجِحِی فِی حاجَتِی، یا مَفْزَعِی فِی وَرْطَتِی یا مُنْقِذِی مِنْ هَلَکَتِی، یا کالِئِی فِی وَحْدَتِی، اغْفِرْ لِی خَطِیئَتِی، وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی، وَ اجْمَعْ لِی شَمْلِی، وَ أَنْجِحْ لِی طَلِبَتِی، وَ أَصْلِحْ لِی شَأْنِی، وَ اکْفِنِی ما أَهَمَّنِی، وَ اجْعَلْ لِی مِنْ أَمْرِی فَرَجاً وَ مَخْرَجاً، وَ لا تُفَرِّقْ بَیْنِی وَ بَیْنَ الْعافِیَهِ أَبَداً ما أَبْقَیْتَنِی، وَ فِی الْآخِرَهِ إِذا تَوَفَّیْتَنِی بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ.»(۱)

سیّد بن طاوس نیز می فرماید: امام حسین علیه السلام این دعا را می خواند:

«اَللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ تَوْفِیقَ أَهْلِ الْهُدی، وَ أَعْمالَ أَهْلِ التَّقْوی، وَ مُناصَحَهَ أَهْلِ التَّوْبَهِ، وَ عَزْمَ أَهْلِ الصَّبْرِ، وَ حَذَرَ أَهْلِ الْخَشْیَهِ، وَ طَلَبَ أَهْلِ الْعِلْمِ، وَ زِینَهَ أَهْلِ الْوَرَعِ، وَ حَذَرَ أَهْلِ الْجَزَعِ، حَتّی أَخافَکَ، اَللَّهُمَّ مَخافَهً تَحْجُزُنِی عَنْ مَعاصِیکَ، وَ حَتّی أَعْمَلَ بِطاعَتِکَ عَمَلاً أَسْتَحِقُّ بِهِ کَرامَتَکَ، وَ حَتّی أُناصِحَکَ فِی التَّوْبَهِ خَوْفاً لَکَ، وَ حَتّی أُخْلِصَ لَکَ فِی النَّصِیحَهِ حُبّاً لَکَ، وَ حَتّی أَتَوَکَّلَ عَلَیْکَ فِی الْأُمُورِ حُسْنَ ظَنٍّ بِکَ، سُبْحانَ خالِقِ النُّورِ، وَ سُبْحانَ اللَّهِ الْعَظِیمِ وَ بِحَمْدِهِ.»(۲)

صاحب جنّات الخلود دعایی برای امام حسن علیه السلام به این عبارت نقل نموده است:

«یا شَدِیدَ الْقُوی وَ یا شَدِیدَ الْمِحالِ یا عَزِیزُ أَذْلَلْتَ بِعِزَّتِکَ جَمِیعَ مَنْ خَلَقْتَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اکْفِنِی مَؤُنَهَ فُلانٍ بِما شِئْتَ.» و به جای کلمه فلان، نام دشمن خود را ذکر کند، و خواندن آن پس از فریضه مغرب با خواندن دو رکعت نماز حاجت تأثیر عظیمی برای دفع دشمن دارد.

صاحب کتاب جنّات الخلود برای امام حسین علیه السلام نیز دعایی به این عبارت نقل نموده است:

«اَللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِکَلِماتِکَ وَ مَعاقِدِ عَرْشِکَ وَ سُکَّانِ سَماواتِکَ وَ أَرْضِکَ وَ أَنْبِیائِکَ وَ

۱- ۴۳۷) بحارالأنوار: ۹۴ / ۱۹۱ عن مهج الدّعوات / ۱۷۹.

۲- ۴۳۸) بحارالأنوار: ۹۴ / ۱۹۱ عن مهج الدّعوات / ۱۹۵.

رُسُـلِکَ أَنْ تَسْـتَجِیبَ لِی فَقَـدْ رَهِقَنِی مَـِنْ أَمْرِی عُسْـرٌ فَأَسْأَلُـکَ أَنْ تُصَـلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَـلَ لِی مِـنْ أَمْرِی یُسْراً.»(۱)

سپس گوید: خواندن این دعا بعد از هر نماز واجب، سبب فتح و فرج و پیروزی بر دشمن و سهولت امور و قضای دین و شرح صدر و تلقین شهادتین در هنگام مرگ و رفاقت با آن حضرت و همسایگی با او در بهشت خواهد بود.

ابن عبّاس می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به این کلمات تعویذ می نمود:

«أُعِیـذُکُما بِکَلِماتِ اللَّهِ التَّامَّهِ، مِنْ کُلِّ شَـیْطانٍ وَ هامَّهٍ وَ مِنْ کُلِّ عَیْنٍ لامَّهٍ.» و می فرمود: «این چنین پـدرم ابراهیم فرزنـدان خود اسماعیل و اسحاق را تعویذ می نمود.»(۲)

حرز امام حسین علیه السلام

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، یـا دائِمُ یـا دَیْمُومُ، یا حَیُّ یا قَیُّومُ، یا کاشِفَ الْغَمِّ یا فارِجَ الْهَمِّ، یا باعِثَ الرُّسُلِ، یا صادِقَ الْوَعْـدِ، اللَّهُمَّ إِنْ کانَ لِی عِنْدَکَ رِضْوانٌ وَ وُدٌّ فَاغْفِرْ لِی وَ مَنِ اتَّبَعَنِی مِنْ إِخْوانِی وَ شِـیعَتِی وَ طَیِّبْ ما فِی صُلْبِی بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِینَ.»(۳)

۱- ۴۳۹) بحارالأنوار: ۹۴ / ۲۶۵ عن مهج الدّعوات / ۱۳.

۲- ۴۴۰) بحارالأنوار: ۹۴ / ۱۹۶ عن الشّهید الأوّل.

۳- ۴۴۱) بحارالأنوار: ۹۴ / ۲۶۵ عن مهج الدّعوات / ۱۳.

اشعار مدح و مرثیه امام حسن علیه السلام

اشاره

ص :۳۰۵

مدح امام مجتبی علیه السلام

ای کمال حسن داور یا حسن

ای ز سر تا پا پیمبر یا حسن

ای به روی سینه ختم رسل

صورتت قرآن دیگر یا حسن

در شجاعت چون امیرالمؤمنین

از تو آید فتح خیبر یا حسن

پرورشگاه تو ای جانِ جهان

دامن زهرای اطهر یا حسن

جنگ عاشورا قیام کربلا

از تو آید چون برادر یا حسن

صلح تو یک کربلا خون و قیام

جنگ تو اعجاز حیدر یا حسن

بر دفاع دین حقّ این جنگ و صلح

هر دو با هم شد برابر یا حسن

مصطفی ختم رسل خوانده تو را

در قیام و صلح، رهبر یا حسن

صبر تو صبر امیرالمؤمنین

عزم تو میراث مادر یا حسن

سایه باب البقیعت بهر من

زآفتاب کعبه بهتر یا حسن

دور قبر بی چراغت روز و شب

می زند مرغ دلم پر، یا حسن

ای خوش آن زائر که در پشت بقیع

نیمه های شب زند در، یا حسن

ای که هر بیگانه و هر آشنا

داده دشنامت مکرّر یا حسن

ای که جای اشک چشم آسمان

در غمت افشانده اختر یا حسن

از مزار بی چراغت می دهی

نور بر دل ها سراسر یا حسن

روز محشر می شود با یاد تو

اشک چشم شیعه کوثر یا حسن

سوزهای مخفی و ناگفته ات

می زند بر سینه آذر یا حسن

دیده ای کز بهر تو گریان بود

نیست گریان روز محشر یا حسن

خون دل هایی که عمری خورده ای

از دهانت ریخت آخر یا حسن

بعد بابت بین مردم کس نبود

مثل تو بی یار و یاور یا حسن

قتل تو آن هم به دست همسرت

بود کی این گونه باور یا حسن

با چه جرمی بر تن مسموم تو

تیر کین بنشست تا پر، یا حسن

ص :۳۰۶

حقّ ذی القربی ادا شد تا تو را

تیر کین آمد به پیکر یا حسن

کاش می شد در کنار تربتت

می زدم بر سینه و سر یا حسن

تو کریم اهلبیتی از کرم

حاجت ما را بر آور یا حسن

روز محشر دست «میثم» را بگیر

ای که هستی دست داور یا حسن(۱)

مدح امام مجتبی علیه السلام

ای مظهر جمال جمیل خدا حسن

وی طلعت تو آینه کبریا حسن

خاك درِ تو کعبه عشّاق کوی حقّ

مهر رخ تو قبله اهل ولا حسن

پاسخ شنید از طرف ذات ذوالجلال

هر دل شکسته ای که تو را زد صدا حسن

آنجا که وهم را نبود راه هیچ گاه

دائم تو رهبری و توئی مقتدا حسن

از ماهیان بحر الی ساکنان عرش

گریند در غم تو به صبح و مسا حسن

با خنده دیده دوخت به روی تو فاطمه

با گریه بوسه زد به لبت مصطفی حسن

گردی گر از بقیعِ تو با خود برد نسیم

نبود عجب که زنده کند مرده را حسن

گرید به یاد غربت تو چشم اهل دل

سوزد چراغ قبر تو در قلب ما حسن

۱- ۴۴۲) نخل میثم.

گِرد حریم تو که درش بسته روز و شب

صف بسته اند سلسله انبیا حسن

صلح و ثبات و صبر تو گردید از ازل

بنیانگذار واقعه کربلا حسن

چشم زمانه بعد علی از تو در جهان

مظلوم تر ندیده به حقّ خدا حسن

ای چشم غیر بر کرمت، با کدام جرم

دشنام ها شنیده ای از آشنا حسن؟

آن خواست دست بسته برد سوی دشمنت

این یک فشرد بر روی پایت عصا حسن

این غم کجا برم که خطیبت به پیش رو

دشنام داد بر پدرت مرتضی حسن

این غم کجا برم که تو را یار آشنا

گردید مار و کشت به زهر جفا حسن

این غم کجا برم که پس از مرگ جای گل

باران تیر بر بدنت ریخت یا حسن

این غم کجا برم که برادر به دست خویش

بیرون کشید از بدنت تیرها حسن

تابوت و تن ز تیر، یکی گشت و زین الم

قد حسین همچو کمان شد دو تا حسن

گر جان شود جدا از تنش بر فراز دار

«میثم» نمی شود ز تو هرگز جدا حسن(1)

۱- ۴۴۳) نخل میثم: ۲ / ۲۵۵.

زبان حال امام حسن علیه السلام

عزیز فاطمه فرزند مصطفی حسنم

امام عالمم امّا غریب در وطنم

پس از علی که کسی مثل او ستم نکشید

ستم کشیده ترین رهبر زمانه منم

هزار بحر غم و غصه داشتم در دل

که گشت خون و برون ریخت آخر از دهنم

میان خلق به طاووس جنّتم مشهور

که جغد شوم غم، افکنده سایه در چمنم

کجا روم به که گویم که یار در خانه

فکنده شعله زهر جفا به جان و تنم

به جای گل که گذارند بر جنازه من

رسیده چوبه هفتاد تیر بر بدنم

نصیب من همه این بود در تمامی عمر

که بین جمع بسوزم چو شمع و دم نزنم

اگر چه نیست چراغی به تربتم روشن

به بزم اهل محبّت چراغ انجمنم

رواست بر جگر پاره پاره در محشر

شراره سر کشد از رشته رشته کفنم

به یاد غربت و مظلومیم پیمبر گفت:

که ماهیان همه گریند در غم حسنم

ز سوز «میثم» و فریاد شیعه شد تألیف

کتاب غربت و اندوه و غصّه و محنم(۱)

ای بقیع

ای مزار غریب چار امام

ای بهشت بقیع بر تو سلام

عطر گل های احمدی داری

لاله های محمّدی داری

داغ دل های ما نشانه توست

ای بسا دُرّ که در خزانه توست

چار خورشید را هم آغوشی

غرق نوریّ و باز خاموشی

خاک تو تربت ائمّه ماست

سند غربت ائمّه ماست

همه شب شمع انجمن داری

تو در آغوش خود حسن داری

شهر تو شهر سیّد الشّهداست

سرمه چشم اولیای خداست

۱- ۴۴۴) همان / ۲۵۶.

قبله جان ساجدین داری

در بغل زین العابدین داری

آن امامی که وقت راز و نیاز

گریه اش داد آبرو به نماز

دُرّ احمد به سینه گوهر توست

باقر اهل بیت در بر توست

این حریم امام ناطق ماست

این مزار امام صادق ماست

ای بقیعِ غریب راست بگو

تربت فاطمه کجاست بگو

ناله زن از جگر، بگو همه را

که کجا می زدند فاطمه را

تو بگو در کنار قبر رسول

چه کسی تازیانه زد به بتول

پُر کن از ناله دشت و صحرا را

جان زهرا! که کُشت زهرا را؟

تو بگو روی فاطمه نیلی است

تو بگو جای ضربت سیلی ست

گل نشکفته امید کجاست

تربت محسن شهید کجاست

در کجا شد زجور اهل فِتن

تیر باران تنِ امام حسن(۱)

ص :۳۱۰

۱- ۴۴۵) نخل میثم: ۴ / ۲۲۹.

رهبران

معصوم

امام حسین بن علی سیّد الشّهداعلیه السلام

اشاره

ص: ۳۱۱

ولادت امام حسین علیه السلام

امام حسـین علیه السـلام روز سه شنبه و یا پنج شنبه سوّم شعبان سال چهارم هجری به دنیا آمد.(۱) بعضی گفته اند: ولادت آن حضرت در پنجم شعبان سال چهارم هجرت بوده است.(۲) و بین او بین امام حسن علیه السلام فقط شش ماه فاصله بوده است.

از رسول خداصـلی الله علیه وآله روایت شده که روزی آن حضـرت پس از نماز ظهر جبرئیل علیه السـلام را دید و فرمود: «اللَّه أکبر.» پس جبرئیـل علیه السـلام بشـارت بازگشت جعفر بن ابی طالب علیهما السـلام را از حبشه به او داد، و چون [به شـکرانه آن] باز «اللَّه أکبر» گفت، جبرئیل علیه السلام بشارت ولادت امام حسـین علیه السـلام را به او داد و [به شکرانه آن] باز رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «اللَّه أکبر.»(۳)

روایت شـده که خداونـد متعـال رسول خودصـلی الله علیه وآله را نسـبت به حمـل امـام حسـین و ولادت او تبریک و تهنیت، و نسـبت به شـهادت و کشـته شدن او تسلیت داد، و چون این خبر به گوش فاطمه علیها السلام رسید و آزرده گردید، آیه شریفه «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً»(۴) نازل شد.(۵)

۱- ۴۴۶) مسار الشّیعه / ۶۱ ، مصباح المتهجّد / ۷۵۸. و هو المشهور بین عموم الشّیعه.

۲- ۴۴۷) ارشاد مفید: ۲ / ۲۷، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۷۶، مقاتل الطّالبیین / ۷۸، اسد الغابه: ۲ / ۱۸.

۳- ۴۴۸) جواهر الکلام: ۱۰ / ۴۰۹، بحارالأنوار: ۱۰۲ / ۲۵۱.

۴- ۴۴۹) أحقاف / ۱۵.

۵- ۴۵۰) مناقب ابن شهر آشوب: ۳ / ۲۰۹، بحارالأنوار: ۴۳ / ۲۵۳، أنوار البهیّه / ۴۳.

محدّث بزرگوار مرحوم حاج شیخ عبّاس قمّی می فرماید: از اخبار لوح ظاهر می شود که حضرت صدّیقه، فاطمه زهراعلیها السلام، هنگامی که از ولادت فرزند خود امام حسین علیه السلام اندوهگین شد، رسول خداصلی الله علیه وآله آن لوح معروف را به او داد تا خشنود گردد.

حدیث لوح فاطمه علیها السلام

حدیث لوح(۱) را مرحوم کلینی و صدوق از امام صادق علیه السلام نقل نموده اند که فرمود: «روزی پدرم به جابر بن عبداللّٰه انصاری فرمود: "مرا به تو نیازی است، هر وقت برای تو ممکن است بگو تا با تو خلوت کنم و نیاز خود را بگویم."

جابر عرض کرد: «هر وقت مایل باشید من آماده هستم." پس پدرم با او ملاقات نمود و به او فرمود: "ای جابر! قصّه لوحی که در دست مادرم فاطمه علیها السلام دیدی و به تو خبر داد که در آن چه چیزی نوشته شده است را برای من بگو."

جابر گفت: "به خدا سوگند، من گواهی می دهم که در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله من خدمت مادر شما حضرت فاطمه علیها السلام رسیدم و او را نسبت به ولادت امام حسین علیه السلام تبریک گفتم و دیدم که در دست او لوح سبزی بود که به گمانم از زمرّد بود و در آن نوشته ای سفید و نورانی همانند نور خورشید بود. پس من به او گفتم: پدر و مادرم فدای شما باد، این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند به پدرم اهدا نموده و در آن نام پدرم و شوهرم و نام این دو فرزندم و نام های اوصیای از فرزندانم نوشته شده است و آن را پدرم به من اهدا نموده تا مرا خشنود نماید."

سپس جابر گفت: "مادر شما آن لوح را به من داد و من آن را خواندم و از روی آن نسخه ای بازنویس کردم."»

امام صادق علیه السلام می فرماید: «پدرم به جابر فرمود: "آیا می توانی آن نوشته را حاضر کنی؟" جابر گفت: "آری." پس پدرم به خانه جابر رفت و جابر نوشته ای را

۱- ۴۵۱) کافی: ۱ / ۵۲۷ ، عیون اخبار الرّضا علیه السّلام: ۲ / ۴۸.

بیرون آورد و به پدرم نشان داد و گفت: "به خدا سوگند، در آن لوح این چنین نوشته شده بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، هذا كِتابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نُورِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ حِجابِهِ وَ دَلِيلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعالَمِينَ، عَظِّمْ يا مُحَمَّدُ أَسْمائِي وَ اشْكُرْ نَعْمائِي وَ لا تَجْحَدْ آلائِي، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا، قاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَ مُذِلُّ الظَّالِمِينَ وَ دَيَّانُ الدِّينِ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا، فَمَنْ رَجا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خافَ غَيْرَ عَذابِي [عدلی] عَذَّبْتُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ، فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيّاً فَأُكْمِلَتْ أَيَّامُهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيّاً وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِياءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِياءِ وَ أَكْرَمْتُكَ بِشِبْلَيْكَ بَعْدَهُ وَ بِسِبْطَيْكَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، فَجَعَلْتُ حَسَناً مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ وَ جَعَلْتُ حُسَيْناً خازِنَ وَحْيِي وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهادَةِ وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعادَةِ فَهُوَ أَفْضَلُ مَنِ اسْتُشْهِدَ وَ أَرْفَعُ الشُّهَداءِ دَرَجَةً عِنْدِي وَ جَعَلْتُ كَلِمَتِيَ التَّامَّةَ مَعَهُ وَ الْحُجَّةَ الْبالِغَةَ عِنْدَهُ، بِعِتْرَتِهِ أُثِيبُ وَ أُعاقِبُ أَوَّلُهُمْ:

عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيائِيَ الْماضِينَ وَ ابْنُهُ شَبِيهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدٌ الْباقِرُ لِعِلْمِي وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي، سَيَهْلِكُ الْمُرْتابُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأُكْرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ وَ لَأَسُرَّنَّهُ فِي أَشْياعِهِ وَ أَنْصارِهِ وَ أَوْلِيائِهِ، انْتَجَبْتُ بَعْدَهُ مُوسى وَ انْتَحَبْتُ بَعْدَهُ فِتْنَةٌ عَمْياءَ حِنْدِسٌ، لِأَنَّ خَيْطَ فَرْضِي [وصیّتی] لا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّتِي لا تَخْفى وَ أَنَّ أَوْلِيائِي لا يَشْقَوْنَ أَلا وَ مَنْ جَحَدَ واحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي، وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتابِي فَقَدِ افْتَرى عَلَيَّ وَ وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضاءِ مُدَّةِ عَبْدِي مُوسى وَ حَبِيبِي وَ خِيَرَتِي، [ألا] إِنَّ الْمُكَذِّبَ بِالثَّامِنِ مُكَذِّبٌ بِكُلِّ أَوْلِيائِي، وَ عَلِيٌّ وَلِيِّي وَ ناصِرِي، وَ مَنْ أَضَعُ عَلَيْهِ أَعْباءَ النُّبُوَّةِ وَ أَمْتَحِنُهُ بِالاضْطِلاعِ يَقْتُلُهُ عِفْرِيتٌ مُسْتَكْبِرٌ، يُدْفَنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَناهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأُقِرَّنَّ عَيْنَيْهِ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ وارِثُ عِلْمِي وَ مَعْدِنُ حُكْمِي وَ مَوْضِعُ سِرِّي وَ حُجَّتِي عَلى خَلْقِي، جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْواهُ وَ شَفَّعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ، وَ أَخْتِمُ بِالسَّعادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَلِيِّي وَ ناصِرِي، وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي، وَ أَمِينِي عَلى وَحْيِي، أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ

إلى سَبِيلِي، وَ الْخازِنَ لِعِلْمِيَ الْحَسَنَ، ثُمَّ أَكْمِلُ ذلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمالُ مُوسى وَ بَهاءُ عيسى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ، سَيَذِلُّ فِي زَمانِهِ أَوْلِيائِي وَ تَتَهادَوْنَ رُؤُوسَهُمْ كَما تُتَهادى رُؤُوسُ التُّرْكِ وَ الدَّيْلَم فَيُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجِلِينَ، تُصْبَغُ الْأَرْضُ بِدِمائِهِمْ، وَ يَفْشُو الْوَيْلُ وَ الرَّنِينَ فِي نِسائِهِمْ، أُولئِكَ أَوْلِيائِي حَقّاً بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمْياءَ حِنْدِسٍ، وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلازِلَ، وَ أَرْفَعُ الْآصارَ وَ الْأَغْلالَ أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ."»(۱)

نجات فطرس ملک به برکت امام حسین علیه السلام

قطب راوندی می گوید: هنگامی که امام حسین علیه السلام متولّد شد، خداوند به جبرئیل دستور داد تا با عدّه ای از ملائکه به زمین فرود آید و به رسول خداصلی الله علیه وآله تبریک و تهنیت بگوید. پس جبرئیل با جمعی از ملائکه هبوط نمود و در بین راه به جزیره ای برخورد نمود که در آن ملکی به نام فطرس بود و در اثر کوتاهی در انجام وظیفه بال هایش شکسته شده بود و در آن جزیره افتاده بود، و هفتصد سال بود که در آن جزیره خدا را عبادت می کرد، و چون جبرئیل علیه السلام را دید به او گفت: «کجا می روی؟» جبرئیل گفت: «نزد محمّدصلی الله علیه وآله می روم [تا او را نسبت به ولادت حسین علیه السلام تهنیت بگویم].»

فطرس گفت: «مرا با خود نزد او ببر، شاید او در حقّ من دعایی بکند.» و چون جبرئیل او را آورد و احوال او را برای رسول خداصلی الله علیه وآله گفت، رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «به او بگو: خود را [بال خود را] به این مولود بمالد.» و چون چنین کرد، خداوند در همان ساعت بال های او را به او باز گرداند و با جبرئیل به آسمان صعود نمود و ملائکه او را عتیق الحسین علیه السلام نامیدند.(۲)

۱- ۴۵۲) کمال الدّین ۱ / ۳۱۱، عیون اخبارالرّضا علیه السّلام: ۲ / ۴۸، کافی: ۱ / ۵۲۷ ، بحارالأنوار: ۳۶ / ۹۵.

۲- ۴۵۳) الخرائج و الجرائح: ۱ / ۲۵۳، بحارالأنوار: ۴۴ / ۱۸۲، أنوار البهیّه / ۴۴.

شهادت امام حسین علیه السلام

در کتاب مدینه المعاجز نقل شده که چون امام حسین علیه السلام به دنیا آمد، ملکی در آسمان باقی نماند مگر آن که خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و به آن حضرت تسلیت داد و از پاداش بزرگ رسول خداصلی الله علیه وآله و مقام والای او در قیامت خبر داد و پاداش زائر و گریه کننده بر مصایب امام حسین علیه السلام را نیز بیان نمود، و با همه این ها رسول خداصلی الله علیه وآله گریه می کرد و می فرمود: «خدایا، خوار کننده او را خوار کن و قاتل او را هلاک کن و او را به آرزوهای دنیایی او نرسان و در دوزخ او را معذّب نما.»(۱)

شیخ مفید می فرماید: امام حسین علیه السلام در روز شنبه دهم محرّم سال شصت و یک هجری بعد از نماز ظهر، مظلوم و تشنه در راه خدا به شهادت رسید. سنّ مبارک او هنگام شهادت پنجاه و هشت سال بود. هفت سال با رسول خداصلی الله علیه وآله زندگی نمود و سی و هفت سال با پدر خود امیرالمؤمنین علیه السلام و چهل و هفت سال با برادر خود امام حسن علیه السلام زندگی کرد و مدّت خلافت او بعد از امام حسن علیه السلام یازده سال بود.(۲)

مؤلّف گوید: ماجرای شهادت و مقتل امام حسین علیه السلام و سیره و اخلاق شریفه آن حضرت فراوان نوشته شده و ما نیز در کتاب «امام الشّهداء و سالار شهیدان» فضائل و اخلاق و امامت و شهادت و حوادث بعد از شهادت و اسارت اهل بیت آن حضرت و ماجرای توّابین و خروج مختار و مجازات یکایک قاتلین آن حضرت را به ترتیب حروف الفبا بیان نموده ایم و در پایان کتاب اشعاری نیز درباره ولادت و فضائل و مصائب آن حضرت به عربی و فارسی ذکر کرده ایم، و متون عربی مطالب فوق را نیز در پاورقی آوردیم تا همگان از آن استفاده کنند و نویسنده را نیز از دعای خیر خود بهره مند نمایند.

۱- ۴۵۴) مدینه المعاجز: ۳ / ۴۴۰، بحارالأنوار: ۴۴ / ۲۴۷، أنوار البهیّه / ۴۴.

۲- ۴۵۵) ارشاد مفید: ۲ / ۱۳۳، أنوار البهیّه / ۴۶.

گریه آدم علیه السلام بر امام حسین علیه السلام

در این جا به گوشه هایی از عظمت و بزرگی مصائب امام حسین علیه السلام اشاره می کنیم، به امید آن که دوستان این خانواده با خواندن آنها در مصائب آن حضرت فراوان گریه کنند و دری از بهشت به روی آنان گشوده شود.

علّامه مجلسی رحمه الله در کتاب بحار گوید: صاحب کتاب الدّر الثّمین در تفسیر آیه «فَتَلَقّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ»(۱) روایت نموده که آدم علیه السلام بر ساق عرش نام های پیامبر و ائمّه علیهم السلام را دید و جبرئیل [برای قبول شدن توبه او] به او تلقین نمود و گفت: «این چنین با خدای خود بگو:

یا حَمِیدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ، یا عالِی بِحَقِّ عَلِیٍّ، یا فاطِرُ بِحَقِّ فاطِمَهَ، یا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ مِنْکَ الْإِحْسانُ.» و چون نام حسین علیه السلام را به زبان جاری کرد و قلب او خاشع گردید و اشک او جاری شد به جبرئیل گفت: «برادر! نام پنجمی را که بردم قلبم شکست و اشکم جاری شد.» جبرئیل گفت:

«این فرزند تو مصیبتی پیدا می کند که همه مصائب دنیا مقابل آن کوچک است.» آدم علیه السلام گفت: «مصیبت او چگونه است؟» جبرئیل گفت:

«یُقْتَلُ عَطْشاناً غَرِیباً وَحِیداً فَرِیداً، لَیسَ لَهُ ناصِرٌ وَ لا مُعِینٌ، وَ لَوْ تَراهُ یا آدَمُ وَ هُوَ یَقُولُ: واعَطَشاهُ، واقِلَّهَ ناصِراهُ، حَتّی یَحُولَ الْعَطَشُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ السَّماءِ کَالدُّخانِ، فَلَمْ یُجِبْهُ أَحَدٌ إِلّا بِالسُّیُوفِ، وَ شُرْبِ الْحُتُوفِ، فَیُذْبَحُ ذَبْحَ الشّاهِ مِنْ قَفاهُ، وَ یَنْهَبُ رَحْلَهُ أَعْداؤُهُ، وَ تُشْهَرُ رُؤُسُهُمْ هُوَ وَ أَنْصارُهُ فِی الْبُلْدانِ، وَ مَعَهُمُ النِّسْوانُ، کَذلِکَ سَبَقَ فِی عِلْمِ الْواحِدِ الْمَنّانِ.» فَبَکی آدَمُ وَ جَبْرَئِیلُ بُکاءَ الثَّکْلی.

یعنی: «او را با لب تشنه می کشند، در حالی که غریب و تنها و بدون یاور و معین خواهد شد. ای کاش، تو، ای آدم! او را می دیدی که می گوید: "واعطشاه واقلّه

۱- ۴۵۶) بقره / ۳۷.

ناصـراه." و عطش او بـه قـدری شدیـد می شـود که دودی بین او و بین آسـمان قرار می گیرد و چشم او جـایی را نمی بینـد و احـدی به او جواب نمی دهد [و او را یاری نمی کند] مگر با شمشـیرها. تا این که او را مانند گوسـفندی از قفا سـر می برند و خیمه های او را غارت می کننـد و سـر مبارك او و یاران او را همراه با اهل بیت او در شـهرها می گرداننـد و به مردم نشان می دهند، و این چنین در علم خدای منّان گذشته است.» پس آدم و جبرئیل در مصیبت او مانند مادر بچّه مرده گریه کردند.(۱)

بازگشت اسرای اهل بیت علیهم السلام از شام به مدینه

مرحوم سیّد بن طاووس در کتاب لهوف می گوید: هنگامی که عیال و اهل بیت امام حسـین علیه السلام از شام بازگشتند و به عراق رسـیدند، به راهنمـای قـافله گفتنـد: «مـا را از راه کربلاـ حرکت بـده.» و چون به محـلّ شـهادت امام حسـین علیه السـلام رسـیدند، جابر بن عبـداللّه انصاری و عـدّه ای از بنی هاشم و یکی از اهل بیت رسول خداصـلی الله علیه وآله را دیدند که برای زیارت قبر امام حسـین علیه السلام آمده بودند و در یک ساعت همدیگر را ملاقات کردند و صدای گریه و ماتم آنان بلند شد و همگی پریشان شدنـد و بر سـر و صورت لطمه زدنـد و مجلس عزا و ماتم برپا کردنـد و جگرهای آنان از این مصـیبت کباب شد و زن های اطراف کربلا نزد آنان جمع شدند و چند روز اقامه عزا نمودند و سپس به

---

۱ – ۴۵۷) فی البحـار: روی صـاحب «الـدّرّ الثّمین» فی تفسـیر قـوله تعـالی: «فتلقّی آدم من ربّه کلمـات فتـاب علیه إنّه هو التّوّاب الرّحیم»، أنّه [یعنی آدم علیه السّـلام] رأی فی ساق العرش أسـماء النّبیّ و الأئمّه علیهم السّـلام فلقّنه جبرئیل: قل: «یا حمیـد بحقّ محمّـد، یـا عـالی بحقّ علیّ، یـا فـاطر بحقّ فـاطمه، یا محسن بحقّ الحسن و الحسـین و منک الإحسان»، فلمّا ذکر الحسـین سالت دموعه و انخشع قلبه، و قـال: «یا أخی جبرئیل! فی اسم الخامس ینکسـر قلبی و تسـیل عبرتی؟» قال جبرئیل: «ولـدک هـذا یصاب بمصـیبهٍ تصـغر عنـدها المصائب.» فقال: «یا أخی و ما هی؟» قال: «یقتل عطشاناً غریباً فریداً، لیس له ناصـر و لا معین، و لو تراه یا آدم و هو یقول: "واعطشاه، واقلّه ناصـراه"، حتّی یحول العطش بینه و بین السّماء کالدّخان، فلم یجبه أحد إلّا بالسّیوف، و شرب الحتوف، فیذبـح ذبـح الشّاه من قفاه، و ینهب رحله أعـداؤه، و تشـهر رؤسـهم هو و أنصاره فی البلدان، و معهم النّسوان، کذلک سبق فی علم الواحد المنّان.» فبکی آدم و جبرئیل بکاء الثّکلی. بحار: ۴۴ / ۲۴۵.

طرف مدینه آمدند.

بشیر بن جذلم می گوید: چون نزدیک مدینه رسیدیم، حضرت زین العابدین علیه السلام پیاده شد و بار خود را پایین آورد و خیمه ای برپا نمود و زن ها را نیز پیاده نمود و به من فرمود: «ای بشیر! خدا پدر تو را رحمت کند، او مرد شاعری بود، آیا تو نیز توانایی شعر [گفتن] داری؟» گفتم: «آری، من نیز شاعر هستم.»

فرمود: «پس داخل مدینه شو و خبر شهادت پدرم را به اهل مدینه برسان.» بشیر می گوید: من بر اسب خود سوار شدم و با سرعت خود را به مدینه رساندم و چون به مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدم، صدای من به گریه بلند شد و گفتم:

یا أهل یثرب لا مقام لکم بها

قتل الحسین فادمعی مدرار

الجسم منه بکربلاء مضرّج

و الرّأس منه علی القناه یدار

سپس گفتم: «اکنون حضرت زین العابدین با خواهران و عمّه های خود از اسارت بازگشته و نزدیک مدینه رسیده اند، و آن حضرت مرا فرستاده تا شما را از ورود آنان آگاه سازم. پس همه زن های مدینه بیرون آمدند و بر سر و صورت زدند و صدای گریه و واویلا از آنان بلند شد که من تاکنون چنین روز مصیبت بار و تلخی را در مدینه ندیده بودم.

و از کنیزی شنیدم که برای امام حسین علیه السلام نوحه می خواند و می گفت:

نعی سیّدی ناع نعاه فأوجعا

و أمرضنی ناعٍ نعاه فأفجعا

فعینَیَّ جودا بالدّموع و أسکبا

وجودا بدمعٍ بعد دمعکما معا

علی من دهی عرش الجلیل فزعزعا

فأصبح هذا المجد و الدّین أجدعا

علیّ بن نبیّ اللّه و ابن وصیّه

و إن کان عنّا شاحط الدّار أشسعا

آن کنیز سپس به من گفت: «تو حزن ما را در مصیبت اباعبداللّٰه علیه السلام تازه کردی و نمک بر زخم های ما پاشیدی، تو کیستی، خدا تو را رحمت کند؟» گفتم: «من بشیر بن جذلم هستم و مولای من حضرت علیّ بن الحسین علیه السلام مرا فرستاده و او اکنون با عیال و زنان [و فرزندان]اباعبداللّٰه در خارج مدینه هستند.» پس همه آنان به طرف

قافله اسرا دویدند و قبل از من خود را به آنان رساندند.

من نیز بر اسب خود سوار شدم و چون به آنان رسیدم، دیدم جمعیّت آنان همه جا را پر کرده است. پس از اسب خود پیاده شدم و خود را به خیمه زین العابدین علیه السلام رساندم و دیدم آن حضرت از شدّت گریه با دستمالی اشک چشمان خود را پاک می کند. پس خادمی برای آن حضرت صندلی آماده کرد و امام علیه السلام بر روی آن نشست، امّا گریه او را مهلت نمی داد و صدای مردم به گریه بلند شده بود و زن ها ناله می زدند و مردم از اطراف می آمدند و آن حضرت را تسلیت می دادند و من دیدم که در خیمه زین العابدین علیه السلام ضجّه و شیون بلند شد. امام علیه السلام با دست مبارک خود اشاره نمود و فرمود:

«ساکت باشید!» پس همه آنان ساکت شدند و امام علیه السلام فرمود: «اَلْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ، بارِئِ الْخَلائِقِ أَجْمَعِینَ الَّذِی بَعُدَ فَارْتَفَعَ...»

تا این که فرمود: «ای مردم! خداوند ما را به مصائب بزرگی مبتلا نمود و شکاف بزرگی بر پیکره اسلام وارد شد. [پدرم] امام حسین و عترت اوعلیهم السلام کشته شدند و زنان و فرزندان کوچک او اسیر گردیدند و سر مبارک پدرم را بالای نیزه بردند و در شهرها گرداندند و این مصیبتی بود که مثل و مانند نداشت.

ای مردم! بعد از شهادت پدرم کدام یک از شما می توانید شاد باشید؟ و کدام چشمی می تواند از گریه بر او خودداری کند؟ همانا آسمان های هفتگانه و ارکان آنها و دریاها و زمین و اشجار و ماهیان دریاها و امواج آنها و ملائکه مقرّبین خدا و همه اهل آسمان ها بر او گریستند.

ای مردم! کدام قلبی در مصیبت او پاره نمی شود؟ و کدام دلی به او توجّه نمی کند؟ و کدام گوشی طاقت دارد که چنین ثلمه ای را در اسلام بشنود؟

ای مردم! ما را آواره کردند و از خانه و کاشانه خود طرد نمودند و از شهرهایمان دور کردند، گویی ما اولاد ترک و کابل بودیم، در حالی که نه جرمی را مرتکب شده بودیم و نه عمل خلافی را انجام داده بودیم و نه ضربه ای به اسلام وارد کرده بودیم.

و این چیزی است که در دنیا سابقه نداشته است. به خدا سوگند، اگر جدّ ما به جای سفارش به نیکی، به این مردم فرموده بود: با ما به جنگ برخیزند و ما را بکشند بیش از این نمی کردند. فإنّا للّه و إنّا إلیه راجعون. حقّاً این مصیبت بزرگ و دردناک و فجیع و سخت و تلخ و خطرناک بود. و ما آن را به حساب خدا و در راه او می پنداریم و انتقام از آن را به او وامی گذاریم. همانا او عزیز و صاحب انتقام است.»(۱)

گریه های حضرت زین العابدین علیه السلام پس از شهادت پدر

مرحوم سیّد بن طاووس سپس از امام صادق علیه السلام روایت می کند که حضرت زین العابدین علیه السلام چهل سال برای پدر خود گریه کرد و در آن مدّت شب ها به عبادت [مشغول] بود و روزها روزه می گرفت و چون هنگام افطار غلام او آب و غذا مقابل آن حضرت می گذارد و می گفت: «ای مولای من! افطار بکنید.» امام علیه السلام می فرمود:

«فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله گرسنه و تشنه کشته شد!» و این سخن را با اشک چشم خود تکرار می کرد و غذای او با اشک چشم او آمیخته می شد و این چنین بود تا به لقای خدا پیوست.(۲)

گریه بر امام حسین علیه السلام در سخنان امام رضاعلیه السلام

مرحوم صدوق در کتاب عیون از ریّان بن شبیب نقل نموده که گوید: من در روز اوّل محرّم خدمت حضرت رضاعلیه السلام رسیدم. امام علیه السلام به من فرمود: «ای پسر شبیب! آیا امروز روزه گرفته ای؟» گفتم: «خیر.» فرمود: «این روز، همان روزی است که حضرت زکریّاعلیه السلام دعا نمود و از خدا درخواست فرزند کرد و گفت: «رَبِّ هَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمیعُ الدُّعاءِ»(۳)، و خداوند دعای او را مستجاب نمود و به ملائکه دستور داد در محراب به او بگویند: «وَ هُوَ قائِمٌ یُصَلّی فِی الْمِحْرابِ أَنَّ اللَّهَ

۱- ۴۵۸) بحارالأنوار: ۴۵ / ۱۴۹، لهوف / ۱۷۷ - ۱۸۲.

۲- ۴۵۹) همان.

۳- ۴۶۰) آل عمران / ۳۸.

یُبَشِّرُکَ بِیَحْیی». پس هر که این روز را روزه بگیرد و دعا کند، خداوند دعای او را مستجاب خواهد نمود، همان گونه که دعای زکریّاعلیه السلام را مستجاب نمود.»

سپس فرمود: «ای پسر شبیب! ماه محرّم ماهی بود که اهل جاهلیّت ظلم و قتال را در آن حرام می دانستند و حرمت آن را حفظ می کردند، امّا این امّت حرمت این ماه و حرمت پیامبر خود را حفظ نکرد و در این ماه ذرّیّه پیامبر خود را کشت و زن ها و اهل بیت او را اسیر نمود و خیمه های آنان را غارت کرد. پس خدا هرگز نیامرزد آنان را.

ای پسر شبیب! اگر خواستی برای چیزی گریه کنی [اوّل] برای حسین بن علیّ بن ابی طالب علیهم السلام گریه کن؛ چرا که مردم کوفه او را همانند گوسفندی که سر می برند سر بریدند و هیجده نفر از مردان بنی هاشم را نیز با او کشتند که روی زمین مثل و مانندی برای آنان نبود.»

آن گاه فرمود: «همانا آسمان های هفتگانه و همه نقاط زمین برای امام حسین علیه السلام گریه کردند. و چهار هزار از ملائکه برای یاری او فرود آمدند و به آنان اجازه کمک و یاری داده نشد و آنان تا زمان قیام حضرت مهدی علیه السلام گرد قبر او پریشان و غبارآلود خواهند ماند و شعار آنان "یا لثارات الحسین" است و از یاران امام زمان می باشند.»

سپس فرمود: «ای پسر شبیب! پدرم از پدرش، از جدّش امام باقرعلیه السلام نقل نمود که چون جدّم امام حسین علیه السلام کشته شد آسمان خون و خاک قرمز بارید.

ای پسر شبیب! اگر برای حسین علیه السلام گریه کنی تا اشک تو بر صورت تو جاری شود، خداوند گناهان کوچک و بزرگ و کم و زیاد تو را می بخشد.

ای پسر شبیب! اگر دوست می داری که چون خدا را ملاقات کنی گناهی بر تو نباشد، امام حسین علیه السلام را زیارت کن.

ای پسر شبیب! اگر دوست می داری که در غرفه های بهشتی هم نشین رسول خداصلی الله علیه وآله باشی، به قاتلین امام حسین علیه السلام لعنت کن.

ای پسر شبیب! اگر دوست می داری خداوند همان پاداشی که به شهدای کربلا

داده است را به تو نیز بدهد، هرگاه به یاد کربلا و شهدای کربلا افتادی بگو: "یا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِیماً"؛ [یعنی: ای کاش، من نیز همراه یاران امام حسین علیه السلام می بودم و به چنین رستگاری و سعادتی می رسیدم].

ای پسر شبیب! اگر دوست می داری که در مقامات و درجات بهشتی با ما باشی، برای حزن و اندوه ما محزون و اندوهگین باش و برای شادی و مسرّت ما نیز شاد و مسرور باشد. و بر تو باد به محبّت و ولایت ما؛ چرا که اگر کسی در این دنیا سنگی را دوست بدارد در قیامت با آن سنگ محشور خواهد شد.»(۱)

مدینه در عزای امام حسین علیه السلام

صاحب کتاب وسیله النّجاه از شبیر بن حزام نقل کرده که گوید: محمّد بن حنفیّه خبر از شهادت امام حسین علیه السلام نداشت و چون صداهای شیون و گریه اهل مدینه [پس از اعلان بشیر بن جذلم] را شنید گفت: «به خدا سوگند، من چنین زلزله ای را جز در وقت رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله نشنیده بودم.» پس از کسی سؤال کرد: «مگر چه حادثه ای رخ داده است؟» و احدی جرأت نمی کرد خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به او بدهد؛ چرا که او مریض بود و مریضی، او را از پای درآورده بود و خطر مرگ برای او وجود داشت. تا این که اصرار کرد و یکی از غلامان او به او گفت:

«فدای تو بشوم! برادرت حسین علیه السلام را [اهل کوفه دعوت کردند] و چون به کوفه رسید، به او خیانت نمودند و پسر عمّ او مسلم بن عقیل را کشتند و اکنون او با اهل بیت خود سالم به مدینه بازگشته است.»

محمّد گفت: «پس چرا او به دیدن من نمی آید؟» گفتند: «او منتظر قدوم تو است.» پس محمّد بن حنفیّه با ناتوانی برخاست و پیاپی زمین می خورد و می گفت: «لا حول و لا قوّه إلّا باللّه العلیّ العظیم.» تا این که در قلب خود احساس مصیبت کرد

۱- ۴۶۱) عیون اخبار الرّضا: ۲ / ۲۶۹، بحارالأنوار: ۴۴ / ۲۸۶.

و گفت: «به خدا سوگند من مصائب آل یعقوب را احساس می کنم.»

سپس گفت: «برادرم و میوه دلم حسین کجاست؟» و نمی دانست که او شهید شده است. پس به او گفتند: «برادر تو بیرون مدینه است.» پس او را سوار بر مرکب نمودند و غلامان و خدّام او را به خارج مدینه بردند و چون چشم او به پرچم های سیاه افتاد، گفت: «این پرچم ها برای چیست؟ به خدا سوگند، برادرم را بنی امیّه کشته اند». سپس ناله شدیدی زد و از مرکب پایین افتاد و غش نمود.

پس یکی از غلامان نزد حضرت زین العابدین علیه السلام رفت و گفت: «عموی خود را دریاب که نزدیک است جان از بدن او جدا شود.» پس حضرت زین العابدین علیه السلام که در حال گریه و اشک بر پدر خود بود، نزد عموی خود آمد و سر او را به دامن گرفت و چون محمّد بن حنفیّه به هوش آمد، صدا زد: «ای فرزند برادر! برادرم و نور چشمم حسین چه شد؟» حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود:

«عموجان! مرا یتیم کردند [و مردان ما را کشتند] و کسی با من بازنگشت مگر زن ها که با پریشانی و چشم های گریان و... بازگشتند. ای عمو! ای کاش بودی و می دیدی که برادر تو هر چه استغاثه نمود و از مردم طلب یاری کرد کسی به فریاد او نرسید تا این که او را با لب تشنه کشتند.» پس محمّد حنفیّه فریادی زد و بیهوش گردید و چون به هوش آمد، گفت:

«ای فرزند برادر! مرا از ماجرای مصیبت وارده آگاه ساز.» پس امام علیه السلام با چشم گریان مصائب کربلا را برای او توضیح می داد و اشک می ریخت تا این که تاب او تمام شد و دیگر قدرتی برای گفتن و شنیدن نبود، و چیزی نگذشت که زن های مدینه رسیدند و با زن های اسرا ملاقات کردند و آن قدر گریه و شیون زیاد شد که نزدیک بود سنگ ها را متلاشی سازد.

در کتاب منتخب آمده که امّ کلثوم، هنگامی که با چشم گریان وارد مدینه شد، گفت:

مدینه جدّنا لا تقبلینا

فبالحسرات و الأحزان جئنا

ألا فأخبر رسول اللّه عنّا

بأنّا قد فجعنا فی أخینا

و إنّ رجالنا بالطفّ صرعی

بلا رأس و قد ذبحوا البنینا

وأخبر جدّنا أنّا أسرنا

و بعد الأسر یا جدّا سبینا

و رهطك یا رسول اللّه أضحوا

عرایا بالطّفوف مسلّبینا

و قد ذبحوا الحسین و لم یراعوا

جنابك یا رسول اللّه فینا

فلو نظرت عیونك للأساری

علی أقتاب الجمال محملینا

رسول اللّه بعد الصّون صارت

عیون النّاس ناظرةً إلینا

و كنت تحوطنا حتّی تولّت

عیونك ثارت الأعداء علینا

أفاطم لو نظرتِ إلی السّبایا

بناتك فی البلاد مشتّتینا

أفاطم لو نظرتِ إلی الحیاری

و لو أبصرت زین العابدینا

أفاطم لو رأتینا سهاری

و من سهر اللیالی قد عمینا

أفاطم ما لقیتی من عداکِ

و لا قیراط ممّا قد لقینا

فلو دامت حیاتک لم تزالِ

إلی یوم القیامه تندبینا

و عرّج بالبقیع وقف و نادِ

أیا ابن حبیب ربّ العالمینا

و قل یا عمّ یا حسن المزکّی

عیال أخیک أضحوا ضائعینا

أیا یا عمّاه إنّ أخاک أضحی

بعیداً عنک بالرّمضا رهینا

بلا رأس تنوح علیه جهراً

طیور و الوحوش الموحشینا

و لو عاینت یا مولای ساقوا

حریماً لا یجدن لهم معینا

علی متن النیاق بلا وطاء

و شاهدت العیال مکشّفینا

مدینه جدّنا لا تقبلینا

فبالحسرات و الأحزان جئنا

خرجنا منک بالأهلین جمعاً

رجعنا لا رجال و لا بنینا

و کنّا فی الخروج بجمع شمل

رجعنا حارسین مسلّبینا

و کنّا فی أمان اللَّه جهراً

رجعنا بالقطیعه خائفینا

و مولانا الحسین لنا أنیس

رجعنا و الحسین به رهینا

ص :۳۲۶

فنحن الضائعات بلا كفيل

و نحن النّائحات على أخينا

و نحن السّائرات على المطايا

نشال على جمال المبغضينا

و نحن بنات يس و طه

و نحن الباكيات على أبينا

و نحن الطّاهرات بلا خفاء

و نحن المخلصون المصطفونا

و نحن الصّابرات على البلايا

و نحن الصّادقون النّاصحونا

ألا يا جدّنا قتلوا حسيناً

و لم يرعوا جناب اللّه فينا

ألا يا جدّنا بلغت عدانا

مناها و اشتفى الأعداء فينا

لقد هتكوا النّساء و حمّلوها

على الأقتاب قهراً أجمعينا

و زينب أخرجوها من خباها

و فاطم والهٌ تبدى الأنينا

سكينه تشتكى من حرّ و جد

تنادى: الغوث ربّ العالمينا

و زین العابدین بقید ذلّ

و راموا قتله أهل الخؤونا

فبعدهم علی الدّنیا تراب

فکأس الموت فیها قد سقینا

و هذی قصّتی مع شرح حالی

ألا یا سامعون ابکوا علینا

راوی می گوید: و امّا زینب علیها السلام چون نزدیک مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله رسید، دو دست خود را بر دو ستون در گذارد و صدا زد: «یا جدّا! من خبر شهادت برادرم حسین را آورده ام.» و صدای گریه و ناله او بلند شد، ناگهان از قبر رسول خداصلی الله علیه وآله نیز ناله سوزناکی بلند شد و صدای گریه و ضجّه مردم بالا رفت. و هر گاه چشم زینب علیها السلام به زین العابدین علیه السلام می افتاد، اندوه او تازه می شد و پریشان می گردید.(۱)

راوی می گوید: اشعار امّ کلثوم تمام نشده بود که زن و مرد مدینه با گریه و ناله گرد آنان جمع شدند و به آنان سلام می کردند و آنها مشغول گریه و شیون بودند.

صاحب کتاب وفیات الأئمّه در پایان اشعار فوق می گوید: به نظر می رسد که

۱- ۴۶۲) وسیله البغاه / ۲۷۸، بحارالأنوار: ۴۵ / ۱۹۷، ینابیع المودّه: ۳ / ۴۲۲، نور العین / ۷۲، الأئمه / ۴۶۲، عوالم الإمام الحسین علیه السّلام / ۴۲۲.

زینب علیها السلام بعد از شهادت برادر خود همواره گریان و شکسته دل و کمرخمیده بود و گویا می فرمود:

یا غائباً عن أهله أتعود أم

تبقی إلی یوم المعاد مغیبا

یا لیت غائبنا یعود لأهله

فنقول أهلًا بالحبیب و مرحبا

لو کان مجروحاً لعولج جرحه

کیف العلاج و نور بهجته خبا

و در کتاب خرائج و جرایج نقل شده که حاملین سرهای شهدا در بین راه چون به دیر راهب رسیدند و کنار دیر برای خوردن غذا نشستند دیدند دستی ظاهر شد و به دیوار دیر نوشت:

أترجو أمّه قتلت حسیناً

شفاعه جدّه یوم الحساب

و چون خواستند آن را بگیرند پنهان گردید و چون به جای خود بازگشتند باز نوشت:

فلا واللّه لیس لهم شفیع

و هم یوم القیامه فی العذاب

و چون باز خواستند آن را بگیرند پنهان شد و چون به جای خود بازگشتند نوشت:

و قد قتلوا الحسین بحکم جورٍ

و خالف حکمهم حکم الکتاب

و سپس قصّه راهب را نقل می نماید.(۱)

مؤلّف گوید: ما قصّه دیر راهب را در کتاب «امام الشّهدا» بیان کرده ایم مراجعه شود.

پاداش اقامه عزا و ذکر مصائب امام حسین علیه السلام

امـام صادق علیه السـلام به یکی از اصـحاب خود به نام فضـیل فرمود: «شـما مجالس برپا می کنیـد و از ما سـخن می گوییـد؟» فضیل می گوید: من گفتم: «فدای شما شوم! آری،

۱- ۴۶۳) خرائج: ۲ / ۵۷۹ .

ما برای شما مجالس [عزا] برپا می کنیم.» فرمود: «من این مجالس را دوست می دارم، بر شما واجب است که امر ما را احیا کنید [و سخن ما را به گوش مردم برسانید]. خدا رحمت کند کسانی را که امر ما را زنده می کنند [و مکتب و مرام ما را بر مردم روشن و آشکار می سازند و معارف و احکام دین را به آنان یاد می دهند].»

سپس فرمود: «ای فضیل! کسی که نام ما را ببرد و یا نام ما نزد او برده شود و برای مصائب ما از چشم او به اندازه بال مگسی اشک خارج شود، خداوند گناهان او را می بخشد و لو بیشتر از کف روی دریا باشد.»(۱)

عبّاد بن کثیر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «من با یکی از قصّه گوهای دروغ پرداز برخورد کردم که به اطرافیان خود می گفت: "این مجلسی است که هر که در آن بنشیند، شقی و بدبخت نمی شود."» امام علیه السلام فرمود: «هرگز و هرگز چنین نیست. او غلط گفته؛ جایگاه او حفره است [حفره محلّ اجتماع غایط را گویند و یا مقصود امام علیه السلام از حفره، گودال جهنّم است].»

سپس فرمود: «خداوند ملائکه ای دارد، غیر از ملائکه نویسنده اعمال. هنگامی که آنان می بینند عدّه ای در مجلسی جمع شده اند و نام محمّد و آل محمّدعلیهم السلام را می برند [و سخن از فضائل و مصائب و احادیث آن ها می گویند]، به یکدیگر می گویند: "بایستید که به حاجت خود رسیدید." پس در آن مجلس می نشینند و همانند اهل آن مجلس از سخنان گوینده استفاده می کنند [و به فضائل و مصائب و فرموده های اولیای خدا گوش فرا می دهند]، و هنگامی که اهل آن مجلس متفرّق می شوند، مریض های آنان را عیادت می کنند و امواتشان را تشییع می نمایند و از غایب آنان دلجویی می کنند؛ و این است آن مجلسی که اگر کسی در آن بنشیند شقیّ

۱- ۴۶۴) فی البحار عن قرب الإسناد عن الأزدی عن أبی عبداللّه علیه السّلام قال: قال لفضیل: «تجلسون و تحدّثون؟» قال: «نعم جعلت فداک»، قال: «إنّ تلک المجالس أحبّها، فأحیوا أمرنا یا فضیل، فرحم اللّه من أحیا أمرنا، یا فضیل من ذکرنا أو ذکرنا عنده فخرج من عینه مثل جناح الذّباب، غفر اللّه له ذنوبه، و لو کانت اکثر من زبد البحر.» بحارالأنوار: ۷۱ / ۳۵.

و بدبخت نمی شود.»(۱)

امام صادق علیه السلام در سخن دیگری نیز فرمود: «گروهی از ملائکه هستند که چون می بینند یک نفر و یا دو نفر و یا سه نفر در مجلسی نشسته اند و فضائل [و مصائب]آل محمّدعلیهم السلام را می گویند، به همدیگر می گویند: "آیا نمی بینید این ها با جمعیّت اندک خود و دشمنان فراوانی که دارند فضائل آل محمّدعلیهم السلام را می گویند؟" پس گروه دیگری از ملائکه می گویند: "این [توفیق] فضل الهی است که خداوند به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است."»(۲)

امام حسین علیه السلام در کتب اهل تسنّن

۱- رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «حُسَیْنٌ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ حُسَیْنٍ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَیْناً، حُسَیْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْباطِ.»

یعنی: «حسین از من است و من از حسین هستم. خداوند دوست می دارد کسی را که حسین را دوست بدارد و حسین سبطی از اسباط است.»

۲- رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «حُسَیْنٌ مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُ، هُوَ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْباطِ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَیْناً، إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ سَیِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّه.»

یعنی: «حسین از من است و من از حسین هستم. حسین یکی از اسباط است. خداوند دوست می دارد کسی را که حسین را دوست بدارد، حسن و حسین دو

۱- ۴۶۵) فی الکافی عن عبّاد بن کثیر، قال: قالت لأبی عبداللَّه علیه السّلام: «إنّی مررت بقاصٍ و هو یقول: هذا المجلس [الّذی] لا یشقی به جلیس»، قال: فقال أبو عبداللَّه علیه السّلام: «هیهات هیهات، أخطأت أستاهم الحفره؛ إنّ للَّه ملائکهً سیّاحین، سوی الکرام الکاتبین، فإذا مرّوا بقوم یذکرون محمّداً و آل محمّد (صلوات اللَّه علیهم اجمعین) قالوا: قفوا فقد أصبتم حاجتکم، فیجلسون، فیتفقّهون معهم فإذا قاموا، عادوا مرضاهم، و شهدوا جنائزهم، و تعاهدوا غائبهم، فذلک المجلس الّذی لا یشقی به جلیس.» کافی: ۲ / ۱۸۷.

۲- ۴۶۶) فی الکافی عن أبی عبداللَّه علیه السّلام قال: «إنّ من الملائکه الّذین فی السّماء، لیطّلعون إلی الواحد و الإثنین و الثّلاثه و هم یذکرون فضل آل محمّد قال: فتقول الطّائفه الأخری من الملائکه: ذلک فضل اللَّه یؤتیه من یشاء و اللَّه ذوالفضل العظیم.» کافی: ۲ / ۱۸۷.

آقای جوانان بهشتی هستند.»(۱)

۳- در کتاب صواعق و کنز العمال آمده که زید بن ارقم می گوید: من نزد عبیداللّه زیاد نشسته بودم و دیدم که سر بریده امام حسین علیه السلام را برای او آوردند. پس او آن سر را مقابل خود قرار داد و چوب خیزران را گرفت و بر لبان او فرود آورد. من به او گفتم: «بردار چوب خیزران خود را از این لب ها! به خدا سوگند، من فراوان دیدم که رسول خداصلی الله علیه وآله آنها را می بوسید.» و چون من گریان شدم، ابن زیاد گفت:

«خدا چشمان تو را گریان کند، اگر پیر و خرفت نشده بودی گردن تو را می زدم.» پس زید برخاست و صدا زد: «ای مردم! شما از این پس همانند غلامان، ذلیل شدید؛ چرا که فرزند پیامبرصلی الله علیه وآله را کشتید و عبیداللّه زیاد را بر خود امیر قرار دادید. به خدا سوگند، او خوبان شما را خواهد کشت و بدان شما را ذلیل خواهد نمود، و از رحمت خدا دور است کسی که راضی به ذلّت و عار بشود.»

سپس رو به عبیداللّه زیاد کرد و گفت: «برای تو حدیثی بخوانم که بیش از همه چیز تو را به خشم آورد. من دیدم که رسول خداصلی الله علیه وآله امام حسن را روی زانوی راست خود و امام حسین را روی زانوی چپ خود نشانده بود و دست خود را روی سرهای آنان گذارده بود و می فرمود: "خدایا، من این دو فرزندم را به تو و به صالح المؤمنین [یعنی امیرالمؤمنین]می سپارم."» سپس گفت: «ای عبیداللّه زیاد! تو با امانت های پیامبرصلی الله علیه وآله چه می کنی؟»(۲)

سخاوت امام حسین علیه السلام در کتب اهل تسنّن

۴- فخر رازی در تفسیر آیه «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها»(۳) می گوید: یکی از عرب های بادیه نشین، نزد امام حسین علیه السلام آمد و پس از سلام حاجت خود را بیان

۱- ۴۶۷) کنز العمال: ۶ / ۲۲۱.

۲- ۴۶۸) فضائل الخمسه: ۳ / ۳۱۹، کنز العمال: ۷ / ۱۱۰، صواعق / ۱۱۸.

۳- ۴۶۹) بقره / ۳۱.

کرد و گفت: «من از جدّ شما شنیدم که می فرمود: "حاجت خود را از یکی از چهار نفر طلب کنید: ۱- عربی شریف، ۲- مولایی کریم، ۳- حامل قرآن، ۴- صاحب جمال زیبا." امّا عرب بودن، پس تو فرزند رسول خدایی، و امّا کرم، پس عادت شما کرم است، و امّا قرآن، در خانه شما نزول یافت، و امّا صورت زیبا، من از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: "هرگاه خواستید به من بنگرید به حسن و حسین من نگاه کنید."»

پس امام حسین علیه السلام به او فرمود: «حاجت تو چیست؟» آن عرب حاجت خود را روی زمین نوشت، و امام علیه السلام به او فرمود:

«من از پدرم علی علیه السلام شنیدیم که می فرمود: "قیمت هر کسی به کمالات اخلاقی و دانش اوست." و از جدّم نیز شنیدم که می فرمود: "احسان باید به اندازه معرفت [سائل] باشد." و من سه مسأله از تو سؤال می کنم، اگر به یکی از آنها پاسخ صحیح دادی، یکٔ سوّم آنچه آماده کرده ام را به تو می دهم، و اگر به دو سؤال پاسخ صحیح دادی، دو سوّم آن را می دهم، و اگر به هر سه سؤال پاسخ صحیح دادی، همه آن را به تو می دهم؛ چرا که از عراق کیسه مهر کرده ای از پول برای من رسیده است.»

پس آن عرب گفت: «آن سه سؤال را مطرح کنید، و لا حول و لا قوّه إلّا باللَّه.»

امام حسین علیه السلام فرمود: «بهترین اعمال چیست؟» اعرابی گفت: «ایمان به خدا.»

امام علیه السلام فرمود: «نجات بنده از هلاکت به چیست؟» اعرابی گفت: «به توکّل و اعتماد به خدا.»

امام علیه السلام فرمود: «زینت انسان به چیست؟» اعرابی گفت: «به علم و دانشی که همراه با حلم و بردباری باشد.»

امام علیه السلام فرمود: «اگر علم با حلم نباشد به چیست؟» اعرابی گفت: «به مالی که همراه با کرم و بخشش باشد.»

امام علیه السلام فرمود: «اگر آن را نیز نداشته باشد، زیبایی او به چیست؟» اعرابی گفت: «به فقری که همراه با صبر باشد.»

امام علیه السـلام فرمود: «اگر آن را نیز نداشته باشد، زیبایی او به چیست؟» اعرابی گفت: «در آن صورت، باید صاعقه و عذابی از آسمان فرود آید و او را بسوزاند.»

پس امام علیه السلام خندید و کیسه پول را نزد او قرار داد.(۱)

ابن عسـاکر در کتـاب ترجمه الإمـام الحسـین علیه السـلام نقـل کرده که سائلی در کوچه های مـدینه می گشت تا به خانه امام حسین علیه السلام رسید و درب آن خانه را کوبید و گفت:

لم یخب الیوم من رجاك و من

حرّك من خلف بابك الحلقه

و أنت جود و أنت معدنه

أبوك من كان قاتل الفسقه

امام حسین علیه السلام در آن وقت مشغول نماز بود. پس نماز خود را کوتاه نمود و در را باز کرد و چون آثار فقر و بیچارگی را در او دید، قنبر را صدا زد و فرمود: «چقدر از نفقات باقی مانده؟» قنبر گفت: «دویست درهم، که فرمودی بین اهل بیت شـما تقسیم کنم.» امام علیه السلام فرمود: «آن را بیاور که این مرد سزاوارتر به آن است.» پس دویست درهم را به او داد و در پاسخ اشعار او فرمود:

خذها فإنّی إلیك معتذر

و اعلم بأنّی علیك ذو شفقه

لو کان فی سیرنا عصا تمدّ إذا

کانت سماناً علیك مندفقه

لکن ریب المنون ذونکد

و الکفّ منّا قلیله النفقه

قنبر می گوید: مرد اعرابی آن دویست درهم را گرفت و بازگشت و گفت:

مطهّرون نقیّات جیوبهم

تجری الصّلاه علیهم أینما ذکروا

و أنتم الأعلون عندكم

علم الكتاب و ماجاءت به السور

من لم يكن علوّياً حين تنسبه

فما له فی جمیع النّاس مفتخر(۲)

در مناقب ابن شهرآشوب آمده که اعرابی چون آن دویست درهم را گرفت گریه کرد و امام علیه السلام به او فرمود: «آیا عطای ما را ناچیز دانستی؟» اعرابی گفت: «خیر، لکن

۱- ۴۷۰) تفسیر فخر رازی، فضائل الخمسه: ۳ / ۳۳۱.

۲- ۴۷۱) ترجمه الإمام الحسین علیه السّلام لابن عساکر / ۲۳۱، بحارالأنوار: ۴۴ / ۱۸۹ عن المناقب: ۳ / ۲۲.

من تعجّب می کنم که چگونه این دست با کرم زیر خاک می رود؟»

شعیب بن عبدالرّحمن گوید: هنگامی که می خواستند بدن امام حسین علیه السلام را دفن کنند در پشت او جای همیان دیده شد و چون از حضرت زین العابدین علیه السلام سؤال کردند، فرمود: «این اثر همیانی است که پدرم شب ها به خانه های فقرا و ایتام و زن های بی سرپرست می برد.»(۱)

امام حسین علیه السلام درباره انفاق در راه خدا فرمود:

إذا جاءت الدّنیا علیك فجد بها

علی النّاس طرّاً قبل أن تتفلّت

فلا الجود یفنیها إذا هی أقبلت

و لا البخل یبقیها إذا ما تولّت

صاحب مناقب گوید: از تواضع آن حضرت این است که یک بار به فقرا و مساکین برخورد نمود و آنان پاره های نان خود را روی عبایی ریخته بودند و می خوردند. پس به آنان سلام کرد و آنها او را به طعام خود دعوت نمودند و آن حضرت کنار آنان نشست و فرمود:

«اگر این ها صدقه نمی بود، با شما هم غذا می شدم.» سپس فرمود: «همگی به منزل من بیایید.» پس آنان را اطعام نمود و لباس و پول به آنان داد.(۲)

عمرو بن دینار می گوید: امام حسین علیه السلام به عیادت اسامه بن زید رفت، او مریض بود و می گفت: «ای وای از اندوه من!» امام علیه السلام به او فرمود: «اندوه تو چیست، ای برادر؟» اسامه گفت: «من شصت هزار درهم مدیون هستم.»

امام علیه السلام فرمود: «دین تو به عهده من باشد.» اسامه گفت: «می ترسم قبل از این که شما دین من را پرداخت کنید من بمیرم.» امام علیه السلام فرمود: «هرگز نخواهی مرد تا من دین تو را ادا کنم.» امام علیه السلام قبل از مرگ او دین او را پرداخت کرد.(۳)

۱- ۴۷۲) مناقب: ۳ / ۲۲۲.

۲- ۴۷۳) همان: ۳ / ۲۲۲.

۳- ۴۷۴) همان / ۲۲۱.

انتقام خداوند از قاتلین امام حسین علیه السلام

در تعدادی از کتب اهل سنّت از ابن عبّاس نقل شده که گوید: خداوند به پیامبرصلی الله علیه وآله وحی نمود که: «من به سبب یحیی بن زکریا هفتاد هزار از قوم او را کشتم و به سبب فرزند دختر تو [امام حسین علیه السلام] دو برابر آن را خواهم کشت.»(۱)

ابن حجر در کتاب صواعق محرقه از زهری نقل نموده که گوید: «قاتلین امام حسین علیه السلام در مدّت کوتاهی در دنیا به عقوبت عمل خود رسیدند. آنان یا کشته شدند و یا کور شدند و یا صورت های آنان سیاه شد و یا مُلک آنان زوال یافت.»

و نیز گوید: ابوالشّیخ روایت نموده که عدّه ای [در اطراف کربلا] جمع شدند و سخن آنان این بود که هر کس در خون [امام] حسین علیه السلام شرکت نمود، قبل از مرگ به بلایی گرفتار شد. پس پیرمردی گفت: «من از کسانی بودم که در خون او شرکت داشتم و آسیبی ندیده ام.» ناگهان چراغ خیمه شعله ور شد و چون او برخاست تا آن را اصلاح نماید، آتش او را گرفت و هر چه کرد نتوانست آتش را از خود جدا نماید و فریاد می زد: «النّار! النّار!» تا این که خود را در فرات انداخت و آتش او را رها نکرد تا هلاک گردید.(۲)

در کتاب ذخائر العُقبی نقل شده: مردی به نام زرعه، از لشکر عمر سعد، هنگامی که امام حسین علیه السلام آب طلب کرد و خواست بنوشد تیری به گلوی آن حضرت زد و آن حضرت نتوانست آب را بنوشد و فرمود: «خدایا، عطش را بر او مسلّط کن.»

پس او هنگام مرگ از سوختن شکم و سردی پشت خود فریاد می زد، در حالی که مقابل او یخ و وسیله خنک کننده و پشت او آتش قرار داده بودند و فریاد می زد: «به من آب بدهید که عطش مرا هلاک نمود.» پس قدحی از آب و شربت و شیر به او می دادند و او می نوشید و باز می گفت: «به من آب بدهید که از عطش هلاک شدم»، تا این که شکم او مانند شکم شتر پاره شد.(۳)

۱- ۴۷۵) تاریخ بغداد: ۱ / ۱۴۱، تهذیب التّهذیب: ۲ / ۳۵۳، فضائل الخمسه: ۳ / ۳۵۲.

۲- ۴۷۶) صواعق ابن حجر / ۱۱۶.

۳- ۴۷۷) ذخائر العقبی / ۱۴۴، فضائل الخمسه: ۳ / ۳۷۰.

در کتاب کنز العمّال و الدّر المنثور در تفسیر سوره کوثر از انس بن مالك نقل شده که گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خداوند به من نهر کوثر را عطا نمود، که طول آن ششصد سال راه و عرض آن مابین مشرق و مغرب است، و کسی که عهد مرا بشکند، و یا اهل بیت مرا آواره کند، و یا آنان را بکشد، از آن نخواهد نوشید.»(۱)

مؤلّف گوید: ما در کتاب امام الشّهداء قیام مختار و مجازات قاتلین امام حسین علیه السلام را به ترتیب حروف الفبا بیان نموده ایم. خوانندگان محترم می توانند به آن کتاب مراجعه فرمایند.

سخنان حکیمانه امام حسین علیه السلام

۱- در وصیّت های موسی بن جعفرعلیهما السلام به هشام آمده که امام حسین علیه السلام فرمود: «همه دنیا و آنچه خورشید بر آن می تابد - در شرق و غرب و دریا و خشکی و کوه ها و بیابان ها - نزد ولیّ خدا و کسی که معرفت به حقّ خدا پیدا کرده است، مانند سایه ای است که به سبب خورشید پیدا می شود و تمام خواهد شد.»

سپس فرمود: «آیا آزادمردی پیدا نمی شود که این "لماظه" [یعنی لذّت های ناچیز دنیا] را به اهلش واگذارد [و خود را آزاد نماید]؟» آن گاه فرمود: «برای [بدن های] شما بهایی جز بهشت نیست. پس شما خود را به غیر بهشت نفروشید [که خسارت خواهید کرد]. و اگر کسی راضی شود که خداوند فقط دنیای او را آباد نماید، حقّاً به چیز پست و بی ارزشی راضی شده است.»(۲)

۱- ۴۷۸) کنز العمال: ۷ / ۲۲۵، الدّر المنثور، فی تفسیر الآیه.

۲- ۴۷۹) فی وصیّه موسی بن جعفر علیه السّلام لهشام: قال: و قال الحسین بن علیّ علیهما السّلام: «إنّ جمیع ما طلعت علیه الشّمس فی مشارق الأرض و مغاربها بحرها و برّها و سهلها و جبلها عند ولیٍّ من أولیاء اللّه و أهل المعرفه بحقّ اللّه کفی ء الظّلال.» ثمّ قال علیه السّلام: «أو لا حرّ یدع هذه اللّماظه لأهلها یعنی الدّنیا [لماظه باقیمانده غذا در اطراف دهن را گویند] لیس لأنفسکم ثمن إلّا الجنّه فلا تبیعوها بغیرها فإنّه من رضی من اللّه بالدّنیا فقد رضی بالخسیس.» أنوار البهیّه / ۴۵، بحارالأنوار: ۱ / ۱۴۴.

۲- در تاریخ ابوعلی سلامی آمده که اشعار ذیل مربوط به امام حسین علیه السلام است و احدی چنین اشعاری را نسروده است:

فَإِنْ تَکُنِ الدُّنْیا تُعَدُّ نَفِیسَهً

فَإِنَّ ثَوابَ اللَّهِ أَعْلی وَ أَنْبَلُ

وَ إِنْ تَکُنِ الْأَبْدانُ لِلْمَوْتِ أُنْشِأَتْ

فَقَتْلُ امْرِءٍ بِالسَّیْفِ فِی اللَّهِ أَفْضَلُ

وَ إِنْ تَکُنِ الْأَرْزاقُ قِسْماً مُقَدَّراً

فَقِلَّهُ سَعْیِ الْمَرْءِ فِی الْکَسْبِ أَجْمَلُ

وَ إِنْ تَکُنِ الْأَمْوالُ لِلتَّرْکِ جَمْعُها

فَما بالُ مَتْرُوکٍ بِهِ الْمَرْءُ یَبْخَلُ(۱)

و قال أیضاً:

لئن کانت الأفعال یوماً لأهلها

کمالاً فحسن الخلق أبهی و أکمل(۲)

۳- شخصی در مقابل امام حسین علیه السلام از برادر دینی خود غیبت کرد، امام علیه السلام به او فرمود: «از غیبت کردن خودداری کن؛ چرا که غیبت نان خورش سگ های دوزخ است.»(۳)

۴- امام حسین به فرزند خود زین العابدین علیهما السلام فرمود: «ای فرزند عزیزم! بترس از ظلم به کسی که یاوری جز خدا ندارد.»(۴)

۵- مردی از انصار مدینه نزد امام حسین علیه السلام آمد و چون خواست حاجت خود را بگوید، امام علیه السلام به او فرمود: «ای برادر انصاری! به صورت خود ذلّت سؤال مده و خواسته خود را مکتوب کن، من إن شاءاللَّه تو را خشنود خواهم نمود.» پس آن مرد انصاری نوشت: «یا اباعبداللَّه! فلان شخص پانصد دینار از من طلب دارد و در طلب

۱- ۴۸۰) بحارالأنوار: ۴۵ / ۴۹.

٢- ۴٨١) أنوار البهيّه / ۴۶.

٣- ۴٨٢) وقال عليه السّلام لرجل اغتاب عنده رجلًا: يا هذا كفّ عن الغيبه فإنّها إدام كلاب النّار. تحف العقول / ١٧۶.

۴ - ۴٨٣) وقال لإبنه علىّ بن الحسين عليهما السّلام: «أى بنىّ، إيّاك وظلم من لا يجد عليك ناصراً إلّا اللّه عزّوجلّ.» تحف العقول / ١٧٧.

خود اصرار می نماید. شما از او بخواهید که به من مهلت بدهد تا هنگام قدرت، بدهی خود را بپردازم.»

امام علیه السلام چون نامه او را قرائت نمود، داخل منزل خود شد و کیسه ای را که هزار دینار در آن بود آورد و فرمود: «با پانصد دینار آن قرض خود را ادا کن و با پانصد دینار دیگر زندگی خود را اصلاح نما.»

سپس فرمود: «حاجت خود را جز به یکی از سه نفر مگو: ۱- صاحب دیانت، ۲- صاحب مروّت، ۳- صاحب حسب و شرافت، امّا صاحب دیانت، برای حفظ دین خود حاجت تو را برآورده می کند، و امّا صاحب مروّت به سبب مروّت و جوانمردی حیا می کند که حاجت تو را برآورده نکند، و امّا صاحب حسب و شرافت، می داند که تو آبروی خود را فروخته ای، از این رو آبروی تو را حفظ می کند و حاجت تو را برآورده می نماید.»(۱)

۶- امام حسین علیه السلام فرمود: «کاری مکن که نیاز به معذرت خواهی پیدا کنی؛ چرا که مؤمن کار خلافی نمی کند که نیاز به معذرت پیداکند، لکن منافق هر روز خلاف می کند و معذرت خواهی می نماید.»(۲)

۷- و فرمود: «برای سلام کردن هفتاد حسنه و پاداش است؛ شصت و نه پاداش

---

۱ - ۴۸۴) و جاءه علیه السّلام رجل من الأنصار یرید أن یسأله حاجهً فقال علیه السّلام: «یا أخا الأنصار صن وجهک عن بذله المسأله و ارفع حاجتک فی رقعه فإنّی آتٍ فیها ما سارّک إن شاء اللّه»؛ فکتب: «یا أباعبداللّه إنّ لفلان علیّ خمسمأه دینارٍ و قد ألحّ بی فکلّمه ینظرنی إلی میسره.» فلمّا قرأ الحسین علیه السّلام الرّقعه دخل إلی منزله فأخرج صرّهً فیها ألف دینار و قال علیه السّلام له: «أمّا خمسمأه فاقض بها دینک، و أمّا خمسمأه فاستعن بها علی دهرک، و لا ترفع حاجتک إلّا إلی أحد ثلاثه: إلی ذی دین، أو مروّه، أو حسب، أمّا ذو الدّین فیصون دینه، و أمّا ذوالمروّه فإنّه یستحیی لمروّته، و أمّا ذوالحسب فیعلم أنّک لم تکرم وجهک أن تبذله له فی حاجتک فهو یصون وجهک أن یردّک بغیر قضاء حاجتک.» تحف العقول / ۱۷۸.

۲ - ۴۸۵) و قال علیه السّلام: «إیّاک و ما تعتذر منه، فإنّ المؤمن لا یسی ء و لا یعتذر، و المنافق کلّ یوم یسی ء و یعتذر.» المصدر / ۱۷۹.

آن مربوط به سلام کننده است، و یک پاداش آن برای پاسخ دهنده.»(۱)

۸- و فرمود: «بخیل کسی است که از سلام کردن بخل می ورزد.»(۲)

۹- و فرمود: «کسی که با دیگری با معصیت معاشرت و رفاقت کند، امید او مبدّل به ناامیدی می شود و از آنچه می ترسیده به آن مبتلا خواهد شد.»(۳)

۱۰- و فرمود: «خداوند اگر بخواهد بنده خود را [که از خدا غافل شده مؤاخذه کند و]غافلگیر نماید، نعمت های فراوان به او می دهد و توفیق شکر آن نعمت ها را از او می گیرد.»(۴)

۱۱- مردی در حضور امام حسین علیه السلام گفت: «احسان و نیکی اگر به اهلش انجام نشود، ضایع شده است.» امام علیه السلام فرمود: «چنین نیست که تو می گویی، بلکه مانند باران فراوانی می ماند که بر سر خوب و بد ببارد.»(۵)

۱۲- امام حسین علیه السلام هنگامی که به طرف کربلا حرکت می کرد [و نامه عبیداللّه که در آن دستور سختگیری به آن حضرت داده شده بود به دست او رسید] فرمود: «همانا دنیا تغییر نموده و دگرگونی پیدا کرده و زشت شده و خوبی های آن پشت کرده و چیزی از آنها باقی نمانده، جز به اندازه آبی که ته ظرف می ماند. و زندگی در آن ذلّت بار است و مانند چراگاه دشوار و سختی می ماند که استفاده از آن ناگوار خواهد بود. آیا نمی نگرید که به حقّ عمل نمی شود و مردم از باطل و بیدادگری پرهیز نمی کنند؟ و این برای این است که مؤمن خود را برای ملاقات با خداوند آماده کند و من در چنین شرایطی مرگ را جز سعادت، و زندگی با ستمکاران را جز رنج و

۱- ۴۸۶) و قال علیه السّلام: «للسّلام سبعون حسنه، تسع و ستّون للمبتدی و واحده للرّادّ.» المصدر.

۲- ۴۸۷) و قال علیه السّلام: «البخیل من بخل بالسّلام.» المصدر.

۳- ۴۸۸) و قال علیه السّلام: «من حاول امرأً بمعصیه اللّه، کان أفوت لما یرجو، و أسرع لما یحذر.» المصدر.

۴- ۴۸۹) و قال علیه السّلام: «الإستدراج من اللّه سبحانه لعبده أن یسبغ علیه النّعم، و یسلبه الشّکر.» المصدر / ۱۷۷.

۵- ۴۹۰) و قال عنده رجل: «إنّ المعروف إذا أُسدی إلی غیر أهله ضاع.» فقال الحسین علیه السّلام: «لیس کذلک، و لکن تکون الصّنیعه مثل وابل المطر تصیب البرّ و الفاجر.» المصدر / ۱۷۶.

نکبت نمی بینم. همانا مردم بندگان دنیا هستند و دین لقلقه زبان آنان است، اطراف دین می گردند تا زمانی که زندگی مادّی آنـان مرتب و تـأمین باشـد، و اگر گرفتـار بلاـ و امتحـان شونـد دین خـدا را رهـا می کننـد، و در آن زمـان اهل دیانت کمیاب خواهند بود.»(۱)

فرزندان امام حسین علیه السلام

صاحب اعلام الوری و عدّه ای از بزرگان امامیّه فرزندان امام حسین علیه السلام را شش نفر نام برده اند:

۱- علیّ بن الحسین [علی اکبر] زین العابدین علیه السلام، مادر او «شاه زنان و یا شهربانو» دختر کسرا یزدجرد بن شهریار.

۲- علی اصغر که با پدر خود در کربلا کشته شد، و مادر او لیلا دختر ابومرّه بن عروه بن مسعود ثقفی است و مردم به اشتباه او را علی اکبر می نامند.

۳- جعفر بن حسـین علیهما السـلام، و مادر او از قبیله قضاعیه است، و جعفر بن حسـین در زمان پدر خود از دنیا رحلت نمود و فرزندی از او باقی نماند.

۴- عبداللَّه [معروف به عبداللَّه رضیع]، او در کودکی در کربلا در دامن پدر خود کشته شد.

۵- سـکینه بنت الحسـین علیهمـا السـلام، مادر او رباب، دختر امرئ القیس بن عـدی بن اوس می باشـد، رباب مادر عبـداللَّه بن الحسین علیهما السلام نیز می باشد.

---

۱ – ۴۹۱) قـال السّـیّد فی اللّهـوف: فـورد کتـاب عبیـداللَّه بن زیـاد لعنه اللَّه إلی الحرّ یلومه فی أمر الحسـین علیه السّـلام و یـأمره بالتّضـییق علیه، فعرض له الحرّ و أصـحابه و منعوه من السّـیر، فقال له الحسین علیه السّلام: «ألم تأمرنا بالعدول عن الطّریق؟» فقال له الحرّ: «بلی و لکن کتاب الأمیر عبیداللَّه قد وصل یأمرنی فیه بالتّضـییق علیک...» فقام علیه السّـلام خطیباً فی أصحابه فحمد اللَّه و أثنی علیه و ذکر جـدّه فصـلّی علیه ثمّ قال: «إنّه قد نزل بنا من الأمر ما قد ترون، و إنّ الدّنیا قد تغیّرت و تنکّرت و أدبر معروفها و استمرّت جـذّاء و لم تبق منه إلّـا صـبابه کصـبابه الإناء و خسـیس عیشٍ کالمرعی الوبیل. ألا ترون إلی الحقّ لا یعمل به و إلی الباطل لا یتناهی عنه؟ لیرغب المؤمن فی لقاء ربّه فإنّی لا أری الموت إلّاً سعاده، و الحیاه مع الظّالمین إلّا برماً.» اللّهوف / ۴۸.

۶- فاطمه بنت الحسین علیهما السلام، مادر او أمّ اسحاق دختر طلحه بن عبیداللَّه تیمیّه است.(۱)

مؤلّف گوید: رقیّه نیز از فرزندان آن حضرت است و نام او برده نشده و شاید رقیّه لقب او بوده است و امام علیه السلام در هنگام وداع او را رقیّه صدا زده است.

شهدای کربلا از بنی هاشم

صاحب اعلام الوری و ارشاد مفید گویند: «جمیع کسانی که از بنی هاشم در کربلا با امام حسین علیه السلام کشته شدند هیجده نفر بودند و نوزدهمین آنان خود امام حسین علیه السلام بوده و آنان عبارت اند از:

۱، ۲، ۳، ۴- عبّاس، عبداللَّه، جعفر و عثمان، فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام از فاطمه امّ البنین.

۵ ، ۶- عبیداللَّه و ابوبکر فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام از لیلا دختر مسعود ثقفی.

۷، ۸ - علی و عبداللَّه فرزندان امام حسین علیه السلام.

۹، ۱۰، ۱۱- قاسم، عبداللَّه و ابوبکر فرزندان امام حسن علیه السلام.

۱۲، ۱۳- محمّد و عون، فرزندان عبداللَّه بن جعفر بن أبی طالب و زینب کبری علیهم السلام.

۱۴، ۱۵، ۱۶- عبداللَّه، جعفر و عبدالرّحمان، فرزندان عقیل بن ابی طالب.

۱۷- عَقیل یا عُقَیل؛ فرزند عقیل بن ابی طالب.

۱۸- محمّد بن ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب.

همه این شهدا جز عبّاس بن علیّ بن ابی طالب که قبر جدایی دارد، در پایین پای امام حسین علیه السلام دفن شدند، گودالی برای آنان کندند و همه آنان را در آنجا دفن نمودند.(۲)

۱- ۴۹۲) اعلام الوری: ۱ / ۴۷۸، ارشاد مفید: ۲ / ۱۳۵، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۷۷، کشف الغمّه: ۲ / ۳۸.

۲- ۴۹۳) اعلام الوری: ۱ / ۴۷۶، ارشاد مفید: ۲ / ۱۲۵.

شیخ مفید می گوید: «اصحاب امام حسین علیه السلام اطراف قبر او دفن شده اند گر چه ما جای معیّنی برای آنان نمی دانیم جز آن که می دانیم همگی در حائز حسینی دفن شده اند.»(۱)

سید مرتضی رحمه الله درباره سر مبارک امام حسین علیه السلام در کتاب «رسائل الشّریف المرتضی» می گوید: «سر مبارک امام حسین علیه السلام از شام به کربلا آورده شد و به بدن شریف آن حضرت ملحق گردید.»(۲)

پاداش زیارت امام حسین علیه السلام

ما در کتاب امام الشّهدا پاداش و ثواب زیارت امام حسین علیه السلام را از کتاب کامل الزّیارات مفصّل بیان نموده ایم، در این جا نیز برای تبرّک، آنچه مرحوم شیخ مفید بیان نموده است را نقل می نماییم.

مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد می فرماید: روایات فراوانی در فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام بلکه وجوب آن نقل شده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «زیارت امام حسین علیه السلام بر هر کسی که اعتقاد به امامت او دارد واجب است.» و فرمود: «زیارت امام حسین علیه السلام معادل یکصد حجّ و یکصد عمره مقبوله است.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «پاداش کسی که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، بهشت خواهد بود.» سپس گوید: اخبار مربوط به زیارت امام حسین علیه السلام فراوان است.(۳)

در کتاب مقنعه نیز راجع به کیفیّت زیارت امام حسین علیه السلام از یونس بن ظبیان نقل نموده که گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «من فراوان به یاد امام حسین علیه السلام می افتم، چه بگویم؟» امام صادق علیه السلام فرمود: «سه مرتبه بگو: صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ یا أَباعَبْدِاللَّه.» سپس فرمود: «سلام شما از دور و نزدیک به ما خواهد رسید.»(۴)

۱- ۴۹۴) ارشاد مفید: ۲ / ۱۲۶.

۲- ۴۹۵) رسائل الشّریف المرتضی: ۳ / ۱۳۰.

۳- ۴۹۶) ارشاد مفید: ۲ / ۱۳۳.

۴- ۴۹۷) مقنعه مفید / ۴۹۱.

شهید اوّل در کتاب دروس می فرماید: «ثواب زیارت امام حسین علیه السلام قابل شماره نیست، حتّی روایت شده که زیارت آن حضرت بر هر مؤمنی واجب است و اگر آن را ترک کند، حقّ خدا و رسول اوصلی الله علیه وآله را ترک نموده و عاق رسول خداصلی الله علیه وآله می شود، و نرفتن به زیارت آن حضرت به معنای ناقص بودن ایمان و دین او خواهد بود و بر اغنیا و متمکّنین واجب است که در هر سال دو مرتبه به زیارت آن حضرت بروند، و بر فقرا حقّ است که در هر سال یک مرتبه به زیارت او بروند.

و کسی که یک سال از عمر او بگذرد و به زیارت امام حسین علیه السلام نرود یک سال از عمر او کاسته می شود و زیارت آن حضرت عمر انسان را طولانی می کند، و ایّام زیارت آن حضرت از عمر انسان محسوب نمی شود، و زیارت آن حضرت غصّه ها و اندوه ها را از بین می برد و گناهان انسان را می شوید و هر قدمی که در زیارت او برداشته می شود پاداش حجّ مقبوله و آزاد کردن هزار بنده در راه خدا و انفاق هزار بار اسب در راه خدا خواهد داشت و هر درهمی که در زیارت آن حضرت خرج شود، ده هزار درهم پاداش خواهد داشت، و کسی که با معرفت قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می بخشد.»

تا این که گوید: «و کسی که با قبر امام حسین علیه السلام فاصله داشته باشد و بر بام خانه خود بالا رود و سر به سوی آسمان بالا کند و بگوید: "السّلام علیک یا أبا عبداللَّه، السّلام علیک و رحمه اللَّه و برکاته"، خداوند پاداش یک حجّ و یک عمره برای او می نویسد و اگر این عمل را هر روز پنج مرتبه انجام بدهد، همین پاداش را خواهد داشت.»(۱)

۱- ۴۹۸) قال شیخنا الشّهید فی الدّروس: و ثواب زیارته لا یحصی حتّی روی أنّ زیارته فرض علی کلّ مؤمن، و أنّ ترکها ترک حقٍّ للَّه تعالی و لرسوله، و إنّ ترکها عقوق رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و انتقاص فی الإیمان و الدّین، و إنّه حقّ علی الغنیّ زیارته فی السّنه مرّتین و الفقیر فی السّنه مرّه، و إنّ من أتی علیه حول و لم یأت قبره، نقص من عمره حول، و إنّها تطیل العمر، و إنّ أیّام زیارته لا تعدّ من الأجل، و تفرّج الهمّ، و تمحصّ الذّنوب، و لکلّ خطوه حجّه مبروره و له بزیارته أجر عتق ألف نسمه و حمل ألف فرسٍ فی سبیل اللَّه، و له بکلّ درهم أنفقه عشره آلاف درهم، و إنّ من أتی قبره عارفاً بحقّه غفر اللَّه له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر. إلی أن قال: و من بعد عنه و صعد علی سطحه و رفع رأسه إلی السّماء ثمّ توجّه إلی قبره علیه السّلام و قال: «السّلام علیک یا أباعبداللَّه السّلام علیک و رحمه اللَّه و برکاته»، کتب اللَّه له زورهً و الزوره: حجّه و عمره، و لو فعل ذلک فی کلّ یوم خمس مرّات کتب اللَّه له ذلک. الدّروس: ۲ / ۹، أنوار البهیّه / ۴۶.

مؤلّف گوید: آنچه مرحوم شـهید اوّل به طور خلاصه بیان نموده، مضامین روایاتی است که در کامل الزّیارات و وسائل الشّـیعه و مستدرک وسائل الشّیعه و تهذیب شیخ طوسی و منابع دیگر نقل شده است.

حکایات و قضایای مربوط به امام حسین علیه السلام

اشاره

ص: ۳۴۵

امام حسین علیه السلام و پدر دو شهید

برخی از غلامان عبداللّه بن جعفر (شوهر حضرت زینب علیهما السلام) وی را از شهادت دو پسرش مطّلع ساختند. عبداللّه که این خبر را شنید گفت: «إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون.»

ابوالسّلاسلی که یکی از غلامان عبداللّه بود گفت: «هذا ما لقینا من الحسین.» یعنی «این مصیبت از ناحیه حسین به ما رسید.» ناگهان عبداللّه کفش خود را بلند کرد و بر او زد و گفت: «یابن اللّخناء، أللحسین تقول هذا؟» «ای پسر زن فاجره! آیا در مورد حسین چنین سخن می گویی؟ و اللّه اگر من خود حاضر بودم سر از پا نمی شناختم تا با او کشته شوم. و اللّه که من اکنون از آن دو پسر راضی شدم که با برادر و پسر عموی من جوانمردی نموده و در مصیبت ها با او شکیبایی نمودند.»

سپس رو به افرادی که دور او بودند کرد و گفت: «اگر چه برای من میسّر نشد که در کربلا در خدمت حسین علیه السلام باشم و او را یاری کنم ولی شکر خدا را می کنم که پسران من به این شرف بزرگ نائل گشتند و حسین علیه السلام را یاری نمودند.»(1)

۱- ۵۰۰) کشف الغمه مترجم: ۲ / ۲۵۳.

آخرین شب امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام عصر تاسوعا جلو خیمه خود دست به شمشیر گرفته و سر بر زانو گذارده و به خواب رفته بود که ناگاه سپاه دشمن با هیاهو نزدیک شد. زینب علیها السلام سراسیمه نزد برادر دوید و گفت: «برادر! مگر هیاهوی سپاه را نمی شنوی که نزدیک رسیده است.» امام علیه السلام سر از زانو برداشت و فرمود: «هم اکنون رسول خداصلی الله علیه وآله را به خواب دیدم که به من فرمود: «تو نزد ما می آیی.»

زینب علیها السلام با شنیدن این سخن به صورت خود زد و گفت: «ای وای!» حضرت حسین علیه السلام فرمود: «وای بر تو نیست، آرام باش، خدا ترا رحمت کند.»

در این هنگام حضرت عبّاس آمد. امام علیه السلام فرمود: «یا عبّاس! ارکب بنفسی أنت؛ برادرم! عبّاس جانم به قربانت؛ بر اسب خویش سوار شو و ببین که قوم چه اراده ای دارند و چه پیشامد تازه ای روی داده است؟»

حضرت عباس علیه السلام با ۲۰ نفر سوار در مقابل سپاه دشمن رفتند و پرسیدند که: «سبب حمله ناگهانی شما چیست؟» گفتند: «دستوری از امیر ما رسیده که باید هم اکنون تسلیم شوید یا با شما جنگ کنیم.» فرمود: «شتاب نکنید تا من خدمت حضرت اباعبداللّه علیه السلام برسم و مطلب را به عرض او برسانم.»

همراهان حضرت در جلو سپاه دشمن ماندند و آنها را موعظه می کردند تا عبّاس نزد برادر آمد و گزارش داد که دشمن قصد جنگ دارد. حضرت فرمود: «برگرد و اگر توانستی تا بامداد فردا برای ما مهلت بگیر، باشد که امشب برای پروردگار خود نماز بخوانیم و دعا کنیم و در پیشگاه پروردگار آمرزش بخواهیم. خدا می داند که من نماز خواندن و قرآن خواندن و زیاد دعا کردن و استغفار را دوست می دارم.»

به هر ترتیب آن شب را از لشکر دشمن برای امام علیه السلام و یارانش مهلت گرفتند و امام از این فرصت کوتاه استفاده کرد و خود را برای شهادت آماده ساخت و یاران خود را بار دیگر امتحان کرد تا اگر کسی تاکنون از عاقبت این قیام بی خبر مانده است آگاه گردد. سپس در آن شب خطبه ای خواند و در ضمن آن فرمود: «به راستی من

اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود و خویشانی نیکوکارتر و مهربان تر از خویشان خود نمی شناسم.»(۱)

ملاقاتی نیک فرجام با امام حسین علیه السلام

در یکی از منازل بین راه مکّه و کوفه که حسین علیه السلام و اصحابش منزل کرده بودند، زهیر بن قین نیز که از دوستان آن حضرت به شمار نمی رفت و از روبه رو شدن با آن حضرت اجتناب می کرد تا مبادا از او درخواست یاری بنماید، در آن محلّ به خاطر وجود آب فرود آمد. هنگامی که زهیر با برخی از خویشاوندانش غذا می خوردند، فرستاده امام حسین علیه السلام رسید و او را دعوت کرد که به نزد آن حضرت برود. زهیر از پاسخ خودداری کرد. همسر وی «دلهم» او را سرزنش نمود که: «چرا پاسخ فرزند پیامبرصلی الله علیه وآله را نمی دهی، لااقل برو و سخنان او را گوش بده و برگرد.»

زهیر حرکت کرد و به خیمه خود برگشت در حالی که آثار سرور و خوشحالی از چهره او نمایان بود و گفت: «من حسینی شدم، تو نیز به نزد اقوام خود برگرد، نمی خواهم در این سفر به تو سختی برسد.» و سپس به همراهانش گفت: «هر کس میل دارد که در یاری فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله شرکت کند با ما بیاید و هر که با ما نیست با او وداع می کنم.» پس همسرش او را دعا کرد و از وی درخواست شفاعت نمود.(۲)

معلوم نیست که حسین بن علی علیه السلام در گوش زهیر چه رمز و رازی گفت که او را یکباره منقلب و دگرگون و حسینی ساخت. گویا کسی نبوده است تا از گفت وگوی آن حضرت با زهیر مطّلع گردد ولی چنان انقلابی در او به وجود آمد که انعکاس آن در روز عاشورا آشکار گردید و زهیر با سخنان همیشه جاویدش، یقین و اخلاص خود را به نمایش گذارد. وقتی که حضرت حسین علیه السلام اجازه مفارقت به یاران خود داد، هر یک سخنی گفتند و زهیر نیز سخنی. زهیر به پا خاست و عرض کرد:

۱- ۵۰۱) تاریخ طبری: ۶ / ۲۳۷.

۲- ۵۰۲) لهوف / ۴۰، مقتل خوارزمی: ۱ / ۵۲۲ .

«به خدا سوگند، اگر کشته شوم و باز زنده شوم و باز کشته شوم و این عمل هزار بار تکرار گردد، دست از تو بر نمی دارم و از تو و خاندانت دفاع می کنم.»

مؤلّف گوید: این گونه انقلاب های درونی نشانه یک اخلاق و شایستگی باطنی است و هر کس موفّق به آن نمی شود، و تأثیرگذاری سخن امام علیه السلام نیاز به یک تأثیرپذیری دارد و گرنه امام علیه السلام دیگران را نیز نصیحت نمود و این تحوّل در وجود آنان حاصل نشد، همان گونه که در حکایت آینده مشاهده می شود.

خودداری از حمایت امام حسین علیه السلام

حضرت امام حسین علیه السلام در یکی از منازل بین راه مکّه و کوفه خیمه ای را دید و پرسید که: «این خیمه متعلّق به کیست؟» گفتند: «متعلّق به عبیداللّه بن حرّ جعفی است.» حضرت حسین علیه السلام شخصی را نزد او فرستادند. عبیداللّه پرسید که: «منظور حضرت چیست؟» قاصد گفت: «اگر بپذیری هدیّه ای برایت آورده ام. اینک حسین بن علی علیه السلام از تو می خواهد که به یاری او بیایی، اگر با دشمنانش بجنگی ثواب بزرگی داری و اگر کشته شوی شهید خواهی بود.» عبیداللّه گفت: «به خدا سوگند، در کوفه اکثر مردم علیه او خروج کرده اند. و من یقین دارم که او را خواهند کشت و اکنون قدرت یاری او را ندارم و دوست هم ندارم که با وی روبه رو شوم.»

قاصد برگشت و ماجرا را بیان کرد. حضرت به اتّفاق گروهی از یاران و خاندانش به خیمه او رفتند. عبیداللّه حضرت را در صدر مجلس نشانید و به صورت و چشمان زیبای حسین علیه السلام می نگریست و سیر نمی شد. محاسن شریف آن حضرت را که به شدّت سیاه بود از نظر گذارند و گفت: «موهای صورتت سیاه است یا رنگ کرده ای؟» حضرت فرمود: «پیری زود به من روی آورد.» فهمید که حضرت موهای خود را رنگ کرده است.

سپس حسین علیه السلام فرمود: «مردم شما ما را دعوت کردند و اصرار نمودند که به کوفه بیائیم ولی اوضاع به گونه دیگری است و تو مرتکب گناهان زیادی شده ای. آیا

نمی خواهی تـوبه کنی و گناهـانت را مـورد آمرزش قرار بـدهی؟» عرض کرد: «مقصـود شــما چیسـت؟» فرمـود: «پسـر دخـتر پیغمبرت را یاری کن و با دشمنانش جنگ بنما.»

عبیداللّه گفت: «به خدا قسم می دانم که هر کس شـما را یاری کند در آخرت خوشـبخت خواهد شد، ولی یاری من برای شما سودی ندارد. من شـما را به خدا سوگند می دهم که مرا در این راه وارد مکنی، زیرا من هنوز خود را برای مرگ آماده نکرده ام ولی اسب من متعلّق به شماست.»

حضـرت فرمود: «وقتی که خودت حاضـر نیستی با ما همکاری کنی ما به اسب تو نیازی نداریم و به خودت هم نظری نیست، و لکن من تو را نصـیحت می کنم، اگر می توانی از این اطراف دور شو که صدا و فریاد ما را نشـنوی و میدان جنگ ما را نبینی، به خدا سوگند هر کسی که فریاد ما را بشنود و ما را یاری نکند، خداوند او را در آتش جهنّم به رو در خواهد افکند.»(۱)

امام حسین علیه السلام و غلام سیاه

روزی امام حسـین علیه السلام با اصحاب و یاران به باغ خود تشریف بردند. در آن باغ غلام آن حضرت به نام «صاف» مشغول کار بود، وقتی که امام علیه السـلام به باغ نزدیک شـد ملاحظه فرمود که غلام نشسـته و مشـغول خوردن نان است و سـگی هم نزدیک او است. وی مقـداری از نان را می خورد و مقـداری را هم نزد سگ می انـداخت. وقتی که نان تمام شـد غلام گفت: «الحمـد للّه ربّ العالمین، خـدایا مرا و آقای مرا ببخش و به او برکت بـده همان گونه که به پدر و مادرش برکت عطا فرمودی، برحمتک یا أرحم الرّاحمین.»

حضـرت به وی فرمود: «ای صاف!» غلام با حال اضـطراب و وحشت بپاخاست و عرض کرد: «ای آقای من! شما را ندیدم، عفو بفرما.» حضرت فرمود: «من بدون

۱- ۵۰۳) خزانه الأدب: ۱ / ۲۹۸، ترجمه مقتل الحسین، مقرّم / ۲۳۷.

اجازه وارد باغ تو شدم، مرا عفو کن.» غلام عرض کرد: «شما این سخنان را از روی لطف و تفضّل و کرم می گوئید.» حضرت فرمود: «دیدم که قسمتی از نان را به سگ می دادی.» عرض کرد: «این سگ به من نگاه می کرد و من شرم کردم که خود بخورم و آن حیوان به من نگاه بکند. این سگ نگهبان باغ شما و من هم غلام شما؛ هر دو با هم از غذای شما خوردیم.»

حضرت امام حسین علیه السلام گریه کرد و فرمود: «تو در راه خدا آزادی و به تو دو هزار دینار هم می دهم.» غلام عرض کرد: «اگر مرا آزاد کنی من دوست دارم که در باغ برای شما خدمت کنم.» حضرت فرمود: «انسان جوانمرد وقتی که سخنی گفت، حرف خود را با عمل ثابت می کند، من گفتم: من بدون اجازه وارد باغ تو شدم، یعنی باغ مال توست. من این باغ را به تو بخشیدم ولی این اصحاب و یاران من برای خوردن میوه و خرما آمده اند از آنها به عنوان مهمانان خودت پذیرایی کن، و به خاطر من آنها را اکرام کن که خدا تو را در قیامت اکرام کند و در حسن خلق و ادب تو بیفزاید.» غلام عرض کرد: «اگر شما این باغ را به من بخشیدید من هم آن را در اختیار اصحاب و شیعیان شما می گذارم.»(1)

۱- ۵۰۴) مقتل الحسین خوارزمی: ۱ / ۱۵۳.

اشعار مدح و مرثیه امام حسین علیه السلام

اشاره

میلادیه حضرت امام حسین علیه السلام

امشب همه عالم پر از شور حسین است

چشم ملایک روشن از نور حسین است

سینای دل یک شعله از طور حسین است

قلب رسول اللّٰه مسرور حسین است

خورشید ثار اللّهیان امشب درخشید

چشم همه آزادگان را نور بخشید

امشب عجب شوری دلِ دیوانه دارد

امشب یم رحمت به کف دُردانه دارد

امشب محمّدصلی الله علیه وآله در بغل ریحانه دارد

امشب علی قرآن به روی شانه دارد

امشب ز هم وا شد گل لبخند زهرا

آمد به دنیا نازنین فرزند زهرا

این مشرق الأنوار ربّ المشرقین است

این جان عالم این امام العالمین است

این عین حقّ یعنی علی را نور عین است

این شمع جمع آل پیغمبر حسین است

دیدار روی خالق سرمد مبارک

قرآن به روی سینه احمد مبارک

این کیست مصباح الهدا فلک نجات است

شوینده لوح تمام سیّئات است

این کام خشکش خضر را عین الحیوه است

این هستی ما در حیات و در ممات است

ص :۳۵۴

دار و ندار انبیا هستِ خداوند

چشم خدا روی خدا دست خداوند

چشم نبی محو تماشای حسین است

کوثر گریبان چاک لب های حسین است

خورشید محشر روی زیبای حسین است

کلّ قیامت قدّ و بالای حسین است

عشّاق او در حشر روی باز دارند

با دیدن رویش به جنّت ناز دارند

خورشید حسن ابتدا بادا مبارک

آزادگان را مقتدا بادا مبارک

بر جسم دین خون خدا بادا مبارک

میلاد مصباح الهدا بادا مبارک

بیت الحرام دل رواق منظر او

روح تمام انبیا در پیکر او

ایمان بدون مهر او کفر تمام است

جنّت به غیر دوستان او حرام است

دوزخ به یاد روی او برداً سلام است

قرآن سوای مکتب او ناتمام است

رخسار او قرآن منشور است ما را

هر زخم او یک آیه نور است ما را

نام حسین اوّل به قلب ما نوشتند

آنگه گِل ما را به مهر او سرشتند

آنان که بذر حبّ او در سینه کشتند

نه عاشق حور و نه دنبال بهشتند

ص :۳۵۵

فردای محشر چشمشان سوی حسین است

حور و قصور و خلدشان روی حسین است

ای روح پاک انبیا پروانه تو

قلب همه خوبان عالم خانه تو

کوه غم خلق جهان بر شانه تو

عقل و خرد دیوانه دیوانه تو

بگذار تا آشفته موی تو باشم

دیوانه زنجیری کوی تو باشم

از کودکی گویی در آغوش تو بودم

با هر هلال غم سیه پوش تو بودم

در زمره عشّاق خودجوش تو بودم

در هر نفس گویا و خاموش تو بودم

در خانه دیدم از تو یک عکس خیالی

با یک نگه کردی مرا حالی به حالی

از پاره های دل به خاکت گل نشاندم

سرمایه ام اشکی که بر پایت فشاندم

خود را ز هر سو بر سر کویت کشاندم

باللّه قسم بی مهر تو قرآن نخواندم

صوم و صلوه و عشق و ایمانم تویی تو

گلواژه های صوت قرآنم تویی تو

هر چند قابل نیستم تا با تو باشم

بگذار در دنیا و عقبی با تو باشم

در مرگ و قبر و حشر تنها با تو باشم

در خلوت و در انجمن ها با تو باشم

ص :۳۵۶

عشقم، کتابم، دینم، ایمانم، تویی تو

هم کعبه ام هم قبله جانم تویی تو

این جرم های بی شمارم یابن زهرا

این چشم های اشکبارم یابن زهرا

بر درگهت امّیدوارم یابن زهرا

تنها تویی دار و ندارم یابن زهرا

من هر که هستم «میثم» کوی شمایم

آلوده ام امّا ثناگوی شمایم(۱)

ولادت امام حسین علیه السلام

ای پیام آوران به پا خیزید

بار دیگر همه برانگیزید

به قدم های سیّد الشّهدا

لاله از پاره های دل ریزید

به گل روی او سلام کنید

به سر زلف او درآویزید

آفتاب هدا مبارک باد

عید خون خدا مبارک باد

ای ملایک همه قیام کنید

این حسین است احترام کنید

از محمّدصلی الله علیه وآله گرفته اذن دخول

دور گهواره ازدحام کنید

همه دست ادب به سینه نهید

همه بر حضرتش سلام کنید

جان خود پیشکش به فرش برید

بلکه قنداقه اش به عرش برید

جلوه ابتداست این مولود

به ملك مقتداست این مولود

هم بود کشتی نجات همه

هم چراغ هداست این مولود

خونبهایش خدای عزّوجلّ

بلکه خون خداست این مولود

پیك حقّ گاهواره جنبانش

پدر و مادرم به قربانش

لیله القدر، کوکب آورده

قرص خورشید در شب آورده

۱- ۵۰۵) نخل میثم.

آسمان ستاره های خدا

ماه تسبیح بر لب آورده

خونش آب وضوی اسلام است

ضامن آبروی اسلام است

دین تولّای سیّدالشّهداست

حقّ تجلّای سیّدالشّهداست

شمع جمع چهارده معصوم

مهر سیمای سیّدالشّهداست

آیه ذوالجلال و الإکرام

روی زیبای سیّدالشّهداست

سخن از لیله ولادت اوست

اصل میلاد او شهادت اوست

عاشقان را امیر کیست؟ حسین

خلق را دستگیر کیست؟ حسین

من سراج المنیر می خواهم

این سراج المنیر کیست؟ حسین

آن که شد پیشتر ز خلقت دل

دل به عشقش اسیر کیست؟ حسین

همه جا با دلم بود همراه

قَبرُهُ فی قلوب مَن والاه

کیست این؟ کشتی نجات من است

حجّ من صوم من صلوه من است

عشق من روح من ولایت من

نوح من خضر من حیات من است

پیش عفوش سبکٔ تر از کاهی

کوه سنگین سیّئات من است

به تولّای او دمم دادند

عزّت هر دو عالمم دادند

سالکان دست بوس و پابستش

عارفان جرعه نوش و سرمستش

هستی او ز هستی احمد

هستی احمد است از هستش

جز خدایی، قسم به ذات خدا

همه کارهاست در دستش

از کتاب اللّهت گر آگاهی است

این مقام خلیفه اللّهی است

این که در هر دلی اقامت اوست

به کرامت قسم کرامت اوست

اقتدار نبوّت و توحید

هر دو در سایه امامت اوست

به قیامت چه کار دارم من

لحظه هایم همه قیامت اوست

جنّت و هر چه هست در کویش

همه قربان تارِ یک مویش

ای حسین ای تمام آیینم

آبرویم طریقتم دینم

جنّت لاله های امّیدم

همه لحظه های شیرینم

ص :۳۵۸

کلّ دنیا تمام آخرتم

عزّت و افتخار و تمکینم

رو سیاهم، بدم، گنه کارم

به همه گفته ام تو را دارم

آرزوی منی حسین حسین

آبروی منی حسین حسین

چه بگویم چه لب فرو بندم

گفت و گوی منی حسین حسین

فکر من، ذکر من، عبادت من

های وهوی منی حسین حسین

تو از اوّل دل مرا بردی

همه حاصل مرا بردی

ای امید به خون نشسته من

نظری کن به حال خسته من

تیر گی از دلم به نور بشوی

روشنی ده به چشم بسته من

تا صدایت رسد به هر نسلی

از درون دل شکسته من

آشنا با غم شمایم من

«میثمم» میثم شمایم من(۱)

سخن با کربلا

عرش حقّ یا کعبه اهل ولایی کربلا

تا ابد آغشته با خون خدایی کربلا

هم عبادتگاه خیل اولیا تا روز حشر

هم زیارتگاه کلّ انبیایی کربلا

گر چه باشد خاکت از خون غریبان لاله گون

خلق عالم را دیار آشنایی کربلا

تربت فرزند زهرایی که از یک قبضه خاک

درد بی درمان عالم را دوایی کربلا

صحنه جانبازی هفتاد و دو ثار اللّهی

قتلگاه زاده خیر النّسایی کربلا

ص :۳۵۹

۱- ۵۰۶) نخل میثم.

مضجع تنهای عشّاق به خون غلطیده ای

محفل سرهای از پیکر جدایی کربلا

هم به تحت قبّه ات کلّ دعاها مستجاب

هم به درد عالمی دار الشّفایی کربلا

خوابگاه اصغری یا قتلگاه اکبری

یا مزار یادگار مجتبایی کربلا

از نیستان تو می آید نوای عاشقان

نینوائی نینوائی نینوائی کربلا

گفته ثار اللَّه در وصفت تو کرب و البلاء

کربلایی کربلایی کربلایی کربلا

دل نه تنها میبری از «میثم» بی دست و پا

بلکه از خلق دو عالم دل ربایی کربلا(۱)

حرم حضرت سیّدالشّهداعلیه السلام

ای پناه همه سلام سلام

پسر فاطمه سلام سلام

تشنه کوثر ولای توام

مشتی از خاک کربلای توام

کربلا را تو قسمتم کردی

هر که هستم تو دعوتم کردی

سائلم سائل قدیم توام

زائرم زائر حریم توام

دارم از اشک و خون دل توشه

منم و این مزار شش گوشه

بوسه بر آستانه ات زده ام

دعوتم کرده ای که آمده ام

در دلم اشتیاق تو است حسین

کعبه من رواق تو است حسین

ای به قربان لطف و احسانت

سال ها سوختم ز هجرانت

ص :۳۶۰

۱- ۵۰۷) نخل میثم.

بعد یک عمر پاسخم گفتی

در حریمت مرا پذیرفتی

ای به قربان اشک غربت تو

من مسکین کجا و تربت تو

من مزار تو در بغل دارم

خواب بینم و یا که بیدارم

با فراقت مرا عذاب مکن

جان زهرا مرا جواب مکن

ای همه اشک دیده مرحم تو

اشک ده تا بگریم از غم تو

کیستم عبد روسیاهم من

پای تا سر همه گناهم من

گر چه یا سیّدی گنهکارم

گرد صحن رضا به رخ دارم

این دو گوشه است قبر اکبر تو

از چه مخفی است قبر اصغر تو

گریه و سوز و حال دارم من

یابن زهرا سئوال دارم من

شاخه یاس تو کجا افتاد

دست عبّاس تو کجا افتاد

خصم بر خیمه ات شرار افروخت

دامن دخترت کجا می سوخت

در کجا داغدیده دختر تو

بوسه زد بر بریده حنجر تو(۱)

حرم دو فرزند مسلم علیه السلام

این جا کجاست باغ دو ریحان مسلم است

این جا کجاست قبر دو طفلان مسلم است

این جا دو سرو ناز به خون آرمیده اند

این جا سر از دو کودک مسلم بریده اند

این جا دو طفل گمشده در خاک خفته اند

در موج خون به حنجر صد چاک خفته اند

این جا یتیم کوچکی از دیده دُر فشاند

تنها به زیر خنجر قاتل نماز خواند

۱- ۵۰۸) نخل میثم.

این جا یکی یتیم زغم جامه پاره کرد

جان دادن برادر خود را نظاره کرد

این جا روان ز دیده دُر ناب می شود

هر زائری ز شدّت غم آب می شود

یا رب به این دو قبر که دو کعبه دلند

یا رب به این دو گل که نهان در دل گلند

یا رب به لاله گونی روی نکویشان

یا رب به اشک غربت و خون گلویشان

ما را به این دو لاله باغ ولا ببخش

بر این دو کودک و به شه کربلا ببخش(۱)

شام خراب

شامیان خنده به زخم جگر ما نزنید

ساز با ناله ذرّیّه زهرا نزنید

سر مردان خدا را به سر نیزه زدید

مرد باشید دگر سنگ به زن ها نزنید

به زنان بر سر بازار اگر سنگ زدید

دختران را به کنار سر بابا نزنید

علی و فاطمه در جمع شما اِستادند

پیش چشم علی و فاطمه ما را نزنید

به اسیری که بود در غل و زنجیر زدید

به یتیمی که دویده است به صحرا نزنید

رقص شادی جلو محمل زینب نکنید

پای سرهای بریده به زمین پا نزنید

بگذارید برای شهدا گریه کنیم

خنده بر داغ دل سوخته ما نزنید

کشتن فاطمه بین در و دیوار بس است

تازیانه به تن زینب کبری نزنید

به تماشای سر پاک حسین آمده اید

این قدر دست به هنگام تماشا نزنید

سخن «میثم» دل سوخته را گوش کنید

دوستان غیر در خانه مولا نزنید(۲)

۱- ۵۰۹) نخل میثم.

۲- ۵۱۰) نخل میثم.

مرثیه امام حسین علیه السلام

تا ابد کوثر توحید ز پیمانه اوست

سینه سوختگان شمع عزاخانه اوست

شعله های عطشش در نفس خسته ما

کوه سنگین غم ما به روی شانه اوست

حرم اوست حریمی که بود کعبه جان

دل بشکسته بهشتی است که ویرانه اوست

دل آتش زده ما که جهانی را سوخت

شعله اش از شَرَرِ دامن ریحانه اوست

گوهری را که خدا قیمت آن داند و بس

دُرِّ اشکی است که تقدیم به دُردانه اوست

درس آزادگی از مکتب او یافت کمال

روح مردانگی از همّت مردانه اوست

طرفه بیتی است از آن شاعر دل سوخته ام

که پر از خون جگر ساغر و پیمانه اوست

«این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست»

«این چه شمعی است که جان ها همه پروانه اوست»

***

هر کجا حکم الهی است سخن گو سر توست

شاخه و نخل و نی و طشت طلا منبر توست

به «قیامت» قسم از روز قیامت تا حشر

همه ایّام، «قیامت»، همه جا محشر توست

آنچه گفتند و نگفتند در اوصاف بهشت

همه در یک گُل لبخند علی اصغر توست

آن که بخشید به اسلام بقا، خون تو بود

آن که خون تو بقا یافت از او خواهر توست

دوست می خواست تو را کشته ببیند ور نه

نیزه فرمانبر تو، تیغ ثناگستر توست

عضو عضو بدنت سوره و زخمت آیات

ورق مصحف آغشته به خون پیکر توست

نه محرّم نه صفر بلکه همه دوره سال

باید این بیت بخوانیم که یادآور توست

«این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست»

«این چه شمعی است که جان ها همه پروانه اوست»

***

کربلا ای حُرمتت بالاتر از بیت الحرام

تا به کی از دور گویم بر شهیدانت سلام

تا به کی از دور گردم دور نهر علقمه

تا به کی جای فراتت خون دل ریزم به جام

آه از من گر نسوزم لحظه لحظه بر حسین

وای بر من گر شود بی کربلا عمرم تمام

کربلا! یک لحظه از آب فرات خود بپرس

مِهر زهرا از چه شد بر زاده زهرا حرام

کربلا! فریاد زن با مردمِ عالم بگو

کوفیان با سنگ از مهمان گرفتند احترام

ص: ۳۶۴

بس که می گردد دلم بر گرد آن شش گوشه قبر

بس که مشتاق حسین و کربلایم صبح و شام

«بر مشامم می رسد هر لحظه بوی کربلا»

«در دلم ترسم بماند آرزوی کربلا»(۱)

گفتگوی امام حسین با علیّ اکبر علیهما السلام

پسر: پدر جان من نگویم زخم های تن مرا کُشته

شرار تشنگی سنگینی آهن مرا کشته

پدر: علی ای داده در راه خدا صد بار جانت را

بیا بگذار یکدم در دهان من زبانت را

پسر: زبانم خشک گردیده نیاید از دهن بیرون

لبت را بر لبم بگذار و بنگر تر شده از خون

پدر: نبی بگذاشت در کامم زبان و کرد آرامم

تو هم آئینه اویی زبان بگذار در کامم

پسر: زبان خشک من بابا دلت را بیشتر سوزد

نمی خواهم تو را بر کامِ خشکِ من جگر سوزد

پدر: چو قرآن بوسه بر لب های خشکت می نهم بابا

زبان بگذار در کامم و گرنه جان دهم بابا

پسر: الهی جان رَوَد از جسم مجروح جوان تو

که باشد خشک تر از کام خشک من زبان تو

پدر: عزیز دل نه تنها از عطش سوزم اگر سوزم

تو از هُرم عطش سوزی من از داغ پسر سوزم

۱- ۵۱۱) نخل میثم: ۴ / ۲۴۴.

پسر: تو بر من اشکک ریزی چشم من هم بر تو می گرید

نگه کن عمّه ام زینب برای هر دو می گرید

پدر: اگر چه داغ تو چون شمع آبم کرد فرزندم

تو را تقدیم جانان کرده ام برگرد فرزندم

پسر: به شوق دوست در دشمن رهایم کن خداحافظ

دعایم کن، دعایم کن، دعایم کن، خداحافظ(۱)

دلِ شکسته

تمامِ حَنجره ها نینوایِ توست حسین

دل شکسته ما کربلای توست حسین

بهای خون تو را جز خدا نداند کس

تو کیستی که خدا خونبهای توست حسین

به بام کعبه اگر پا نهم هنوز دلم

کبوتر حرم با صفای توست حسین

ز دست فاطمه گیرد برات آزادی

کسی که زائر صحن و سرای توست حسین

هزار داغ ببینم اگر، قسم به خدا

سرشکک من همه وقف عزای توست حسین

تو آن سراج منیری که گمرهان تا حشر

چراغشان سر از تن جدای توست حسین

سلام بر تو که حتّی سپاه دشمن هم

رهین منّت و لطف و عطای توست حسین

۱- ۵۱۲) نخل میثم: ۴ / ۳۵۰.

سر تو دفن شد امّا چهارده قرن است

جهان پر از تو و بانگ رسای توست حسین

سلام بر تو که قاتل، کریم خواند تو را

سلام بر تو که عالم گدای توست حسین

اگر شفاعت عالم کنی به روز جزا

خدا گواست کمی از جزای توست حسین

هنوز دوست به یاد تو اشک می ریزد

هنوز بر لب دشمن ثنای توست حسین

هنوز «میثم» آلوده با هزار زبان

زبان گشوده و مدحت سرای توست حسین(۱)

افتخار نوکری حسین فاطمه علیها السلام

بی یاورم ببین و بر این در بیاورم

کی با تو رو به درگه دیگر بیاورم

بر بی پناهیم به جوانی تو رحم کن

خود در پناه خالق اکبر بیاورم

حتّی بهای ذرّه ای از تربت تو نیست

قدر تمام عالم اگر زر بیاورم

از زخم دل دو کاسه خون گشت چشم من

تا مرحمی به زخم تو دلبر بیاورم

شش گوشه تو کعبه هفت آسمان بود

بر طوف آن ضریح مطهّر بیاورم

۱- ۵۱۳) نخل میثم.

بالای سر که نیست مسیر طواف سر

بر پای بوس علی اکبر بیاورم

شوق وصال روی تو دارم به روز حشر

با این امید روی به محشر بیاوریم

حتّی الصّباح قیامت به سوی تو

از خاک کربلای تو سر در بیاورم

از شوق این که در حرم تو کبوترم

چیزی نمانده است که پر در بیاورم

رهبران

معصوم

امام علیّ بن الحسین زین العابدین علیه السلام

اشاره

ص :۳۶۹

ولادت حضرت زین العابدین علیه السلام

امام سجادعلیه السلام روز پانزدهم جمادی الأولی سال سی و شش هجری قمری، روز فتح بصره و پیروزی امیرالمؤمنین علیه السلام بر اصحاب جمل [یعنی طلحه و زبیر و عایشه و پیروان آنان]، در مدینه به دنیا آمد، و بعضی گفته اند: آن حضرت در پنجم شعبان سال سی و هشت هجری قمری به دنیا آمده است.

پدر آن حضرت، سبط رسول اللَّه صلی الله علیه وآله حضرت أباعبداللَّه الحسین علیه السلام، و مادر او [شاه زنان] شهربانو دختر پادشاه کسری [یزدگرد] است. شاعر در وصف اومی گوید:

و أمّه ذات العلی و المجد

شاه زنان بنت یزدجرد

و هو ابن شهریار بن کسری

ذوسودد لیس یخاف کسری

امام باقرعلیه السلام می فرماید: «هنگامی که دختر پادشاه ایران - یزدگرد - را پس از فتح ایران به مدینه آوردند، زنان مدینه به دیدن او آمدند و مسجد به نور او روشن گردید، و چون عمر به او نگاه کرد، او صورت خود را پوشاند و گفت: "أف بیروح بادا هرمز"؛ یعنی روزی نیاید برای هرمز - پادشاه ایران - که دختر او اسیر شود و مقابل مردان نامحرم قرار گیرد.

عمر گفت: "این زن اسیر به من دشنام می دهد." و چون خواست او را برای خود بگیرد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: "تو چنین حقّی نداری، باید او را آزاد گذاری تا او هر کس را می خواهد انتخاب نماید، و هر کس را انتخاب نمود قیمت این کنیز را از سهم او کم کن." و چون عمر او را آزاد گذارد، او بین مردم گردش کرد تا به امام

حسین علیه السلام رسید، پس دست خود را بر سر او گذارد. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: "نام تو چیست؟" او گفت: "جهان شاه." امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: "بلکه نام تو شهربانویه است."

سپس به امام حسین علیه السلام فرمود: "این کنیز برای تو فرزندی خواهد آورد که بهترین مردم روی زمین باشد." و حضرت زین العابدین علیه السلام از او به دنیا آمد. از این رو، به آن حضرت "ابن الخیرتین" گفته شده است. یعنی فرزند بهترین عرب و بهترین عجم. بنابر این، حضرت زین العابدین علیه السلام برگزیده عرب و عجم است.»(۱)

لقب ها و کنیه های حضرت زین العابدین علیه السلام

کنیه های آن حضرت: ابوالحسن، خاصّ، ابومحمّد، ابوالقاسم و ابوالأئمّه می باشد.

القاب معروف آن حضرت: زین العابدین، سیّد السّاجدین، سیّد العابدین، زین الصّالحین، وارث علم النّبیّین، خازن وصایا المرسلین، امام المؤمنین، منار القانتین و الخاشعین، المتهجّد، الزّاهد، العدل، العابد، البکّاء، السّجّاد، ذوالثّفنات، و امام الأئمّه می باشد.(۲)

فرزندان حضرت زین العابدین علیه السلام

صاحب اعلام الوری برای آن حضرت پانزده فرزند شماره نموده است:

۱- محمّد الباقرعلیه السلام، مادر او امّ عبداللَّه، دختر حسن بن علیّ بن ابی طالب؛

۲ و ۳- زید، مکنّا به ابوالحسین و عمر، مادر این دو، کنیز امّ ولد بوده است؛

۴ و ۵ و ۶- عبداللَّه، حسن و حسین، مادر این سه نیز کنیز امّ ولد بوده است؛

۷ و ۸ و ۹- حسین اصغر، عبدالرّحمان و سلیمان، مادر این سه نیز کنیز امّ ولد بوده است؛

۱- (۵۱۴) کافی: ۱ / ۴۶۶.

۲- (۵۱۵) مناقب: ۴ / ۱۷۵.

۱۰- علی، و او کوچک ترین فرزند او بوده است؛

۱۱- خدیجه، و مادر این دو نیز کنیز امّ ولد بوده است؛

۱۲- محمّد اصغر؛ مادر او نیز کنیز امّ ولد بوده است؛

۱۳- فاطمه؛

۱۴- علیّه؛

۱۵- امّ کلثوم، مادر این ها نیز کنیز امّ ولد بوده اند.

بعد از امام باقرعلیه السلام، زید بن علی بهترین فرزند او بوده، و زید مردی عابد و با تقوا و با سخاوت و شجاع بوده و او بود که برای انتقام خون جدّ خود امام حسین علیه السلام قیام نمود و مردم را به امامت امام زمان خود دعوت کرد. و مردم گمان کردند خود را امام می داند، در حالی که او به امامت برادر خود امام باقرعلیه السلام معتقد بود و هنگام شهادت نیز به امام صادق علیه السلام وصیّت نمود.(۱)

ابوالأسود شاعر درباره حضرت زین العابدین علیه السلام می گوید:

و إنّ غلاماً بین کسری و هاشم

لأکرم من نیطت علیه التمائم

عبادت زین العابدین و سیّد السّاجدین علیه السلام

به آن بزرگوار «ذوالثّفنات» می گفتند؛ یعنی کسی که در اثر سجده های طولانی سر زانوهایش پینه بسته بود.

امام باقرعلیه السلام می فرماید: «پدرم علیّ بن الحسین علیه السلام در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند.» و روایت شده که آن حضرت پانصد درخت خرما داشت و در شبانه روز کنار هر کدام دو رکعت نماز می خواند، در حالی که باد او را مثل شاخه گیاه تکان می داد.

هنگامی که برای نماز خود وضو می گرفت رنگ مبارک او زرد می شد، و چون از

۱- ۵۱۶) اعلام الوری: ۱ / ۴۹۳.

او سؤال می کردند، می فرمود: «آیا می دانید من در مقابل چه کسی می خواهم بایستم؟»

هنگامی که آن حضرت از دنیا رحلت نمود و خواستند بدن او را غسل بدهند، آثاری در پشت او دیدند و چون از فرزند او امام باقرعلیه السلام سؤال کردند، فرمود: «این اثر کیسه های آرد است که او شبانه به دوش می گرفت و به صورت پنهانی به فقرای مدینه می داد و می فرمود: صدقه پنهانی آتش خشم خدا را خاموش می کند.»

علیّ بن ابراهیم قمّی از پدر خود نقل نموده که حضرت زین العابدین علیه السلام برای انجام مناسک حجّ بیست روز پیاده از مدینه به مکّه می رفت.

زراره بن اعین می گوید: نیمه شبی شنیده شد که سائلی می گوید: «أین الزّاهدون فی الدّنیا الرّاغبون فی الآخره»، یعنی کجایند کسانی که زاهد در دنیا و راغب در آخرت باشند؟ پس هاتفی از ناحیه بقیع پاسخ داد: «چنین کسی علیّ بن الحسین علیهما السلام است.»

در کتاب تذکره سبط بن جوزی، زهری از ابن عایشه نقل کرده که گوید: من حضرت زین العابدین علیه السلام را در حجر اسماعیل دیدم که در حال سجده می فرمود: «عبیدک بفنائک، مسکینک بفنائک، سائلک بفنائک.» و من این دعا را برای هر مصیبت و بلایی خواندم گشایش و فرج برای من حاصل شد.

طاووس یمانی می گوید: شبی من در حجر اسماعیل نشسته بودم، ناگهان دیدم حضرت زین العابدین علیه السلام وارد شد. پیش خود گفتم: این آقا مرد صالحی از اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله است، به دعای او گوش می کنم ببینم با خدای خود چه می گوید. و از او شنیدم که می گفت: «عبدک بفنائک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک.» و من این دعا را برای حلّ هر مشکلی خواندم برای من گشایش حاصل شد.

در احوال آن بزرگوار گفته شده است: هنگامی که وقت نماز می رسید، پوست بدن او به لرزه در می آمد و رنگ مبارکش زرد می شد و مانند شاخه خرما می لرزید، و چون به نماز می ایستاد رنگ صورت او تغییر می کرد و مانند عبد ذلیلی که در مقابل

پادشاه بزرگی قرار بگیرد مقابل خدا می ایستاد و اعضای بدن او از خوف خدا لرزان بود.

حضرت زین العابدین علیه السلام هنگام نماز همانند شاخه خشکی بود و بدن او حرکت نمی کرد جز آن که باد او را حرکت بدهد، و چون به سجده می رفت، سر از سجده بر نمی داشت تا عرق او جاری می شد. و چون ماه مبارک رمضان می رسید با کسی سخن نمی گفت و همواره مشغول دعا و تسبیح و استغفار و تکبیر بود، و با او ظرفی از تربت امام حسین علیه السلام بود و جز بر خاک [تربت پدر خود] بر چیز دیگری سجده نمی کرد، و می فرمود:

«اگر مردم از شرق تا مغرب بمیرند، من با داشتن قرآن هرگز وحشت نخواهم نمود.» و چون در قرائت سوره حمد به آیه «مالک یوم الدّین» می رسید آن قدر آن را تکرار می کرد که نزدیک بود جان از بدن او خارج شود.

کوشش او در عبادت به قدری بود که فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام نزد جابر بن عبداللّه انصاری آمد و گفت: «ما بر شما حقوقی داریم و یکی از آن حقوق این است که اگر ببینید یکی از ما می خواهد خود را در عبادت خدا هلاک کند به او تذکر بدهید که چنین نکند.»

پس جابر به خانه امام سجادعلیه السلام آمد و چون اجازه گرفت و وارد شد، دید آن حضرت در محراب عبادت قرار دارد و عبادت او را نحیف و ناتوان نموده و چون از او درخواست نمود که به جان خود رحم کند، امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «من همواره بر روش پدر و جدّ خود خواهم بود تا آنان را ملاقات نمایم.»

روایت شده هنگامی که آن حضرت مشغول نماز می شد، از بس به خداوند توجّه داشت صداهای دیگر را نمی شنید. از این رو، یکی از فرزندان او در یکی از شب ها از جای بلندی افتاد و دست او شکست و فریاد اهل خانه بلند شد و همسایگان جمع شدند و شکسته بندی را آوردند و او دست آن بچّه را بست و او ناله می زد و امام علیه السلام این صداها را نمی شنید و چون صبح شد و دید دست آن بچّه را

به گردن او بسته اند، فرمود: «چه شده است؟» پس ماجرا را به او خبر دادند.

حضور قلب آن حضرت در نماز و توجّه او به خداوند به قدری بود که روزی ابلیس به صورت افعی مقابل او حاضر شد و آن حضرت به او توجّه نفرمود(۱).

حمّاد بن حبیب عطّار کوفی می گوید: ما برای حجّ از کوفه حرکت کردیم و چون شبانه از منزل زباله گذشتیم، با باد سیاه تیره ای مواجه شدیم و قافله از حرکت ایستاد و من در آن بیابان سرگردان شدم تا این که به منطقه خشک و بی آب و گیاهی رسیدم، و چون شب در کنار درختی پناه گرفتم، ناگهان جوانی را دیدم که با لباس های سفید و معطّر به سوی من آمد. با خود گفتم: این، یکی از اولیای خداوند است، و اگر من حرکتی انجام بدهم او از من دور می شود و من سبب می شوم که او از کار خود بازماند. پس خود را مخفی کردم و او نزدیک آن محلّ شد و آماده نماز گردید و برخاست و گفت:

«یا مَنْ حازَ کُلَّ شَیْ ءٍ مَلَکُوتاً، وَ قَهَرَ کُلَّ شَیْ ءٍ جَبَرُوتاً، أَوْلِجْ قَلْبِی فَرَحَ الْإِقْبالِ عَلَیْکَ، وَ أَلْحِقْنِی بِمَیْدانِ الْمُطِیعِینَ لَکَ.» سپس وارد نماز شد و چون دیدم اعضای بدن او آرام گردید و حرکات او ساکن شد، رفتم در آن جایی که او [وضو گرفت و]برای نماز آماده شد. پس دیدم در آنجا چشمه ای است که از آن آب سفید می جوشد، پس من نیز آماده نماز شدم و پشت سر او به نماز ایستادم و دیدم محرابی در آن جا قرار دارد و او در آن محراب به عبادت ایستاده و آیات بشارت و عذاب را به زبان جاری می کند و با صدای دلنشین و ناله های سوزدار آن آیات را قرائت می نماید و چون خواست تیره تاریکی شب برطرف شود به پا خاست و گفت:

«یا مَنْ قَصَدَهُ الطَّالِبُونَ فَأَصابُوهُ مُرْشِداً، وَ أَمَّهُ الْخائِفُونَ فَوَجَدُوهُ مُتَفَضِّلاً، وَ لَجَأَ إِلَیْهِ الْعابِدُونَ فَوَجَدُوهُ مَوْئلاً، مَتی راحَهُ مَنْ نَصِبَ لِغَیْرِکَ بَدَنَهُ، وَ مَتی فَرَحُ مَنْ قَصَدَ سِواکَ بِنِیَّتِهِ، إِلهِی قَدْ تَقَشَّعَ الظَّلامُ وَ لَمْ أَقْضِ مِنْ خِدْمَتِکَ وَطَراً، وَ لا مِنْ حِیاضِ مُناجاتِکَ

۱- ۵۱۷) أنوار البهیّه / ۴۷ - ۴۹.

صَدْراً، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ افْعَلْ بِی أَوْلَی الْأَمْرَیْنِ بِکَ یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ.»

و چون ترسیدم که از من دور شود و من او را نشناسم و اثری از او ندانم، خود را به او چسباندم و گفتم: «سوگند به خدایی که ملالت و خستگی عبادت را از تو برداشته و لذّت و شدّت و شوق و رغبت به عبادت را به تو عنایت نموده، به من نظر مرحمتی بکن و به بیچارگی من ترحمّ نما؛ چرا که من گمراهم و خواسته من این است که مانند شما خدا را عبادت کنم، و آرزوی من این است که همین گونه با خدای خود سخن بگویم.»

پس او به من فرمود: «اگر تو در توکّل خود به خدا صادق باشی گمراه نخواهی بود، لکن همراه من بیا.» و چون نزدیک آن درخت رسید، دست مرا گرفت و من احساس کردم که زمین از زیر قدم های من کشیده می شود و چون سفیدی صبح ظاهر گردید، به من فرمود: «بشارت باد تو را! این سرزمین مکّه است.»

و چون من صدای ضجّه و فریاد مردم مکّه را شنیدم و راه خود را یافتم، او را سوگند دادم و گفتم: «سوگند به خدایی که روز قیامت به رحمت او امیدواری، به من بگو تو کیستی؟» فرمود: «اکنون که مرا سوگند دادی، من علیّ بن حسین بن علیّ بن ابی طالب علیهم السلام هستم.»(۱)

روایت شده که آن حضرت در دعای خود می فرمود: «اَللَّهُمَّ مَنْ أَنَا حَتّی تَغْضَبَ عَلَیَّ فَوَعِزَّتِکَ ما یُزَیِّنُ مُلْکَکَ إِحْسانِی وَ لا یُقَبِّحُهُ إِساءَتِی وَ لا یَنْقُصُ مِنْ خَزائِنِکَ غِنائِی وَ لا یَزِیدُ فِیها فَقْرِی.»

یعنی: خدایا، من کیستم که تو بر من خشم کنی. سوگند به عزّتت، نیکی و احسان من ملك تو را زینت نمی دهد، و گناه من ملك تو را زشت نمی نماید، و بی نیازی من خزینه های تو را کم نمی کند، و فقر و نیازمندی من بر خزاین تو نمی افزاید.(۲)

۱- ۵۱۸) أنوار البهیّه / ۵۰ ، صحیفه سجّادیّه / ۱۶۵.

۲- ۵۱۹) أنوار البهیّه / ۶۱ .

اطعام های حضرت زین العابدین علیه السلام

مرحوم صدوق در کتاب خصال از امام باقرعلیه السلام نقل نموده که فرمود: «همواره عادت پدرم علیّ بن الحسین علیهما السلام این بود که در شب های تاریک، کیسه بزرگی را - که عرب آن را جراب می گوید - به دوش می گرفت، و در آن کیسه بزرگ کیسه هایی از طلا و نقره مسکوک بود، و بسا آرد و نان و هیزم به دوش می گرفت و درهای خانه های فقرا را می زد و به آنان می داد و برای این که شناخته نشود صورت خود را می پوشاند. از این رو، هنگام غسل دادن بر پشت او اثری مانند کوهان شتر دیده شد.

همواره یکصد خانواده از فقرای مدینه را تأمین می نمود، و دوست می داشت که فقرا و ایتام و ناتوان ها و زمین گیر شده ها بر سر سفره او باشند و با دست مبارک خود به آنان غذا می داد، و برای کسانی که صاحب عیال و فرزندانی بودند طعام را به دوش می گرفت و به خانه های آنان می برد، و چون شب فرا می رسید و چشم ها به خواب می رفت، آنچه زاید بر قوت خانواده خود بود در کیسه ای می ریخت و به دوش می گرفت و به خانه های فقرا می برد و صورت خود را می پوشاند و بین آنان تقسیم می کرد.»(۱)

روایت شده که حضرت زین العابدین علیه السلام هنگامی که می خواست چیزی را به فقیر بدهد، نخست، آن را می بوسید و سپس به فقیر می داد؛ [چرا که خداوند می فرماید: «أَنَّ اللَّهَ هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَأْخُذُ الصَّدَقاتِ»(۲)].

ابو عبداللَّه دامغانی گوید: حضرت زین العابدین علیه السلام، شکر و گردو را صدقه می داد، و چون از علّت آن سؤال شد، فرمود: «خداوند می فرماید: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»(۳)، و من شکر و گردو را دوست می دارم.»(۴)

۱- ۵۲۰) بحارالأنوار: ۴۶ / ۸۹، أنوار البهیّه / ۵۱ .

۲- ۵۲۱) توبه / ۱۰۴.

۳- ۵۲۲) آل عمران / ۹۲.

۴- ۵۲۳) بحارالأنوار: ۴۶ / ۸۹، أنوار البهیّه / ۵۱ .

در کتاب کافی از ابی مهدی نقل شده که گوید: حضرت زین العابدین علیه السلام بر الاغی سوار بود و چون به گروهی از جذامی ها رسید که مشغول خوردن غذا بودند، او را دعوت به غذای خود نمودند، امام علیه السلام فرمود:

«من روزه هستم و اگر روزه نبودم با شما هم غذا می شدم.» و چون به منزل خود بازگشت، دستور داد غذای نیکویی آماده کردند و آنان را دعوت نمود و خود نیز در کنار آنان نشست و با آنان غذا خورد.(۱)

رضای به قضای الهی

امام باقرعلیه السلام می فرماید: پدرم علیّ بن الحسین علیه السلام فرمود: «من بیماری سختی پیدا کردم. پدرم امام حسین علیه السلام به من فرمود: "چه چیز را دوست می داری؟" گفتم: "من نمی خواهم بر خدای خود چیزی را تعیین کنم. آنچه او برای من تدبیر نموده همان را دوست می دارم." پدرم فرمود: "احسنت! تو نیز همانند ابراهیم خلیل علیه السلام شدی که جبرئیل به او گفت: آیا حاجتی داری؟ فرمود: من چیزی بر خدای خود تعیین نمی کنم، تدبیر او برای من کافیست و او نیکو وکیلی است برای من."»(۲)

ابن عبّاس می گوید: روزی همسر ایّوب علیه السلام به ایّوب گفت: «خوب است از خدا بخواهی تا تو را شفا بدهد؟» ایّوب علیه السلام فرمود: «ما هفتاد سال در نعمت خدا بودیم، اکنون باید هفتاد سال نیز در بلای او صابر باشیم.» پس چیزی نگذشت که خداوند ایّوب علیه السلام را عافیت و شفا بخشید.(۳)

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خدای عزّوجلّ می فرماید: اگر من بنده ای از بندگان خود را گرفتار بستر بیماری نمایم و او مقابل عیادت کنندگان خود شکوه نکند، من گوشت پاکیزه و خون پاکیزه ای در بدن او قرار می دهم، و اگر او را قبض روح کنم، در رحمت من وارد خواهد شد، و اگر او را عافیت دهم، گناهی برای او نخواهد ماند.»

۱- ۵۲۴) بحارالأنوار: ۴۶ / ۹۴، کافی: ۲ / ۲۳.

۲- ۵۲۵) دعوات راوندی / ۱۶۸، بحارالأنوار: ۸ / ۲۰۸.

۳- ۵۲۶) دعوات راوندی / ۱۶۵.

سؤال شد: «مقصود از گوشت و خون پاکیزه چیست؟» فرمود: «گوشت و خونی است که با آنها گناهی نکرده باشد.»(۱)

حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «هشت چیز مربوط به قضا و قدر الهی است: خواب، بیداری، قوّت، ضعف، صحّت، مرض، مرگ و حیات.»(۲)

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خداوند می فرماید: کسی که به قضا و تقدیر من راضی نباشد و شاکر نعمت های من نباشد و بر بلای من صبر نکند، باید برای خود پروردگار دیگری برگزیند.»(۳)

[برگو به آن که نیست رضا بر قضای حق

فکر خدای دیگر و ملک دگر کند]

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «کسی که برای دنیای خود محزون باشد، بر خدای خود خشم نموده است، و کسی که از مصیبتی که بر او وارد می شود شکوه کند، از خدای خود شکوه نموده است.»(۴)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر کس مصیبت های کوچک را بزرگ بداند، خداوند او را به مصائب بزرگ مبتلا خواهد نمود.»

و در سخن دیگری فرمود: «تا زمانی که بیماری با تو می سازد تو نیز با او سازگار باش [و بی صبری مکن].»(۵)

جلالت و عزّت زین العابدین علیه السلام

شیخ کشّی و دیگران از ابن عایشه نقل کرده اند که هشام بن عبدالملک در زمان خلافت پدر خود عبدالملک به حجّ رفت و در حال طواف، مردم به او اجازه استلام حجر الأسود را ندادند. از این رو، برای او منبری قرار دادند و او بر روی آن نشست و

۱- ۵۲۷) دعوات راوندی / ۱۶۷.

۲- ۵۲۸) همان / ۱۶۹.

۳- ۵۲۹) همان.

۴- ۵۳۰) همان.

۵- ۵۳۱) همان.

مردم شـام او را طواف دادنـد. ناگهـان دیـد حضـرت زین العابـدین علیه السـلام با لباس معطّر و زیبا و صورتی نورانی که آثار عبـادت و سـجده در او ظـاهر بود، وارد مطاف شـد، و چون به حجر الأسود نزدیک گردیـد مردم به احترام او کنار رفتنـد تا او حجر الأسود را استلام نمود.

هشـام از دیـدن این منظره به خشم آمـد. در همین هنگـام، مردی از اهل شام از هشام پرسـید: «این جوانی که مردم به او احترام می کنند و از هیبت و جلالت او کنار می روند تا او حجر الأسود را اسـتلام کند کیست؟» هشام گفت: «من او را نمی شـناسم!» و این از ترس رغبت اهل شام به آن حضرت بود.

در این هنگـام، فرزدق شاعر که در آنجا حاضـر بود به هشام گفت: «لکن من او را می شـناسم.» مرد شامی گفت: «او کیست؟» فرزدق گفت:

هذا الّذی تعرف البطحاء وطئته

و البیت یعرفه و الحلّ و الحرم

هذا ابن خیر عباداللّه کلّهم

هذا التّقیّ النّقیّ الطّاهر العلم

هذا علیّ رسول اللّه صلی الله علیه وآله والده

أمست بنور هداه تهتدی الأمم [الظلم]

إذا رأته قریش قال قائلها:

إلی مکارم هذا ینتهی الکرم

ینمی إلی ذروه العزّ الّتی قصرت

عن نیلها عرب الإسلام و العجم

یکاد یمسکه عرفان راحته

رکن الحطیم إذا ما جاء یستلم

یغضی حیاء و یغضی من مهابته

فما یکلّم إلّا حین یبتسم

ينشقّ نور الهدى عن نور عزّته

كالشّمس تنجاب فى إشراقها الظّلم

بكفّه خيزران ريحها عَبِق

من كفّ أروع فى عرنينه شمم

مشتقّه من رسول اللّه صلى الله عليه وآله نبعته

طابت عناصره و الخيم و الشِيَم

حمّال أثقال أقوام إذا وفدوا

حلو الشّمائل تحلو عنده نعم

هذا ابن فاطمه إن كنت جاهله

بجدّه أنبياء اللّه قد ختموا

ما قال لا قطّ إلّا فى تشهّده

لو لا التّشهّد كانت لاؤه نَعم

اللّه فضّله قدماً و شرّفه

جرى بذاك له فى لوحه القلم

و ليس قولك من هذا بضائره

العرب تعرف من أنكرت و العجم

من جدّه دان فضل الأنبياء له

و فضل أمّته دانت له الأمم

عمّ البرّيه بالإحسان فانقشعت

عنها العمايه [الغيابه] و الإملاق و العدم

كلتا يديه غياث عمّ نفعهما

يستوكفان و لا يعروهما عدم

سهل الخليقه لا يخشى بوادره

تزينه خصلتان: الخلق و الكرم

لا يخلف الوعد ميمون نقيبته

رحب الفنا أديب حين يعتزم

من مشعر حبّهم دين و بغضهم

كفر و قربهم منجى و معتصم

يستدفع السّوء و البلوى بحبّهم

و يستردّ به الإحسان و النّعم

مقدّم بعد ذكر اللّه ذكرهم

فى كلّ يوم و مختوم به الكلم

إنّ عدّ أهل التّقى كانوا أئمّتهم

أو قيل من خير أهل الارض قيل: هم

لا يستطيع جواد بعد غايتهم

و لا يدانيهم قوم و إن كرموا

هم الغيوث إذ أزمه أزمت

و الأسد أسد الشّرى و البأس محتدم

يأبى لهم أن يحلّ الذّم ساحتهم

خير كريم و أيدى بالنّدى هضم

لا ينقص العسر بسطاً من أكفّهم

سيّان ذلك إن أثروا و أن عدموا

أىّ الخلائق ليست فى رقابهم

لأولويّه هذا أو له نعم

من يعرف اللّه يعرف أولويّه ذا

فالدّين من بيت هذا ناله الأمم

بيوتهم فى قريش يستضاء بهم

فى النّائبات و عند الحلم ان حلموا

فجدّه من قريش من أزمّتها

محمّد و على بعده علم

بدر له شاهد و الشّعب من أحد

و الخندقان و يوم الفتح قد علموا

و خيبر و حنين يشهدان له

و فى قريضه يوم صليم قتم

مواطن قد علت فی کلّ نائبهٍ

علی الصّحابه لم أکتم کما کتموا(۱)

هشام با شنیدن این اشعار خشمگین شد و حقوق و جوایز او را قطع کرد و

۱- ۵۳۲) أنوار البهیّه / ۵۸ ، مناقب: ۳ / ۳۰۶.

دستور داد فرزدق را در عسفان - بین مکّه و مدینه - به زندان انداختند و چون این خبر به حضرت زین العابدین علیه السلام رسید آن حضرت دوازده هزار درهم برای او فرستاد و فرمود: «از تو معذرت می خواهیم. اگر بیش از این می داشتیم برای تو می فرستادیم.»

پس فرزدق آنها را برگرداند و گفت: «ای فرزند رسول خدا! من این اشعار را برای خشنودی خدا و رسول او گفتم و چیزی نمی خواهم.» امام علیه السلام باز آنها را به او برگرداند و فرمود: «سوگند به حقّی که من بر تو دارم، بپذیر. خداوند از نیّت و منزلت تو آگاه است.» پس فرزدق پذیرفت و در زندان اشعاری در مذمّت و توهین به هشام سرود و از اشعار اوست:

أتحبسنی بین المدینه و الّتی

إلیها قلوب النّاس یهوی منیبها

یقلّب رأساً لم یکن رأس سیّدٍ

و عین له حولاء باد عیوبها

و چون هشام این اشعار را شنید، دستور داد او را آزاد کردند.(۱)

در مناقب ابن شهرآشوب آمده که هشام به فرزدق گفت: «برای چه این گونه اشعار را درباره ما نمی گویی؟» فرزدق گفت: «تو جدّی مانند جدّ او و پدری مانند پدر او و مادری مانند مادر او بیاور تا برای شما نیز چنین اشعاری را بگویم.»

مرحوم محدّث قمی در کتاب انوار البهیّه از استاد اکبر محقّق بهبهانی نقل نموده که گوید: جدّم گفت: عبدالرّحمن جامی این قصیده را در کتاب سلسله الذّهب به فارسی برگردانده و درباره آن گفته است: یکی از زن های کوفه در خواب فرزدق را دید و به او گفت: «خدا با تو چه کرد؟» فرزدق گفت: «خداوند مرا به سبب قصیده ای که درباره حضرت زین العابدین گفتم بخشید.» سپس عبدالرّحمن جامی - با این که مشهور به ناصبی بودن است - می گوید: «سزاوار است خداوند با این قصیده همه مردم عالم را ببخشد.»(۲)

۱- ۵۳۳) روضه الواعظین / ۲۰۱، أنوار البهیّه / ۵۸ .

۲- ۵۳۴) أنوار البهیّه / ۵۹ .

نصب حجر الأسود به دست مبارک زین العابدین علیه السلام

قطب راونـدی در کتاب خرائـج می گویـد: هنگامی که حجّاج بن یوسف ثقفی در جنگ با عبداللّه زبیر کعبه را خراب نمود و سپس بازسازی کرد و مردم خواستند حجر الأسود را نصب کننـد، یکی از علمای اهل سنّت حجر الأسود را گرفت و چون به جـای خود گـذارد قرار نگرفت. پس یکی از قضات آنان گرفت و چون به جای خود گـذارد قرار نگرفت و یکی از زهّاد آنان نیز چنین کرد و حجر الأسود به جـای خود قرار نگرفت. پس حضـرت علیّ بن الحسـین علیه السـلام آمـد و آن را گرفت و نام خـدا را برد و آن را در جـای خود گـذارد و حجر الأسود قرار گرفت و مردم با دیـدن این منظره تکبیر گفتنـد و فرزدق نیز در اشعار خود به این موضوع اشاره نموده و می گوید:

یکاد یمسکه عرفان راحته

رکن الحطیم إذا ما جاء یستلم(۱)

خطبه حضرت زین العابدین علیه السلام در دمشق شام

اوزاعی در کتاب الأحمر(۲) می گویـد: هنگامی که [امام حسـین علیه السـلام و یاران و اهل بیت او در کربلا کشـته شدند و] علیّ بن الحسـین علیهما السـلام [و اهل بیت او] و سر امام حسین علیه السلام [و عدّه ای از شهدا] را در شام نزد یزید آوردند، یزیـد به یـک خطیب توانا گفت: «دست این جوان [یعنی حضـرت زین العابـدین علیه السـلام] را بگیر و نزد منبر ببر و مردم را نسبت به او و پدر او که به جنگ ما برخاسته اند آگاه کن.»

پس آن خطیب بالای منبر مسجد دمشق رفت و تا توانست از بنی هاشم(۳)مذمّت

ص: ۳۸۴

۱- ۵۳۵) الخرائج و الجرائح: ۱ / ۲۶۸.

۲- ۵۳۶) فی المناقب و فی کتاب الأحمر قال الأوزاعی: لمّا أتی بعلیّ بن الحسین علیه السّلام و رأس أبیه إلی یزید

۳- ۵۳۷) بالشّام قال لخطیب بلیغ: خـذ بیـد هـذا الغلام فائت به إلی المنبر و أخبر النّاس بسوء رأی أبیه و جـدّه و فراقهم الحق و بغیهم علینا، قال: فلم یدع شیئاً من المساوی إلّا ذکره فیهم، فلمّا نزل قام علیّ بن الحسـین فحمد اللّه بمحامد شـریفه و صلّی علی النّبیّ صـلّی اللّه علیه و آله صـلاه موجزه، ثمّ قال: یا معشر النّاس فمن عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فأنا أعرّفه نفسی، أنا ابن مکّه و منی، انا ابن مروه و صـفا، أنا ابن محمّـد المصـطفی، أنا ابن من لا یخفی، أنا ابن من علا فاسـتعلی فجاز سـدره المنتهی و کـان من ربّه کقاب قوسـین أو أدنی، أنا ابن من صـلّی بملائکه السّـماء مثنی مثنی، أنا ابن من أسـری به من المسـجد الحرام إلی المسـجد الأقصـی، أنـا ابن علیّ المرتضـی، أنـا ابن فـاطمه الزّهراء أنا ابن خـدیجه الکبری، أنا ابن المقتول ظلماً، أنا ابن المجزوز الرّأس من القفا، أنا ابن العطشان حتّی قضـی، أنا ابن طریح کربلا، أنا ابن مسـلوب العمامه و الرّداء، أنا ابن من بکت علیه ملائکه السّـماء، أنـا ابن من نـاحت علیه الجنّ فی الأرض و الطّیر فی الهـواء، أنـا بن من رأسه علی السّـنان یهـدی، أنـا ابن من حرمه من العراق إلی الشّام تسبی، أیها النّاس إنّ اللّه تعالی و له الحمد ابتلانا

نمود [و بنی امیّه را ستایش کرد] و چون از منبر پایین آمد، حضرت زین العابدین علیه السلام بالای منبر رفت و فرمود:

«ای مردم! هر کس مرا می شناسد و هر کس مرا نمی شناسد من خود را به او معرّفی می کنم. همانا من فرزند مکّه و منی و مروه و صفا و محمّد مصطفی و کسی که به مقام عالی سدره المنتهی رسید می باشم. من فرزند کسی هستم که در معراج ملائکه به او اقتدا کردند و خداوند او را از مسجد الحرام به مسجد اقصی [و سپس به سدره المنتهی] برد. من فرزند علی مرتضی و فاطمه زهرا و خدیجه کبرا هستم. من فرزند کسی هستم که از روی ظلم از قفا او را سر بریدند. من فرزند کسی هستم که او را با لب تشنه کشتند و بدن او را بدون لباس روی زمین کربلا رها نمودند. من فرزند کسی هستم که ملائکه آسمان بر او گریستند، و جنّیان روی زمین و پرندگان هوا بر او نوحه کردند.

من فرزند کسی هستم که سر او را بالای نیزه کردند و [برای عبیداللّه زیاد و یزید بن معاویه]هدیه بردند. من فرزند کسی هستم که حرم و اهل بیت او را از عراق [تا شام] به اسارت بردند.

ای مردم! خداوند متعال ما را به بلای نیکویی آزمود، و پرچم هدایت و عدل و تقوا را به دست ما قرار داد و پرچم ضلالت و گمراهی را در دست غیر ما(۱)قرار داد و

۱- ۵۳۸) أهل البیت ببلاءٍ حسن، حیث جعل رایه الهدی و العدل و التقی فینا، و جعل رایه الضّلال و الردی فی غیرنا، فضّلنا أهل البیت بستّ خصال: فضّلنا بالعلم، و الحلم، و الشّجاعه، و السّماحه، والمحبّه و المحلّه فی قلوب المؤمنین، و آتانا ما لم یؤت أحداً من العالمین من قبلنا، فینا مختلف الملائکه و تنزیل الکتب.

ما را به شش خصلت فضیلت داد: ما را به علم و حلم و شجاعت و سماحت [و کرم] و محبّت در قلوب مؤمنین فضیلت داد، و به ما مقامی داد که به احدی قبل از ما نداده بود. رفت و آمد ملائکه و نزول آیات قرآن در خانه ما بود.»

هنوز سخنان زین العابدین علیه السلام تمام نشده بود که یزید از ترس رسوایی به مؤذّن گفت: اذان بگو و چون مؤذّن گفت: «اللَّه أکبر»، زین العابدین علیه السلام فرمود: «اللَّه أکبر کبیراً»، و چون گفت: «أشهد أن لا إله إلّا اللَّه»، زین العابدین علیه السلام فرمود: «من نیز شهادت به یگانگی خدا می دهم.» و چون گفت: «أشهد أنّ محمّداً رسول اللَّه»، زین العابدین علیه السلام فرمود: «ای یزید! این آقایی که شما به رسالت او شهادت می دهید جدّ من است یا جدّ تو؟ اگر بگویی جدّ تو است دروغ گفته ای و اگر بگویی جدّ من است پس برای چه پدر من را کشتی و اهل بیت او و من را اسیر نمودی؟»

سپس فرمود: «ای مردم! آیا بین شما کسی هست که پدر و جدّ او رسول خدا باشد؟» پس صدای مردم به گریه بلند شد و یکی از شیعیان او به نام منهال بن عمرو طائی، و در روایتی مکحول، صحابی رسول خداصلی الله علیه وآله برخاست و گفت: «چگونه است حال تو ای فرزند رسول خدا؟» حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: «وای بر تو، ما همانند بنی اسرائیل شدیم که فرعونیان مردان آنان را می کشتند(۱)و زنانشان را زنده

۱- ۵۳۹) قال: فلم یفرغ حتّی قال المؤذّن: «اللَّه أکبر»، فقال علیّ علیه السّلام: «اللَّه أکبر کبیراً»، فقال المؤذّن: «أشهد أن لا إله إلّا اللَّه»، فقال علیّ علیه السّلام: أشهد بما تشهد به، فلمّا قال المؤذّن: أشهد أنّ محمّداً رسول اللَّه، قال علیّ علیه السّلام: یا یزید هذا جدّی أو جدّک؟ فإن قلت: جدّک فقد کذبت، و إن قلت: جدّی فلم قتلت أبی و سبیت حرمه و سبیتنی؟ ثمّ قال: معاشر النّاس هل فیکم من أبوه و جدّه رسول اللَّه؟ فعلت الأصوات بالبکاء، فقام إلیه رجل من شیعته یقال له: المنهال بن عمرو الطائی، و فی روایه مکحول صاحب رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله فقال له: کیف أمسیت یابن رسول اللَّه؟ فقال: ویحک کیف أمسیت؟! أمسینا فیکم کهیئه بنی إسرائیل فی آل فرعون، «یذبّحون أبناءهم و یستحیون نسائهم» الآیه و أمست العرب تفتخر علی العجم بأنّ محمّداً منها، و أمست قریش تفتخر علی العرب بأنّ محمّداً منها و أمسی آل محمّد مقهورین مخذولین، فإلی اللَّه نشکو کثره عدوّنا و تفرّق ذات بیننا و تظاهر الأعداء علینا. مناقب: ۳ / ۳۰۵، بحارالأنوار: ۴۵ / ۱۷۴.

می گذاردند. عرب بر عجم افتخار می کرد که محمّدصلی الله علیه وآله از عرب است و اکنون آل محمّد مقهور و مخذول گشته و من به خدای خود شکایت می کنم از دشمنان زیاد و تفرّق مردم و سلطه دشمنان بر ما.»

حلم و بردباری زین العابدین علیه السلام

شیخ مفیدرحمه الله در کتاب ارشاد می گوید: یکی از خویشان حضرت زین العابدین علیه السلام [به نام حسن بن حسن] نزد آن حضرت آمد و هر چه می توانست به او فحش و دشنام داد و امام علیه السلام به او پاسخی نداد و چون او دور شد امام علیه السلام به اصحاب خود فرمود: «شما سخنان این مرد را شنیدید و من دوست می دارم با من نزد او برویم و پاسخ من را نیز بشنوید.» اصحاب گفتند: «خواهیم آمد، و ما دوست می داشتیم شما همان اوّل به او پاسخ می دادید.»

پس امام علیه السلام آماده شد و حرکت کردیم، در حالی که آن حضرت این آیه را تلاوت می فرمود: «وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظَ وَ الْعافینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ»(۱). و ما دانستیم که امام علیه السلام پاسخی به او نخواهد داد، و آن مرد چون ما را دید یقین کرد که امام علیه السلام برای انتقام گرفتن آمده است، از این رو، خود را آماده اسائه ادب بیشتری نمود، لکن امام علیه السلام به او فرمود:

«ای برادر! تو آمدی سخنانی را به ما نسبت دادی. اگر سخنان تو درباره ما حقّ بوده خدا ما را ببخشد، و اگر حقّ نبوده خدا تو را ببخشد.» پس آن مرد با شنیدن این سخنان پیشانی امام علیه السلام را بوسه زد و گفت: «آری، آنچه من گفتم از ساحت مقدّس شما دور بود و من سزاوار آن بودم.»(۲)

۱- ۵۴۰) آل عمران / ۱۳۴.

۲- ۵۴۱) أنوار البهیّه / ۵۹ – ۶۰.

نزدیک به این معناست آنچه از حماد لحّام نقل شـده که گویـد: مردی نزد امام صادق علیه السـلام آمـد و گفت: «پسـر عموی شما، فلان شـخص، هر چه توانست از شـما بـدگویی نمود.» پس امام علیه السـلام به کنیز خود فرمود: «آب وضو بیاور.» سـپس وضو گرفت و مشـغول نمـاز شـد. من با خود گفتم: «امام علیه السـلام به او نفرین خواهـد نمود.» پس دو رکعت نماز خوانـد و دست به دعا بلند نمود و گفت: «خدایا، من حقّ خود را بخشـیدم و تو از من کریم تر هستی، پس تو نیز او را به من ببخش و او را مؤاخذه مکن.» سپس به حال تضرّع افتاد و پیوسته او را دعا نمود و من تعجّب می کردم.(۱)

و به همین معنا اشاره دارد سـخن امام رضاعلیه السـلام که به یکی از اهل قم فرمود: «از خدا بترسـید و بر شـما باد به سـکوت و صبر و حلم.» سپس فرمود: «هرگز انسان، عابد شمرده نمی شود، مگر این که حلیم و بردبار باشد.»(۲)

در مناقب آمده: جوانی به حضـرت زین العابدین علیه السلام دشنام داد و امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «ای جوان! سر راه ما گردنه سـخت و خطرناکی است و اگر من از آن گردنه سالم بگـذرم باکی از سـخنان تو نـدارم، و اگر درمانده شوم بدتر از آنچه تو می گویی خواهم بود.»

زین العابدین علیه السـلام دو مرتبه غلام خود را صدا زد و او جواب نداد، تا این که در مرتبه سوّم پاسخ داد و امام علیه السـلام به او فرمود: «مگر تو صـدای مرا نمی شـنیدی؟» غلام گفت: «آری.» فرمود: «پس برای چه پاسـخ نمی دادی؟» غلام گفت: «از مجازات شما ایمن بودم.» امام علیه السلام فرمود: «خدا را ستایش می کنم که او مملوک مرا از شرّ من ایمن نموده است.»

یکی از کنیزان زین العابـدین علیه السـلام آب بر روی دست آن حضـرت می ریخت، ناگهـان غفلت نمود و ظرف آب را رها کرد و دست امام علیه السلام آسیب دید، و چون

۱- ۵۴۲) أنوار البهیّه / ۶۰ ، بحارالأنوار: ۸۸ / ۳۸۵، مشکاه الأنوار / ۳۸۰.

۲- ۵۴۳) مشکاه الأنوار / ۳۷۹.

امام علیه السلام به او نگاه کرد او گفت: «خداوند می فرماید: «وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظَ».» امام علیه السلام فرمود: «خشم خود را فرو بردم.» کنیز گفت: «خداوند می فرماید: «وَ الْعافینَ عَنِ النَّاسِ».» امام علیه السلام فرمود: «خدا از تو بگذرد.» کنیز گفت: «خداوند می فرماید: «وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ».» امام علیه السلام فرمود: «من تو را در راه خدا آزاد نمودم.»

حضرت زین العابدین علیه السلام بر عدّه ای گذشت که غیبت آن حضرت را می کردند، پس ایستاد و به آنان فرمود: «اگر شما در گفتار خود صادق باشید خدا مرا ببخشد و اگر دروغ گو باشید خدا شما را ببخشد.»

عادت حضرت زین العابدین علیه السلام این بود که چون ماه مبارک رمضان می رسید خطاهای غلامان خود را می نوشت و چون شب آخر ماه می شد آنان را جمع می کرد و خطاهایشان را به آنان نشان می داد و می فرمود:

«شماها چنین خطاهایی را کرده اید و من شما را مجازات نکردم.» و چون آنان به خطاهای خود اعتراف می کردند بین آنان می ایستاد و می فرمود: «با صدای بلند بگویید: "ای علیّ بن الحسین! پروردگار تو نیز خطاهای تو را همین گونه ثبت نموده و نامه ای برای تو آماده کرده و هر عمل کوچک و بزرگ تو را در آن جمع نموده است. پس به یاد ذلیلانه ایستادن خود در پیشگاه خدا باش. او کوچک ترین ظلمی به کسی نخواهد نمود. «وَ کَفی بِاللَّهِ شَهیداً». پس تو اکنون از خطای ما بگذر تا خداوند نیز همان گونه که فرموده «وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا أَلا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ» از تو بگذرد."» پس آنان را عفو می نمود و صدای ناله و گریه او بلند می شد.(۱)

تواضع و فروتنی زین العابدین علیه السلام

شخصی به نام نافع بن جبیر به آن حضرت گفت: «شما با افراد و اقوام بی اعتبار و پستی می نشینی [و این شأن شما نیست].» امام علیه السلام به او فرمود: «من با کسانی می نشینم که از مجالست با آنان در دین خود بهره مند شوم.» به آن حضرت گفته شد:

۱- ۵۴۴) مناقب: ۳ / ۱۵۷ - ۱۵۸.

«برای چه شما با هر قافله ای مسافرت می کنید، ناشناخته بین آنان می روید؟»

امام علیه السلام فرمود: «ترس از آن دارم که مردم بخواهند به واسطه رسول خداصلی الله علیه وآله به من احترام کنند و من نتوانم جبران نمایم.»

و در سخنی فرمود: «من هرگز تاکنون به واسطه خویشی با رسول خداصلی الله علیه وآله یک لقمه از کسی نخورده ام.»

صاحب محاسن و کافی نقل کرده اند که به عبدالملک خبر دادند حضرت زین العابدین علیه السلام کنیز خود را آزاد نموده و سپس با او ازدواج کرده است. پس عبدالملک [بن مروان، خلیفه مروانی] به آن حضرت نوشت:

«شما می دانید که همترازهای شما از قریش نسبت به دامادها و فرزندان خود ملاحظه شخصیّت خویش را می نمایند، شما نه ملاحظه شخصیّت خود را کرده اید و نه ملاحظه فرزندان خود را.»

پس حضرت زین العابدین علیه السلام در پاسخ او نوشت: «کسی در شرافت و کرامت به رسول خداصلی الله علیه وآله نمی رسد و من طبق سنّت او با کنیز خود پس از آزاد نمودن و دریافت ثواب، ازدواج نمودم، و کسی که دین او پاک باشد چنین چیزی به او آسیب نمی رساند و خداوند با تشرّف به اسلام همه کاستی ها و نقیصه ها و پستی ها [ی زمان جاهلیّت] را از مسلمانان برطرف نمود، و تنها جاهلیّت [و رسوم آن] سبب پستی و بی مقداری انسان است.»

پس سلیمان به پدر خود عبدالملک گفت: «یا امیرالمؤمنین! چقدر زین العابدین [با سخنان خود] بر تو فخر می کند.» عبدالملک گفت: «فرزندم! این چنین مگو، او بر ما فخر نمی کند، بلکه این زبان بنی هاشم و سخن آنان است که سنگ را می شکافد و از دریا اقتراف می نماید.»

در کتاب عقد الفرید آمده که حضرت زین العابدین علیه السلام به او فرمود: «عمل من همانند عمل رسول خداست که با کنیز خود و با همسر غلام خود [بعد از طلاق]ازدواج نمود.» پس عبدالملک به اطرافیان خود گفت: «کاری که مردم به سبب آن

پست و ناچیز می شوند علیّ بن الحسین علیه السلام به سبب آن کسب شرافت نمود.»

در کتاب امالی آمده که به آن حضرت گفته شد: «شما که بهترین مردم هستید برای چه با مادر خود غذا نمی خورید، در حالی که او چنین چیزی را دوست می دارد؟»

حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: «من نمی خواهم دستم به طرف لقمه ای برود که چشم مادرم به آن باشد و من عاقّ او بشوم.» از این رو، پس از این قصّه، امام علیه السلام پارچه ای بر روی غذا می انداخت و دست خود را زیر آن پارچه می برد و لقمه خود را بر می داشت.(۱)

سخنان حکیمانه زین العابدین علیه السلام

سخنان آن حضرت فراوان است و ما در این مختصر به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- سخنان مفصّلی درباره نصیحت و ارشاد شیعیان از آن حضرت نقل شده که در هر جمعه ای برای آنان تکرار می فرموده است و آغاز آنها توصیه به تقوا و یاد مرگ و حساب اعمال و دوری از غفلت است. «أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ، وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ راجِعُونَ، فَتَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً، وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَها وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ، وَيْحَكَ يَابْنَ آدَمَ الْغافِلَ...»(۲)

۲- سخنانی نیز درباره موعظه و زهد و حکمت از آن حضرت نقل شده که حقّاً تکان دهنده است: «كَفانَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ كَيْدَ الظَّالِمِينَ وَ بَغْيَ الْحاسِدِينَ وَ بَطْشَ الْجَبَّارِينَ...»(۳)

۳- سخنان مفصّلی نیز درباره حقوق از آن حضرت نقل شده که معروف به «رساله الحقوق» است، و حقّاً هر مؤمنی باید به این رساله نگاه کند و توفیق ادای

۱- ۵۴۵) مناقب آل ابی طالب: ۴ / ۱۶۱ - ۱۶۲.

۲- ۵۴۶) تحف العقول / ۱۸۰.

۳- ۵۴۷) همان / ۱۸۲.

حقوق واجب را از خدای خود طلب نماید، و در مورد این پنجاه حقّی که آن حضرت بیان نموده دیگران را نیز آگاه سازد.(۱)

۴- سخنانی نیز درباره زهد در دنیا و نشانه های آن در مؤمن بیان نموده که هر مؤمنی باید در آنها دقّت کند تا در مطامع و زینت های دنیا غرق نشود و حبّ دنیا او را بیچاره ننماید.(۲)

۵- امام علیه السلام نامه ای به محمّد بن مسلم زهری نوشته که بسیار آموزنده و نجات بخش است.(۳)

۶- سخنان کوتاهی نیز از آن بزرگوار نقل شده که به برخی از آنها اشاره می شود:

قال علیه السلام: «الرِّضا بِمَكْرُوهِ الْقَضاءِ أَرْفَعُ دَرَجاتِ الْيَقِينِ.» یعنی: «صبر و رضایت از تقدیرات ناگوار دلیل بر بالاترین درجات یقین است.»(۴)

و قال علیه السلام: «مَنْ قَنِعَ بِما قَسَمَ اللَّهَ لَهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ.» یعنی: «هر کس به داده های خدا قانع باشد، بی نیازترین مردم خواهد بود.»

و قال علیه السلام: «لا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ تَقْوى، وَ كَيْفَ يَقِلُّ ما يُتَقَبَّلُ.» یعنی: «هیچ عملی اگر همراه با تقوا باشد کم و ناچیز نیست و چگونه ناچیز است عملی که به درگاه خداوند پذیرفته باشد؟»

و قال علیه السلام: لبعض بنیه: «يا بُنَيَّ! انْظُرْ خَمْسَةً فَلا تُصاحِبْهُمْ وَ لا تُحادِثْهُمْ وَ لا تُرافِقْهُمْ فِي طَرِيقٍ، فَقالَ: يا أَبَهْ مَنْ هُمْ؟ قالَ علیه السلام: إِيَّاكَ وَ مُصاحَبَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ السَّرابِ يُقَرِّبُ لَكَ الْبَعِيدَ وَ يُبَعِّدُ لَكَ الْقَرِيبَ، وَ إِيَّاكَ وَ مُصاحَبَةَ الْفاسِقِ، فَإِنَّهُ بايِعُكَ بِأُكْلَهٍ أَوْ أَقَلَّ مِنْ ذلِكَ، وَ إِيَّاكَ وَ مُصاحَبَةَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَخْذُلُكَ فِي مالِهِ أَحْوَجَ ما تَكُونُ إِلَيْهِ، وَ إِيَّاكَ وَ مُصاحَبَةَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ، وَ إِيَّاكَ وَ مُصاحَبَةَ الْقاطِعَ لِرَحِمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُوناً فِي كِتابِ اللَّهِ.»(۵)

۱- ۵۴۸) تحف العقول / ۱۸۴.

۲- ۵۴۹) همان / ۱۹۶.

۳- ۵۵۰) همان / ۱۹۸.

۴- ۵۵۱) همان / ۲۰۰.

۵- ۵۵۲) همان / ۲۰۱.

یعنی حضرت زین العابدین علیه السلام به یکی از فرزندان خود فرمود: «فرزند عزیزم! به دقّت بنگر و با پنج گروه از مردم هم نشین و هم سخن و همراه مشو.» او گفت: «پدر جان! آنان کیانند؟»

امام علیه السلام فرمود: «بترس از هم نشینی با کذّاب و دروغ گو که او همانند سراب (آب نما) می ماند؛ دور را برای تو نزدیک می کند و نزدیک را برای تو دور می نماید. و بترس از هم نشینی با فاسق؛ چرا که او تو را به یک لقمه و یا کمتر از آن می فروشد. و بترس از هم نشینی با بخیل؛ چرا که او در سخت ترین وضعیّت مالی تو را محروم و خوار خواهد کرد. و بترس از هم نشینی با احمق؛ چرا که او می خواهد به تو کمک کند امّا به سبب حماقت به تو آسیب خواهد رساند. و بترس از هم نشینی با قاطع رحم؛ چرا که من او را در کتاب خدا ملعون یافتم.»

و قال علیه السلام: «الْمُؤْمِنُ مِنْ دُعائِهِ عَلی ثَلاثٍ: إِمَّا أَنْ یُدَخَّرَ لَهُ، وَ إِمَّا أَنْ یُعَجَّلَ لَهُ، وَ إِمَّا أَنْ یُدْفَعَ عَنْهُ بَلاءٌ یُرِیدُ أَنْ یُصِیبَهُ.»(۱)

یعنی: «دعای مؤمن سه گونه است: یا برای او ذخیره می شود [اگر مصلحت او اجابت در دنیا نباشد]، و یا فوری و یا با تأخیر مستجاب می شود [اگر مصلحت او در اجابت باشد]، و یا به جای آن دعا، بلایی که خداوند می خواسته به او برسد از او بر طرف می شود.»

و قال علیه السلام: «إِنَّ مِنْ أَخْلاقِ الْمُؤْمِنِ، الْإِنْفاقَ عَلی قَدْرِ الْإِقْتارِ، وَ التَّوَسُّعِ عَلی قَدْرِ التَّوَسُّعِ، وَ إِنْصافَ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ، وَ ابْتِداءَهُ بِالسَّلامِ.»(۲)

یعنی: «از اخلاق مؤمن است، انفاق و احسان در سختی و تنگدستی، به اندازه سختی و تنگدستی، و انفاق در وسعت، به اندازه وسعت، و انصاف با مردم، و ابتدای به سلام.»

و قال علیه السلام: «ثَلاثٌ مُنْجِیاتٌ لِلْمُؤْمِنِ: کَفُّ لِسانِهِ عَنِ النَّاسِ وَ اغْتِیابِهِمْ، وَ إِشْغالُهُ نَفْسَهُ

۱- ۵۵۳) تحف العقول / ۲۰۲.

۲- ۵۵۴) همان / ۲۰۴.

بِما يَنْفَعُهُ لِآخِرَتِهِ وَ دُنْياهُ، وَ طُولُ الْبُكاءِ عَلى خَطِيئَتِهِ.»(۱)

یعنی: «سه چیز نجات بخش مؤمن است: باز داشتن زبان از غیبت و بدگویی از مردم، مشغول بودن مؤمن به آنچه مفید برای دنیا و آخرت اوست، و گریه پیاپی برای گناهان.»

و قال صلی الله علیه وآله: «نَظَرُ الْمُؤْمِنِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ لِلْمَوَدَّهِ وَ الْمَحَبَّهِ لَهُ عِبادَهٌ.»(۲)

یعنی: «نگاه مؤمن در صورت برادر مؤمن خود از روی محبّت و دوستی عبادت است.»

و قال لإبنه محمّدعلیهما السلام: «افْعَلِ الْخَيْرَ إِلى كُلِّ مَنْ طَلَبَهُ مِنْكَ، فَإِنْ كانَ أَهْلِهِ فَقَدْ أَصَبْتَ مَوْضِعَهُ، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ بِأَهْلٍ كُنْتَ أَنْتَ أَهْلَهُ، وَ إِنْ شَتَمَكَ رَجُلٌ عَنْ يَمِينِكَ، ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلى يَسارِكَ، وَ اعْتَذَرَ إِلَيْكَ فَاقْبَلْ عُذْرَهُ.»(۳)

یعنی: حضرت زین العابدین به فرزند خود امام باقرعلیهما السلام فرمود: «هر کس از تو عمل خیری را طلب نمود انجام ده، پس اگر او اهل خیر و سزاوار به آن بود، تو خیر را در جای خود قرار داده ای، و اگر او سزاوار به آن خیر نبود تو سزاوار به آن خواهی بود، و اگر کسی در طرف راست تو به تو دشنام داد و سپس برگشت و از طرف چپ تو آمد و عذرخواهی نمود عذر او را بپذیر.»

و قال علیه السلام: «إِنَّ الْمَعْرِفَهَ وَ كَمالَ دِينِ الْمُسْلِمِ، تَرْكُهُ الْكَلامَ فِيما لا يَعْنِيهِ، وَ قِلَّهُ مِرائِهِ، وَ حِلْمُهُ، وَ صَبْرُهُ، وَ حُسْنُ خُلُقِهِ.»(۴)

یعنی: «معرفت و کمال دین مسلمان به چند چیز است: بیهوده سخن نگفتن، از نزاع و کشمکش دوری کردن، حلم و بردباری، صبر و شکیبایی و خلق نیک.»

۱- ۵۵۵) تحف العقول / ۲۰۴.

۲- ۵۵۶) همان.

۳- ۵۵۷) همان.

۴- ۵۵۸) همان / ۲۰۲.

شهادت حضرت زین العابدین علیه السلام

حضرت زین العابدین علیه السلام، روز شنبه دوازدهم و یا هیجدهم محرّم سال نود و پنج هجری قمری به شهادت رسید. سنّ مبارك آن حضرت هنگام شهادت پنجاه و هفت سال بود و هشام بن عبدالملك در زمان خلافت برادر خود ولید بن عبدالملك او را مسموم نمود.

شیخ طوسی و شیخ مفید می فرمایند: آن حضرت را در روز بیست و پنجم محرّم سال نود و پنج هجری قمری مسموم نمودند. محدّث قمی می گوید: سال رحلت آن حضرت را «سنه الفقهاء» نامیدند؛ چرا که در آن سال بسیاری از علما و فقها از دنیا رفتند.

سبط بن جوزی در کتاب تذکره می گوید: علیّ بن الحسین علیه السلام که سیّد الفقها بود، در اوّل سال نود و پنج هجری قمری از دنیا رحلت نمود و پس از آن حضرت، عدّه ای از فقها در آن سال از دنیا رحلت نمودند، و قبر شریف آن حضرت در بقیع کنار عمویش امام حسن مجتبی علیه السلام است.

مرحوم کلینی از امام باقرعلیه السلام نقل نموده که فرمود: «پدرم علیّ بن الحسین هنگام مرگ مرا به سینه خود چسبانید و فرمود: فرزند عزیزم! من تو را وصیّت می نمایم به آنچه پدرم هنگام مرگ مرا به آن وصیّت نمود و فرمود: پدرش او را نیز چنین وصیّت کرد و فرمود: "یا بُنَیَّ! إِیَّاکَ وَ ظُلْمَ مَنْ لا یَجِدُ عَلَیْکَ ناصِراً إِلَّا اللَّهَ." یعنی: فرزند عزیزم! بترس از ظلم به کسی که یاوری جز خدا ندارد.»

موسی بن جعفرعلیهما السلام می فرماید: «هنگامی که مرگ علیّ بن الحسین علیه السلام فرا رسید، بیهوش گردید و سپس چشمان خود را باز نمود و سوره «إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَه» و سوره «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ» را قرائت کرد و سپس فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّءُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ»، و سپس روح از بدن او مفارقت کرد و دیگر سخنی نگفت.»(۱)

۱- ۵۵۹) أنوار البهیّه / ۶۰ .

حکایات و قضایای مربوط به امام سجّاد علیه السلام

اشاره

ص: ۳۹۷

سؤال فقهی از امام زین العابدین علیه السلام

سعید بن مسیّب می گوید از حضرت علیّ بن الحسین علیه السلام پرسیدم: «اگر مردی زن خود را بزند به گونه ای که حمل خود را سِقط کند چه حکمی دارد؟»

فرمود: «اگر نطفه بوده یعنی از روزی که همبستر شده اند فقط ۴۰ روز از آن گذشته باشد، ۲۰ دینار، و اگر عَلَقه باشد یعنی ۸۰ روز گذشته باشد، ۴۰ دینار، و اگر مضغه باشد یعنی ۱۲۰ روز گذشته باشد، ۶۰ دینار، و اگر دارای گوشت و استخوان بوده و جوارح و اعضا در آن پیدا شده و روح در آن دمیده شده باشد باید دیه کامل بپردازد.»(۱)

سؤال اعتقادی از امام زین العابدین علیه السلام

وقتی که حضرت زین العابدین علیه السلام احوال و اوضاع روز قیامت و قصاص ظالم توسّط مظلوم را مطرح فرمود، شخصی بلند شد و عرض کرد: «یابن رسول اللّه! اگر مؤمن حقّی بر گردن کافری داشته باشد، چه چیزی از کافر می گیرند و به مؤمن می دهند، در حالی که بی نوا خود اهل جهنّم است؟»

حضرت فرمود: «از مسلمان به اندازه حقّی که بر گردن کافر دارد گناه کم شده و به پرونده کافر افزوده می شود و در نتیجه عذاب او افزوده می شود.» عرض کرد: «اگر

۱- ۵۶۰) المناقب: ۲ / ۲۵۹.

مسلمان بر گردن مسلمان حقّی داشته باشد چگونه استیفا می شود؟»

فرمود: «از حسنات و کارهای نیک مسلمان ظالم گرفته و به حسنات مظلوم می افزایند و اگر حسناتی نداشته باشد از گناهان مظلوم گرفته و بر گناهان مسلمان ظالم افزوده می شود و در نتیجه بر عذاب او می افزایند.»(۱)

محمّد حنفیّه و امام زین العابدین علیه السلام

حضرت باقرعلیه السلام می فرماید: «چون حضرت حسین علیه السلام به شهادت رسید محمّد حنفیّه نزد امام زین العابدین علیه السلام آمد و به آن حضرت عرض کرد: "ای پسر برادر، من عموی تو و از تو بزرگ تر هستم، پس برای امامت شایسته ترم؛ سلاح پیامبرصلی الله علیه وآله را به من بده." حضرت فرمود: "ای عمو! از خداوند بترس و آنچه را که حقّ تو نیست ادّعا مکن که می ترسم عمرت کوتاه شود و در امر امامت تفرقه ایجاد شود."

عرض کرد: "من شایسته تر از تو هستم برای امامت." حضرت فرمود: "ای عمو، آیا می خواهی نزد حاکمی برویم و در آنجا دعوای خود را مطرح کنیم؟" گفت: "نزد چه کسی برویم؟" حضرت فرمود: "نزد حجر الاسود." پس هر دو نزد حجر الاسود آمدند و ایستادند و حضرت فرمود: "عمو سخن بگو و حال خود را بیان کن که طالب امر امامتی." وی سخن گفت اما جوابی نشنید. پس حضرت زین العابدین علیه السلام جلو آمد و دست مبارک بر حجر الاسود گذارد و خدا را قسم داد که حجر را به زبان درآورده تا با زبان عربی فصیح، امامت بعد از حسین علیه السلام را روشن نماید.

ناگاه حجر الاسود به لرزه در آمد به حدّی که نزدیک بود از جای کنده شده و بر زمین بیفتد و با زبان عربی فصیح گفت: "ای محمّد! تسلیم شو که امامت بعد از حسین بن علی علیه السلام، حقّ علیّ بن الحسین علیه السلام است."» حضرت باقرعلیه السلام می فرماید: «محمّد حنفیّه برگشت و مرتب می گفت: "بأبی علی؛ پدرم فدای علیّ بن الحسین باد."»(۲)

۱- ۵۶۱) زین العابدین، نوشته المقرّم / ۱۴۵.

۲- ۵۶۲) کشف الغمّه مترجم: ۲ / ۳۱۰.

محقّقین عقیـده بر آن دارنـد که محمّـد حنفیّه دارای جلالـت و بزرگواری بوده و هرگز ادّعـای امـامت نداشـته بلکه معترف به امـامت حقّ بوده است ولی چون پیروانی داشـته که علی رغم میـل او، وی را امام می دانسـته انـد، او می خواست با نمایش این صحنه و تظاهر به ادّعای امامت، مسئله بر پیروان وی روشن گردد تا مبادا فتنه ای به وجود آیـد. و این که محمّـد حنفیّه پس از اعجاز و خاتمه شـهادت حجر الأسود اعتراف به امامت حضـرت نمود و به قولی دست آن حضـرت را بوسـید، نشانه همین نیّت پاک وی بوده است.

روح بلند امام سجّادعلیه السلام

حضـرت باقرعلیه السـلام می فرمایـد: «عبدالملک بن مروان به طواف کعبه مشـغول بود و حضـرت سـجّادعلیه السـلام جلوی او طواف می کرد و به او اعتنایی نمی نمود. عبدالملک آن حضـرت را از نظر قیافه نمی شـناخت؛ پرسـید: "این کیست که جلوی ما طواف می کند و به ما نظر نمی افکند؟"

گفتند: "او علیّ بن الحسـین علیه السـلام است." همانجا نشـست و دسـتور داد که آن حضـرت را برگردانند. چون آن حضرت برگشتند، عرض کرد: "ای علیّ بن الحسین! من قاتل پدرت حسین بن علی علیه السلام نیستم، چرا نزد ما نمی آیی؟"

حضـرت فرمود: "قاتـل پـدرم دنیـای پـدرم را تبـاه کرد و پـدر من آخرت قـاتلش را تبـاه نمود و تو هم اگر می خواهی مثل او باش." گفت: "نه من هرگز چنین قصدی ندارم، بلکه خواهش می کنم نزد ما بیا و از دنیای ما بهره مند باش."

حضرت سجّاد نشست و ردای خود را پهن کرد و به درگاه پروردگار عرض کرد: "خدایا، حرمت دوستانت را به او بنمایان."

ناگاه دیـد که ردای آن حضـرت پر از درّ و گوهرهایی شـد که پرتو آنها نزدیک بود چشم ها را بربایـد. آن گاه به عبدالملک فرمود: "کسـی که چنین حرمتی نزد خـدا دارد آیا به دنیای تو محتاج است؟" آن گاه عرض کرد: "خدایا این ها را از من بگیر که به

آن ها نیاز ندارم."»(۱)

حضرت سجّادعلیه السلام در عرفات

حضـرت سجّادعلیه السلام در عرفات ایستاده بود و به زُهَری می فرمود: «تخمین می زنی که چه مقدار جمعیّت در این سرزمین باشند؟» عرض کرد: «حدود ۴ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر.»

حضرت فرمود: «ای زهری جلو بیـا.» زهری می گویـد: وقـتی جلو رفتم دست خود را روی صورت من کشـید و فرمود: «نگـاه کن.» نگاه کردم و همه مردم را به صورت میمون دیدم و فقط از هر ده هزار نفر یک انسان را ملاحظه می کردم.

سپس فرمود: «نزدیک بیا.» نزدیک رفتم، باز دست به صورتم کشـید و فرمود: «نگاه کن.» نگاه کردم و همه را به شـکل خوک دیدم مگر همان عدّه مخصوص اندک را. سـپس فرمود: «نزدیک شو.» نزدیک شدم، دست به صورتم کشید و همه را به شکل خرس دیـدم جز همان عـدّه را. گفتم: «پدر و مادرم به فدایت باد، معجزات و نشانه های تو مرا به وحشت انداخت و عجائب تو مرا حیران کرد.»

فرمود: «ای زهری، از این جمعیّت زیـاد جز همـان عـدّه محـدودی که دیـدی، حاجی نیست.» آن گاه فرمود: «دست به صورت خود بکش.» دست کشیدم و مردم را به حالت اوّلیّه خویش دیدم.(۲)

امام سجّاد و صدقات پنهانی

از حضرت باقرعلیه السلام نقل شده است: هنگامی که بدن پدر بزرگوارش حضرت سجّادعلیه السلام را غسل می داد، اطرافیان متوجّه پینه ای که روی زانوان و پاهـای مبـارک آن جناب بسـته شـده بود گردیدنـد. در این هنگام چشم آنها به شانه حضـرت سجّاد افتاد که یک قسمت از آن مانند زانوهایش پینه بسته بود. به حضرت باقرعلیه السلام عرض

۱- ۵۶۳) اثبات الهداه، مترجم: ۵ / ۲۳۴.

۲- ۵۶۴) بحارالأنوار: ۲۴ / ۱۲۴، ترجمه اثبات الهداه: ۵ / ۲۴۸.

کردند: «معلوم است که پینه های پاها و زانوها بر اثر عبادت است، ولی پینه شانه از چیست؟»

حضرت باقرعلیه السلام فرمود: «اگر بعد از حیات ایشان نبود علّت آن را نمی گفتم. روزی نمی گذشت مگر این که پدرم به اندازه ممکن بینوایان را سیر می کرد. شب که می شد آن حضرت آنچه را که از خوراک خود و خانواده اش زیاد می آمد در انبانی جای می داد و هنگامی که همه به خواب می رفتند از منزل خارج می شد و به در خانه عدّه ای تنگدست که از ترس آبرو سؤال نمی کردند می رفت و محتوی انبان را بین آنها تقسیم می کرد به طوری که متوجّه نمی شدند که آورنده آنها کیست و هیچ یک از افراد خانواده آن حضرت نیز متوجّه نمی شدند. فقط من متوجّه شده بودم و منظور آن حضرت این بود که به پاداش صدقه پنهانی نائل گردد.»(۱)

ادعیه و احراز امام سجّادعلیه السلام

حرز امام سجّادعلیه السلام: «بِسْمِ اللَّهِ اسْتَعَنْتُ وَ بِسْمِ اللَّهِ اسْتَجَرْتُ وَ بِهِ اعْتَصَمْتُ وَ ما تَوْفِيقِى إِلّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ فَأَعِذْنِى، اَللَّهُمَّ مِنْ كُلِّ طارِقٍ طَرَقَ فِى لَيْلٍ غسق أَوْ صُبْح برق مِنْ كَيْدِ كائِدٍ وَ حَسَدِ حاسِدٍ زَجَرْتُهُمْ بِقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ وَ بِالْاِسْمِ الْمَكْنُونِ الْمُتَرَدِّدُ بَيْنَ الْكافِ وَ النُّونِ وَ بِالْاِسْمِ الْغامِضِ الْمَكْنُونِ الَّذِى يَكُونُ مِنْهُ الْكَوْنُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَتَدَرَّعُ بِهِ مِنْ كُلِّ ما نَظَرَتِ الْعُيُونُ وَ حَقَّقَتِ الظُّنُونُ، وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ وَ كَفى بِاللَّهِ وَلِيّاً وَ كَفى بِاللَّهِ نَصِيراً.»(۲)

مؤلّف گوید: در حاشیه مفاتیح الجنان نیز حرزی از آن حضرت نقل شده که اول آن: «بِسْمِ

۱- ۵۶۵) سفینه البحار: ۲ / ۲۴.

۲- ۵۶۶) جنّات الخلود.

اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ سَدَدْتُ أَفْواهَ الْجِنِّ...» می باشد، در بحار نیز - جلد **۹۴** صفحه **۲۶۵** - حرزی از آن حضرت نقل شده که اوّل آن چنین است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ يا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ، يا أَبْصَرَ النَّاظِرِينَ...». دعاهای آن حضرت نیز بسیار است، برخی از آن ها در کتاب صحیفه سجّادیّه جمع آوری شده است. سزاوار است برادران و خواهران دینی از آنها استفاده کنند.

ص: ۴۰۳

اشعار مدح و مرثیه امام سجّاد علیه السلام

فضائل حضرت زین العابدین علیه السلام

ای خدا را اسم اعظم یا علیّ بن الحسین

وی تنت جان مجسّم یا علیّ بن الحسین

ای دمیده از دمت روح خدائی از ازل

در گِل حوا و آدم یا علیّ بن الحسین

ای مناجات شبت در آسمان بخشیده روح

بر تنِ عیسی بن مریم یا علیّ بن الحسین

این عجب نبود که عبد درگهت با یک دعا

فیض بخشد بر دو عالم یا علیّ بن الحسین

نخل مکّه پور طاها زاده سعی و صفا

جان کعبه قلب زمزم یا علیّ بن الحسین

جنت رویت پر از گلبوسه خون خدا

باغ جنّت سبز و خرّم یا علیّ بن الحسین

بعد تسبیح الهی ذکرشان مدح شماست

کوه و صحرا سُخره ایم جمله عالم یا علیّ بن الحسین

از ملک بگرفته تا جنّ و بشر تا وحش و طیر

سائل کوی تو من هم یا علیّ بن الحسین

در وفات و مرگ و قبر و برزخ و حشر و صراط

نیست با مهرت مرا غم یا علیّ بن الحسین

دوست دارم ناقه ات در کوچه های شهر شام

پای بگذارد به چشمم یا علیّ بن الحسین

دوست دارم با سرشک دیده در بازار شام

خون ز ساق پات شویم یا علیّ بن الحسین

ص: ۴۰۶

کی شنیده این که گردد روی زخم سلسله

حقله زنجیر مرحم یا علیّ بن الحسین

کی شنیده پای کوبی و دف و چنگ و زناب

دور توحید مجسم یا علیّ بن الحسین

با که گویم شامیان آتش به فرقت ریختند

جای عرض خیر مقدم یا علیّ بن الحسین

با عزای تو مدینه گشت یکسر کربلا

تازه شد داغ محرّم یا علیّ بن الحسین

داغ هجده یوسفت بر لاله دل کم نبود؟

سوختی از آتشِ سمّ یا علیّ بن الحسین

در مسیر شام آنچه بر سرت شد جز خدا

کس نمی داند مسلّم یا علیّ بن الحسین

آن شررهایی که عمری در درونت صبر شد

سر کشید از «نخل میثم» یا علیّ بن الحسین(۱)

ولادت حضرت سجّادعلیه السلام

سحرگه ماه، بهر خاک بوسی بر زمین آمد

زمین خرّم تر و زیباتر از خلد برین آمد

جهان بر خود بناز امشب که یار نازنین آمد

عبادت چشم تو روشن که زین العابدین آمد

ملک خندان، فضا روشن، دل اهل ولا روشن

همه ارض و سما روشن همه ملک خدا روشن

ص :۴۰۷

۱- ۵۶۷) نخل میثم: ۴ / ۴۲۵.

که امشب شهربانو شهریار عالم آورده

***

خدای ذوالمنن شمس ولایت را قمر داده

درخت طور سینای امامت را ثمر داده

یم صبر و رضا و زهد و عصمت را گهر داده

سخن بی پرده گویم حقّ به ثاراللَّه پسر داده

قیامت قدّ و بالایش، دعا مشتاق لب هایش

جمال اللَّه، سیمایش پدر محو تماشایش

تو گویی آمنه امشب رسول اکرم آورده

***

علی، زهرا، محمّدصلی الله علیه وآله را فروغ هر دو عین است این

پناه انس و جان فرمانروای عالمین است این

عبادت را اطاعت را دعا را زیب و زین است این

فروغ دیده زهرا علیّ بن الحسین است این

خرد شاگرد تعلیمش، کرم مشتاق تکریمش

قَدَر مسئول تصمیمش، قضا خیزد به تعظیمش

سخاوت، جود، پیش بذل دست او کم آورده(۱)

شهادت امام سجّادعلیه السلام

شد تازه داغ، باز به دل های اهل بیت

تکرار شد مصیبت عظمای اهل بیت

با قلب چاک چاک در آغوش خاک خفت

چارم امام و رهبر و مولای اهل بیت

دردا که شد خموش پس از سال ها فراق

آوای روح بخش مسیحای اهل بیت

ص :۴۰۸

۱- ۵۶۸) نخل میثم: ۴ / ۴۱۳.

بعد از شهادتش به همه خلق شد عیان

کو را چه ها رسیده ز اعدای اهل بیت

آثار زخم سلسله ها هم هنوز بود

بر عضوعضو آن گل رعنای اهل بیت

این است آن اسیر که هجده ستاره دید

بر نیزه گرد ماه دل آرای اهل بیت

این است آن امام که با دست بسته دید

چون داغ خویش آبله بر پای اهل بیت

این است آن عزیز که آثار سنگ دید

بر ماه روی زینب کبرای اهل بیت

این غیرت اللّهی است که می دید آمدند

زن های شام بهر تماشای اهل بیت

با تازیانه گشت جسارت به عمّه اش

روزی که سوخت خانه زهرای اهل بیت

«میثم» قسم به فاطمه باورنکردنی است

این غم، که در خرابه شود جای اهل بیت(۱)

زبان حال امام سجّادعلیه السلام

دریا به دیده تر من گریه می کند

آتش ز سوز حنجر من گریه می کند

سنگی که می زنند به فرقم ز روی بام

بر زخم تازه سر من گریه می کند

از حلقه های سلسله خون می چکد چو اشک

زنجیر هم به پیکر من گریه می کند

ریزد سرشک دیده اکبر به نوک نی

این جا به من برادر من گریه می کند

وقتی زدند خنده به اشکم زنان شام

دیدم سه ساله خواهر من گریه می کند

رأس حسین بر همه سر زدند ولی

چون می رسد برابر من گریه می کند

ص :۴۰۹

۱- ۵۶۹) نخل میثم: ۳ / ۴۲۷.

ای اهل شام نکوبید بر زمین

کاین جا ستاده مادر من گریه می کند

تا روز حشر هر که به گُل می کند نگاه

بر لاله های پرپر من گریه می کند

زن های شام هلهله و خنده می کنند

جایی که جدّ اطهر من گریه می کند

بگذار ظالمانه بخندند شامیان

«میثم» که هست ذاکر من گریه می کند(۱)

مجلس یزید لعنه اللّه علیه

رخسار یاس و سیلی دست خزان کجا

قدّ کمان و قامت سرو روان کجا

آل رسول و شامِ غم و مجلس یزید

بزم شراب و رأس امام زمان کجا

ای کاش می شکست قلم تا نمی نوشت

قرآن کجا و طشت زر و خیزران کجا

خیزید ای ذُراری زهرا ندا دهید

زینب کجا و مجلس نامحرمان کجا

در مجلس یزید نپرسید یک نفر

هفتاد داغ و این همه زخم زبان کجا

گیرم نبود سبط رسول خدا حسین

چوب جفا کجا و لب میهمان کجا

حورا کجا و دوزخیان آه وای من

بازوی ده فرشته و یک ریسمان کجا

از زخم های سیّد سجّاد بشنوید

زنجیر خصم و پیکر جان جهان کجا

ای اهل بیت گر نگشایید باب لطف

ما رو بریم از در این آستان کجا

فیض از شماست ور نه بدان کثرت گناه

«میثم» کجا و این همه سوز بیان کجا(۲)

ص: ۴۱۰

۱- ۵۷۰) نخل میثم: ۳ / ۳۶۸.

۲- ۵۷۱) نخل میثم: ۳ / ۳۶۹.

رهبران

معصوم

امام محمّد بن علیّ باقر العلوم علیه السلام

اشاره

ص :۴۱۱

ولادت امام باقرعلیه السلام

امام باقرعلیه السلام روز جمعه اوّل ماه رجب سال پنجاه و هفت هجری قمری به دنیا آمد.(۱) بعضی ولادت آن حضرت را در سوّم ماه صفر آن سال دانسته اند. شهادت آن بزرگوار نیز در روز دوشنبه هفتم ذی الحجّه سال یکصد و چهارده هجری قمری بوده است. سنّ شریف آن حضرت هنگام شهادت پنجاه و هفت سال بوده است.(۲)

گفته می شود که ابراهیم بن ولید بن عبدالملک او را مسموم نمود. بنابر این، شهادت آن حضرت در دوران هشام بن عبدالملک بوده است.(۳)

مادر امام باقرعلیه السلام امّ عبداللّه، فاطمه دختر امام حسن علیه السلام است. بر این اساس، آن حضرت از ناحیه پدر و مادر هاشمی و علوی است. قبر او در بقیع کنار پدرش حضرت زین العابدین و عموی پدرش امام حسن مجتبی علیهما السلام است.(۴)

امام باقرعلیه السلام چهار سال دوران جدّ خود امام حسین علیه السلام را درک نمود، و سی و نه سال دوران پدر خود زین العابدین علیه السلام را درک نمود، و مدّت امامت او هیجده سال بود. در دوران امامت آن حضرت همان گونه که خواهد آمد، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک و هشام بن

---

۱ – ۵۷۲) کافی: ۱ / ۳۹۰، ارشاد مفید: ۲ / ۱۵۸، مصباح المتهجّد / ۷۳۷، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۲۱۰، اعلام الوری: ۱ / ۴۹۸، دلائل الإمامه / ۹۴.

۲– ۵۷۳) فصول المهمّه / ۲۱۱، أنوار البهیّه / ۶۹ .

۳– ۵۷۴) أنوار البهیّه / ۶۹ .

۴– ۵۷۵) کافی: ۱ / ۳۹۰، ارشاد مفید: ۲ / ۱۵۸، اعلام الوری: ۱ / ۴۹۸.

عبدالملك حكومت كردند، و شهادت او در زمان هشام بن عبدالملك [به دست ابراهيم بن وليد بن عبدالملك] واقع شد.(۱)

فرزندان امام باقرعليه السلام

امام باقرعليه السلام داراى هفت فرزند بوده است:

۱- ابوعبداللَّه جعفر بن محمّد الصادق عليهما السلام؛

۲- عبداللَّه بن محمّد و مادر اين دو امّ فروه دختر قاسم بن محمّد بن ابى بكر است؛

۳ و ۴- ابراهيم و عبيداللَّه كه از عبيداللَّه فرزندى به جاى نمانده و مادرشان، أمّ حكيم دختر اسيد بن مغيره ثقفيه بوده است؛

۵ و ۶- على و زينت، كه مادرشان كنيز امّ ولد بوده است؛

۷- امّ سلمه، مادر او نيز كنيز امّ ولد بوده است.(۲) و بعضى گفته اند امام باقرعليه السلام تنها يک دختر داشته به نام زينب كه كنيه او امّ سلمه بوده است.(۳)

امامت امام باقرعليه السلام

همان گونه كه در آغاز كتاب بيان شد، دليل بر امامت هر امامى، عصمت، علم به همه علوم حتّى لغات، فضيلت و افضليّت نسبت به همه مردم زمان، شجاعت، بلكه اشجعيّت روحى و جسمى امام نسبت به همه مردم و معجزات اوست. از نظر تنصيص نيز بايد پيامبر خداصلى الله عليه وآله از ناحيه خداوند او را به عنوان امام بعد از خود و سپس هر امامى نيز امام بعد از خود را معرّفى كرده باشد. اين شرايط در همه ائمّه

۱- ۵۷۶) اعلام الورى / ۴۹۸.

۲- ۵۷۷) ارشاد مفيد: ۲ / ۱۷۶، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۲۱۰، طبقات كبرى: ۵ / ۳۲۰، تذكره الخواص / ۳۰۶، اعلام الورى: ۱ / ۵۱۱ .

۳- ۵۷۸) مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۲۱۰، اعلام الورى: ۱ / ۵۱۱ .

دوازده گانه امامیّه موجود بوده است.

اکنون برای تبرّک، تصریح امام سجّاد را نسبت به امام باقرعلیهما السلام بیان می کنیم.

مرحوم کلینی در کتاب کافی، با سند خود از امام باقرعلیه السلام نقل نموده که فرمود: «هنگامی که رحلت پدرم علیّ بن الحسین علیه السلام فرا رسید [طومار یا] صندوقی را به من داد و فرمود: ای محمّد! این صندوق را بردار [و به خانه خود ببر].» اسماعیل بن محمّد می گوید: هنگامی که علیّ بن الحسین علیه السلام از دنیا رحلت نمود، برادران امام باقرعلیه السلام آمدند و گفتند: «ما را در این صندوق سهمی هست.»

امام باقرعلیه السلام به آنان فرمود: «به خدا سوگند، برای شما چیزی در آن نیست و اگر چیزی [از مال دنیا] در آن می بود پدرم به من تحویل نمی داد.» و در آن صندوق سلاح رسول خداصلی الله علیه وآله و کتاب های او بود.(۱)

روایات زیادی در کافی و غیر آن درباره تحویل امامت از هر امامی به امام بعد از خود نقل شده که پیش تر به آنها اشاره شد. همچنین نصوص و روایات فراوانی نیز از رسول خداصلی الله علیه وآله درباره دوازده امام شیعه آمده که در کتب شیعه و اهل سنّت موجود است؛ مانند لوح فاطمه و حدیث سلمان و جابر، و ما این احادیث را در کتاب میزان الحقّ نقل نموده ایم، علاقه مندان می توانند به آن کتاب مراجعه فرمایند.

یکی از آن احادیث، حدیثی است که مرحوم کلینی در کتاب کافی نقل نموده و خلاصه آن این است که خداوند متعال کتابی را با دوازده مهر مختوم نمود و به رسول خودصلی الله علیه وآله داد و او را امر نمود که تحویل امیرالمؤمنین علیه السلام بدهد و او اوّلین مهر و خاتم آن را بگشاید و به آن عمل کند و سپس هنگام وفات به فرزند خود امام حسن علیه السلام بدهد او نیز مهر دوّم را بگشاید و به آن عمل کند و این عمل این چنین انجام بگیرد تا به امام زمان علیه السلام برسد.(۲)

۱- ۵۷۹) کافی: ۱ / ۲۴۲، بصائر الدّرجات: ۱۸ / ۲۰۰، بحارالأنوار: ۴۶ / ۲۳۰.

۲- ۵۸۰) کافی: ۱ / ۱۲۲، امالی صدوق / ۳۲۸، کمال الدّین / ۲۳۱، غیبت نعمانی / ۵۲ .

علوم و فضائل و مناقب امام باقرعلیه السلام

امام باقرعلیه السلام در زمان خود در علم و زهد و شرافت و فضیلت و همه ارزش های انسانی و اسلامی سرآمد بود و هیچ کدام از فرزندان پیامبر و بنی هاشم در علم و فضیلت به مقام او نمی رسیدند. در بین ائمّه طاهرین علیهم السلام، سخنان امام باقرعلیه السلام در علوم قرآن و آثار و سنن و حکم و آداب و انواع علوم دیگر بیش از دیگران است. در جلسات درس او هر که از صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله باقی مانده بود و بزرگان از تابعین و فقها از وجود او کسب علم می نمودند؛ چرا که رسول خداصلی الله علیه وآله او را باقر العلوم، یعنی شکافنده علم و دانش معرفی فرموده بود.(۱)

جابر بن عبداللَّه انصاری می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله به من فرمود: «امید می رود تو زنده باشی تا فرزند من محمّد باقر را درک کنی. او علم دین را برای مردم می شکافد و آشکار می کند و چون تو او را دیدی سلام مرا به او برسان.»(۲)

مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد از میمون قدّاح، از امام جعفر صادق، از امام محمّد باقرعلیهما السلام نقل نموده که فرمود: «من بر جابر بن عبداللَّه وارد شدم و بر او سلام کردم و چون پاسخ من را داد به من گفت: "تو کیستی؟" - و این پس از نابینا شدن جابر بود - گفتم: "من محمّد بن علیّ بن الحسین علیه السلام هستم." جابر گفت: "نزد من بیا." پس من نزد او رفتم و او دست مرا بوسید و خم شد که پاهای مرا ببوسد، من خود را از او جدا ساختم. پس به من گفت: "رسول خداصلی الله علیه وآله تو را سلام رساند." گفتم: "بر رسول خداصلی الله علیه وآله سلام و رحمت باد، چگونه بود سلام او؟" جابر گفت: "روزی من خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله بودم، به من فرمود: ای جابر! شاید تو زنده بمانی تا فرزند من محمّد بن علیّ بن الحسین علیهما السلام را ببینی. او کسی است که خداوند به او نور و

۱- ۵۸۱) اعلام الوری: ۱ / ۵۰۵ .

۲- ۵۸۲) امالی صدوق / ۲۸۹، ارشاد مفید: ۲ / ۱۵۹، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۱۹۷، فصول المهمّه / ۲۱۱.

حکمت عطا خواهد نمود و چون او را دیدی سلام مرا به او برسان."»(۱)

عبداللّه بن عطای مکّی می گوید: من تاکنون ندیدم که علما و دانشمندان نزد استادی کوچک تر باشند، مانند کوچک بودن آنان نزد امام باقرعلیه السلام، و من حکم بن عتیبه را با آن جلالتی که داشت نزد امام باقرعلیه السلام همانند بچّه ای دیدم که مقابل معلّم خود قرار گرفته باشد.

از این رو، جابر بن یزید جعفی، هنگامی که می خواست روایتی از آن حضرت نقل کند، می گفت: «حدّثنی وصیّ الأوصیاء و وارث علم الأنبیاء، محمّد بن علیّ بن الحسین علیهما السلام».

امام صادق علیه السلام می فرماید: «محمّد بن منکدر می گفت: "من فکر نمی کردم پس از علیّ بن الحسین علیهما السلام کسی همانند او پیدا شود، تا این که فرزند او محمّد بن علیّ [الباقرعلیه السلام]را دیدم، خواستم او را نصیحت کنم او مرا نصیحت نمود." اصحاب محمّد بن منکدر به او گفتند: "چگونه او تو را نصیحت و موعظه نمود؟" محمّد بن منکدر گفت: "روزی من در اطراف مدینه در هوای گرم وسط روز محمّد بن علی علیهما السلام را دیدم که چون مرد سمینی بود بر غلامان خود تکیه نموده بود و در آن هوای گرم مشغول کشاورزی بود و عرق از صورت او می ریخت. من با خود گفتم:

آیا پیرمردی از بزرگان قریش در چنین حالی باید در طلب دنیا باشد؟ با خود گفتم: او را موعظه خواهم نمود. سپس به او نزدیک شدم و سلام کردم. پس او در همان حال خستگی سلام مرا پاسخ داد. به او گفتم: اگر مرگ شما در این ساعت برسد، چه حالی خواهید داشت؟ پس او ایستاد و فرمود: به خدا سوگند، اگر اکنون مرگ من فرا رسد من در طاعت خدا خواهم بود و با این عمل نیاز خود را از تو و از همه مردم بر طرف می کنم، و هراس من این است که مرگ من فرا برسد و من در حال معصیت خدا باشم. پس به او عرض کردم: فدای شما شوم! من می خواستم شما را

۱- ۵۸۳) ارشاد مفید: ۲ / ۱۵۸.

موعظه کنم، اما شما مرا موعظه نمودید."»(۱)

امام باقرعلیه السلام فرمود: «مردم گناهی برای ما نمی داننـد، جز این که ما اهل بیت رحمت و شـجره نبوّت و معدن حکمت و مهبط ملائکه و موضع وحی الهی می باشیم.»(۲)

و فرمود: «ما گنج های علم و دانش خدا، و ولات امر خدا یعنی رهبران و فرماندهان الهی هستیم. خداوند به واسـطه ما اسلام را پیروز نمود و به واسطه مـا اسـلام را به پایان خواهـد رسانـد. مردم دانش دین را از ما آموختنـد. سوگنـد به خـدایی که دانه را شکـافت و انسان را آفریـد، او هیـچ دانشـی را به کسـی نیاموخت و هیـچ نعمتی را به کسـی نـداد جز آن که آن دانش را به ما آموخت و آن نعمت را به ما نیز عطا نمود. به خدا سوگند، هیچ کسی جز از ناحیه ما به وعده های خداوند نمی رسد.»(۳)

مؤلّف گوید: آری، خاندان نبوّت، معادن علم و حکمت و واسطه های رحمت الهی هستند و هرگز باطلی و خطایی و انحرافی در آنـان یـافت نمی شـود. از این رو، خداونـد آنـان را رهـبران مردم و ولایـت خـود قرار داده است. و در حـدیث متواتر ثقلین، رسـول خداصـلی الله علیـه وآله آنـان را عـدل قرآن معرّفی فرمـوده و بر مردم واجب نمـوده که از آنـان جـدا نشونـد تـا گمراه نگردند، و به همین علّت امام باقرعلیه السلام فرمود:

«اگر ما به رأی خود سخن بگوییم گمراه خواهیم بود؛ همان گونه که کسانی پیش از ما چنین کردند و گمراه شدند، لکن ما با راهنمایی پروردگار خود سـخن می گوییم. او به رسول خودصلی الله علیه وآله علوم و معارف اسلام را یاد داده و رسول او نیز به ما یاد

۱- ۵۸۴) کافی: ۵ / ۷۳، ارشاد مفید: ۱ / ۱۶۱، تهذیب التّهذیب: ۶ / ۸۹۴، فصول المهمّه / ۲۱۳ - ۲۱۴.

۲- ۵۸۵) ارشاد مفید: ۲ / ۱۶۸، کافی: ۱ / ۱۷۲، بصائر الدّرجات / ۷۷.

۳- ۵۸۶) فی بصـائر الـدّرجات: قـال البـاقر علیه السّـلام: «نحن خزنه علم اللَّه، و نحن ولاـه امر اللَّه، و بنـا فتـح اللَّه الإسـلام، و بنا یختمه، فمنّا یتعلّمون، فواللَّه الّذی فلق الحبّه و برأ النّسـمه مـا علم اللَّه فی أحـدٍ إلّـا فینـا، و مـا یـدرک ما عنـد اللَّه إلّا بنا.» بصائر الدّرجات / ۸۲، اعلام الوری: ۱ / ۵۰۸ مع اختلاف یسیر.

داده است.»(۱)

و در سخن دیگری فرمود: «اگر من حدیثی برای شما خواندم و نسبت آن را به کسی ندادم شما بدانید که سند من در آن حدیث پدرم زین العابدین، از پدرش امام حسین، از پدرش علیّ بن ابی طالب امیرالمؤمنین، از رسول خداصلی الله علیه وآله، از جبرئیل، از خداوند متعال است.»(۲)

و فرمود: «حدیث ما صعب مستصعب است و جز ملک مقرّب و یا پیامبر مرسل و یا بنده ای که خداوند قلب او را به ایمان آزموده باشد آن را تحمّل نخواهد نمود و نخواهد پذیرفت [و درک نخواهد کرد].»(۳)

ابوبصیر که مردی نابینا بود می گوید: خدمت امام باقرعلیه السلام رسیدم و به آن حضرت گفتم: «آیا شما وارث رسول خداصلی الله علیه وآله هستید؟» فرمود: «آری.» گفتم: «رسول خداصلی الله علیه وآله وارث پیامبران گذشته بود و آنچه آنان می دانستند او می دانست، شما نیز چنین هستید؟» فرمود: «آری.» گفتم: «شما می توانید مرده ها را زنده کنید و انسان کور و جذامی را شفا بخشید؟» فرمود: «با اذن خدا، آری.» سپس به من فرمود: «ای ابوبصیر! جلو بیا.» و دست مبارک خود را بر صورت و بر چشم من کشید و چشم من روشن شد و من خورشید و آسمان و زمین و خانه ها و آنچه در خانه بود را دیدم. پس امام علیه السلام فرمود: «ای ابوبصیر! آیا می خواهی چشم داشته باشی و روز قیامت همانند مردم دیگر باشی؟ یا می خواهی به حال نابینایی بازگردی و بهشت خالصاً برای تو باشد؟» گفتم: «می خواهم به همان حال پیشین خود بازگردم.» پس امام علیه السلام دست مبارک خویش را بر چشم من کشید و من به حال نابینایی بازگشتم.

راوی حدیث فوق، مثنّای حنّاط، می گوید: من این حدیث را برای محمّد بن

---

۱ - ۵۸۷) و فیه عنه علیه السّلام قال: «لو أنّا حدّثنا برأینا ضللنا کما ضلّ من کان قبلنا، و لکنّا حدّثنا ببیّنةٍ من ربّنا بیّنها لنبیّه صلّی اللّه علیه و آله فبیّنها لنا.» المصدر / ۲۱۹.

۲- ۵۸۸) ارشاد مفید: ۲ / ۱۶۷، بحارالأنوار: ۴۶ / ۲۸۸.

۳- ۵۸۹) کافی: ۱ / ۳۲۱.

ابی عمیر گفتم، او گفت: «من شهادت می دهم که این حدیث حقّ و مسلّم است و حقّانیّت آن مانند روشنی روز می ماند.»(۱)

ماجرای امام باقرعلیه السلام با هشام بن عبدالملک

ابوبکر حضرمی می گوید: هنگامی که هشام بن عبدالملک امام باقرعلیه السلام را به شام احضار نمود و آن حضرت به دار الإماره هشام رسید، هشام به اطرافیان خود گفت: هنگامی که من از توبیخ و سرزنش محمّد بن علی فارغ شدم و ساکت گردیدم، شما او را توبیخ نمایید. سپس اجازه دخول داد.

امام باقرعلیه السلام وارد شد و با دست مبارک خود به عنوان سلام به همه جمعیّت اشاره نمود و نشست، و هشام از این که به او به عنوان خلیفه سلام نکرد و بدون اجازه نشست خشمناک شد و گفت: «ای محمّد بن علی! همواره یکی از شما بنی هشام مردم را به سوی خود دعوت می کند و از روی سفاهت و دانش ناچیز خود گمان می کند که او امام و رهبر این مردم است.» سپس شروع به توهین و سرزنش نمود و چون ساکت شد اطرافیان او نیز یکی پس از دیگری آن حضرت را توبیخ و سرزنش نمودند، و چون ساکت شدند امام باقرعلیه السلام برخاست و فرمود:

«ای مردم! کجا رفته اید و شما را در چه راهی برده اند؟ مگر این نیست که خداوند پدران شما را به وسیله ما هدایت نمود و در نهایت نیز به وسیله ما هدایت می شوید؟ اگر شما قدرت و ملک موقّتی یافته اید برای ما نیز حکومت و قدرتی خواهد بود و بعد از حکومت ما حکومتی روی زمین نخواهد بود و در نهایت قدرت و حکومت به دست ما خواهد آمد؛ همان گونه که خداوند می فرماید: «وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقینَ».»

پس هشام دستور داد امام باقرعلیه السلام را به زندان انداختند. و چون امام وارد زندان

۱- ۵۹۰) بصائر الدّرجات / ۲۸۹، کافی: ۱ / ۳۹۱، الخرائج و الجرایح: ۱ / ۲۷۴، مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۱۸۴، دلائل الإمامه / ۱۰۰، فصول المهمّه / ۲۱۷، بحارالأنوار: ۴۶ / ۲۳۷.

شـد، سـخنانی را برای اهل زنـدان گفت که همه آنان شـیفته او شدنـد و چون زندانبان این وضـعیّت را به هشام خبر داد، هشام دسـتور داد او را به مدینه بازگردانند و دسـتور داد در مسـیر راه کسی به آنان چیزی نفروشد و بازارها را به روی آنان ببندند و سه روز گـذشت و آب و غـذایی به آنان ندادنـد تا به شـهر مـدین رسـیدند و اهل مدین نیز آنان را به شـهر خود راه ندادند، و اصحاب امام علیه السلام از عطش و گرسنگی به آن حضرت شکایت کردند.

امام علیه السـلام بالای کوهی رفت که مشـرف بر شهر مدین بود، و با صدای بلند صدا زد: «یا أَهْلَ الْمَدینَهِ الظّالِمِ أَهْلُها أَنَا بَقِیَّهُ اللَّهِ یَقُولُ اللَّهُ: «بَقِیَّهُ اللَّهِ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ وَ ما أَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفیظٍ»(۱).»

پس پیر مردی از اهل مـدین به مردم گفت: «به خدا سوگند، این ندای شـعیب علیه السـلام و دعوت اوست و اگر شـما در را بر روی این مرد باز نکنیـد عذاب خدا از بالا و پایین شـما را می گیرد و هلاک خواهید شد. پس شـما اکنون حرف مرا درباره او بپذیریـد و بعد از این اگر نخواستید حرف مرا نپذیرید، چرا که من ناصح و خیرخواه شـما هسـتم.» پس مردم با سـرعت درها را باز کردند و خدمت امام باقرعلیه السلام آمدند.

در کتاب کافی نقل شده که پس از این قضـیّه هشام بن عبدالملک دسـتور داد آن پیرمرد را نزد او بردند و کسـی ندانست با او چه کردند.(۲)

عبادت امام باقرعلیه السلام

در کتـاب انوار البهیّه روایت شـده است: امـام باقرعلیه السـلام هنگامی که برای حـجّ وارد مسـجد الحرام شـد و نگاه او به کعبه افتـاد، با صـدای بلنـد گریه کرد و سـپس گرد خانه خـدا طواف نمود و پشت مقام ابراهیم علیه السـلام نماز خوانـد و چون سـر مبارک خود را از سجده برداشت، از بس گریه کرده بود جای سجده و چشمان او را آب گرفته بود.

ص: ۴۲۱

۱- ۵۹۱) هود / ۸۶ .

۲- ۵۹۲) أنوار البهیّه / ۶۵ ، کافی: ۱ / ۴۷۱.

هنگامی که آن حضرت می خندید از خدای خود شرم می کرد و می فرمود: «اَللَّهُمَّ لا تَمْقُتْنی.» و نیمه های شب در مناجات خود با خداوند می فرمود: «أَمَرْتَنی فَلَمْ أَئْتَمِرْ وَ نَهَیْتَنی فَلَمْ أَنْزَجِرْ فَها أَنَا ذا عَبْدُکَ بَیْنَ یَدَیْکَ وَ لا أَعْتَذِرُ.»

یعنی: «خدایا، من به امر و نهی تو گوش نکردم و نافرمانی نمودم، اکنون نیز بنده تو در پیشگاه تو است و [آن گونه که باید]عذرخواهی [کند] نمی کند.»(۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «هر گاه پدرم از چیزی محزون می شد و مشکلی برای او رخ می داد، زن ها و فرزندان کوچک خود را جمع می کرد و دست به دعا بلند می نمود و آنان آمین می گفتند.»

و در سخن دیگری می فرماید: «پدرم فراوان ذکر خدا می گفت و من همراه او بودم و می دیدم که او مشغول ذکر خداست، و اگر با مردم سخن می گفت باز از ذکر خدا غافل نمی شد، و من می دیدم که زبان او به حنک او چسبیده بوده و مشغول گفتن: "لاـ إلاـ إلاّـ اللَّه" بود و همواره ما را جمع می کرد و می فرمود: "بین الطّلوعین ذکر خدا را بگویید تا خورشید طلوع کند." و به هر کدام از ما که می توانست قرآن بخواند می فرمود: "قرآن بخوان." و به هر کدام که نمی توانستند قرآن بخوانند می فرمود: "ذکر خدا را بگویید".»(۲)

انفاق و احسان امام باقرعلیه السلام

محدّث بزرگوار قمّی می گوید: امام باقرعلیه السلام افزون بر مقام علمی و جلالت و بزرگواری و امامت، در جود و کرم نیز نسبت به فقرای شیعه و اهل سنّت کریم و مهربان بود، در حالی که عیال و فرزندان او فراوان بودند و از نظر مال نیز در حدّ متوسّط بود.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «پدرم از همه خویشان ما از نظر مالی ضعیف تر بود و

۱- ۵۹۳) أنوار البهیّه / ۶۶ ، کشف الغمّه / ۳۲۹، بحارالأنوار: ۴۶ / ۲۹۰.

۲- ۵۹۴) أنوار البهیّه / ۶۶ .

مخارج او از همه آنان بیشتر بود، با این حال هر روز جمعه یک دینار صدقه می داد و می فرمود: صدقه در روز جمعه نسبت به روزهای دیگر فضیلت بیشتری دارد.»(۱)

حسن بن کثیر می گوید: خدمت امام باقرعلیه السلام رسیدم و از فقر و بیچارگی و جفای برادران دینی خود شکایت کردم. امام باقرعلیه السلام فرمود: «چقدر زشت است عمل برادری که تا تو بی نیازی رعایت تو را می کند و چون نیازمند شدی از تو می برد.» سپس به غلام خود فرمود تا کیسه پولی را که هفتصد درم در آن بود آورد و به من داد و فرمود: «این ها را صرف زندگی خود کن و چون تمام شد مرا آگاه نما.»(۲)

سلیمان بن قرم می گوید: امام باقرعلیه السلام همواره پانصد تا ششصد و تا هزار درهم به ما جایزه می داد و از صله و احسان به برادران دینی و سائلین و کسانی که امید به احسان او داشتند ملالت پیدا نمی کرد و می فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«سخت ترین اعمال سه چیز است: ۱- مواسات مالی با برادران؛ ۲- انصاف با مردم؛ ۳- یاد خدا بودن در همه حالات.»(۳)

شهادت امام باقرعلیه السلام

امام باقرعلیه السلام روز دوشنبه هفتم ذی الحجّه سال یکصد و چهارده هجری قمری در سنّ پنجاه و هفت سالگی به دست ابراهیم بن ولید بن عبدالملک مسموم و به شهادت رسید. بنابر این، وفات آن حضرت در ایّام خلافت هشام بن عبدالملک بوده است. قبر شریف آن حضرت در بقیع کنار قبر پدر خود زین العابدین و عموی خود امام حسن علیهما السلام است.

امام باقرعلیه السلام به فرزند خود امام صادق علیه السلام وصیّت نمود که او را در همان بردی که روزهای جمعه در آن نماز می خوانده کفن کنند و همان عمامه ای را که بر سر

۱- ۵۹۵) أنوار البهیّه / ۶۷ ، مستدرک السّفینه: ۳ / ۱۸۲.

۲- ۵۹۶) أنوار البهیّه / ۶۷ ، روضه الواعظین نیشابوری / ۲۰۴.

۳- ۵۹۷) المصدر، ارشاد مفید: ۲ / ۱۶۷، بحارالأنوار: ۴۶ / ۲۸۸.

می گـذارده بر سـر او بگذارند و قبر او را مربع قرار دهند و به اندازه چهار انگشت از زمین بالا بیاورند و هنگام دفن کفن او را باز نمایند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «پدرم وصیّت نمود که من او را در سه جامه کفن کنم: ۱- ردایی که روزهای جمعه در آن نماز می خوانده؛ ۲- پیراهن؛ ۳- لباس دیگری. به پدرم گفتم: برای چه این سه چیز را در وصیّت نامه خود می نویسی؟ فرمود: می ترسم مردم به تو فشار بیاورند و بگویند: او را در چهار تکه و یا پنج تکه کفن کن و تو باید غافل نباشی و عمامه جزء کفن محسوب نمی شود.»

و فرمود: «مقداری از مال من را وقف کن تا به مدّت ده سال در ایّام منا برای من عزاداری و گریه کنند.» و روایت شده که امام بـاقرعلیه السـلام وصـیّت نمـود که سـیصد درهـم برای مراسم دفن و هزینه هـای آن حضـرت صـرف شود و این را از سنّت می دانست، چرا که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «برای آل جعفر طعامی آماده کنید چرا که آنان مشغول عزاداری بر جعفر هستند.»(۱)

سخنان حکیمانه امام باقرعلیه السلام

همان گونه که گذشت، بیشتر معارف اسـلامی از مسائل اعتقادی و فقه و اخلاق و آداب و عبادت و عرفان و... به زبان مبارک امام باقرعلیه السـلام جاری شـده است و همان گونه که رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: «يَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْراً»، او به طور کامل علوم اسـلامی و آنچه مورد نیاز مردم بوده است را شکافته و برای آنان آشکار نموده است. اکنون به برخی از سخنان حکیمانه آن حضرت اشاره می شود:

۱- امام باقرعلیه السلام درباره ریاضت و عرفان به جابر جعفی می فرماید: «ای جابر! بدان که تو اهل ولایت ما نخواهی بود تا [در خود سازی به جایی برسی که] اگر همه اهل شهر تو جمع شوند و بگویند: "تو آدم ناشایستی هستی"، اندوهی به تو راه

۱- ۵۹۸) أنوار البهيّه / ۶۹ .

ندهـد، و اگر همه آنان بگویند: "تو انسان شایسـته ای هستی"، شاد نشوی. لکن تو باید خود را بر کتاب خدا عرضه کنی، پس اگر دیـدی در راه قرآن حرکت می کنی و از هر چه فرمـوده است پرهیز کن، پرهیز می کنی و به هر چه ترغیب نمـوده، راغب هستی و از هر چه مردم را ترسانـده، خـائف هستی، پس بر این حال ثابت باش و به خود بشارت ده؛ چرا که گفته های مردم به تو آسـیبی نمی رسانـد، و اگر دیـدی بـا قرآن فاصـله داری [و به دسـتورات آن عمل نمی کنی]، برای چه به خود مغرور شـده ای؟»

سپس فرمـود: «هـدف از خلقت مـؤمن جهـاد بـا نفس خویش است تـا بر هواهـای نفسـانی خود غـالب شود و در این مبـارزه و درگیری یـک نوبت نفس خود را زمین می زنـد و برای خـدا بـا او مخـالفت می نمایـد و انحراف نفس خویش را مسـتقیم می کنـد، و نوبت دیگر نفس او را زمین می زنـد و او پیرو نفس خویش می شود، تـا در نهـایت خداونـد به او کمک می نمایـد و لغزش او را جـبران می کنـد و او به خود می آیـد و توبه می کنـد و از خـدای خود خـائف می شود، و به سـبب همین خوف و هراس، بصیرت و معرفت بیشتری پیدا می کند؛ همان گونه که خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِ-رُونَ»(۱)؛ یعنی: اهـل تقـوا هنگـامی که گرفتـار وسوسه شـیطان می شونـد به خود می آینـد [و از کیفر و عذاب خدا هراس پیدا می کنند] و بر بینش و معرفت آنان افزوده می شود.»(۲)

۱- ۵۹۹) أعراف / ۲۰۱.

۲- ۶۰۰) فی تحف العقول، قـال الباقر علیه السّ-لام لجابر بن یزیـد الجعفی: ... و اعلم بأنّک لا تکون لنا ولیّاً حتّی لو اجتمع أهل مصـرک و قـالوا: إنّک رجل سوء لم یحزنک ذلک، ولو قالوا: إنّک رجل صالـح لم یسـرّک ذلک، و لکن أعرض نفسک علی کتاب اللَّه، فإن کنت سالکاً سبیله زاهداً فی تزهیده راغباً فی ترغیبه خائفاً فی تخویفه فأثبت و أبشر، فإنّه لا یضرّک ما قیل فیک، و إن کنت مباینـاً للقرآن فماذا الّـذی یغرّک من نفسک، إنّ المؤمن معنیّ بمجاهـده نفسه، لیغلبها علی هواها، فمرّه یقیم أودها و یخـالف هواهـا فی محبّه اللَّه، و مرّه تصـرعه نفسه فیتّبع هواهـا، فینعشه اللَّه فینتعش و یقیـل اللَّه عثرته فیتـذکّر و یفزع إلی التّوبه و المخـافه، فیزداد بصـیرهً و معرفهً لمـا زیـد فیه من الخوف، و ذلـک بأنّ اللَّه یقول: «إنّ الّـذین اتّقوا إذا مسّ-هم طائف من الشّـیطان تذکّروا فإذا هم مبصرون». تحف العقول / ۲۰۶.

۲- امام باقرعلیه السلام درباره آثار وضعی ترک عواطف و حقوق برادران دینی فرمود:

«هیچ بنده ای از کمک به برادر مسلمان خود و از کوشش در اصلاح کار او خودداری نمی کند، مگر آن که خداوند او را مبتلای به انجام حاجت دشمنان خود خواهند نمود که پاداشی جز گناه ندارد. و هیچ بنده ای نسبت به انفاق مال خود در راه خشنودی خدا بخل نمی ورزد، جز آن که خداوند او را مبتلا خواهد نمود که چند برابر آن مال را در راه معصیت خدا صرف نماید و خدا را به خشم آورد.»(۱)

۳- و درباره نشانه معرفت خدا فرمود: «کسی که نافرمانی و معصیت خدا را می کند، خدای خود را نشناخته و به او معرفت پیدا نکرده است.» سپس این اشعار را انشاء نمود:

تَعْصِی الْإِلهَ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ

هذا لَعَمْرُكَ فِی الْفِعالِ بَدیعٌ

لَوْ كانَ حُبُّكَ صادِقاً لَأَطَعْتَهُ

إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ أَحَبَّ مُطیعٌ(۲)

۴- و درباره آثار قطعی اعمال نیک و بد فرمود: «سه خصلت است که صاحب آنها هرگز نخواهد مرد تا وبال و نتیجه آنها را در دنیا ببیند: ۱- ظلم و ستم به مردم؛ ۲- قطع رحم با خویشان؛ ۳- سوگند دروغ برای از بین بردن حکم خدا.» سپس فرمود: «مؤثّرترین عمل از نظر پاداش دنیوی [و اخروی] صله رحم است، و اگر مردمی فاجر و فاسق باشند و صله رحم بکنند اموالشان فراوان می شود [و بلا از آنان دور می گردد و عمرشان طولانی می شود و خداوند از آنان خشنود خواهد شد همان گونه که] سوگند دروغ و قطع رحم خانه ها را بی صاحب می نماید.»(۳)

۱- ۶۰۱) و قال الباقر علیه السّلام: «ما من عبد یمتنع من معونه أخیه المسلم و السّعی له فی حاجته قضیت أو لم تقض إلّا ابتلی بالسّعی فی حاجه ما یأثم علیه و لا یوجر، و ما من عبد یبخل بنفقه ینفقها فیما یرضی اللّه إلّا ابتلی بأنّ ینفق أضعافها فیما أسخط اللّه.» تحف العقول / ۲۱۴.

۲- ۶۰۲) تحف العقول / ۲۱۴.

۳- ۶۰۳) و قال علیه السّلام: «ثلاث خصال لا یموت صاحبهنّ أبداً حتّی یری وبالهنّ: البغی، و قطیعه الرّحم، و الیمین الکاذبه یبارز اللّه بها، و إنّ أعجل الطّاعه ثواباً لصله الرّحم، و إنّ القوم لیکونون فجّاراً فیتواصلون فتنمی أموالهم و یثرون، و إنّ الیمین الکاذبه و قطیعه الرّحم لیذران الدّیار بلاقع من أهلها.» تحف العقول / ۲۱۵.

۵- و درباره نشانه محبّت نسبت به برادر دینی فرمود: «اگر می خواهی بدانی برادر دینی تو چه مقدار تو را دوست می دارد، به قلب خود بنگر که چه مقدار او را دوست می داری.»(۱)

۶- و درباره آثار اعمال فرمود: «هر کس زبانش راستگو باشد عملش پاک و پسندیده است، و هر کس نیّت او نیکو باشد روزی او فراوان است، و هر کس به خانواده و اهل خود احسان کند عمر او طولانی خواهد بود.»(۲)

۷- و درباره آثار صله رحم فرمود: «صله و احسان به خویشان، اعمال انسان را پاک می کند و اموال را برکت می دهد و بلا را دفع می کند و حساب قیامت را آسان می نماید و عمر را طولانی می کند.»(۳)

۸- و درباره نشانه های شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر محبّت ما به برادران خود احسان می کنند و به زیارت آنان می روند و امر ما را زنده می نمایند. آنان هنگام خشم ظلم نمی کنند، و چون خشنود باشند [و نعمت برای آنان فراوان شود] اسراف نمی کنند. آنان برای همسایگان خود برکت هستند و با هر که هم نشین باشند با او مسالمت می کنند.»(۴)

۹- و درباره کمال مؤمن فرمود: «همه کمالات و ارزش های مؤمن در سه چیز است: ۱- تفقّه و بینش در معارف دین؛ ۲- صبر و بردباری در سختی ها و مشکلات؛ ۳- اندازه گیری [و اقتصاد] در معاش و زندگی.»

۱۰- و درباره آسودگی و نجات از آزار مردم به جابر جعفی فرمود: «از اهل زمان

۱- ۶۰۴) و قال علیه السّلام: «اعرف المودّه فی قلب أخیک بما له فی قلبک.» همان.

۲- ۶۰۵) و قال علیه السّلام: «من صدق لسانه زکی عمله، و من حسنت نیّته زید فی رزقه، و من حسن برّه بأهله زید فی عمره.» همان.

۳- ۶۰۶) همان / ۲۱۸.

۴- ۶۰۷) همان / ۲۱۹.

خود پنج چیز را غنیمت بشمار: ۱- اگر بین مردم باشی تو را نشناسند؛ ۲- اگر پنهان شوی سراغ تو را نگیرند؛ ۳- اگر حاضر باشی از تو مشورت نکنند؛ ۴- اگر سخنی گفتی از تو نپذیرند؛ ۵- اگر از دختران آنان خواستگاری نمودی به تو دختر ندهند.»

سپس فرمود: «و من تو را به پنج چیز وصیّت می کنم: ۱- اگر مردم به تو ستم کنند تو به آنان ستم مکن؛ ۲- اگر مردم به تو خیانت کنند تو به آنان خیانت مکن؛ ۳- اگر تو را تکذیب کنند خشم مکن؛ ۴- اگر تو را ستایش کنند شاد مشو؛ ۵- اگر از تو بدگویی و مذمّت کنند بی تاب مشو.»

سپس فرمود: «ای جابر! درباره چیزی که نسبت به تو می گویند فکر کن. پس اگر گفته آنان را درباره خود صحیح دیدی خشم مکن و از حقیقت بیزار مباش، چرا که سقوط تو از ناحیه خدا به سبب نپذیرفتن حقّ بزرگ تر از سقوط تو بین مردم است، و اگر گفته آنان را حقّ ندانستی [نیز خشم مکن، چرا که تو] ثواب و پاداش بدون زحمتی به دست آورده ای.»(۱)

۱- ۶۰۸) و قال علیه السّلام لجابر بن یزید الجعفی: «یا جابر اغتنم من أهل زمانک خمساً: إن حضرت لم تعرف، و إن غبت لم تفتقد و ان شهدت لم تشاور، و إن قلت لم یقبل قولک، و إن خطبت لم تزوّج، و أوصیک بخمس: إن ظلمت فلا تظلم و إن خانوک فلا تخن و إن كذبت فلا تغضب و ان مدحت فلا تفرح و إن ذممت فلا تجزع و فکر فیما قیل فیک فإن عرفت من نفسک ما قیل فیک فسقوطک من عین اللّه جلّ و عزّ عند غضبک من الحقّ اعظم علیک مصیبه ممّا خفت من سقوطک من أعین النّاس و إن کنت علی خلاف ما قیل فیک فثواب اکتسبته من غیر أن یتعب بدنک.» تحف العقول.

حکایات و نصایح امام باقر علیه السلام

ص :۴۲۹

صفای قلب و کدورت قلب

شخصی به نام سلام، می گوید: خدمت حضرت باقرعلیه السلام بودم که حمران بن اعین وارد شد، سؤالاتی کرد، وقتی که خواست برود، عرض کرد:

«یابن رسول اللَّه، وقتی ما شرفیاب به محضر مقدّس شما می شویم قلب مان صفایی پیدا می کند و دنیا در نظرمان بی ارزش جلوه می کند ولی همین که از خدمت شما دور می شویم و در اجتماع، با مردم و اهل خرید و فروش روبه رو می شویم باز به دنیا علاقمند می شویم.»

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «قلب گاهی سخت و گاهی نرم می شود.»

سپس فرمود: «اصحاب رسول اللَّه صلی الله علیه وآله به آن حضرت عرض کردند: "ما می ترسیم منافق باشیم." پیغمبرصلی الله علیه وآله پرسید: "به واسطه چه چیز؟" جواب دادند: "وقتی که خدمت شما هستیم، ما را بیدار نموده و به آخرت متمایل می سازید و ترس به ما رو می آورد و از دنیا فراموش می کنیم و به آن بی رغبت می شویم به گونه ای که گویا با چشم، آخرت و بهشت و جهنّم را مشاهده می کنیم. این حالت تا موقعی است که در خدمت شما هستیم، همین که از خدمت شما خارج شده و به منزل می رویم و بوی فرزندان به شامّه ما می خورد و خانه و زندگی خود را می بینیم حالت قبلی را از دست می دهیم، گویا چنین حالتی را نداشته ایم. آیا با این خصوصیّات منافق نیستیم؟"

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: "هرگز چنین نیست و این پیش آمدها و تغییرات از وسوسه های شیطان است که شما را به دنیا متمایل می کند. به خدا قسم اگر بر همان حال اوّل مداومت داشته باشید، فرشتگان آسمان با شما مصافحه می کنند و بر روی آب راه خواهید رفت." آن گاه مطالبی را درباره توبه برای اصحاب خویش بیان فرمود.»(۱)

سؤالاتی چند از امام باقرعلیه السلام

طاووس یمانی از حضرت باقرعلیه السلام پرسید: «کدام دروغ به عنوان اوّلین دروغ واقع شد؟» فرمود: «از شیطان بود که گفت: «أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ»(۲).»

عرض کرد: «کدام گروه شهادت حقّ دادند ولی دروغ گفتند؟» فرمود: «منافقین که به حضرت رسول صلی الله علیه وآله عرض می کردند: «نَشْهَدُ أَنَّکَ لَرَسُولُ اللَّهِ»، و خداوند در قرآن فرمود: «وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقینَ لَکاذِبُونَ»(۳).»

عرض کرد: «آن چه چیزی بود که فقط یک مرتبه پرید و قبل و بعد از آن نپرید و در قرآن مذکور است؟» حضرت فرمود: «طور سیناء بود که خداوند آن را بر سر بنی اسرائیل با بال هایی که در آن انواع عذاب بود به پرواز درآورد تا تورات را بپذیرند و خداوند فرمود: «وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ...»(۴).»

عرض کرد: «کدام رسول را خدا مبعوث فرمود که نه از جنّ بود و نه از فرشتگان و نه از انسان ها و در قرآن مذکور است؟» فرمود: «کلاغی که نشان داد که قابیل چگونه هابیل را دفن کند و فرمود: «فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً...»(۵).»

عرض کرد: «چه کسی قوم خود را انذار نمود در حالی که نه از جنّ بود و نه از

۱- ۶۰۹) اصول کافی: ۲ / ۴۲۳ و ۴۲۴.

۲- ۶۱۰) أعراف / ۱۲، و ص / ۷۶.

۳- ۶۱۱) منافقون / ۱.

۴- ۶۱۲) أعراف / ۱۷۱.

۵- ۶۱۳) مائده / ۳۱.

ملائکه و نه از انس و در قرآن مذکور است؟» فرمود: «مورچه ای که گفت: «یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلوا مَساکِنَکَمْ لا یَحْطِمَنَّکَمْ سُلَیْمانُ وَ جُنُودُهُ...»(۱).»

عرض کرد: «بر چه کسی دروغ بسته شد که نه از فرشتگان بود و نه از جنّ و نه از انس و در قرآن مذکور است؟» فرمود: «گرگی که برادران یوسف علیه السلام بر او دروغ بستند و گفتند او یوسف علیه السلام را خورده است.»

عرض کرد: «چه چیز است که کم آن حلال و زیاد آن حرام می باشد و در قرآن مذکور است؟» فرمود: «نهر طالوت که خداوند فرمود: «إِلّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِیَدِهِ»(۲).»

عرض کرد: «کدام روزه است که خوردن و آشامیدن به آن آسیبی نمی رساند؟» فرمود: «روزه سکوت است که مریم فرمود: «إِنّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً فَلَنْ أُکَلِّمَ...»(۳).»

عرض کرد: «آن چیست که هم زیاد می شود و هم کم؟ و آن چه چیز است که کم می شود ولی زیاد نمی شود؟» حضرت فرمود: «آنچه هم زیاد می شود و هم کم، ماه است و آنچه که کم می شود و زیاد نمی شود عمر است.»(۴)

تیراندازی امام باقرعلیه السلام

امام صادق علیه السلام می فرماید: «هشام بن عبدالملک نامه ای به حاکم مدینه نوشت و دستور داد پدرم امام باقرعلیه السلام را به شام بفرستد. پس من و پدرم به شام رفتیم. وقتی که به دمشق رسیدیم تا سه روز اجازه ورود به ما نداد. در روز چهارم بر او وارد شدیم و او بر تخت خود نشسته بود و لشکریان و خواصّ درگاه وی بر روی پا همگی با تیر و کمان ایستاده و بزرگان قوم به تیراندازی مشغول بودند. وقتی که من و پدرم وارد شدیم پدرم جلو و من پشت سر آن حضرت بودم. پس پدرم را صدا زد و گفت: "ای

۱- ۶۱۴) نمل / ۱۸.

۲- ۶۱۵) بقره / ۲۴۹.

۳- ۶۱۶) مریم / ۲۶.

۴- ۶۱۷) اعیان الشّیعه: ۴ / ۴۲.

محمّـد! با بزرگان قومت به سوی نشانه ای که نصب شـده تیرانـدازی کن." پدرم فرمود: "من پیر شده ام و موقع تیراندازی من گذشته است، مرا عفو کن."

هشام گفت: "به حقّ آن کس که ما را به دین خود و دین پیامبرش عزّت بخشـید چاره ای نیست. باید تیراندازی کنی." سـپس به شخصـی اشاره کرد که تیر و کمانش را به پـدرم بدهـد. پـدرم تیر و کمان را گرفت و تیری در کمان نهاد و به هدف افکند که درست به وسـط آن خورد و سـپس تیر دوّم را رهـا کرد و درست در وسـط تیر اوّل خورد و بـار سوّم تیری را رهـا کرد که درست به وسط تیر دوّم خورد تا تیر دهمی که به وسط تیر نهم خورد و هشام سراسیمه گردید و گفت:

"ای اباجعفر! تو بهترین تیراندازان عرب و عجم هستی و گمان می کنی که وقت تیراندازی تو گذشته است."»(۱)

امام باقرعلیه السلام در جمع راهِبان و قسّیسان

امام صادق علیه السـلام می فرماید: «در جریان مسافرت به شام چون از منزل هشام بیرون آمدیم اجتماعی بزرگ و انبوه دیدیم که نشسـته اند. پدرم امام باقرعلیه السـلام پرسـید: "این ها کیسـتند؟" گفتند: "قسّـیسان و رهبانان مسـیحی هستند و در این کوه عالمی دارنـد که اعلم از همه است و سالی یک مرتبه نزد او می آینـد و مسائل خود را از او می پرسـند و امروز برای همین امر جمع شده اند." پدرم نزد آنها رفت و من هم رفتم. پدرم سر خود را پوشـید که او را نشناسند و همراه آنها به بالای کوه رفت. چون آنـان نشسـتند، عـالم را از عبـادت خـانه بیرون آوردنـد و در جای مخصوص نشاندنـد. آن عالم بسـیار پیر بود و برخی از حواریّون حضرت عیسی علیه السلام را درک کرده بود. چشمش به پدرم که افتاد گفت:

"تو از امّت مائی؟" پدرم فرمود: "از امّت مرحومه هستم." پرسید: "از علمای آنهایی یا از نادانان؟" فرمود: "از نادانان نیستم؟" گفت: "شما می پرسید یا من

۱- ۶۱۸) بحارالأنوار: ۱۱ / ۸۸ .

بپرسم؟" فرمود: "تو سؤال کن." پرسید: "آن ساعتی که نه شب است و نه روز کدام ساعت است؟" فرمود: "بین الطّلوعین که از ساعات بهشت است." گفت: "شما ادّعا می کنید که اهل بهشت می خورند و می آشامند ولی از آنها فضولاتی دفع نمی شود مثال آن در دنیا چیست؟" فرمود: "مثل جنین در رحم مادر که می خورد و چیزی از او دفع نمی شود."

عالم بزرگ مسیحی گفت: "تو که گفتی از علمای مسلمین نیستی؟" فرمود: "من گفتم از نادانان آنها نیستم." گفت: "ادّعا می کنید که از میوه های بهشتی چیزی کم نمی شود آیا در دنیا نظیری دارد؟" فرمود: "مانند چراغی است که اگر صد هزار چراغ از او بیفروزند نور او کم نمی شود."

سؤال دیگری کرد و جواب شنید و سپس از جای خود حرکت کرد و گفت: "شما شخص از من داناتری را آورده اید تا مرا رسوا کنید. به خدا قسم دیگر تا این مرد در شام است من با شما سخن نمی گویم. هر چه که سؤال دارید از این بپرسید."

چون این خبر به هشام رسید ما را روانه مدینه ساخت ولی قبل از ما قاصدی فرستاد که در بین مردمی که در شهرهای بین راه هستند منتشر کنند که دو پسر جادوگر ابوتراب محمّد بن علیّ و جعفر بن محمّد میل به مسیحیّت پیدا کرده و مسیحی شده اند، پس هر کس به این ها چیزی بفروشد یا سلام به آنان کند یا با آنان مصافحه کند خونش هدر است.

چون قاصد به شهر مدین رسید و ما خواستیم وارد آن شهر شویم مردم درها را به روی ما بستند و ما را دشنام و به علیّ بن ابی طالب علیه السلام ناسزا گفتند و درب را نگشوده و آذوقه به ما ندادند. پدرم هر چه آنان را نصیحت کرد سودی نبخشید و لذا بر سر کوهی رفت که مشرف به شهر بود و آیاتی از قرآن را که در قصّه شعیب نازل شده است قرائت فرمود. و باد سیاه تیره ای وزید و صدای حضرت به گوش مردم رسید. و بر بام ها آمدند و آن حضرت را مشاهده کردند. پیرمردی گفت: "به خدا قسم که این مرد در جایی ایستاده که آن محلّ شعیب است هنگام نفرین بر قوم

خود، اگر درها را باز نکنید مثل آن عذاب بر شما نیز نازل می گردد." پس مردم درها را باز کردند و ما را اطعام نمودند و ما روز دیگر از آن شهر خارج شدیم و هشام دستور داد که پیرمرد مذکور را به قتل برسانند.»(۱)

چند سؤال قرآنی از امام محمّد باقرعلیه السلام

ابوحمزه ثمالی می گوید: یکسال با حضرت ابوجعفر امام محمّد باقرعلیه السلام حجّ به جا آوردم، همان سال هشام بن عبدالملک نیز به حجّ آمده بود و همراه وی نافع، غلام عمر بن خطّاب نیز حاضر بود. نافع به رکن خانه خدا نظری افکند و دید که مردم اجتماع زیادی کردند. به هشام گفت: «این کیست که مردم این چنین برگرد او جمع شدند.» هشام گفت: «این محمّد بن علیّ بن الحسین است.»

نافع گفت: «هم اکنون نزد او می روم و از او سؤالی می کنم که کسی جز پیامبرصلی الله علیه وآله و وصیّ پیامبر نتواند پاسخ بگوید.» هشام گفت: «برو شاید او را خجل و شرمسار کنی.»

نافع نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: «من تورات و انجیل و زبور و قرآن را خوانده ام و حلال و حرام آنها را می دانم. می خواهم از تو سؤالی بکنم که جز پیامبر و وصیّ او نمی تواند پاسخ آن را بدهد.» حضرت باقرعلیه السلام سر بلند کرد و فرمود: «هر چه که به ذهنت آمده است بپرس.»

عرض کرد: «فاصله بین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و حضرت عیسی چقدر بوده است؟»

فرمود: «عقیده خود را بگویم یا عقیده تو را؟» عرض کرد: «هر دو را.» فرمود: «به عقیده من ۵۰۰ سال، و به عقیده تو ۶۰۰ سال.»

عرض کرد: «پس چطور خداوند در قران می فرماید: «وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا أَجَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ»(۲). یعنی ای رسول ما، از پیامبر قبل از

۱- ۶۱۹) منتخب التّواریخ / ۴۳۰.

۲- ۶۲۰) زخرف / ۴۵.

خودت (عیسی علیه السلام) بپرس که آیا ما غیر از خداوند متعال خدایان دیگری برای پرستش شما قرار دادیم؟ اگر فاصله بین آن دو ۵۰۰ سال است چگونه آن حضرت می توانسته از او سؤال بکند؟»

حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «سُبْحانَ الَّذی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا»(۱)؛ منزّه است خدایی که بنده اش (پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله) را شبانه از مسجد الحرام به مسجد الأقصی مبارک برد تا به او آیات خویش را بنمایاند. یکی از آیاتی که خداوند به او در شب معراج نمایاند این بود که جمیع پیامبران را محشور فرمود و سپس به جبرئیل امین امر کرد که دو مرتبه اذان و دو مرتبه اقامه بگوید و سپس امامت آن جمع را به عهده گرفت و نماز خواند. و جبرئیل در اذان جمله "حیّ علی خیر العمل" را گفت. وقتی که از نماز فراغت یافت خداوند دستور سؤال از انبیاء را صادر فرمود و پیامبرصلی الله علیه وآله از پیامبران پرسید: "به چه چیز شهادت می دهید و چه می پرستید؟" همگی گفتند: "ما شهادت به وحدانیّت پروردگار و رسالت تو می دهیم و بر این امر از ما عهد و پیمان گرفته شده است."»

نافع عرض کرد: «درست گفتی ای ابوجعفر.» و باز سؤال کرد: «مردم در قیامت چه می خورند تا از حساب روز قیامت فارغ گردند؟» فرمود: «نان سفیدی می خورند تا خداوند به حساب همه برسد.»

عرض کرد: «چگونه در روز قیامت با آن همه شدائد و گرفتاری ها میل به غذا پیدا می کنند؟» فرمود: «آیا گرفتاری جهنّم بیشتر است یا قیامت؟»

عرض کرد: «جهنّم.» فرمود: «جهنّمیان در جهنّم میل به آب و غذا پیدا می کنند و به بهشتیان می گویند: «أَفیضُوا عَلَیْنا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ»(۲)، و پس از این درخواست، آنها از زقّوم می خورند و از حمیم می آشامند.»

۱- ۶۲۱) إسراء / ۱.

۲- ۶۲۲) أعراف / ۵۰.

عرض کرد: «یک سؤال دیگر دارم.» فرمود: «چیست؟» عرض کرد: «خدا کجاست؟» فرمود: «وای بر تو! بگو خدا کجا نیست تا بگویم که کجا هست. سُبْحانَ مَنْ لَمْ یَزَلْ وَ لا یَزالُ، فَرْداً صَمَداً لَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَةً وَ لا وَلَداً.»

نافع نزد هشام بن عبدالملک برگشت و هشام از او پرسید: «چه کردی؟» گفت: «مرا به حال خود بگذار، به خدا قسم او اعلم از همه مردم و فرزند رسول خداست.»(۱)

احوال پرسی از امام باقرعلیه السلام

منهال می گوید: در خدمت حضرت باقرعلیه السلام نشسته بودم که شخصی وارد شد و بر آن حضرت سلام کرد و پاسخ شنید. احوال حضرت را پرسید. حضرت فرمود:

«آیا وقت آن رسیده است که بدانید حال ما چطور است؟ ما در این امّت، مانند بنی اسرائیل شدیم که فرزندانشان را می کشتند و زنانشان را زنده نگه می داشتند. این امّت نیز با ما همین رفتار را دارند.»

سپس فرمود: «عرب گمان می کرد که بر عجم فضلیت دارد، چون پیامبرصلی الله علیه وآله از میان آنان قیام کرد. و قریش بر سایر قبایل عرب افتخار و مباهات کرد، چون پیامبرصلی الله علیه وآله از قریش بود. اگر تفاخر عرب بر عجم و قریش بر عرب درست باشد ما نیز بر سایر مردم فضلیت داریم چون ما از خاندان آن حضرت و عترت آن بزرگواریم که در این فضلیت هیچ کس با ما شریک نیست.»

عرض کردم: «به خدا قسم من دوست و علاقه مند به شما اهلبیت هستم.» حضرت فرمود: «پس خود را برای بلاها و ناگواری ها آماده بنما، زیرا بلا به سوی ما از سیل به سوی رودخانه سریع تر سرازیر می شود. بلا زودتر از همه به ما می رسد و سپس به شما و گشایش نیز از ما شروع می شود و به شما می رسد.»(۲)

۱- ۶۲۳) احتجاج: ۲ / ۳۲۵، اثبات الهداه مترجم: ۵ / ۳۱۳.

۲- ۶۲۴) امالی شیخ طوسی: ۲ / ۱۵۴.

بزرگواری امام باقرعلیه السلام

مردی از اهل شام مرتّب به مجلس امام باقرعلیه السلام آمد و رفت می کرد و به آن حضرت عرض می کرد: «ای محمّد، در روی زمین هیچ کس را بیشتر از شما اهلبیت دشمن نمی دارم و معتقدم که اطاعت خدا و پیامبرصلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام در دشمنی با شماست ولی چون شما را شخصی دانشمند و سخنرانی فصیح و بلیغ می دانم به منزل و محفل شما آمد و رفت می کنم.»

حضرت باقرعلیه السلام همواره در جواب او می فرمود: «خیر است، و هیچ چیز بر خداوند مخفی نیست.» طولی نکشید که آن مرد شامی بیمار شد و وقتی که احساس کرد که کارش تمام است به متصدّی امور کفن و دفن خود گفت: «وقتی که من مردم، محمّد بن علی علیه السلام را خبر کن تا بر جنازه من نماز بخواند و بگو که من دستور داده ام.»

همین که نیمه شب فرا رسید گمان کرد که از دنیا رفته است و لذا صبح نزد حضرت باقرعلیه السلام آمد و قضیّه را به عرض آن حضرت رسانید. حضرت مشغول تعقیبات نماز صبح بود، به وی فرمود: «او نمرده است، عجله نکنید تا من بیایم.»

آن گاه بلند شد و وضو گرفت و نماز خواند و دست و صورت را به آسمان بلند کرد سپس به سجده رفت و تا وقتی که خورشید طلوع کرد در حال سجده بود. سپس بلند شد و به منزل آن مرد شامی رفت و او را نشانید و دستور غذایی داد، سپس به منزل مراجعت فرمود. طولی نکشید که آن مرد سلامت خود را بازیافت و نزد حضرت باقرعلیه السلام آمد و عرض کرد: «أَشْهَدُ أَنَّکَ حُجَّهُ اللَّهِ عَلی خَلْقِهِ وَ بابُهُ الَّذی یُؤْتی مِنْهُ فَمَنْ أَتی مِنْ غَیْرِکَ خابَ وَ خَسِرَ وَ ضَلَّ ضَلالاً بَعیداً؛ شهادت می دهم که تو حجّت خدا بر خلق و بابی هستی که باید از آن وارد گردید. هر کس که از غیر مسیر شما راه بپیماید ضرر و زیان برده و گمراه گردیده است.»

حضرت فرمود: «چرا تغییر موضع داده ای؟» عرض کرد: «من مرگ را با چشم خود دیدم و داشتم می رفتم که ناگهان منادی ندا کرد که روح او را برگردانید. این

درخواست محمّد بن علی است.» حضرت فرمود: «آیا دانستی که گاهی خدا بنده را دوست می دارد ولی عملش را نمی پسندد و گاهی بنده ای را نمی پسندد ولی عملش را دوست می دارد؟»(۱)

اوّلین دیدار جابر با امام باقرعلیه السلام

جابر بن عبداللّه انصاری به محضر حضرت علیّ بن الحسین علیه السلام مشرّف گردید. ناگهان از درون منزل آن حضرت طفلی خارج گردید. جابر همین که او را دید بدنش لرزید و موی بر بدنش راست گردید و به او نظر کرد و گفت: «ای کودک جلو بیا.» جلو آمد. آن گاه گفت: «ای کودک جلو بیا.» جلو آمد. آن گاه گفت: «برگرد و برو.» برگشت و رفت. جابر گفت: «به خدای کعبه قسم که مانند شمائل رسول اللّه است.» سپس بلند شد و نزد او رفت و گفت: «ای کودک! نام تو چیست؟» گفت: «محمّد.» گفت: «فرزند کیستی؟» گفت: «فرزند علیّ بن الحسین.» گفت: «جانم به فدایت، پس تو باقر هستی.» فرمود: «آری.»

آن گاه امام باقرعلیه السلام به او فرمود: «پیامی که مأموریت داری که به من ابلاغ کنی، ابلاغ کن.» جابر عرض کرد: «ای مولای من! پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مرا مژده داد که عمرم طولانی می گردد تا به لقای شما مشرّف گردم و فرمود: "وقتی که او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان."» حضرت باقرعلیه السلام فرمود: «سلام بر رسول خدا تا وقتی که زمین و آسمان برقرارند و سلام بر تو چنان که ابلاغ سلام از رسول اللّه صلی الله علیه وآله نمودی.»(۲)

سخنرانی امام باقرعلیه السلام در دو سالگی

وقتی که حضرت زین العابدین را با حرم امام حسین علیه السلام به اسارت بردند، فرزند آن حضرت جناب امام محمّد باقرعلیه السلام نیز که در آن هنگام دو سال و چند ماه از عمر

۱- ۶۲۵) امالی شیخ طوسی: ۱ / ۲۵.

۲- ۶۲۶) کمال الدّین صدوق / ۲۵۳، علم الیقین، فیض کاشانی: ۱ / ۴۱۰.

مبارکش گذشته بود با پدر بزرگوارش بر یزید وارد شد. یزید حضرت سجّاد را مخاطب خود قرار داده و گفت: «یا علیّ بن الحسین! چه دیدی؟» حضرت فرمود: «چیزی را دیدم که خدا قبل از این که آسمان ها و زمین ها را خلق کند درباره آن قضاوت فرموده است.»

یزید درباره حضرت سجّادعلیه السلام با اهل مجلس خود مشورت کرد. اهل مجلس رأی به قتل حضرت سجّادعلیه السلام دادند. آن گاه حضرت باقرعلیه السلام در همان مجلس بپاخاست و حمد و ثنای خدا را به جای آورد و در جواب یزید فرمود: «اهل مجلس تو اشاره ای به تو کردند که بر خلاف اشاره و رأی اهل مجلس فرعون در مورد موسی و هارون علیهما السلام بود، زیرا فرعون با آنها مشورت کرد که با آنها چه بکنیم؟ آنها گفتند: "موسی را با برادرش نگاه دار." ولی اهل مجلس تو اشاره به قتل ما نمودند. این امر دارای سببی است.» یزید گفت: «سبب آن چیست؟» حضرت باقرعلیه السلام فرمود: «چون آنها حلال زاده بودند ولی اهل مجلس تو چنین نیستند، زیرا پیغمبران و فرزندان آنها را جز زنازادگان نمی کشند.» پس یزید ساکت شد.(۱)

بزرگ ترین گناه از نظر امام باقرعلیه السلام

حضرت باقرعلیه السلام وارد مسجد الحرام گردید. دسته ای از قریش متوجّه آن جناب شده و پرسیدند که این شخص کیست؟ به آنها گفته شد: «این امام و پیشوای اهل عراق است.» یکی از آنها گفت: «خوب است که شخصی را بفرستیم تا از او سوالی بکند.» جوانی نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: «ای عمو! بزرگ ترین گناه کبیره کدام است؟» حضرت فرمود: «میگساری و شرابخواری.» جوان برگشته و جواب را به آنها گفت. گفتند: «بار دیگر نزد او برو و سؤال را تکرار کن.» برای بار دوّم آمد و عرض کرد: «بزرگ ترین گناه کبیره کدام است؟»

۱- ۶۲۷) ترجمه اثبات الوصیّه / ۳۲۰.

حضرت فرمود: «ای برادرزاده! مگر نگفتم که میگساری و شرابخواری! زیرا شرابخوار به زنا و سرقت و قتل و شرک رو می آورد، تمام کارهای ناشایسته ای که از شرب خمر سرچشمه می گیرد بالاترین گناهان هستند، همان گونه که درخت انگور نیز از همه درخت ها بالاتر می رود و بلندتر می شود.»(۱)

شیعیان امیرالمؤمنین در فرمایش امام باقر علیه السلام

امام باقرعلیه السلام می فرماید: «روزی چند نفر از اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله به منزل آن حضرت آمدند. آنان عبارت بودند از: ۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲- ابوبکر، ۳- زبیر، ۴- عمر، ۵- عبدالرّحمن بن عوف، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تشریف آورد و با آنها نشست و بند کفش حضرت پاره شد و آن حضرت کفش خود را نزد حضرت امیرعلیه السلام انداخت و فرمود: "در جانب راست عرش پروردگار، قومی وجود دارند که بر منبرهایی از نور نشسته اند و چهره های آنها از نور و لباس هایشان نیز از نور است و نور چهره آنها چشم ناظران را می زند."

ابوبکر عرض کرد: "آنها کیانند ای رسول خدا؟" حضرت سکوت فرمود. عمر عرض کرد: "آنها کیانند ای رسول خدا؟" حضرت سکوت فرمود. زبیر عرض کرد: "آنها چه کسانی هستند یا رسول اللَّه؟" حضرت فرمود: "قوم تحابّوا بروح اللَّه من غیر أنساب و لا أموال و هؤلاء شیعتک یا علیّ و أنت إمامهم؛ آنها قومی هستند که به روح اللَّه محبت می ورزند بدون این که قوم و خویشی یا طمع و چشم داشت مالی داشته باشند. آنها شیعیان تو هستند و تو امام آنها هستی ای علی."»(۲)

ص: ۴۴۱

۱- ۶۲۸) بحارالأنوار: ۱۱ / ۱۰۳.

۲- ۶۲۹) بحارالأنوار: ۶۸ / ۱۳۹.

اشعار مدح و مرثیه امام باقرعلیه السلام

اشاره

ص :۴۴۳

ولادت حضرت باقر العلوم علیه السلام

گلشن توحید، آباد امام باقر است

مرغ دل در هر نفس یاد امام باقر است

دین حقّ از نور ارشاد امام باقر است

جلوه اجداد و اولاد امام باقر است

مژده یاران عید میلاد امام باقر است

کعبه دل روح قرآن جان زین العابدین

سر زده در اوّل ماه رجب ماهی تمام

کافتابش آورد هر صبح دم عرض سلام

کنیه بوجعفر، لقب باقر، محمّد شد به نام

قطره ای از چشمه علمش علوم خاص و عام

نجل پیغمبر امام ابن امام ابن امام

رهنمای راستان و پیشوای راستین

بحرِ بی پایانِ علم ذاتِ حیِّ ذوالمنن

جابر آورده سلامش از رسول مؤتمن

باب او ابن الحسین و مام او بنت الحسن

جدّه اش زهرا و جدّش رحمهٌ للعالَمین(۱)

سرود میلاد

مدینه شد به نور حقّ منوّر

که آمد باقر علم پیمبر

ملائک محو آن جانانه گشتند

همه شادی کنان مسرور گشتند

ص :۴۴۴

۱- ۶۳۱) نخل میثم: ۴ / ۴۳۳.

به گرد مهد آن فرزانه گشتند

به شمع روی او پروانه گشتند

مدینه بهتر از خلد برین است

صفابخش دل اهل یقین است

به عالم جلوه گر ماهِ ولایت

ز دامان امام چهارمین است

زَنَد لبخند بر رخسار مادر

که آمد باقر علم پیمبر

زبان حال امام باقرعلیه السلام در ماجرای کربلا

سوغات ما از کربلا درد و محن بود

پژمردگی لاله های در چمن بود

من تشنگی در خیمه را احساس کردم

یاد از دو دست خونی عبّاس کردم

من کودکی بودم که آهم را شنیدند

دیدم سر جدّ غریبم را بریدند

من دیده ام در وقت تشییع جنازه

اسبان دشمن را بر آن ابدان تازه

من با خبر هستم ز باغی بی شکوفه

خورشید را بر نیزه دیدم بین کوفه

گر چه که من مسموم آن زهر هشامم

من کشته ویرانه ای در شهر شامم

دیدم که پَرپَر می زند هم سنگر من

در خاطرم شد زنده یاد مادر من

سخن با مدینه و بقیع

ای فروزان گوهر پاک بقیع

گل پرپر شده در خاک بقیع

ای مدینه از دلم خون می چکد

وز طریق دیده بیرون می چکد

در شرار زهر می سوزد تنم

پَرپَر از سوزش همه جان و تنم

ای فروزان گوهر پاک بقیع

گل پرپر شده خاک بقیع

نشست گرد مصیبت بر چهره اسلام

مدینه آمده روزت سیاه تر از شام

چه رنج ها که به طفلی رسید بر جانش

گهی به کرب و بلا، گه به کوفه، گه در شام

چه غصّه داشت که فرمود: در منه نه سال

کنند گریه بر آن پنجمین امام همام

سینه زنی

عالمی ماتم سرا شد (۲)

فاطمه صاحب عزا شد

باقرِ آل پیمبر (۲)

کشته زهر جفا شد

پنجمین نور ولایت (۲)

گشته پَرپَر از عداوت

صادقش سوزد ز داغش (۲)

گشته گریان در فراقش

در بقیع آید کنارش (۲)

قبر بی شمع و چراغش

ص :۴۴۶

آثار مؤلّف تاکنون

۱- الحجّ و الزّیاره، عربی.

۲- آداب حجّ و زیارت حرمین شریفین، فارسی.

۳- میزان الحقّ یا حقیقت مظلوم، فارسی - عربی.

۴- آیات الفضائل یا فضائل علی علیه السلام در قرآن، عربی - فارسی.

۵- دوله المهدی علیه السلام یا حکومت امام زمان عجّل اللّه فرجه الشّریف، فارسی - عربی.

۶- اسوه النّساء، بانوی نمونه عالم، فارسی - عربی.

۷- امام الشّهداء و سالار شهیدان، فارسی - عربی.

۸- انتظار مهدی علیه السلام و نشانه های ظهور، فارسی - عربی.

۹- شهید خراسان و پناه شیعیان، فارسی - عربی.

۱۰- عاشقان کربلا، زیارات عتبات عالیات عراق.

۱۱- آیین همسرداری و آداب زندگی در اسلام، فارسی - عربی.

۱۲- بشارت های معصومین علیهم السلام، فارسی - عربی.

۱۳- مژده های رحمت در قرآن همراه خطبه غدیر، فارسی - عربی.

۱۴- محرّمات اسلام، فارسی - عربی.

۱۵- ماه های رحمت، ترجمه کتاب «فضائل الأشهر الثّلاثه» مرحوم صدوق، فارسی - عربی.

۱۶- امام صادق علیه السلام، ترجمه کتاب «الإمام الصّادق علیه السلام» از مرحوم علّامه مظفّر، فارسی.

۱۷- پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله، ترجمه کتاب «مناقب آل ابی طالب علیه السلام» تألیف علّامه ابن شهرآشوب.

۱۸- واجبات اسلامی، فارسی و عربی.

۱۹- پیام های قرآنی، یکصد و ده پیام نورانی قرآن.

۲۰- رهبران معصوم علیهم السلام.

۲۱- راه خداشناسی.

۲۲- خطبه غدیر با ترجمه فارسی.

۲۳- بشارت های مهدویّت، فارسی - عربی.

۲۴- در پناه قرآن.

۲۵- فتنه های آخر الزّمان، فارسی - عربی.

۲۶- راه بهشت.

۲۷- اخلاق و سیره محمّدی صلی الله علیه وآله.

ص :۴۴۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹